کتابخانه مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۲۲

۸۷۴۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: مجموعه در امراض زنجی و رمل
مؤلف
مترجم
موضوع
شماره ثبت کتاب: ۵۰۵۱۰ / ۷۹۵۱
شماره قفسه: ۳۳۸۸ ۹۴۸۷

خطی - فهرست شده
۶۴۸۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۲۲

بازدید شد
۱۳۸۲

۸۷۴۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب: مجموعه در امراض زنجی و رمل
مؤلف
مترجم
موضوع
شماره ثبت کتاب: ۵۰۵۱۰ / ۷۹۵۱
شماره قفسه: ۳۳۸۸ ۹۴۸۷

خطی - فهرست شده
۶۴۸۷

کتابخانه مجلس شورای ملی
تأسیس ۱۳۲۲

بازدید شد
۱۳۸۲

جه در سر با همکانی اعتقد به یک نفس بخواند و بدمد بر سر و الا بقدر مکان
و بهر قدر که نفس مساعدت کند مجربست ابوسا سا سا سا سا سا
صبر سا سو سا سا

۱- معالجات و طلسمات و عزایم
۲- احکام اجتماع و استقبال بحسب بودن قمر در بروج
۳- رمل
۴- رمل
۵- نجوم

فی هخ ی ر ا د و ب ش ر ت و و ص
و ل و س ر و ر و ا

فی هخ ی ر ا د و ب ~~ل ص ه ق ت~~
ش ر ت و و ص
و ل و س ر و ر و ا

[illegible] و طبع [illegible] سودا است [illegible]
[illegible] ترش [illegible] بول بیمار مایل [illegible]
[illegible] و سوزش معده اندیشه [illegible] و درشتی پوست و تشنگی و
فراموشی و سخن بسیار گفتن و جزم و سبکی دل و در چشم که آب نیاید [illegible]
[illegible] و در معده حاصل آید اگر خواهد
[illegible] بیمار زعفران [illegible] سرکه با انگبین [illegible] روز نهار بخورد از جمله ترشیها پرهیز نماید سودا
[illegible] تنها [illegible] و دابی [illegible] آید معالجه صداع سودایی شراب افتیمون بخورانند و این است بیمار را افتیمون [illegible] درم
در نیم آب بجوشانند تا نیمه آید بعد نیم قند سفید در آن حل کرده بقوام آرد مطابق طبیعت بخورد نوع دیگر بیمار
کافور جودانه با آب حل کرده ناس کیرد چهارم بلغم است طبع او سرد و تر است جایگاه [illegible] و رنگش سفید و
طعمش شور و مقدمه بیمار علامت اعراضی که از بلغم آن است که رنگ سبز و بولش سفید بود و بیمار
باشد و صداع او وقت طلوع آفتاب است در شب نقصان پذیرد و قلت الجوع آرد و طعام هضم نشود و شکم ترش
و خواب بسیار آید و همه عروق سر را بگیرد و آب از دهن برود سفید [illegible] هنگام ظاهر گردد و در سر [illegible]
و در دکره و سوزش مثانه و قلیج و تنگی نفس و لرزیدن دست و پا و سستی اندام و استسقا و [illegible]
کدو دانه و خراطین و سرفه که با بلغم بود و آب ریختن از چشم و گرفتن بینی و در معده و در [illegible]
[illegible] کند بیمار زنجبیل و سکنجبین و حاجه نیز ساخته با انگبین بخورد [illegible] تا [illegible]
[illegible] نافع آید معالجه صداع بلغمی بیمار در وقتی قسط چهار درم و در سر مالد تا [illegible]
و [illegible] غذا سازد [illegible] قسط بیمار در قسط چهار درم و سکنجبین و [illegible]

[illegible]

[illegible] جوز بوا بنفشه دو درم و نیم سرب بجوشانند تا چهارم حصه آب بماند با نیم سیر روغن کنجد بایست اضافه
بشاند تا صرف روغن بماند و روغن را چهار درم هر روز بر سر مالیده باید طبیخ بادیان این است
آب بجوشانند و در آب نهر انداخته بجوشد تا سه چهار روز اقدام نماید صحت یابد نوع دیگر دهکر دو
سلم حتی یبلغ الدم محله فیش کامل کامل رضا او به اذن زاد نعمة مع صیام او صدقة او نسک و لیجعل
جوز عرق فی قلل هوالذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین سقا بر تمک مالا جرم الرحمن سلم و قرآنه جمعین
نوع دیگر بیدانجیر و سندر را جوشش داده بشاند و بر پیشانی طلا کنند نوع دیگر مویز و زعفران و زنجبیل آس نموده با روغن
ماده گاو نیک بگیرد نوع دیگر تخم باسک پلپل و سم کاو را سوخته در آب آس نموده بر پیشانی بمالد صداع که از سرد هوا
عارض شود بیار دمشک پاو درم و غیره لادن یکدرم و مرمکی نیم درم و روغن زیت ده درم گرم کرده زمان زمان
بر پیشانی طلا کنند صداع که از گرمی آفتاب عارض گردد علامتش تقدم مقارنه آفتاب است در گرمی و خشکی دماغ بیارد
گل خطمی و در آب سازد و آب لاش بگیرد و سبوس گندم در آن تر کنند و لعاب آنرا بر پیشانی طلا کنند صداع
سبب خون خلط از اخلاط باشد خواه از گرمی و یا خشکی باتر بار غراو بیارد گل خطمی نفت سه درم و سبوس گندم
پانزده درم همه را در شانزده آب آب بجوشانند تا به نیم آید و از آب مذکور نیم گرم بعد پاک صداع بشوید
و خرد را با آب آس کرده بر پیشانی طلا کند و در سر و سقیقه نوع دیگر افیون را با آب برنگ سوس و شیر او که
و خرد داشته یک در بینی ناس نوع دیگر سندر و زعفران و جوانی با آب آس بر پیشانی طلا سازد
دیگر نبات مصری و زعفران و سندر یکی دو گان ماشه و روغن ماده گاو سه درم آس نموده در بینی ناس بتاند
اسلدر را نیکو و با اندکی نمک سنگ و اندکی نمک آس نموده نمک کرده در سر رها فرو کند تا بالا بیفتد نوع دیگر تخم
آتش سرخ کنند و تغاری بر آب در بینی نهاد یک یک قطره در آب اندازد و چادر بالا پوشیده بخار بدماغ رسد
و تخم بیدانجیر و جوانی با آب آس نموده بر پیشانی طلا کنند نوع دیگر بیار و بیخ سناد و نیم من و ارد
آنچه در دیگ کلین بجوشند تا صاف شود روغن بنفشه و آنرا در سر اندازد نوع دیگر دهکر زرد و دشتی
دل با مهمل با مذال با منون با نمک با لا اله الا الله الا الامام الاسبق و صلی الله علی خیر خلقه محمد

فراخ شدن بچشم و سعفه بفوز میگوید که در سر پدید آید و زرد آب چکد و سبوس که در هندوستان بفاکو بیند و مثل
خاکستر در سر آید و پیدا شود و دراز شدن مو سر بجهت زینت زنان مستعمل بر پانزده فصل اول در علاج ماخولیا
و این دو نوع میباشد یعنی بعض مردم بیهوده بسیار گویند و از گفتن سخنهای ناپسندیده باز نمانند و
فکر و سر فراوان در دادارند بسیو جب و مجنون و دیوانگان برهنه میدوند و بعضی بر عکس او خاموش میباشند
و اصلا سخن نمیزنند بسر و سر بیهوده در دل مرآورند اگر این علت پیدا شود باید دانست که در دماغ
خلل افتاد علامت دیگر آن است که گونه صاحب ماخولیا سرخ بود و رگها بر خواسته و چشم لعل و بول
برنگ انجیر یا برنگ آتش و بنفشه سریع الاثر باشد علامت آنست که رگ یا سلیق بکشاید بعد هلیله اسکرده در جلاب
قند بیزه بخورانند تا طبعش نرم و ملایم گردد نفع سازد نوع دیگر شربت خشخاش که در علت و درد سر مسطور گشته
بخورانند نوع دیگر تخم خشخاش را کوفته در شکر حریره کرده بخورد نوع دیگر مغز سر حلوان بیز کو سفند یا گو سپند بخورانند
نارک نان میده و شکر تر و روغن بسیار پخته بخورانند نوع دیگر روغن پاچه گوسفند یا گو سپند بر سر مالند و
هم بدان پاچه سر سر را بشویند و از روغن بنفشه یا نیلوفر نماک بگیرد نوع دیگر نیز تخم خشخاش و ناخن ماه و خاکستر
کدو چرم اشتر تعویذ کرده بر بازو ماخولیا و مصروع و مجنون بندد نوع دیگر زرانباد و اندر جو هر و زاب
شیرین سه درم آس کرده تا چند گاه متواتر بخورد نوع دیگر رگ قیفال گشاید اگر خون سرخ آید به بندد تا که
خون سیاه رود رفتن و بدمنه بندد نوع دیگر صاحب ماخولیا و مصروع و مجنون را یا یکهفته بلا ناغه هر روز
نهار گوشت کوزن بخورانند نوع دیگر بیخ سنبهالو بیخ بلیتی ماسکه هندو و زراند مر بمالد نوع دیگر اگر
علت وجود بود بیار و برگ بنفشه و نیلوفر و برگ خیر و کوکنه و جودانه ابی و اسبغول و پوست خشخاش
از هر یکی کوفته در یک منی آب بجوشانند چون نیم منی باز آید در آوند انداخته بمالد و بیالاید و دو سه
روغن کدو راست ساخته نگاه دارد هر روز همان آب بر تارک سر مریض ریخته بدست بمالد و بخار
آن اثر حاصل آید و در این علت بهتر از آمدن خواب نیست و بدتر از بیدار چیز دیگر نمیباشد
تخم کدو بطریق روغن بادام روغن حریره بجهت خلل دماغ بیار و تخم بریان

[illegible]

آن است که شراب عناب و هندوانه است بیار و عناب بیخ انار در یک منی آب بجوشانند تا به نیم آید صاف کرده
و نیم قند سفید در آن حل کرده بقوام آرد مطابق طبیخ و بخورد و خلی سازد نیز بیار و صندل سفید نیم مثقال
در ده درم آب سیب و دو مثقال آب کشنیز و بخدم گلاب حل کرده در شیشه نگاه دارد و زمان زمان بدماغ رسانند
سرسام صفراوی علامتش آنست که تب تیز و انیر و بدان گفتن و بدخویت [illegible]
دیوانگی علامتش آنکه بواسطه صفرا کو سودایی بنفشه را در آب بجوشانند [illegible]
سرسام بلغمی علامتش تب کم و دایم و گرانی و خواب و بدیان گفتن و سفیدی روی علامتش آنست که دو دیگر کند
ناچیز باید علامت نیک در سرسام آنست که عروق مقعد منتفخ آید و علامت بد در سرسام آن است که بول بر نقص
بصورت تاب گردد چرا که او دلیلست بر بودن تمام ماده بجانب دماغ نوع دیگر سرت اسبغول یا نبات مصری بخورد
و اسبغول آس نموده بر پیشانی طلا سازد صحت یابد نوع دیگر در پس قفا حجامت کند یا رگ قیفال کشاید و
دو خون بگیرد و بعد طبوخ خرچنگ بدهد نوع دیگر هلیله با آب فواکه و بنیر خشت و صندل او حقنه کند تا او بخاری
که یک بیمار انتقال کند و هیچ دارو سرسام بهتر از این نیست اما اگر در علت سرسام خون از بینی روان
بخواهد و در هندوستان سبز کو بند تا خون آید رفتن و بهتر شد که موجب نفاست و نه بند که
موجب هلاکت است اما اگر خون سرخ آید زود نبندد و تا مدت پاس اگر خون بسیار و باک و عفونت اگر
باس نفس زیاده رود آدمی بدنفع دبانه تنها باب دوم در علاج ماده الیا و نسیان و جنون و صرع که عبارت
از بطلان و نقصان فکرت و جنون و عشق که عشق مجازی مضر است و سواسی بتنها خولیا مگر آنکه عشق
حقیقی باشد و جمود که عبارت است از خالی شدن حس و حرکت بیمار و باقی ماندن بر شکل که قبل از این حال بود
و اختلاج یعنی بریدن عضو دایم و خدر یعنی گرم شدن عضو از اعضا و تکسر یعنی راست ماندن عضو
که خم نگردد و تشنج یعنی باهم آمدن عضو که در هندوی هنگ با خواند کابوس علتیست که آدمی در خواب
بنداره که بار گرانی بر او افتاده است یا آنرا که خفه میکند و آواز و سخن نتواند بعضی
قول ضعیفست و فالج یعنی سست شدن نیمی از اندام آدمی در هندی لقوه

پوست دو سر کرده و میده ساخته نه درم و دانه خشخاش نه درم کوفته قند سفید یا شاهیست چهار درم روغن ماده گاو
دوازده درم تخم نخبیل دو درم حریره ساخته با دو حبه زعفران سائیده و بالا انداخته از غاشق بدم با دو
دم بخورد نوع دیگر بیار و جهل سپاری ریزه کرده در روغن و متوره شیاف کند و تا یکهفته بر سر تند
انداخته با بولازم بخورد نوع دیگر از روغن مال کنکنی در هوا سر ما بسر برهنه بنبوان بخورد نوع دیگر
روغن سیاه دانه با روغن شوربای دال موش و برنج سته بخورد [illegible]
مذکور نوع دیگر دو دانه مروارید آبدار سر مسا در آب کرده با شیر بدر دو در بینی بمالد چند مرتبه نوع دیگر الماس سرخ
یا زبرجد یا یاقوت کبودیه یا سرخ هر یک نسوزد و اگر در آتش نهد بیرون آید با خود دارد نوع دیگر مرجان
طوس را در کردن بندد نوع دیگر فیروزه نیشابور یا لعل تشنه که اگر بر گفت بندد خاری در او نموضع گردد یا فیروزه
ایلاق یا هر چیزی که یاقوت باشد با خود دارد ماخولیا نمیگردد فصل دوم در علاج نسیان یعنی فراموشی باید که
هر روز یک مثقال ماده الحیوة بخورد و ماده الحیوة این است بیار مغز چلغوزه و پیلپدر از و زنجبیل و بوست
هلیله و بلیله و آمله و دارچینی و سنبطرج و زرانند و مرجه و بیخ بابونه هر یکی ده درم و جوز هندی یازده درم
و مویز دانه بیرون کرده سی درم مرجه ده درم همه را کوفته و بیخته در شهد مصفا سرشته یک مثقال هر روز
هر روز بخورد نسیان و حمق و رعونت نماند نوع دیگر کندر و زرنباد و شکر تری سفید یک مثقال هر روز تا
چند گاه بخورد نوع دیگر یک سیماب با قدری قدری روغن مال کنکنی داده مالش دهند و برگ بخورد نوع
دیگر روغن پنبه دانه بخورد و از آن ناس میکرفته باشد اگر کسی را علم فراموش شده باشد نهار بنوید و بخورد
بسم الله الرحمن الرحیم والذین اوتوا العلم درجات والله بما تعملون خبیر و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین
فصل سیم در علاج حمق و رعونت باید که چند گاه هر روز معجون بلادر بخورد و معجون بلادر این است
بیار و سیاهدانه و قسط و فلفل و اکلیل هر یکی ده درم برگ سداب و جنطیانا و زراوند مدحرج
حب الغار و جند بیدستر و سنبطرج و تخم سنا هر یکی پنج درم کوفته و بیخته در نیم من عسل ده درم
جوز و چهار و نیم مثقال عسل بلادر سرشته هر صبح و شام غلوله یک درم

ده درم حلیف بیجدم اضافه نماید و عسل بلادر این است که بلادر را بجای آن طرف درخت دارد بشکافد تا آنچه روغنش
باشد مرا بدین لا عسل بلادر گویند **نوع دیگر** سفد و سنبل هر یک سه نیم درم هوه و هوه سه هر یک درم میده
کرده در بجر سه مداند اخته در کندوی جو یا سرکین اسپان تا چهل روز نگاه داشته بمقدار قوت هر روز بخورند
فصل چهارم در جنون و عشق که در نزدیک عوام عشق مجازی مرضی است و سوء تنبیه یا خولیا که مرض
بیکار دلو [illegible] تملات بخوابان صاحب شکل و افراط فکر و حس و تمایل ایشان عارض گردد
علامت زرد روی و خشکی بدن و بیخوابی و گریه و ملامت **شعر** روز زرد است و آه در آه آمد ٭ عاشقانرا گواه
بگو رد ٭ و اختلاف نبض خاصه در وقت که محبوب مجاز را ببیند یا نام او را شنود **مصرع** نام تو در هو حب صد
اضطراب شد ٭ **علاجش** وصل است **شعر** نزدیک طبیب حاذق او سوخته لا ٭ وصل است علاج هر موافق بیمار ٭
اگر وصل میسر نشود عاشق را بتقریر و اضطراب و بیصبری و بیخوابی دور میدهد بعد بعض عاشقان را که آن جان
بحق تسلیم میکنند **علاج** او این است که عاشق را سرا بر خوانی بسیار خوانند تا بیهوش و بیخبر افتاده بماند و جالینوس
از غالب افتد و این مرضیست که دانی زیادتی سوداء که در جوف آدمی پیدا شود متولد میگردد **رباعی** جو دیدن
تو خلط سوداء افزود ٭ دیوانگیت از این سبب روی نمود ٭ باید که مداومت کنی بر لعل ٭ کز روی رود
این مرض چو آتش از دود ٭ یا کشتابر کار کند که از معشوق سخنان زشت نیاید و نا پاکی محبوب خصوص
عاشق نقل میکرده باشند تا بدیده که طبیعت او از این سخنان متنفر شده که مرض محبت بدل بسر دشمن نفرت باشد
شعر الهی تبت علی کل العاصی ٭ و کن حب لیلی لا ابا ایوب ٭ **شعر** خوبان این زمانه همه لا ابالیند ٭ جانان در این میانه
تو بی پارسا و بس ٭ **نوع دیگر** وقت اضطراب عاشق را بر رویان بیهوش را در صحبت وی گذارند و خلوت و مهذب باشد
بکعبه مایل بستر گردد که جماع رفع کننده عشق و مزیل اندیشه معشوق است اما عشق مجازی و حقیقی نزدیک
خاص یکیست **المجاز قنطرة الحقیقة** گویند و عشق را از غایات و موهبات معبود بر حق و الله طلق بندگان
سیاست کامل و عارفان مکمل از مجاز بحقیقت بی برند و از مشاهده نقش بصنعت نقاش مست میگردند **شعر**
حسن بنا بین و بیدا کرد ٭ و طالبان خدا را مکون الله در کنار نه بلکه از غیر حق بر آرند

رباعی رفت آنکه بقبله تبار دارم ٭ حرف غمت بلوح دل نگارم ٭ اهنگ بجای جاودانی دارم ٭ جنبه که بنجاه و از آن
بیزارم ٭ المقصود الله و لا مطلوب سواه دنیا و کائنات هر از متاع حسرت و عقبی بوستانیست هر از گلهای
عشرت طالبان حق از این هر دو در نفرت نه پروای این دارند و نه سر باد فرو آرند **شعر** سرم بینی و عقبی
فرو نمی آید ٭ بتا رکاته از این فتنها که در سر ماست ٭ **رباعی** دیده و دل را نگاه دار که گذرگاه محبوب حقیقت است
و دیگر برادران مدخل بنا رابطه عبت مرتفع و منقطع نگردد و دل در زمان سوا [illegible]
نکرد ٭ **شعر** در کوی بتان شدیم گمراه زدل ٭ دل رفت کنون ما نیم آگاه زدل ٭ [illegible]
خویش ٭ فریاد زدل فغان ز دل آه زدل ٭ **شعر** دیده را از غیر او پوشیده دار ٭ **شعر** دیدم ز تو بسیار بلا این
دیده ٭ از دست تو میکشم جفا این دیده ٭ دیگر منگر بروی خوبان مرا ٭ تشویش مده بهر خدا این دیده ٭
و توبة النصوح از برای حق تعالی باید کرد و ذکر حق تعالی کرد **رباعی** جز ذکر تو دل بهر چه بستم توبه ٭ بی یاد
تو هر جا که نشستم توبه ٭ در حضرت تو توبه شکستم بسیار ٭ زین توبه که بسیار شکستم توبه ٭ **رباعی**
از عشق بتان سیم غبغب توبه ٭ از سرب بدام لاف سرب توبه ٭ در دل هوس گناه و بر لب توبه ٭ زین
توبه نادرست یا رب توبه ٭ **شعر** صد بار توبه کردم و بشکستم ای عجب ٭ توفیق توبه که دیگر بار نشکنم ٭ **شعر**
سرم که نشوم می کنه نکنم ٭ اگر موافق تدبیر بود تقدیر ٭ **فصل پنجم** در علاج جمود که عبارتست از
جامد شدن خون و حرکت نیامدن و باز ماندن بر شکل قبل از این حالت است و حدوث این علت استیلای سوداست
علاجش آنست بیارد سنا مکی خاصه و بفلاجی نیم کوفته هر یک بجدرم و افتیمون و رتیه بجده چهار درم تخم حنظل
دو درم بنفشه و بادیان و برنج و بابونه هر یک سه درم در سه سیر آب بجوشانند تا بده سیر آید صاف ساخته ده
درم شکر سرخ و ده مثقال فلوس و مازو حل کرده و صافی شده دو مثقال روغن
بابونه یکی کرده بدو نوبت نیم گرم بخورد جمود و جمیع امراض سوداء را نافع آید **فصل ششم** در اختلاج پیر و بر
عضو چون دائم مشوش گردد بی باشد مقدمه لغوه بود اگر در شکم باشد مقدمه صرع باید دانست اگر در پهلو
باشد مقدمه افاعی بود که در نواحی سینه است پندارد و اگر در جمیع بدن گردد مقدمه سکته است **علاجش** که

نمک گرم کرده بر آن عضو مرهم نهاده بندند و چند مرتبه صحت یابد **نوع دیگر** جرب بدنه اصفهانی و خلطهای غلیظ را بخورد
حبت صبر سقوطری یکدرم تربد یکدرم حب القمر نیل و انیسون هر یک دو درم تخم حنظل در بیانیم درم نمک سنده
و مثقال زرق که کثیرا هر دو را یکی همه را کوفته و بیخته با یکدرم غاریقون جامه بیرنج با آب فرس یا دیان
خمیر کنند و حبها سازند و در عسل غلظ فرو برند **فصل هفتم** در علاج حفره یعنی گرفتن عضوی از اعضا
چون از ماده تر و سرد بود **علامتش** در عضو رطوبت و ماده و کاهد و فراموشیست **علاجش** آن است که
اصطراع کند در روغن قیطا در تمام وجود چندان بمالد صحت یابد یعنی چند روز روغن متواتر بمالد
فصل هشتم در علاج تمدد یعنی راست ماندن عضو که خم نگردد و حس از ماده سرد و تر باشد **علاجش** دوی
ملتمس و سرای اعضا نه بر عضو است **علاجش** آنست که اول اسهال آرد بعد روغن گفتار یا روغن خرس تمام
وجود بمالد متواتر چندگاه بر آن عضو هر روز سه مرتبه بمالیده باشد **فصل نهم** در علاج تشنج یعنی خشک
عضو یا تمام آیند و گرهها و پی همچون کمان کشیده گردد چنانکه راست نماید **علاجش** دیلمی گرانی اعضا
و فراموشی و کاهلی و سفید رشته و بول است **علاجش آن است** مغز ساق پای گاو و روغن مکیان و موم
سفید یکی گداخته در وجود بمالد و ملازم دارد پایهای بره و مغز ساق بخورد و سفاناخ و روغن بادام و مازری
بیضه مرغ جوشیده یا اشنان خشتا از آرد گندم و شکر تری و روغن بادام بخورد و هر چیز از نمک و عدس و گرم
و باد کمی نماید **نوع دیگر** تشنج چه نوع میباشد و هر دو مغز سر جا دارد یکی تر است و یکی جاده تر است و جاده
خشک و هر دو مهلک است و سه روز زیستن گران است بعد سه روز امید وار صحت است برای تر که تر است سیل
فالج عمل کند دوا را فالج بر او باید کرد **فصل دهم** در علاج کابوس آن علتی است که آدمی در خواب بیند از
که بار گران بر سر او افتاده است یا کسی او را خفه میکند و آواز و سخن گفتن نتواند بعضی گویند که او دیو است
اما این قول ضعیف است و این مرض را در مردان و زنان و جوانان و جاده خوانند **علاجش آن است** که ترک بسلیق کشانند
و اسهال دهند بدین طریق بیارد سنا مکی بیجدرم هلیله زنگی دو درم در چهار سیر آب بجوشانند چون سیر
بماند سیر گرم بخورد بعد ترک کشادن و اسهال خوردن استفراغ کردن بدین ترتیب بیارد دو درم

جورنه

جورنه و نیم درم نمک سنگ آس کرده با آب گرم بخورد بعد از آن هر روز نیم درم مصطکی با یکدرم گلشکر بخورد **نوع دیگر**
گلشکر نیم درم و مصطکی یکدرم و هلیله و بلیله و آمله و بیخ سوسن هر یک سه درم تربد بانزده درم زنجبیل
درم دارچینی یکدرم کوفته و بیخته در روغن بادام چرب سازد و در نیم سیر عسل سرشته و هر روز تناول کند **نوع دیگر**
نوع دیگر علاج جرب هر امراض عفونی گفته شده اما از سیر و پیاز و کندنا و باقلا و لوبیا و نخود پرهیز کند **نوع دیگر**
بعضی حکما این علت را علیه گویند و از این مرض از مرگ مفاجا باید ترسید تا سه روز و این علت چند
نوع میباشد درد سوی سر و چشم و بینی خواب و مرگ ساست باید که ترک باسلیق کشانند و اسهال دهند و علامت
سودای خشک چشم بینی و تیره که رنگ و فکر فاسد که اکثر او شبیه بملخولیا بود و علامت بلغم فراموشی و کاهلی
سفیدی نبات و سستی اعضا از اسهال و استفراغ علاج باید کرد اگر صاحب کابوس نه و تر علاج نکند دیوانه
شود یا مصروع گردد یا سکته آید **فصل یازدهم** در علاج فالج یعنی از دهنگ باد که حس و حرکت نصف بدن باطل گردد
و عجائب طول و ماده فالج و لغوه یکیست اما فرق آن است که در فالج در تمام تن سست شود و در لغوه نیمه روی
کج گردد و لب چشم نراغ شود اگر فالج در تمام اندام اثر کند سکته بود و فالج از خلط است و لغوه از باد علامتش در بلغمی بیشتر
روی و رطوبت بیشتر و فراموشی غلبه خواب است علاجش آنست که تا چهار روز از روز اول باید تربد مبادا مرگ مفاجا تر گردد
بادیه منافع تا چهار روز غیر از ماء العسل چیزی نخورانند و در سخنها معتبر آنست که تا یکهفته غیر از ماء العسل چیزی دیگر نخورانند
و ماء العسل این است بیار عسل یکمن بوزه قدیم و در ده من آب چاه بوزن قدیم بجوشانند تا بهفتمن آید ماء العسل
طیار شود این را در چهار روز یا در یکهفته تمام بخورانند و در نسخه دیگر ماء العسل این است که بیار تنگ شانه منقال
بعسل خلط کرده در رسته روز متواتر حقنه کنند و ماء العسل بخورانند **وحقنه** آنست که بیمار را استا بغلطاق و هر دو پایش
بالا سازند و چرم را که کرده مثل نابزه در گوش نهند و بره را که نوش دو بهادر شکستی شد **نوع دیگر** چون چهار روز
شود ماء العسل شربت ماء العسل این است بیار دو نوبت بادیان هر یکی سه درم مویز دانه بیرون کرده دو درم گوشت
در یکمن آب بجوشانند تا به نیم من آید صاف کرده یکمن عسل حل کرده در چهار آب بقوام آرد و هر صبحگاه دو درم یا ده
مثقال در تخم کلاب حل کرده نیم گرم بیاشامد و هیچ گوشتی و نان گندم هم نخورد از روز اول تا هفته دیگر بود هفته دیگر

آب تنک یا موت چیزی دیگر بخورد بعد هفته دیگر والان خورد دو آب بکوبند و بجای آب بخورانند یا دیگر بخورانند چون
هفت روز دیگر بکند دایم تنها دارو بکار برد بعد آب گرم کرده و سرد خشک بدهد دارو یا مزه دکان کار
هفته بخورد داروها اینست برگ لسن و بهمن سفید و زنجبیل و گلوی و چوب نارون و بیخ بهمدانجیر و سنبهالو
هر یک یک درم همه را جوکوب ساخته در جهار آب بکوبند و چون نیم سیر بماند سیر گرم بخورد تا جهار روز
ملازمت نماید و پیوسته روغن مستاو روغن نرانین و روغن بنفشه هر چه باید در تمام وجود بمالیده
باشد و حدوث این علت از افتادن بلندی مثل بام یا اسب یا شتر میشود از خوردن ترشی بعد جماع
حاصل میگردد و از اختلاط شکم نیز پیدا آید نوع دیگر تا یکهفته هر روز از اول ماء العسل بخورد و روغن
بلسان باید مالید ماء روغن بلسان کم یابست و تحقیق روغن بیخ فالج را مرهم دانند نوع دیگر عاقرقرحا و دار فلفل
و قسط و مصطکی و خردله و سعتر هر یک یک درم در عسل هر روز غرغره کند نوع دیگر از شحم آب و عسل و روغن
کنجد حلو ساخته بخورد نوع دیگر سرکه کبوتر خشک یک درم آس کرده تا یکهفته هر روز بخورد از جمله ترشی
احتراز کند فصل دوازدهم در علاج لغوه علامتش آنکه بعضی یکچشم فراخ و چرخ خوردن و خفتن
نتواند تا جهار روز از نرمک صفا جاری ملاحظه تمام است بعد جهار روز اگر در سعال و گوشش شاید و رایت
از جایی که شاید حق سبحانه و تعالی صحت بخشد علامتش آنست که در خانه فاریک بنشیند و جامه سیاه روی
آویخته دارد حتی تقیت افتاده باشد غالیه سازد از روغن بادام و مشک و عنبر و بر رخسار
حرب نیکو کند اگر تقیت نیفتد برگ سنبهالو از آب آس کرده بر رخسار یا ضماد سازد تا چند گاه
و جوز بویه مدام در دهن داشته یا جوز بویه با هلیله سیاه مدام در دهن دارد تا جهار ماه ملازمت
نوع دیگر روغن جوز هندی مدام بر رخسار مالیده باشد نوع دیگر روغن دهمتوره سیاه اگر نه شفیعه
بغایت تقیت افتد هر روز تا جهار ماه مدام تردارد نوع دیگر صبر و شحم حنظل و مصطکی و خولنجان و عقرقرحا
و زعفران و عود هندی هر یک یک درم با عسل بخورد و غرغره کند نوع دیگر سراب مویز سیاه بخورد نوع دیگر
نیل آس کرده و با سکنجبین غرغره کند نوع دیگر بهنکره و پلپلدراز و کرد دهکان درم و قرنفل و سنبل

دکنا

دکنا هر یک سه درم و بیخ نیل دو درم عقرقرحا و دار فلفل و زراوند و تخم شبی هر یک شش دانگ درم و برابر همه کل
خوردنی سه سرکرده غلوله مثل جوز بویه خشک صبح شام تا جهار ماه نهار بخورد و از جمله ترشیها پرهیز کند
فصل سیزدهم در علاج سعفه لغوه دیده که خورده که در سر پدید آید و سوراخها سازد و زرد آب چکد و
رطوبت و زخم پدید آید و همچون غربال گردد و دیرینه شود علامتش آنست که اول کف بشانی و رگ
پس قفا و هر دو گوش شاید یا دیوچه زند بعده بیارد قنبیله بکنجد و تنکار نیم جزو در روغن سرشف
خلط کرده بمالد نوع دیگر دوار سنگ و زرچوب برابر سوده در سرکه و روغن خلط کرده تا یکهفته
بر سر بمالد صحت یابد نوع دیگر اشنان و سرکه خمر و پوست انار سنگ و انگبین هر روز تا جهار
ماه در سر مالند نوع دیگر کشنیز سوخته و خاکستر تنور و حنا یکجا سوده بیخته با سرکه بر سر نهند و بر سر بمالند نوع دیگر خاکستر
تنور و سرگین کبوتر با کبر تودک در سر بمالد فصل جهاردهم در علاج سبوسه که بزبان هندی لیکا گویند
و مثل خاکستر در سر پدید میشود علامتش آنست که بسیار دخان خام در سر زیاده تر کند تمام شب و صبح سخت تر از
دست بمالد و تا دو پاس در سر انداخته باشد بعده سر را بشویند نوع دیگر شحم حنظل و مزه کاو در سر انداخته بمالد
نوع دیگر شکر تر با آب لیمو و زنبق و کبریت در سر انداخته بمالد باب سیم در علاج صرع و سدر و سکته
مشتمل بر سه فصل فصل اول در علاج صرع که بزبان هندی مرگی خوانند و جای او در مغز سر است و از آنجا استخوان
میخراشد و هوش و عقل و کلام را می رباید و او نوع میباشد یکی موروثی یعنی باری دوم آنست که فصد قیفال آرد
و علاج موروثی باری در اعضا بهتر است چنین دیرینه شود علاج کنند در علاج باری آنست بیارد بنذال نیم درم
در لبوی شتر و ماده گاو یکجا جوهم آس کرده وقت اطوار یعنی آمدن مرگی که قطره در بینی چکانند اگر گرم باشد بگفتند
چند مرتبه این عمل کند نوع دیگر اگر در سر کسی استخوان باز آب نگاهدار در وقت پکهه بخهتر در بازوی صرع
بندد نوع دیگر هر کس این نقش را با حرف دارد صرع دیو و پری و گفتاسیب بلا گرد او نگردد

نوع دیگر دفع دیو و پری اسم نقش را با حرف دارد و بر کاغذ نویسد بر آب زنده بندد دیو در لرزه شود و باز باز کند دیگر بار
این است

الحمد لله رب	العالمین	الرحمن	الرحیم
مالک یوم الدین	ایاک نعبد	وایاک نستعین	اهدنا
الصراط	المستقیم	صراط	الذین
انعمت	علیهم	غیر	المغضوب
علیهم	ولا الضالین	آمین	

نوع دیگر از بار کتاب قطره آبش در بینی مصروع اندازد و سه مرتبه عمل کند نوع دیگر کربت چهار درم زنبق
و سم الفار و تنلیکها و بیخ کنیر سفید و سندی و فلفلی و سنگرو کتا و عقرقرحا هر یک دو دکان درم در شیره
بهنکره آس کرده مقدار نخودی گولی با بسته نگاهدارد صبح شام یک یک گولی تا یک ماه بخورد نوع دیگر
از شیره بهنکره و شیره کلکوزه ناس گیرد چند مرتبه تکرار کند گرم از بینی مصروع بچکند نوع دیگر انگوزه فاسی
و بچه در سرشف سفید و برگ سم و کنجی مار سیاه برابر خشک کوفته و در دبستا تا هو بسا کرد و صحت یابد
نوع دیگر باجی و دار بلد و صبر و زنبق غلوله رشته صبح شام ناس گیرد نوع دیگر هر چیزی که در باران
اول باران بارد و الکنکه در [illegible] در آب لیمو آک نخود ناس گیرد نوع دیگر
بوقت نماز عصر شیره آس هر دو کف پای مصروع بسا بمالد و هر چه آس نخود نیز بالای هر دو کف انداخته
برگ آک بر هر دو کف پا بندد در هر دو کفش نیز برگ آک نگاهدارد و بپوشد و تا چهل روز وقت نماز عصر
هر روز بلا ناغه این عمل بکرده باشد بعد چهل روز بار بالا بپوشد و غسل کند صحت یابد نوع دیگر
گل سوسندی و قسط و پلپلدراز در آب سوده ناس گیرد نوع دیگر دعای صرع بر مشک و زعفران نوشته
چهل روز بنباشتا بخورانند بسم الله الرحمن الرحیم یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء
وصلی الله علی محمد و آله اجمعین بر تنک یا ارحم الراحمین نوع دیگر ای دوازده نام لا بر بازو در دست راست
بندد حکوس مرکوس منکوس میکوس الیسار و حساش نام که بر بازو در جیب بندد این است
دریا بر و حا صرف نعوذ بالله من شر الصبیان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی خیر خلقه
محمد و آله اجمعین بر تنک یا ارحم الراحمین نوع دیگر خورنباکوش نیل ریشه کوفته تکه دار بوقت صرع
در بینی مصروع اندازد نوع دیگر هر درم شیره سناورده درم شیر مادگاو کم درم بخورد اگر کودک بود سه درم
شیر سناورده درم شیر مادگاو یا مادر شیر بخورد نوع دیگر بجهت دفع شدن صرع بنویسد در کاسه نو گذارد
و هفت روز خوردن دهد بسم الله الرحمن الرحیم ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح ملح
الطشمت طست لو نخلت لو میند سیغوث الداعی لا عوجله و حسنفت لاحوت لات الرحمن الاکمع

لاها و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین بر تنک یا ارحم الراحمین نوع دیگر بنده درخت پیل یا کنیر آدمی ناس گیرد نوع
دیگر پای چپ مرد و ناخن پا خوره ناخن سگ در چرم اشتر تعویذ کرده در گلوی مصروع بندد نوع دیگر بار منکوت قرآن
بیش هر روز بخورانند و ناس گیرانند نوع دیگر موصل کند را با بل هر نه بخورد نوع دیگر عود صلیب گردن خرما بیزند و
خون و لخم و میوه ار تر پرهیز نماید و علامت صرع در جمیع اقسام گرانی سر و سبزی رنگهای زبر زبان است نوع دیگر
هر نوع استخوان کاچک سر دو یکسر شیر بقر اس کرده بخورد اما در صرع جایز نیست فصل چهارم در علاج سدر که در وقت
خواب استخوان کاچک سر دو یکسر شیر بقر اس کرده بخورد اما در صرع جایز نیست فصل چهارم در علاج سدر که در وقت خواب
خواب تاریکی در چشم آید از بخار بلغمی بعد ملاش سستی اعضا و کاهلی و فراموشی و خواب اعلامتش آنست که کباب
قلیه خشک متواتر تا چند گاه غذا سازد و از سیر و پیاز و مثل او پرهیز کند فصل پنجم در علاج سکته که عبارت است
از جلد شدن حس و حرکت و جمیع اعضای در خواب سکته و موت یک خواه بادی سکته همین هر نوع میباشد علاج اول که
چون دندان صاحب سکته شود و کوه خورد مثل جوز بویه از ریسمان سفید بست زن با کارد دندان صاحب سکته را وا
کرده هر گوی مذکور را جانب چپ میان نابهای دندان صاحب سکته نهد تا دهنش وا ماند و روغن ماده گاو
بر سرم خشک شهر جالنوس برادران روغن الوه کرده در کام و شاش میکرد ابزده باشد بعد هر ساعت تا کام و شاش
خشک نشود و اثر حیات و موت صاحب سکته باید که اینه صاف مقابل نزدیک دهنش داشته بعد هر ساعت میبینند
چرا که دمش ضعیف نزدیک حرکت است بعد دیر سر برآید اگر در اینه کلفه افتد البته زنده باشد اگر کلفه نیفتد
مرده بعد نوع دیگر بنده درخت سنبل را نداری کرده نزدیک دهنش و سوراخهای بینی او نهد اما جای بادی نباید
تردد و بعد از عمل میدیده باشد اگر بنده از جای خود جنبد البته زنده باشد نوع دیگر اوند شیشه نازک کرده و تنک
آب کرده بر سینه او نهد و بعد هر ساعت میدیده باشد اگر آب از جا بجنبد زنده باشد اگر نجنبد مرده باشد نوع دیگر
عکس نقره در وقت نظر افکندن در دیده او دیده شود زنده بود علامت سکته آن بود که سر و چشم و روی
با سایر خشک باشد علامتش آنکه رگ خرق را فصد نماید علاج سکته بادی آن است که مرهم سازد چنانچه از گرمی
قاطر عصا الذین از سکته بادی زنده شده بر آمده تا چهل سال زنده بود و آنست که مرهم الیه لا سکته بادی بود
مردم ندانسته در جرگه بلغمی که کفن دزدیم شب آمده بفرو آورد که کفن بر دست آلیه از گرمی قبر زنده شده

برآمد یعنی دزد زر بگریخت تمام بخانهٔ دانشمند که بازرس بود آمده ماجرا معلوم ساخت او دانشمند روز بعد جزیره در مجلس
آورد سکنهٔ موسوم بحکایت نمود آورده بود که بازرگانی بر شاهزادهٔ عاشق بود ناگاه شهزاده را سکته
و صرع عارض شد مردم ندانسته دفع کردند شب بعد بازرگان با نگاه بهان با فرنگت که حوالهٔ شما ساختم مرد که
مرض و بازپرس او نخواهند گرفت و من مبلغ کل شما میدهم این مرده را بمن دهید انها فهمیده همان شب زر
گرفته شاهزاده را باو سپردند بازرگان بخانه خود آورده و بشاپاد شاهانه راست نمود شاهزاده را در تکیه
نشانده خود را بر او ایستاده تماشای لقای او میکرد چند روز در بیماری شهزاده بی آرامی و بیخوابی و جزع و فزع
بسیار کشیده مانده شده بود خواب بر او غالب شد شهزاده را تنها نتوانست گذاشت و از ترس شاه
آوردن شاهزاده بکسی اظهار نتوانست کرد حجامی بر دانا بود دانست به تنها آنرا گفت که در خانه من ملوک
بهمان آمده بسیار تنگ مجال و بسیار تند خوست اگر با و حرفی بزنی بانظر کرد اسیر و تیر کاهیس دارد ترا خواهد
کشت اما حضور او امر فرود دانسته مادر بجام آمدن ما ایستاده بکار آمده انعام خوب میدهم حجام قبول نمود در
حضور شاه ایستاد بازرگان بخانه دیگر رفته خواهید یکایک بجایگاه در خاطر حجام گذشت که آیینه در بغل دارم
اگر مایی صاحب تند خو نمایم شاه تمرا بکشد و از خواب آیینه یقین که نخواهد کشت شاه آیینه از بغل بر آورد و
او برد که ببیند که آنرا شکسته خورد شده حجام ایستاده بود دانست که همین شکسته مرکب بازرگان را خواهی کشید و
میگوید که مهمان مرا نوکشته فی الحال نیشتر برآورد و در سر شاهزاده جسم و اکرد برسید که ای خانه کفت فلان
بازرگان گفت آنرا طلبیده بیار حجام بازرگان را آورد شاهزاده از ماجرا واقف شده و پادشاه را خبر کرد
پادشاه بازرگان را نوازش بسیار نمود و وزیرزاده ساخت حقوق جمیع مسلمانان را بعهده و مطلوب خود را بیابد
باب چهارم در علاج بینی از عاف و اخشم و خرخر بینی و ناصور بینی مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در
ناصور بینی و اوفزونی و زیادتی گوشت است در بینی علاجش آنست که بهر ناصور را استوار گرفته بالات باریک
و از بیخ بردارد و دیوجه ابی مع انگبین انکبین نهد تا لحم مردار را بخورد اگر نتواند کرد **نوع دیگر** بیارد زنگار و نوشادر
و شخار آس نمود با شهد آنجا نهد **فصل دوم** در علاج رعاف بعز خون بینی بیارد پوست بلغار آس سوخته در ماشوره

بدمد

بدمد خون را بایستد **نوع دیگر** کندر و افیون و خون سیاوشان و جالینوس بکوبد برابر یکجا سعد و پلیته در بینی
نهد **نوع دیگر** هر روز بازو و هر روز ران و هر روز خصیه از طناب بسته با آب بانه خورد دهد **نوع دیگر** ملبلد و پلیته
و اعلمه و تخم و چغرک و نبتول در دهن بسیار سوده بر پیشانی مریض طلا کند **نوع دیگر** اگر موش تازه سر بریده
در آنجا سر سنگ لاکداخته لیب سازد خشک باید **نوع دیگر** ملبلد و گل معصفر و انار جام با آب آس سوده
نوع دیگر برگ نیم و جوانی با آب آس کرده بر تارک نهد **نوع دیگر** سرمه آس کرده خشک در ماشوره بینی کند **نوع دیگر**
اگر از بینی خون و آب سرد قدری نمک سنگ و کافور جوانه با سعد کرده در بینی اندازد **نوع دیگر** دعا در بینی
قل یا عبادی الذین امنوا اتقوا ربکم الذین احسنوا فی هذه الدنیا حسنة وارض الله واسعة انما یوفی الصابرون
اجرهم بغیر حساب قل اؤنبئکم بخیر من ذلکم للذین اتقوا عند ربهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها
و ازواج مطهرة و رضوان من الله ان الله بصیر بالعباد برحمتک یا ارحم الراحمین **نوع دیگر** جالینوس و قند سیاه
کهنه و انیون خالص و بینی نهد **نوع دیگر** بابنه پیچیده در جهاب سر آب بجوشد چند نیم سیر بار بر سر نهد بخورد
نوع دیگر تا که خون بسیار آید فتق دهد و نه بندد که بیم هلاکت **نوع دیگر** دعای خون بینی بنویسد و بدیشان بندد
می دم علیه اکباس دم و یقتضی الدم بالدم بحق حوا و ادم و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین **نوع دیگر** اگر خون
سرخ بیاشد به بند تا هست پس اگر خون سیاه رود پاک نیست **نوع دیگر** اگر هست پاک خون از بینی زیاده رود
آدم بیمه زیاده بیت **نوع دیگر** کلکر و زنده اس سعد بر تارک سر و پیشانی طلا سازد **نوع دیگر** بستن خون بینی
از دقاق کندر و غیره از ادویه رهافیه مثل سفیدی بیضه و افیون و زاک و عدس و کشار و قیقا
کوفته و بیخته در بینی نهد یا پلیته کتان نهد **فصل سیم** در علاج اخشم یعنی بند کسی بوی نیک و بد را
فرق نتواند کرد زیرا که حس و باطل شده این علت از سوء غلیظ است علاجش کرد در حواس اگر
سر و غلیظ بوست باید که اول اسهال دهد بایس ترتیب که خلطهای غلیظ را دفع کند صبر سقوطری
یکدرم حنظل دانگی سنبل و زعفران و دارچینی و زرنب و مصطکی و حب بلیله و افسنتین و مقوی
و ترم و سلیخه هر یکی نیم دانگی و عسل با چیزی که سر با و باشد حب ساخته فرو برد **نوع دیگر** تخم کبر بهند یعنی

زقوم را با آب آس سوده ناک کیرد **نوع دیگر** پوست درخت کرس سیاه در آب بجوشانند و از آب بینی را بشوید هر روز
متواتر کند صحت یابد **نوع دیگر** متن یعنی بید بوی بینی در سنگ و سرین زیاده و کم نکرد همیشه یک قرار بماند باید که سنبل کوفته
و بیخته در بینی دمند **نوع دیگر** ماهی را مور بر اسوخته خاکستر سرش با یکدانه مرجه سود ناک کیرد **نوع دیگر** فلفل و راز و زنجبیل و نمک
سنگ و بیخ موصلی سپید با کمکو کوفته سفند ناک کیرد **نوع دیگر** سیر یعنی فوم را با بول جمار سایده چند گاه در بینی
چکاند **نوع دیگر** آب بندال یعنی شیره او با بول آدمی در بینی چکاند **نوع دیگر** بول شتر هر روز متواتر با چند گاه در بینی
چکاند **نوع دیگر** آب بستر و کلوس آس کرده ناک کیرد **نوع دیگر** صبر و زعفران هر یک هر روز نکوش ناک کیرد **نوع دیگر** اگر بینی
بینی خون از بینی رود رتن مالده را در روغن بادام کاو طریق سبز پخته تا یکهفته بخورد **فصل چهارم** در رعاف
الانف یعنی خرخر بینی چون از گرمی صفرا بود باید که بینی علاجش سوزش دماغ و بیخوابی و اضطراب است و رنگ
بشره و بول زرد رنگ بود و رتی تلخ علاجش آن است که هر گرم خرفه و روغن و روغن بادام را تا چند گاه متواتر
بهمین طلا سازد **نوع دیگر** دفع قارقرا یعنی دانه ماهیوه با هر چه در بینی کود کرد و در دماغ چاکند و کود بسیار کشد
اما کم نمایاد دست با یا کند ای دعا بخواند و بدمد و نوشته بندد این است ط ط ط

سوخته در جامه بخته با آب خمیر کنند و در کاسه سفالین لیسانند و یک طلا در برابر آفتاب نهند چون دود برآید همان کاسه
و از کوه بران دود نهاده دار بعد بود مذکور که دود بطلا در بدان رسیده از کار در آسیده بگیرد و در جامه
مهین بسته پوستی سازد و در خرمای هندی در آب سرشته در جامی پیش خود دارد و زمان زمان پوستی بنور
در آب خرمای هندی تر کرده بالای چشم نهاده باشد تا هر سه بامی صحت یابد نوع دیگر هامه و زنگ چشم بود
آید آب سرکه هموره در حلق و گوش اندازد اگر چشم راست درد کند در گوش چپ اندازد و اگر چپ درد کند در گوش
راست بر عکس نوع دیگر شلیت را در آب بجوشاند و بر پشت چشم بندد و سه مرتبه نگرار کند نوع دیگر بوده
و امله در روغن ماده گاو بریان سازد تا تمام سوخته شود مع تربتی سوده بر چشم ضماد کند نوع دیگر بیارد حضرات
ماده گاو تازه و بت یا گوان کپلی در چشم آدمی کال او طفل اندازد و زبده شیر بغیر ملای بر پنبه نهاده بالای چشم
نایکپاس بسته دارد و وقتیکه کند در دو سه روز از همه طوری که درد باکی صحت یابد دعای درد چشم کلوخ خاک
را بدست بگیرد و هفت بار این دعا را بر هفت کلوخ بخواند و بدمد بر چشم بیمار بمالد بعد از آن کلوخ را بشکند و عزایم
خدا بشفا صحت یابد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم صل علی محمد و آل محمد و بارک علی مسلم او کرواد حسرو سست سولا
بعد این آیه بخواند اللهم یا نوریا نورا النور یا نور کل شیء مسکن النور ما بالنور و صلی الله علی محمد و آله اجمعین فصل
دوم در علاج درد چشم که مستولی شده باشد علاجش آنست بیارد یک کبوتر بچه و بسمل کند و خون او نرم کرده
در چشم کرده سه مرتبه صحت یابد نوع دیگر چشمام دنبات مصری و مامیران همچو غبار ساخته در چشم دمد در
چهار روز صحت یابد ترتیب آنست چشمام مقشر چهار مثقال نبات ثقال مامیران مثقال سرما کرده در چشم کند
فصل سیم در ماسی چشم بر کسی نازک نور برآمده که آنرا کوینل گویند یا اندکی سندی سی کرده و نیز گرم رخته
بالای چشم بندد ماسی و سرخی نماند دعای درد ابرو باید چهار انگشت شهادت چپ را بر بالای ابرو نهد و این آیت
سبا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم و بالحق انزلناه و بالحق نزل و ما ارسلناک الا مبشرا و نذیرا و صلی الله علی محمد و آله
اجمعین فصل چهارم در علاج سبل یا بیارد پوست گاو بسوزد و مثل انگشت سازد و بیشه برگ خرمای هندی در
در ظرف مسین بی قلعی بخیم حصه نمک داده با شیره مذکور بدسته چوب نم و برگ نم کپلی سازد و چندان لاش نهد که

مس

مس چهار داخل شود سه تا هر مرتبه آب برگ خرمای هندی داد بحق بلیغ نماید در حقه نگاه دارد هر روز در چشم کند از تشی
و مژه ها و سر مژه و بخش او و خارش و سوختن چشم و مژه دفع شود نوع دیگر علاجش آنست که رطوبت بر عقبی
چشم پدید آید و سرخ گردد و رگهایش سطبر شود هر گاه سیاهی دیده را سرخ گرداند علاج نپذیرد و نهای رطوبت
هر روز جریر نماید تا کمتر و رگ چشم پوشیده شود علاج کند علاجش آنست که بهرهای برگ فیقال کشاید و اندکی خون
گیرد نوع دیگر هر دارو یکی در سرکه کفته شده همان کند از لم قدیمه سیر بر نماید بغیر از کهربی و روغن گاو یا نان
باشد که نفع تمام دارد جریر دیگر نخود نوع دیگر سنجبیل و پیلپلد را از فیکیل و نمک سنگ و تربه هله و بای برگ
کف دریای و زرنیخ سرخ و پوست بیضه مرغ هر یک برابر آس کرده هر روز در چشم کند نوع دیگر در سبل نبات
احمر بکار برد در جریر بغیر زشتی اندرون بکار است و سبل بیرده است بشیره گیاهها در هم یافته بر عقبی چشم خود
جریر رطوبت یورقیه است و تولد سبل از امتلای دماغ و پری رگهای چشم است و در جریر سیاف اخضر بکار برد
و ترتیب سیاف احمر این است بیارد تاج مغسول شسته در صمغ عربی بچرم و روغن سوخته و زاک سوخته
هر یکی دو گاه درم افیون نیم درم زنگار درم و زعفران نیم درم مرحی بیدرم صبر سقوطری بیدرم کوفته بیخته
بشراب مهنه یا بآب رشته سائی کند ترتیب شیاف اخضر این است زنگار درم اقلیمیا نقره و صمغ عربی و سپید ارزیز
هر یکی چه درم اشق یعنی کندر و دو نیم درم سرمه سا سافه تاب شبینه شافه کند و در چشم کشد اگر صعوبت سبل
یکجا پیدا شود پس زرد اغبر بکار برد ترتیب زرد اغبر این است بیارد توتیای مقتول شیخ سوخته دو گاه درم نبات
مصری پنجدرم غبار ساخته در چشم کند صحت یابد فصل پنجم در علاج دمعه که عبارت است رفتن آب از چشم چون از
گرمی بود که در چشم است چون از سردی بود علاجش سفیدی چشم باید علاج کرد آنست که سرمه لادایم در چشم بکشد
باید علاج سردی آنست که باید تبلیغ بکشتا نوع دیگر زهره خرگوش خشک کرده دو آس نمود در چشم کشد نوع دیگر زهره
گرگ با شهد سایده در چشم کند نوع دیگر پنج بید انجیر و بلیله در شیر عورت سایده یا در شیر گوسفند در چشم کند نوع دیگر
بیارد که مغز چهار درم در شهد سائی بغدر و روغن کند و بمغز درم روغن گنجد اندخته کحلی سازد چون معقود شود
لاد و از گونه بر دو ماچک دستی شهد بعد در حقه داشته در چشم کشد نوع دیگر بیارد سنگ بصری چه تقلیه سرکه

چون آفتاب در حد زنار کیه در اوند اندخته بر بالا بام نهد چون چله تمام بگذرد سنگ بصری را از آب برآورده
سنگ مذکور را در یک بیضه ماکیان دارد و بیضه مذکور را در سیده گرفته در هر طعام که پخته شود ران بیضه
و زرد بیضه بیرون ندارد هر مرتبه بهر مذکور را از بیضه بر آورده و خشک ساخته و آس نمود و در بیضه دیگر انداخته
هر روز مثل سرمه در چشم میکشیده باشد فصل ششم در ناخنه چشم باید دانست که هر چیز و بشانگاه اثر عرض در
چشم می اندخته باشد نوع دیگر آب پیاز سرخ و آب برگ درس در چشم کشد ناخنه و زهره چشم که بعد بود نماند نوع دیگر
چرک کشی آدمی دو دو مطور در چشم میکشیده باشد نوع دیگر بیارد سفیده ارزیز قلمیا قلیمای زرد یکان درم
زرد چوبه یا دو درم شکر ایضا و نوشادر سرخون سیاه و شان و بسد مروارید هر یکی یکان درم و زعفران
نشاسته هر یکی دو گاه درم افیون و زرنیخ و اقاقیا هر یکی نیم درم همه را آس نمود در آب کرفس بساید و آب
کرفس بسیار دهد و صبح و شام در چشم کشد و شانیت مس سوخته و شانیخ مغسول و گاه درم فلفلین شرح
ایضا زعفران و شیح منظل هر یکی ربع درم و زنگار و صبر سقوطری و بوزه از هر یکی پنج درم اقلیمای زرد یکدرم
غبار ساخته در چشم کند فصل هفتم اگر در چشم خار خار طور بخلد علاجش آنست که بیارد یک اسله یا کیره را
بول چهی یکشبانه روز تر کند و روز دیگر در بینی تا کیره در علاج سحر منقلب و زواید یعنی برآمدن موی
مژه و زیادتی در زبان هندو بیرو الکوینند علاجش آنست که موی کج و زیادتی را از موچینه برکند و بول اسله
را بار دش کهیل و پیچ او موی نهد بوده بیرون نیاید نوع دیگر موی برکند و روغن عوک در بیخش نهد نوع دیگر
نوشادر و سرکه یکجا آس نمود و موی برکنده در بیخش نهد نوع دیگر یک پوچ پای که از خون آدمی بر باشد در
نمک انداخته تکاهدار تا خشک شود بعد سرمه سا نمود و موی برکنده در جایش نهد نوع دیگر موی برکنده بیضه
مورچه نسر را در بیخ نهد نوع دیگر موی برکنده در بیخ او موی سوزن گرم کرده واغ نهد فصل نهم در
سلاق یعنی ریختن پلکها یا ریخته باشد و خارش آرد بیارد بادام تاجیر عورت کوده در چشم نهد نوع دیگر سرکه بار
بیار بالا نوع دیگر مغز رباه با پیه روباه و روغن زیت مرهم ختا هر سه وزن برابر در چشم کشد نوع دیگر بیارد
خرمای عذب و آتش بسوزد چهار درم خاکستر سن ماچه درم لاجورد و چه درم سنبل و چهار درم کندر و سنگ

نمه

نمه مدام در چشم کشد نوع دیگر بیخ سیاری با آب بهنکره بمالد نوع دیگر سرکین اسب تازه آورده آب آن با عسل
آمیخته در چشم کشد فصل دهم در علاج غشا یعنی زنبکوری بیارد زهره خرگوش تازه بر زهره ماهی رود و
سایده در چشم کند نوع دیگر جگر گوسفند را عفت بر کاله کند بر تابه آهن زیر تابه مذکور آتش در دیگدان کند
چون آب در تابه های جگر مذکور بجوش آمده ظاهر شود و نیز هر چه بر آب جگر گوسفند در چشم کشد و آنکه با
بخور دهد تربت و این علت بشتر آدمی را حادث شود که چشم ایشان سیاه باشد و سبب جهد و شان
علت آنست که طعام خام پیوسته بخورد نوع دیگر چند مگس مرده با شیر عورت در اوند مس بمالد نماز شام
در چشم کشد تا بنگرد اگر کند نوع دیگر شهد را با آب زرنیخ در چشم کشد نوع دیگر بیخ کسوندی با بیخ او که با
بیخ بانه با آب سوده در چشم کشد نوع دیگر رب و الال و انگبین در چشم کشد نوع دیگر بلبل دراز سوده
در چشم کشد نوع دیگر آب جگر گوسفند با قیصل و فلفل کرد آس نمود در چشم کشد اما در اغاز معالجه نماید زیرا
که رود نوع دیگر دعا شبکوری نبوشته در سر بندد این است بسم الله الرحمن الرحیم یا نوم الطبیب یا نوم القریب یا
نوم الرقیب یا نوم الوکیل یا نوم الکفیل یا نوم القیوم سبحانک لا اله الا انت یا ذا الجلال و الاکرام خلصنا من النار یا رب
صلی الله علی محمد و آله اجمعین فصل یازدهم در علاج کل چشم باید که نظر هر یک اول بر کل چشم بیفتد چون انگشت
خنصر او را فی الحال در چشم اندازد نوع دیگر زهره کرگس را با شهد در چشم کشد نوع دیگر زاک بمالد اگر ابله و چشم
بود هر زود اگر از اسب بیفتد در اغاز کند البته برود نوع دیگر کف دریا و خرما و سفیده ارزیز و حاسد
و توتیا و جبه سفید بر ابر با آب بول سحق بلیغ نمود با میل صبح و شام در چشم کشد نوع دیگر شاخ گوزن با
شیر عورت سوده در آب چشم کشد نوع دیگر زهره خرگوش و فیل همین حکم دارد اگر چند روز بکشد نوع دیگر
موصلی سپید با شیر عورت آس نمود سه هفته در چشم کشد نوع دیگر پوست بیضه شارس با آب آس نمود
در چشم کشد نوع دیگر دعا در دفع کل چشم چهل کتاب چشم بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الفلق و برب الناس و اتخذ صاحبة
و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا و صلی الله علی محمد و آله اجمعین نوع دیگر
بخون کنه اگر چشم را بر کند کل را از بیخ بر دارد فصل دوازدهم در علاج پرده چشم باید که فلفل آس نمود

چشم اندازد نوع دیگر سر عورت که اول پسر زاید باک چند شب در چشم کشند نوع دیگر شیر عورت بلیله کفیده و
مغز کهربی و ناخن فیل سوهان نموده در چشم کشند فصل سیزدهم در علاج غرب یعنی ناصور دیده از زر آرنگ
و شهد بلیته نهند نوع دیگر اگر زند آب چکدرم ریشان و کندر و جاکسو و هنگری و غوزت و مر و آرنگ
هر یک یکدرم و زنگار نیم درم سرمه ساساخته در بلیته نهاده در غرب بندند چندگاه نوع دیگر در علاج طرفه
یعنی خونی که بر سپیدی دیده پیدا شود بزبان هندی لالا گویند علاجش آن است که شیر هر کبوتر بر گیرند و
خونی که از بیخ او اندر آید اگر کرم مثل دوده بر چشم کشند نوع دیگر اگر قوره و سطبر بود زرنیخ سرخ و کندری
بغدادی و مداوای شق هر یک یک درم بخته باب حب ساخته در سایه خشک نموده نگاهدارد و باب شیر
در چشم کشد نوع دیگر ناخن پیل یکدرم سنگ بصری نه درم سرچه درم زیبق یکدرم اندکی بسد
انداخته و سرمه سا نموده هر نیمه نهاده بر پشت چشم با پیتی جامه بندد و چند نوبت متواتر کند
فصل چهاردهم در علاج قرحه چشم یعنی ریش چشم اگر از زخم یا از دیدن آب پیدا شود باید که چهل روز
چشم را بسته دارد و پگاه آب لیمون بران انداخته باشد تا که پخته شود یکدرم و خون ترشح کند بعد کندر و انگبین
آس نموده بران ریش براند و بعد چشم را نه بندد نوع دیگر نشاسته و عنزروت یکان درم سرمه پنج درم
سوده نهد نوع دیگر شهد و آب صبر و کندر و سوده بر چشم نهد فصل پانزدهم در علاج اوش و نیا بندله
نقطه از طوبت بدو رسفید نور چشم پیدا میشود و آدمی نابینا میگردد نوع دیگر مثانه و این علت تر
بدارو نرود مگر آنکه بعد یکسال به بینند اگر نقطه سبز باشد علاج نه پذیرد و اگر نقطه سفید جراح دستکاری
نماید از کرم رب العالمین بنگو گردد فصل شانزدهم در ضیا لای که مثل سگ و پشه انواع رنگ پیش چشم پیدا شدن
گیرد سبب صوت باین از بخار بلغم و معده بود علاجش آن است که زیادت شدن امتلای و قصور اهضم است علاجش
آن است که مسهل بخورد فصل هفدهم در علاج سفیدی بود بر سیاهی دیده علاجش آن است که آب شقایق در
عسل غلو ساخته در چشم بچکاند فصل هجدهم در علاج انتشا دیده یعنی فراخ شدن مردمک چشم و بزرگ شدن
علاجش آن است که بیارد نوشادر و صمغ نیم کاه درم و زهره بز دو درم شحم حنظل یکنیم درم توتیای هر دو درم

سرمه ساکرده در چشم بکشد دعای دیده شدن چشم بسم الله الرحمن الرحیم ولقد ارسلنا موسی بآیاتنا ان اخرج قومک
الظلمات الی النور وذکرهم بایام الله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور وصلی الله علی محمد وآله اجمعین
فصل نانزدهم در علاج چهره یعنی تاریکی در چشم آید و اکثر مردم را که چشم ایشان از رقی یکدیگر بیشتر سبب
اخلاط رویه است سبب حدوث این علت از رقت موج است علاجش آن است که لحم بقر و هر نیشکر
فصل بیستم در علاج ضعف بصر زهره گرگس با جزر یای کلنگ با کبک با کنجشک با کاو سیاه یا روغن
ترب یا روغن بید انجیر در چشم میکشیده باشد در چند روز نور بیفزاید نوع دیگر یک یار سیاه را بکشند و از
پیه او چراغ افروخته دوده تر از آنکه و در حقه نگاهداشته صبح و شام مثل دوده در چشم میکشیده باشد
نور بیفزاید فصل بیست و یکم در راست نمودن کجی و روشنایی بیارد مروارید آب دار ناسفته یکمثقال
مامیران یکمثقال نوره ارمنی نیم مثقال قلفر دو مثقال زعفران نیم مثقال سرمه نیم مثقال و مشک قراطی
نیم مثقال سرمه کرده در حقه نگاهدارد صبح و شام در چشم میکشیده باشد فصل بیست و دوم در علاج ترتیب
ساختن صلایه بجهت روشنایی چشم بیارد سرب هر دو یکم باشد و بگدازد و در آب تر بهله سرد کند باز
بگدازد و در آب باران یا در آب حوض سرد کند باز بگدازد و در آب بهنکره سیاه سرد کند اگر بهم سرب باشد
سفید سرد کند باز بگدازد و در آب زهر بلد یه سرد کند اگر بهم سرب بهنکره سفید سرد کند باز بگدازد در
روغن ماده گاو سرد کند و باز بگدازد در شیر گو سفند سرد کند باز بگدازد در شیر گو سفند سیاه سرد کند باز بگدازد
در شهد مصفا سرد کند باز بگدازد در آب کافور جوداند و مروارید ناسفته آس نموده باشد سرد کند و از آن
سرب معمول مذکور صلایه یا یعنی میل یا از زر کر راست کنانیده نگاهدارد هر صبح و شام در چشم میکشیده باشد
پرده چشم در چند روز بیفتد و غبار شش چشم و دمعه و ضعف بصر و ریختن مژه و کلال چشم قدیم و جدید و سبب
کور و هیچ علت در چشم نماند و روز بروز روشنایی چشم بیفزاید و چشم روشن گردد نوع دیگر حجر
کهنه کاده نیم کز یا هر قدر که خواهد و از شیره بهنکره سیاه اگر یافت نشود از شیره بهنکره سفید بفید
تر ساخته در سایه خشک کرده باز در شیره گیاه مذکور تر سازد بدین نوع هفت بیمانه و نایلت

بدهد بعد از آن خاشه مذبور بلیته در روغن ماده گاو چراغ افروخته دوده بستاند و دوده مطهور را در تهالی روبین
انداخته با اندکی کافور جوداند و چند مروارید و نیم درم مامیران و دو نیم درم مسکه ماده گاو با چوب نیم کلی
کرده نگاهدارد هر صبح و شام در چشم میکشیده باشد روشنایی چشم بیفزاید و هیچ علت در چشم نماند نوع دیگر
سنگ بصری کاشقامر و مروارید آبدار دو سرخ و زیبق یکدرم غبار کرده مدام در چشم کشند نوع دیگر بیارد یک
مار سیاه و پنج درم دیه میانه نیم من شیر ماده گاو بجوشاند یعنی که نیم وزن بماند یعنی زه سیر آن زمان او مار و کرم
را در آن دیگ انداخته و مهر کرده تا بیست و یک روز در زمین دفن کند بعد بر آورده استخوانهای مار و کرم
در رشته مسکه او شیر بگیرد اگر مسکه نه دو هر بنا باید شیر جدا و استار کرم کرده در آن اندازد و جوزات بسته
مسکه کند بعد تخم انبلی آس نموده در مسکه مخلوط ساخته یکدو خروس برآرد غلو کرده بگوارند و خروس
را بسته دارد و پنجای او را جمع کند و هر روز پنجای مذکور اندک در چشم کرده سرمه سا بیفزاید نوع دیگر
بیارد شیر ماده گاو نزده آثار چندان بجوشاند که سیم حصه بماند بعد در آثار میده تر بهله یا یک آثار
تر بهله میده کرده و پنج آثار شکر تر سیاه بخته در تخته حلوای فراز کرده و بیلن زده کتلی ما از کاز بر آرند
و سر کرده در اوند نو نگاهدارد هر وقت معالجه چشم از هر نوع کند بموافق طبیعت هر روز میخورد باب
باب هفتم در علاج درد گوش و طنین یعنی کرد و کرم گوش و ریم گوش مشتمل بر هفت فصل فصل اول
در معالجه گوش بدان اسعدک الله تعالی بدانکه این علت بیشتر از بلغم بود از صفرا کم بود و آنکه از باد است
خاریدن و درد و آواز مخالف و کردیدن درد از جای بجای و آنچه از بلغم بود گرانی گوش و درد کردن هر
ساعت باز شکین یافتن آنکه از صفرا بود علاجش آن است که بیضه مرغ را پخته بمالد و آنکه از خون بود
شکر و گلاب در گوش اندازد یکدو مرتبه صحت یابد اگر در گوش تری و بادی بود گوش گران شود علاجش
آن است که انگوره خالص در شیر مورت حل کرده نیم گرم ساخته در گوش اندازد صحت یابد اگر بیرون
گوش درد کند از بچه فتیله سازد و در گوش نهد فصل دوم در علاج ریم گوش گرد ایم رود شهد اعلا در
گوش اندازد نوع دیگر لوده آس کرده و پخته در گوش بچکانند و آب لیمون اندازد فصل سیم در علاج کرم گوش

شیره برگ شفتالو و پودنه یکی آس نموده در گوش کرم بمرد اندازد فصل چهارم در کر گوش بیارد سیر و نمره
گو سفند برابر کوفته بجوشاند شیر گرم در گوش اندازد نوع دیگر سرکه سیر آب را در جامه شبلد و در گوش
چکاند کر و درد را نافع آید هر سه مرتبه اندازد نوع دیگر اگر کسی را از بسیاری سرما یا از رفتن خون سیار
و فصد کری گوش بیارد ارک و بطریق فتیله تر شده و در گوش نهد نافع آید دعای در گوش راست و
یقولون ائن فی ذلک لآیة لقوم یسمعون بالله والیوم الآخر لمن سمعنا دعاء در گوش چپ وقالوا سمعنا واطعنا غفرانک
ربنا والیک المصیر وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین این دعا را بر کرد گوش نویسد یا بر کاغذ نوشته
در گوش نهد نوع دیگر اگر کسی را درد گوش تازه یعنی یک سال بر او نگذشته باشد بیارد چند ورق انگبین
سوراخ نباشد و بر آنکه نهد چون خوب گرم شود بدست بمالد و آب او در گوش چکاند تا هر آنچه کری
نماند نوع دیگر شحم زنجاد و هلیله و زعفران سرمه سا نموده در گوش چکاند تا هفته صحت یابد نوع دیگر زهره گو سفند
باشد یا آب سیاه داده آس نموده در گوش اندازد نوع دیگر سنبل هر و عنوم یعنی سیر و انگوره یعنی میبک آس نموده
در گوش اندازد بول شتر نیز این حکم دارد فصل پنجم در علاج آبی که در گوش افتاده باشد علاجش آن است
که شیر عورت را با سرکه سیر مکرر گوش اندازد هر سه مرتبه نوع دیگر چوب بید را یک گز برابر گرفته یکسر او در
آتش نهد و یک سر او را کوفته مثل مسواک در گوش کند چون نصف چوب بسوزد از گوش بر آورد
فی الحال گوش را در گوش پیچ بسته و روز چه تا با دیگر گوش نوزد فصل ششم در علاج درد بند گوش این دعا
نوشته بر الماس و مجلوج بران الماس به بندد دعا این است بسم الله الرحمن الرحیم اگر کر سوب بلاد
مخالطت روس سا ملک محرف غلیک و هم بحق استغفر حرفی وصلی الله علی محمد وآله اجمعین فصل هفتم
در اجنارات بانگ کردن گوش اگر روز شنبه گوش بانگ کند خبر خوش شنود و غایب حاضر و بدیدن
آنست که با یکی گفتگو کند و بر این خاطر کرد اگر روز یکشنبه بانگ کند یا غایب بیاید یا از و خبر رسد
یا از سلطان ترس بود اگر روز دوشنبه بانگ کند سفر مبارک و با نفع پیش آید اگر سه شنبه بانگ کند یا زیان
زر یا چیزی گم کند اگر روز چهارشنبه بانگ کند از بزرگی حاجت او روا شود اگر جمعه بانگ کند با غم و نکبت

کرفتار آید والله اعلم بالصواب **باب ششم** در علاج کلفه و کنجد که در خیالان و ترسی و تاس که اینها نشانه کلفه اند و کلفه
در زبان هند و جهانی خوانند و علاج این همه یکی است الا که از جلد آدمی بلغم یا آنرا مش کویند در زبان هندو
مسه خوانند که نقطها کاسرخ و سیاه پیدا میشود بر ظاهر جلد و حدوث این علت از کشاده شدن سر
رکها است علاجش آنست که دوا ی سهل بخورد بعد بیار و زنجبیل زرد با آب کشنیز تر یا خشک طلا
کند در کرار چند مرتبه صحت یابد **نوعدیکر** بیارد مغز خربزه تلخ پنجدرم مغز بادام پنجدرم سیماب دو درم کلی
کرده طلا سازد **نوعدیکر** کنجد سیاه و پوست درخت سرس و زیره سیاه سفید با شیر ماده کاو سایده
طلا کند **نوعدیکر** چوب بید انجیر بسوزد و خاکستر آنرا چند روز متواتر بر کلفه طلا میکرده باشد **نوعدیکر**
اول حجامت بزیر زنخ کند بعد مسهل خورد و در اعلاج شتابی یعنی دیر نه نسازد بعد تخم بر کلفه طلا
سازد **نوعدیکر** مغز بادام و کشنیز و آرد نخود و آرد باقله برابر سوده با شیر خر کوش یا لبن بشود **نوعدیکر**
عنزروت سفید و کیتر او شیر ماده کاو تازه اس نخود سه هفته بر کلفه نهند **نوعدیکر** شتالنک کاو و کشنیز
برابر باز بزه کاو آس نخود بر کلفه طلا کند **نوعدیکر** کونهی با سرکه نهند و طلا کند **نوعدیکر** مرزه بیز تهه
پخته بیارد **نوعدیکر** کل کنجد نیز کردن کلفه زند و تخم تربوز و اکر شیر خر کوش مغز و یا مرتب چند روز
طلا کند بشود **باب نهم** در علاج درد دندان مشتمل بر پنج فصل **فصل اول** تحقیق کند درد از اکرم ساکن
میشود یا از آب سرد یا از خوردنی کرم یا از سرد اکر چربی کرم و درد ساکن شود بشت را در زیر دندان
نهد اکر چربی درد ساکن شود مصطکی را چند کاه متواتر بخاید **نوعدیکر** اکر مسواک همیشه از آب کرم
یا هیچ اک کند بدرد دندان احتیاج نکرد **نوعدیکر** بار درخت بوسری در دندان کیرد اکر دندان نیز
بیخ ریشه کرده باشد از سر نو محکم کند **فصل دوم** در علاج کرم دندان انکوزه را در آتش و رجای کرم بر کند
هسته کرم را همیرند **نوعدیکر** از بار کتانی دود در دندان رساند یعنی تنباکو در چلم بکرد و دهن کند کرم بمیرد
نوعدیکر دعای درد دندان این دعا را بر سر سبز بخواند یا بر کاغذ نویسد و بر سر دندان کیرد یا ایتها الفرس
المعزوس انت و الغم محبوس اسکن باذن الله الملک القدوس اعنده بعزة الله تعالی قدرته من

شر ما احد سکنتم رقاناً و رقاً محمد رسول الله صلعم برحمتک یا ارحم الراحمین **نوعدیکر** درد دندان لحکل نا
مستغرق تسوف تعلمون **نوعدیکر** بابی بزرک را در آب تر کنند و پوست انرا دور کرده سرمه ساز کنند
و در حاجه پوتلی کرده زیر دندان نهد **باب دهم** در رنک کردن دندان و صحت سفید دندان مشتمل
بر پنج فصل **فصل اول** در رسانیدن سفید دندان بیارد ماجو پهل پنجدرم هلیله زنکی سه درم برازده ابی بهار
درم کاتهه سفید دو درم مارقیشیا دو درم توتیای سبز یکدرم سیس یکدرم سرمه نیم درم حاجه بیز سلاخته
نکاهدارد و بر دندان هم بمالد در خشنده و محکم و بی علت کردد اکر بیخ هم رنکا کرده باشد قایم شود و کرم نمیرد
و خوشبو کردد **فصل دوم** در رنک کردن دندان اکر خواهد که دندان سیاه قراری کند بیارد برادهابی دو نیم
پاو ماهپهل یکپاو توتیا شش درم و الایچی درم کاو فوسه درم کوفته و بیخته بر دندان نهد سیاه قراری کردد
اما اول دندان را بسیار ماو ترش از ترشی لیمون یا هر ترشی و اکر خواهد که بغیر قراری سیاه شود اول دندان را
سازد بعد مسی اعلای کیجراتی بمالد تا چند کاه سیاه شود **نوعدیکر** ناس پال بیست درم هلیله دو درم اندک
دندان ترش را بمالد **نوعدیکر** هلیله کوفته و بیخته سیدرم و زاج زرد چهار درم کهته دو درم کوسیس سه درم
ترشی بمالد **نوعدیکر** اکر خواهد که دندانرا لعل سازد مثل دانه انار و برنک آتش شود بیارد رنک لاکه و شنکرف
روی اول دندان را ترش ترشح تمام بشکل لاکه و شنکرف یا شرشه مذکور بر دندان **نوعدیکر** شنکرف سفیده
با ترشه مذکور دو درم توتیا نیم درم هلیله کلان یکدرم کزمازدن سیدرم برادهابی چهار درم رنک
لاکه نهدرم سرمه کرده بر دندان عجب رنک شود اکر خواهد که دندان را سفید تر سازد بیارد پیر کالنه شفاف
و سه پاس سرمه ساخته بر دندان مکرر بمالد اکر خواهد که انکشتانرا رنک سازد بر بنت را عوت بیارد
حنا بیست درم ابک سه درم مروارید سنک سه درم زاج و صمغ عربی و کیتر استغال للجود دنیم مثقال
ماسیده تخم خیر کرده بر دست بندد بغایت خوش رنک نقش شود اکر خواهد نکار و نقش بندد **باب یازدهم**
در قلاع یعنی تنکی دهن و کرفتکی کلو و خون رفتن از دهن و ترقیدن لب مشتمل بر پنج فصل **فصل اول**
در علاج قلاع یعنی تنکی دهن اکر از اندرون لعل بود علاجش آنست که کیتره و طباشیر و نشاسته بر بزرکند

و با کلاب مضمضه سازد و صحت یابد **نوعدیکر** دعا درد دهن و روی فردم علیهم تهم بذنبهم فسوتیها و لا تخافون عقبها
تنزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا **نوعدیکر** بنوشته بخورد و اجعل لی لسان صدق فی
الاخرین و اعنا علی ذکرک و شکرک و حسن عبادتک و اعقدت من لسانی و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **نوعدیکر** اکر
از اندرون سفیدی زند سماق و کل چینه اس نخود بر آنکند و سه مرتبه **نوعدیکر** بیارد بیری که آنرا جیه کویند
اس نخود مطابق طبیعت بخورد جمله علت دهن نماند شکر را نیز نافع بود مفید اطفال ایدا زین نیکو
شود **دعا در کردن** انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون فکذلک بعثته او اظهاره
یوم فی ذی سنبعة و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **دعا دفع** سیاه زیر کردن و لوان قرانا و اجبال
اذ قطعت به الارض او قطعت به الموتی بل لله الامر جمیعا یا حی یا قیوم شهد الله انه لا اله الا هو و
الملائکة و اولوا العلم قائما بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم **فصل دوم** در کرفتکی کلو که آواز نیرون نیاید
یقین که این علت از باد است در اعاز زود تر علاج کند اکر دیر نه شود کم رود علاجش آنست که بیارد
قسط و نمک سنک و بچه دریایی و شمالیت و برنجی و بهنکره و ادرک و فلفلین بوزن برابر در شهد
قوام آورده مطابق طبیعت بخورد **نوعدیکر** انکوزه را با آب جل کرده بخورد **نوعدیکر** بیارد ادرک کرده
ادرک کلان و تیتا او خالی سازد و انکوزه خالص در آن پر کند با نمک سنک و در آنرا از تراشه ادرک
مسدود ساخته در میده فرو کیرد و در خاکستر کرم به پزد چون پخته شود میده در ساخته ادرک
را از کار دچهار بر کاله و موافق طبع بخورد **نوعدیکر** بچه بلغم و کرفتکی کلو بیارد عقرقره و خواتین
و پیپل دراز و مرچه و کنا و جوز بویه و مشک و سیاه و دارچینی و زعفران و الایچی در عسل مصفا مطابق
طبع بخورد **نوعدیکر** اسله را سوده با شیر ماده کاو و نبات بخورد **نوعدیکر** زرچوب با جود و بجه و ابلوت و
فلفلین و زنجبیل و زیره و نمک سنک بوزن برابر بروغن ماده کاو و خام غلو بسته سه هفته بخورد
نوعدیکر شاخ و برک توت را کوفته از آب او غرغره کند علاج مکهه روک بیارد مغز بادام و کاهه
سفید و سنک بوره هر یکی سه کان درم حب ساخته در دهن داشته باشد **فصل سیم** در خنازیر آماس

آماس کلو که هیچ چیز نتواند فرو برد اکر از خون باشد علامتش بسیاری درد است علاجش آن است که قیفال زند
اکر از بلغم بود علامتش رفتن لعاب از دهن است و درد نبود علاجش آنست که انجیر را بجوشانند تا بکفه
بجای آب بخورد اکر زیاد بلغم شود بیارد پوست درخت سهنجنه و پوست جو با آب اس کرده بر کلو
بندد **نوعدیکر** فرفه و تخم ترب و مرده و انکوزه و مرچه بر برابر سوده و بسهد و آب بیخی سوده و جوشیده
غرغره سازد **نوعدیکر** بارد کیاه دهوسی در سرکه بجوشاند و از آن آب کلو را از ظرف سردن بشوید
و غرغره سازد و از آن مقصوره کیاه مذکور کلو را به بندد **دعا دفع** آماس و دنبل و حرارت بر کاغذ نویسد
و بر روی او بنویسد اه اه اه حم لکم الا و لیکم اذهب و ربا بجهة دفع آماس کلو حرمت علیکم المیتة و الدم و
لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به و المنخنقة و الموقوذة و المتردیة و النطیحة بالاقدام دکم فسق و نزل من القرآن ما هو
شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا **نوعدیکر** این نقش را نوشته بر کلو بندد

ورعاء	۳۱۹۵۰۹۹

فصل چهارم در علاج رفتن خون از دهن بیارد بارزه درم شهد بیست چهار درم
مخلوط کرده بخورد **فصل پنجم** در ترقیدن لبها اکر خشک بود از باد باشد اکر تر است از خون است علاجش
آنکه فصد نماید و آنچه علاج تبش بنیش مسطور شد بعینه همان کند و پیوسته از سرما و باد و خاک لبها
را محفوظ دارد از خوردنی ترش و تیز اجتناب نماید اکر از باد بود شحم الحجل و تخم تیره بغایت مفید است
نوعدیکر شحم بط و شحم ماکیان کداخته بمالد **نوعدیکر** مازو اس نخود با انکبین چند مرتبه بمالد **نوعدیکر**
هلیله و بهیله و انکوزه و لوده اس نخود بجوشانند و بر لبها و بر عضو که ترقیده باشد بمالد **باب یازدهم** در علاج
روی ماشه یعنی آماس تمام روی و خروج اللسان و عظم اللسان و جفاف اللسان و ورم اللسان و ثقل اللسان
و ورم اللثه یعنی آماس کوشت بن دندان و ورم اللهاة یعنی آماس ملاذه که عبارت است از جسمی که
بالای حلق او نخیه بود و بزبان هندوی انرا کوا کویند و استرخاء اللهاة یعنی درست شدن ملاذه و
در نشب العظم و الشوک فی الحلق یعنی در شدن استخوان یا خار در حلق مشتمل بر چهار فصل
فصل اول در علاج روی ماشه العین آماس سرخ که تمام روی را فرو کیرد علامتش تشنکی و تب تیز اندوه

علاجش فصد و خوردن مسهل است بعد سیم روز صندل سرخ و صندل سفید هر یکی سه درم در چهار آب شیر
ترحل ساخته زمان زمان از حامه روی را طلا کند **فصل دوم** در علاج خروج اللسان یعنی بر آمدن زبان
زیر زبان علاجش آنست که حجامت کنند و جوکها تنها یا با نوشادر و شنجار آسیا کرده بر زبان بر
زیر زبان بمالد **فصل سیم** در علاج عظم اللسان باید که رگ تیفال از هر طرف بگشاید و نوشادر و سرکه در
زبان **نوع دیگر** از لعاب سلیت و لعاب کتان و آب بخور و روغن بنفشه مضمضه کند **فصل چهارم** در علاج
تشقق اللسان یعنی شق شدن زبان خواه از ماده گرم بود خواه تر خواه خشک و غیره علاجش
خشکی زبان و تشنگی و بی رغبتی و بحوابیست علاجش شحم حمل و پیه بط است و الانه مرد ارسنگ و کاتم
و روغن ماده گاو **فصل پنجم** در علاج جفاف اللسان یعنی خشکی زبان چون از گرمی و خشکی باشد علاجش
بسیاری میل آب و محکمی مضغ و زردی قاروره است و علاجش لعاب سپوس با شیره خرفه راست کند و مضمضه
کند **فصل ششم** در علاج ورم اللسان یعنی اماس زبان و جمله دردهای زبان علاجش آن است اگر از خون بود
بغایت سرخ بود علاجش آنکه زود فصد کنند و رگ گشاید **فصل هفتم** در علاج ثقل اللسان یعنی گران شدن
زبان که نتواند جنبیدن در حلق علاجش آنست که نوشادر و خردل و فلفل متساوی اسپند مضغه با چند گاه
بمالد **فصل هشتم** در علاج قرحة اللسان و سوزش زبان چون از غلبه صفرا بود علاجش تلخی زبان و درشتی زبان
و سرعت نبض است علاجش آنست لعاب تخم بهی با شیره خرفه در دهن داشته باشد **فصل نهم** در علاج ورم اللثه
یعنی اماس گوشت بن دندان علاجش در سوزش و سرسیر بودن و در صفرا تلخی دهن و تیزی دندان و در
بلغم سفیدی و نرمی اساس و ترشی دهن باشد اگر مسهل بود فصد کند اگر خلط دیگر بود مسهل خورد **فصل دهم** علاج
لکنت و پیچیدگی زبان بیارد شیطرج و چوب نارزنجبیل و مرجه و پلپل دراز و اجمود و زرچوب و بلوت
و نمک سنگ جامه بیز کرده یکدرم سیده ادویه در چهار درم روغن ستور هر روز بخورد **فصل دوم** در
علاج ورم اللهاة یعنی اماس ملازه و ملازه از جسمی که بالای حلق و تخته که بر زبان هند کوا گویند و شبیه
پرده ایست اگر از ماده خونی بود از آب سماق غرغره کند چندانکه خلاص شود **نوع دیگر** اگر بچه شرخواره باشد

وفصد

دعای دفع دانه بر کاغذ نبشته بر دانه چسفاند اسئلک الله العظیم بقدرتک العظیم و امورک العظیم و انی ثقته التسقیم الی
واجعل اکریم یا حکیم یا کریم **باب چهارم** در علاج طاعون نفوذ دانه نهاد مشتمل بر یک فصل اگر کسی را ظاهر شود و او
اماسی بود که چهار رنگی در سرخ و سفید و سیاه و سبز و خاکستر گون و زرد هم میباشد و در پس گوش و زیر بغل و بر
کشران حادث شود باید که شهد و شکر تری بر وی بندد و ارد روغن کنجد بسیار احتراز بجدی که چراغ از او
نسوزد و شمع و موم و غیره در خانه افروزد غذا سیر و برنج سازد تا در دفع نشیند **نوع دیگر** دیده طاوس و
گرگس بران بندد **نوع دیگر** نرسی سیاه و زیره سفید و مور با طلا سازد **نوع دیگر** پوست درخت سرس سیاه و مور
باب سنا سیده براو طلا سازد **نوع دیگر** بحر دبر امدن او بک غوک ابی کلان شکم او چاک کرده و شکمش بر
طاعون نهاده به بندد تا زهرش را تمام فرو کشد **نوع دیگر** لوده و زرچوب و دار هلد و بابک و سرو میمی از برنج
شسته آب بگیرد و در آن آب اساس نهد بران بمالد **نوع دیگر** مور بادرویست مشهور و بر بالای انرا بجر سوک گویند
تنها بها انرا با آب شیر طلا سازد **نوع دیگر** دیوجه بران چسپانند بعد نیم روز زرچوب و گل معصفر و صندل سرخ
بوزن برابر و اندکی کشنیز و نرسی سیاه و بابونه **نوع دیگر** پنجال مرغ و طاوس هم بندد **نوع دیگر** اگر بحر دبر امدن
شق ساخته انرا برآورده اندازد بنیم شود **باب پنجم** در علاج خوره و آکله و دعای و بابی مشتمل بر سه فصل
فصل اول در علاج خوره که در اغاز عقدی همچون دنبل گردد و علم ادمی بخورد چون پخته گردد هر روز بتدریج
زیاده شود و سه موضع خطرناک است بصفره و تهیگاه و کام علاجش آنست صمغ لادی و قند سیاه باب
سایده بران طلا کند اول دیوجه زند اگر این علت علاج نپذیرد داغ کند **نوع دیگر** شهد و نبات بر وی بندد
نوع دیگر مقل بخورد **نوع دیگر** پنج سوسن بخورد **نوع دیگر** غوک ابی شکمش چاک کرده بر بندد **فصل دوم** در
علاج آکله و داء جراحی بود که عضو را بخورد علاجش سیاه و سبز نظر مهور کرده از جراحت یا وجع بسیار باید
که گل رمنی و سرکه هم بر کرد جراحت بمالد **نوع دیگر** پلیله زرد و تربد نیزه یکان درم سه بار بر پنج زرد
آب آنار رسیده و زنگار بوزن برابر با موم در روغن ستور مرهم سازد و چند روز بر وی نهد اگر از این
نرود داغ کند یا شق ساخته براو در روغن کنجد جوشیده براو اندازد تا بر پای شفا اگر چه در آن محنت
اما جان بسلامت ماند **فصل سیم** در دعای وبا از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که جبرئیل علیه السلام آمده گفت

یا رسول

یا رسول الله در امت عیسی علیه السلام وبای عام افتاده بود بیشتر خلایق هلاک شده بودند باین دعا مقدم
او وبا را از مردم رفع نمود هر که این دعا را هفت بار بر کوه سفند یا کوه سفند و حجر حلال بخواند و ذبح کند
اما اول کوه سفند مذکور را غسل داده باشند و دعای حجر هم وقت ذبح کردن کوه سفند مذکور نوشته
در گلو شیند و وقت پختن گوشت او کوه سفند هر کس این دعا را بنویسد و در آب شسته در گوشت
اندازد و بخورد یا شوربای او بپزد هر کس تمام شهر یا قصبه یا بادیه باشد اندکی از آن بخورد یا شوربای او
بخوراند از برکت دعا هر که از آن بخورد یا شوربا خورده باشد تا سال دیگر از وبا ایمن بود بحرمت آنست
و بخشنده و بخشنده و شوربا که صاحب کوه سفند است ثواب عظیم و اجر جسیم روزی گردد و گویا که
جان بخش مردم گشته باشد دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انا نسئلک بسمائک المخزون المکنون
یا مرتین فخلصنا من الوباء یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان یا خالق یا رازق یا دائم
من الوباء یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان یا جبار یا غفار یا ستار فخلصنا من الوباء یا الله یا الله
الامان الامان الامان یا ذا النعمة الشافیة یا ذا الکرامة الظاهرة یا ذا الحجة البالغة فخلصنا من الوباء یا الله یا الله
یا الله الامان الامان الامان یا علیما لا یرام یا عزیزا لا یضام یا قیوما لا ینام فخلصنا من الوباء یا الله یا الله
یا الله الامان الامان الامان یا قانیا یا قیوما لا یزول یا حیا لا یموت یا قیما لا یغفل فخلصنا من الوباء یا الله
یا الله یا الله الامان الامان الامان یا حیا لا یموت یا صمدا لا یطعم یا غنیا لا یفتقر فخلصنا من الوباء یا الله
الله یا الله الامان الامان الامان یا ارحم من کل رحیم یا اعلم من کل علیم یا اعظم من کل عظیم یا احکم من کل حکیم
اقدم من کل قدیم یا اکرم من کل کریم فخلصنا من الوباء یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان یا من هو
سلطانه فوق یا من هو فی ذاته قدیم یا من هو فی علمه محیط فخلصنا من الوباء یا الله یا الله یا الله الامان
الامان الامان یا من هو فی عزته لطیف یا من هو فی لطفه شریف یا من هو فی ملکه عزیز فخلصنا من الوباء
یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان یا من هو بهم منه العاصون یا من هو علیه یتوکل المتوکلون یا من هو الیه
یرغب الزاهدون یا من هو الیه یلجأ الملجأون یا من هو الیه یفزع المذنبون فخلصنا من الوباء یا الله یا الله
یا الله الامان الامان الامان ونسئلک باسمائک یا عالم یا قدیم یا قائم یا حکیم یا عفو یا غفور یا غیور یا قدوس یا

شکور یا صبور یا ودود یا رؤف یا قیوم یا سمیع یا منیع یا مرتفع یا رفیع یا شفیع یا بدیع یا واسع یا نظیف یا
مجیب یا مجید یا حمید یا خالق النور یا نورا قبل کل نور یا نورا فوق کل نور یا نورا بعد کل نور یا نورا مع کل نور
خلصنا من التوباء یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان یا من هو قوله فصل یا من هو ذکره حلو یا من هو لطفه
لذیذ یا من هو ملکه قدیم یا من هو فعله لطیف یا من هو امره محکم یا من هو عطاؤه شریف یا من هو عذابه عدل
خلصنا من التوباء یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان انا نسئلک یا اول الاولین ویا آخر الآخرین یا من هو
ارحم الراحمین نسئلک بحق هذه الاسماء خلصنا من التوباء یا الله یا الله یا الله الامان الامان الامان یا من هو فی
الاموات قدرته یا من هو فی القبور قضاؤه یا من هو فی الجنة حکمه یا من هو فی الجنة رحمته یا من هو فی الموقف
هیبته یا من هو فی العقوبة عدله یا من هو فی النار غدابه خلصنا من التوباء یا الله یا الله یا الله الامان
الامان الامان نسئلک بحق هذه الاسماء ان تصلی علی محمد واله الطیبین الطاهرین ویا رب یا رب العالمین یا من
انت انذرت بخیبت ابرهیم علیه السلام من النار وجعلتها بردا وسلاما یا من انت انذرت یوسف الصدیق علیه السلام
وهبت له واهله ومثلهم معهم رحمة من عندک وذکری للعابدین یا من انت انذرت موسی علیه السلام وهبت له علی اکبر غلاما زکیا یا من انت انذرت علی موسی وهرون وبخیتهما من الکرب العظیم
یا من انت انذرت یوسف علیه السلام من الجب والسجن یا من انت انذرت رددت علی یعقوب علیه السلام بصرا
بعد ان ابیض یا من انت انذرت تخلصنا من سکرة التوباء وافات الدنیا وبخرنا من عذاب القبور وتنقذنا
من سئوال القبر وسلمنا من عذاب النار وتدخلنا الجنة اللهم انت القادر المتقدر وبک المقدرون و
انت القوی وبک الضعفاء وانت الغنی وبک الفقراء وانت الغفور وبک الخاطئون وانت الباعث
وبک الغافلون وانت المعطی وبک السائلون وانت الباعث وبک المبعوثون وانت الغوث
وبک المستغیثون وانت حی لا یموت وبک عبادک سوف تموت اجرنا من النار بعفوک وتجیت
برحمتک وارزقنا النظر الی وجهک الکریم فی الآخرة بکرمک واصرف علی الوباء وادفع عن الطاعون
فی الدنیا بفضلک واغفر لنا ولآبائنا وامهاتنا واولادنا وازواجنا وذریاتنا ولجمیع المؤمنین والمؤمنات
عامة انک علی کل شیء قدیر وبالاجابة جدیر برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی محمد واله اجمعین یا حی

یا قیوم

یا قیوم بحق بسم الله الرحمن الرحیم فاتحه بخواند واین آیه نیز بخواند وننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة
للمؤمنین ولا یزید الظالمین الا خسارا وبران کوسفند بدمید از کرم رب العالمین چنان است که از
وبا ایمن گردد دعاء دوم که در گردن کوسفند بسته و بیخ کند و سنگ در گوشت اندازد و وقت پختن
اینست یا حافظ یا ناصر یا معین یا مالک یوم الدین ایاک نعبد وایاک نستعین احفظنا من الطاعون
والوباء ومن کل شر ومن شر کل دابة من هیبة قهرمان الجبروت وانظر الی والی اولادی والی اهلی
الی من اکل لحم هذا الغنم وشرب مرتها بنظرة رحمة یا ذا الجلال والاکرام یا حی یا قیوم فی دیمومة ملکه
وبقائه برحمتک یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله اجمعین دعای جهة تلفه وناصور وحصبه
وفارش اسکن بعظمة الله اسکن بجلال الله اسکن بقدرة الله اسکن بکبریاء الله اسکن بسلطان الله اسکن یا صنام بإذن
الله الملک العلام وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم وصلی الله علی محمد واله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین
دعای دفع بوغه اگر کسی را رسیده باشد چهار پا را نوشته بخورد اینست احد وما هذه الآیة جمیع الحیوانات من الشیاطین
القدرة الامه والموت المبل وآتها الاطار فاطرق بخیر یا رض برحمتک یا ارحم الراحمین نوعدیگر اول بالای او
چند جو الدو زبند تا خون براید بعد از ان کل موشان از سوراخ خود بیرون می آیند تا سه روز یا ده روز
بمالد و هر چه بگوید هر روز بخورانند خواه اسب باشد و خواه شتر خواه هر چه باشد بوغه را طبوق میکوبند که
تنگ جانور اساسد و زهر ماده هم میکوبند کل موشان و سرگین بما دعاء دفع شپش و شکوف و نیز چوب سرگین را
بر دست یا جای دیگر مرهم براید بر چوب بید سبز بنویسد و بر سقف خانه گذارد تا خشک گردد به شود این است هر صباح
بخواند و بران دمد هو الموفات بلوقات ولاذ ولموصنات منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری
برحمتک یا ارحم الراحمین دعای مورات روز لاینه بر بالای و نوید خشک شود انع انع ورنع رنع و ما
لها من فراق ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للمؤمنین برحمتک یا ارحم الراحمین دعای فوه وباد طاعون
نوشته در دیوار خانه چنین ایمن گردد سعی سعی سعی ع ع ع ح ح ح

باید بانگشت خود چند مرتبه بستوید یا سفیدشوی هر جراحت طلا کند نوعدیگر ده دنبل و بغلک یا دنبل
پشت یا دنبل سر یا دنبل چشم یا دنبل دست یا دنبل سینه یا دنبل پستان یا دنبل دهن یا دنبل تعود بیدا
شوی علاجش آنست که بیارد هلیله و بلیله و آمله و جرایته و کلونجی و کروی تلخ هر یک یکدرم زعفران نیم درم
بجوشاند و نیم گرم تا پنج روز بخورد و خرذله و انجیر و مویز اسکرده بران طلا کند صحت یابد نوعدیگر
اگر خواهد که یکدو پاس درد دنبل برود و پخته آرد بیارد سرکین گاو که تازه بود در سفال اندازد تا آب
بی آب گرم شود و در جامه اندازد نیم گرم بران بند دیا غوره نهد چون سرد شود اگر گرم در جامه بر آنجا
میفشارد باز تا حد پاس درد نماند و پخته گردد فصل دوم در علاج نار و اگر در آغاز بوقت نماز عصر بگفت
نماز نافله بگذارد و در رکعت اولی والسماء ذات البروج بخواند و بر نار و مد صحت یابد و تمام عمر نار و
دنبل در بدنش نشود نوعدیگر اگر در آغاز که پر نه هفت روز بر نار و به بند و بخورد صحت یابد نوعدیگر
تا حد هفته هر روز یکدرم انگوزه بخورد زود صحت یابد و نار و بمیرد نوعدیگر چون نار و سر گند بر گنای سبز
اسکرده بران بند نوعدیگر در آغاز شونیز سوده در دوغ جوشانیده بر او بندد نوعدیگر شیره برگ
بید انجیر بیندرم مرجه و سیر دو درم روغن سوده درم بخورد نوعدیگر سیاه دانه در آب اسکرده با
روغن گنجد در او ندامیهای جوشانیده بر نار و بندد نوعدیگر در نار و حرکت خون بیت نشسته باک و مرغ
روغن بسیار بخورد که مفید است نوعدیگر هر هفت پارچه سفال هفت بار قل اعوذ برب الناس با تمیمه
بخواند و هر مرتبه سفال مذکور بر نار و زند نوعدیگر این دعا تا هفت روز هفت بار بخواند بر نار و دمد
اینت الله الرحمن الرحیم الله اکبر الله اکبر الله اکبر فلا تکبر یا نار و فات محمد صلی الله علیه و آله و سلم فت باذن
الله تعالی تعالی خشک شو خشک شو نوعدیگر هفت تا مردم آب بگیرد و هر بار این دعا بخواند
گره بندد و صاحب درد را بگوید که درد تو به بندم و او گوید به بندد دعا اینت بسم الله الرحمن الرحیم خلیقا
یا ملیقا انت طوبی لسلیقا ما عندکم ینفد و ما عند الله باق بحق قرآن العظیم فت باذن الله تعالی
یا نار و خشک شو هر مرتبه که بخواند گره بر او تار هو زند نوعدیگر هر هفت کلوخ هر مرتبه قل هو الله احد بخواند و بر
غلوله قند سیاه نیز هر مرتبه قل هو الله بخواند و بدمد و هر مرتبه یک غلوله قند مذکور بخواند و یک کلوخ

مذکور

مذکور بدمد که جایی مانده نباید بعد هفتم مرتبه رخصت دهد فصل سیم دندان و اگر جراحتش فراهم نیاید و سرکین
گاو تازه بر دندان و نامد و تا به آهنین بر سرکین بماند و بالای تا به مذکور اخگر بنهد تا به گرم شود گرمی
بجراحت رسد با تا به را گرم کرده بر سرکین زند نوعدیگر شاخ دو قانیان سبز اسکرده بر دندان و بمالد
هر مرتبه فصل چهارم در علاج بغلک و تنهیلا اگر بغلک درد کند گره بیار پخته نه خام که سبز باشد
بر آتش نهد چون گرم شود سر بغلک بدرد و پخته شود چرک بر آورده نیکو گردد و قرکه چرک برآرد
کنگش و موک و درخانهای خراب جیبا شد سفید چهر طور پیدا میشود خاک او بر آرند علاج تنهیلا
دبد بیارد خاکستر پاچک دستی و این افسون هفت بار بخواند و بدمد او خاکستر بر تنهیلا
بمالد این آیت کالی کونی تاین بیای تلنون پانی لوهوسای بده تنهیلا کاهه تلنون
هر لیجا تسی نوعدیگر مرهم ساز از زهرهای باشتاد و هفتم که همه مجربی از سه طور شده نوعدیگر این افسون
هر هر اماسی و زهر و جراحت که خوانده بدمد صحت یابد بسم الله الرحمن الرحیم هاتهه گروتی انبرت بهری سوالاهه
پس نبوی چلی کرتر هیکاری باپک جهان سوالاهه پس نبوی تهال لا اله الا الله فلانی کی کاپس ماهیس
ادم چند بلتهم من نامتنهم بهرای محمد نهه پس نبوی نرپس بری هدای الله کرادم سکهه محمد نانون رهیتی
بکهه و تنزل من القرآن الایه باب نوزدهم در علاج سرطان جمیع اعضا که او را جذام خوانند علامتش سرخی
رنگ مایل بسبزی و تیره گی و تنگی نفس و گرفتگی آواز و بسیاری عطسه و بسته شدن منفذ بینی و ظهور
غدهای بسیار در اعضا بسوزش علاجش آنست که فصد کند و طبیخ افتیمون ترتیب طبیخ افتیمون بیارد سنا
مکی خاصه هفت درم هلیله کابلی و افتیمون هر یک پنجدرم در پنج پیمانه اسفاناج نیم کوفته دو درم و الود
عناب هر یک پانزده عدد در سی آثار آب همه را بجوشانند تا بده آثار آب اسه آثار ترنجبین و ده مثقال
مغز فلوس دران حل کرده نیم گرم موافق طبع بخورد باب بیستم در علاج هژده بیست نعوذ بالله و خشکی
دست یا گرد هندوی جهانگیر گویند مشتمل بر چند فصل فصل اول در علاج بیست و سه نوع ناگرس بدانکه
سبب وی این علت آنست که سیر و ماهی بنگی بخورد و خاکی در جراحت فالی علیه السلام لا تاکل السمک و الثلیل فانها
یادم مثل ازطور جرما بخورد و چون گوشت گاو که بعد حیض حدیث وارد است اسیر او تنگاست و رغن او دوا است

قال علیه السلام لحم البقر داء و لبنها شفاء و سمنها دواء یا گوشت گاو میش یا جانوران آبی یا شیر خام یا
شیرینی و ماش و برنج نیم پخته و کنجد و خرما و بر هم هست از نگاه داشتن بول و غایط و امر وقت بر آمدن
یا در راه بسیار تشنه شدن و مانده گردانی ای حق تعالی در آب انداختن باید که همیشه خورد بی انواع حبس
و زود هضم و سبک بخورد و پست چند نوع میشاد موی صفرایی و سودایی و بلغم علامت دموی آنست
که سرخ بود هر جا دست بنهد خون بر آید بدانکه از صفرا آنسوا آرد و خشکی خواهد و درد ها در اندام
ظاهر گردد اگر بلغم بود سفید اندام باشد هر کجا دست نهی سفید گردد اگر بخاری سرخ نماید و گرمی
حرارت دارد اگر بادی باشد درد کند و سیاه نماید علاج آنست که اول استفراغ و آسهال و فصد کند
بعد از تنقیه ادویه خوراند بدین نوع روزی که باران و برف نباشد و گرمای تخت نیز نباشد و مطلع سحاب
صفا و هوا معتدل بود و روز هفت آثار پانج پیمانه بقفرا بخوراند و آب و برنج یعنی پیمانه ده درم
روغن ستور صاحب قلت بلا بخوراند تا کرمها اندام کشاده شود روز هژدهم دو درم جوز قی و یکدرم تنگ
سنگ اسمه با نیم درم بخوراند استفراغ آرد و هر مرتبه با گرم مدد کند چون ده روز از ده درجه بیرون
کند بعده قدری برنج پخته خشک بخوراند آنگاه آب سرد بخوراند سه روز متواتر همچنین کند بعد یک هفته
دو درم نسوت در شیره مرقوم تمر کرده در تنها خشک ساخته نگاه دارند تا بهمان طبع بخوراند تا آسهال
ارد چون ده مرتبه رسد قدری برنج پخته خشک بخورد و آب سرد مدد کند تا سه روز بعد یک هفته دیگر گرمها هر
دست و پای و درک پیشانی بگشاید و خون بسیار رفتن دهد بعد ادویه خوراند و غذا غیر از منگ و مونه
یا بهمت خشک تا شش ماه نمک هر گز نخورد و خرما و شیرین و نان گندم و ماهی و شیر و نبات هر هر کند
اگر عسل بخورد پاک نیست و برگ تنبول بسیار بخورد مفید تر است علیه السلام ورق فی بلاد الهند
کاذن الفرس اکلها لا یموت بجذام و البرص نوعدیگر اگر از زیادتی بگیرد بیارد چرایته و هلیله و سندی و بار
و پوست درخت نیم و برگ بانسه هر یک چهار درم جو کوبیده در ماست کتوره آب بخوراند خوب بگیرد
آب بماند سرد کرده بخورد تا چهل روز اگر پست از صفرا بود بیارد مغز چوب نیم بطریق صندل آسیا
نمود شش درم تا هفت هفته بلا ناغه هر روز بخوراند اگر پست از بلغم باشد بیارد برگ نیم با نانزده عدد

طعامهای

وآمله

وآمله پنجده و مرجه ده عدد غلوله کرده اینقدر هر روز بخورد و باب اگر پست از خون باشد بیارد مغز چوب نیم و بارد
بیخ و برگ کلم در تنگ که در هر کان درم تا یکهفته بخورد بعده سه کان درم تا هفته دیگر بخورد بعده چهار کان یکدرم
تا هفته دیگر بخورد نوعدیگر علاج هر هژده نوع بیست آنست که بعد استفراغ و آسهال و فصد این ادویه هر روز
پنجدرم بخوراند نیت در چهار آثار آب بجوشانند تا نیم آثار بماند شیر گرم کرده بخورد تا شش ماه و پرهیز از جمله چیز
سازد چنانکه سابق مسطور شد زردی و پوست نیم و بانه و هلیله و بلیله و آمله و زراوند چوب و زراوند گلوی
و جرایته و صندل سرخ و چوب کهیر و بالچی و خیار چنبر و مرده و دانه و بیخ خربزه تلخ و بابرنگ و ترابهان
و باله و بدایره و دهامه و برگ بیدا و فلفلین و کمراتیه نوعدیگر سوز علیکین نوشته بر هر وقتی بخورد
نوعدیگر بلادر نیم سیر نیم پالچی و دو سیر زیره سفید نیم سیر زرچوب سرمیده ساخته هر روز تا شش ماه
یک کف دست بخورد نوعدیگر بالچی تخم بادرمتاوی دیده کرده هر روز چهار ماشه تا چهل روز بلا
ناغه بخورد نوعدیگر تیر بهله هژده درم بهنکره سیاه دو آثار فولاد کشته هژده درم هر روز تا یکسال یک
کف دست بخورد نوعدیگر بلادر پنجدرم هر روز تا کنجد سیاه متساوی تا شش ماه بلا ناغه بخورد صحت تمام
یابد نوعدیگر پوست انجیر و شنی ده سیر در چهار سیر ماده گاو بجوشانند و جغرات بسته مسکه گیرد و نیم درم
با نیم درم بخورد و در اندام بمالد هر روز تا شش ماه هر وقت مسکه تمام شود از سر نو دیگر مسکه
راست سازد نوعدیگر بلادر و پالچی هر دو متساوی تا شش ماه بلا ناغه هر روز یک کف دست بخورد نوعدیگر
بیارد یک سوتر سیاه و خرم آنرا در پنج خشک کرده درم بگیرد و شش سیر ماده گاو دیگی جوشیده جغرات بسته
مسکه بگیرد و دوغ او را به هر دو بخوراند و مسکه را بر بدن بمالد چون چرم بماند دیگر بگیرد راست سازد
نوعدیگر بیارد پالچی و انزاحوب بسایند و سه درم هر روز تا شش ماه با عاشق بول گاو و نارای بخورد بعد یک جمعه
آب بخورد نوعدیگر سیر زرد بهوکهه را مع بیخ و برمیده کرده چهل درم در یک صد و شصت درم آب جوشیده
تا پنجاه روز بخورد هژده بیست بماند نوعدیگر کرودم سیاه کشته و خشک ساخته آسیا کند و هر بر وصی کالبد تا چهل
روز صحت یابد نوعدیگر علاج جری سفید اما تا او محل که مو سفید نشده باشد علاج کند اگر مو سفید شد اثر احیت بر آن
گویند علاج نپذیرد علاجش آنست که بیارد کسیس کهی اتی پنجدرم نیلپری گجراتی پانزده درم پالچی سه سیر برگ

نم درت خشک کرده نیم سیر کنجد شیا یکنیم سیر یکجا آسیا کرده هر روز یکغلوله این دارو با یکسیر شیر غنم بخورد تا
چهل روز را قتاب بنشیند غذا نواز کهربی موتهه و برنج سهی چیز دیگر نخورد با نان گندم بنمک بخورد
هر چه که سفیدی خواهد بود خواهد تر قند و زرد اب اورده نیکو کرد و بعده یکسیر از بن دارو جدا کرده
ستانزده درم سیماب ده درم کبریت کچلی ساخته درم را غلوله کرده بخورد در سه ماه برص نماند
نوعدیگر نیلگیرانی اعلی آسیا کرده در اب هفت بیت یک جامه کهنه را دهد هر بار در سایه خشک
سازد و از ان جامه فتیله کرده بطریق کل داغ بر سفیدی نهاده بسوزد داغ سفید سوخته بر قد
وزرد اب چکیده خوب شود اگر داغ سفید بسیار باشد یک کل بر انگشت بنهد دست چپ از بن
فتیله نیلبری دهد نیکو گردد وصیت نامه پیغمبر صلعم یا علی نیست از فرزندان ادم که در روی نباشد
رگ جذام و برص و رگ کوری و رگ کوری اما حضرت حقیقی و فقه جذام را میشکند از
زکام و رگ صحی را میشکند از دنبل و رگ دیوانگی را میشکند از بلغم و رگ کوری را میشکند از
درد چشم فصل سوم در راست شدن ناکی رس بیارد یک مار سیاه بر دم کهتری و بکشد و سر و
دم او را بریده اندازد و میانه انرا جدا کرده در دیگ گلین کل حکمت کرفته اندازد و یکی سر اک
و دوازده بهل و هتوره سیاه پنج و پوست یار کرده مخلوط ساخته مهر کند تا هر ساعت یکی تشقی
دهد و یک شبانه روز سر دشدن دهد بعده خاکستر شرا کرفته با قلنفر و الایچی و بسباسی و عنفر قره
و جوز بویه و زعفران و دارچینی و تربهله و ترکه یکی سرمه کرده تا پنجاه روز با برگ تنبول کرده
اول و زر برابر یک سرخ روز دیگر برابر سرخ اضافه کند تا چند سرخ رسانند اگر کمر مرد را خرما
بخورد و از جمله چیزها پرهیز نماید بجز کهربی موتهه و برنج سهی چیز دیگر نخورد نوعدیگر اگر سیت
ریخته باشد روغن اماده بر اعضای ریخته چند گاه بمالد و ادویه ها مذکور بخورد فصل پنجم در علاج
خشکی دست پای که هند و چهاکجن گویند بیارد پوست درخت ام مغیلان پنج اثار باده اثار اب
در دیگ بجوشاند و سر دیگ را مهر کند بعده لحاف را پوشیده بخار او بر دست پا رسد چون بخار
نماند در دیگ مذکور که اب نیم مرگ مانده باشد هر چه پای باشد که در ان چهاکجن است بدارد تا یک

ساعت

ساعت که پوست زیادتی در شود بعد از بده روغن ماده گاوی یعنی مسکه بر پای و دست مالیده در پارچه پهاکجام
پیچیده بخوابد تا چند روز عمل مذکور نماید نیکو گردد نوعدیگر بیار بستماسنی باشد و قیر سیر
شاهی اندک اندک روغن کنجد بار روغن سرشف داده تا هفت روز گلی کند و بر اعضای چهاکجن مالد نوعدیگر
اول دست و پا را بخار بعد بیله تهوتهه با اب بیون اسی تهه بمالد از پاچک و رشتی بخارد نوعدیگر ابله و
اک تخم بوار سر و سا کرده با دوغ ترش طلا سازد تا چند گاه چهاکجن قدیم و جدید نماند اما اول از پاچک و رشتی
بخارد باب بیست و یکم در علاج برقان یعنی پندروک و رندروک کنوریا دکوید و علاج بهق که انرا هندوی
چهیپ خوانند مشتمل بر سه فصل فصل اول در علاج برقان و این چهار قسم است یکی دموی و یکی صفراوی و برقان
یکی در سینه باشد و یکی در ناف انکه دموی است علامتش آنست که بی در روز بیقراری و تلوار و درد جگر پیدا شود
و رنگ بشره بسیار سرخ و در جمله اعضا بهم رسد علاج جنس آنست که حجامت قفای سر کنند نافع اید اگر از بن نرود
فصد قیفال از صحت یابد و انکه صفراوی است علامتش آنست که با بها اماس سازد و هفت آرد و دهان پر اب
کرده و سستی ظاهر شود و در خوردن مریض بود کوشهای چشم و سر کند و چشمها و بول و غایت مریض زرد
گردد و برقان که در ناف بود صفراوی باشد که تمام وجود ادمی عرق و بول زرد گردد علاج جنس آنست که بیارد تربهله
سندی و گرچه برابر اس تهه چهار روز مطابق طبیعت بخورد و صحت یابد نوعدیگر خار و از کونه را سوخته انگشت
سازد و چهار درم بگیرد با پنج درم نمک سوده بر انگشت بر اید هر روز بخورد نوعدیگر هوه و هوه پزد سنگ و فلفلین
و برنج مسطح و زرد انبار و سندر متساوی هر یکی اسکره و دو چند او دیگر ابهن اندا خته نگاهدارد هر روز
در یک کف دست بخورد نوعدیگر کل کیکر یعنی ببول خار را با و اثار هر چه شش درم قند سیاه نه درم غلوله ساخته
مثل جوز بویه شبانه روز یک غلوله بخورد صحت یابد نوعدیگر گلوی اشت ده درم در مثت کنتوری اب گوشاند
چون یک کنتوری اب بماند دو درم عسل با یکره بخورد فصل سوم در علاج بهق یعنی سفیدی با سیاهی بر
ظاهر جلد ادمی بود انکه در گوشت نفوذ کند و با بخوان رسد امتحان آنست که در موضعش سوزن فرو
برند اگر خون بر اید بهق باشد و الا برص باشد اگر بهق بود علاجش آنست که اول سهل دهد بعد تریاق
مکرر بر بهق بمالد تریاق اینست زنجبیل بلوریکی شوره نیم من کوفته در قرعه انبیق یا در قابله بکماند قیفه

سوخته دو نیم درم

کیمیا کران بیجکاند اگر برص سفید باشد شیا باشد و در پوست استخوان رسد علامتش صندل بهق بود نوعدیگر
مغز بادام و کشنیز وارنجو و باقله برابر سوده طلا کند در چند روز نیکو گردد نوعدیگر شتالنگ کاو
و کشنیز هر چه برابر و زهره کاو سوده طلا کند نوعدیگر در اغاز تخم تربه و انگبین با سوده بخورد
تا کی کند بعد ادویه نوعدیگر اب برگ هتوره شیا و سیماب کوکرد کلی کرده بمالد بهق شیا سفید نماند
نوعدیگر ریده ملخ پنج دانه زرچوب تخم تربه را برابر در سرکه هندی سوده بمالد نوعدیگر اب
مرد در بهق مکرر بمالد بهق نماند نوعدیگر قسط و تخم پوار و چوند و سیاهدانه و زرچوب و زرنیخ و
فرفه و پوست جوز هند و هلیله و بلیله و کنجد سیاه و باهی برنج و پوست لود و شنجار و بهنکره در سرکه هندی
سوده بمالد فصل چهارم در علاج رگت یعنی چون خون و نیخ یکجا جمع باشد مرض بسیار باشد بواسطه فرق
مال یا مردن عزیز یا از خوردن چیزهای گرم که سرد را بسوزد یا از مجامعت بوقت گرم یا خوردن شیر و ماست
بهم حاصل اید علامتش آنست که خون در بینی و دهن و چشم و گوش و بول ظاهر گردد نفوذ باشد تنها این از
جمله بیست است علامتش آنست که هلیله با شهد بخورد نوعدیگر جند کرچه اس کرده با شهد مصفا بخورد باب
بیست و دوم در علاج سرخ باده و جدری یعنی چیچک و حمره و نمله و نقاط و حصیف و قوکه مشتمل بر هفت فصل
فصل اول در علاج سرخ باده این دعا بنوشته در بگلو بندد اینست بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
مران سید محی الدین شاه عبد القادر گیلانی قدس الله سره العزیز بحق الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و
اله اجمعین نوعدیگر این دعا بنوشته در بازو یا در گلو بندد بسم الله الرحمن الرحیم بحق الحی و الحیوة و الله و بیدو
جده و بیدو فتح عنا با فیه بر حمتک یا ارحم الراحمین نوعدیگر گل مصفا و صندل سرخ و حنا هر یک برابر در چهار قدح اب
بجوشاند و چون یک قدح اب بماند جامه بیزکرده بخورد اگر کودک شیر خوار باشد مادر شیر بخورد نوعدیگر گل مصفا و یک
اثار و نرسی ده درم سه هفته شست کرده بخورد اگر کودک بود مثل هذا نوعدیگر کیا و تنک که سر دانه او همچون دانه
کودرون بود در هندوی سرون گویند چوب او در گردن یا بازو به بندد نوعدیگر فوم یعنی سیر پنج اثار پاک
کرده در یکمن شیر ماده گاو یا گوسفند چندان بجوشاند که یکی شود نه درم او شیر و نه درم ادرک و نه درم
شکر یار کرده هر روز بخورد هفتاد چهار باد و جمله علت را نافع است نوعدیگر مدل و سنبل و هلیله و

عسل مصفی در چنگاه بلاناظ بخورد نوعدیگر برگ کیته سبت یعنی بر تنکری و برگ بید یکجا در اب آسیا نموده در
تمام اندام بمالد چند روز نوعدیگر صندل خوشبو و گلاب و زعفران یکجا اس نموده با اندکی کافور در تمام
اندام بمالد نوعدیگر سرشاه مکی و مکون سفید و بالا شیا پوست نیم و لان مدرک و بلیله و ورق نانه
مکی مصفی در اب جوشیده بخورد نوعدیگر دعای دفع باد اکهنا بسم الله الرحمن الرحیم یا امین یا امین یا امین
یا عین یا میمین یا مهیمن یا رشید یا شهید یا مجید یا اله الا الله الا انت یا ذا الجلال و الاکرام یا مجیب و
صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله اجمعین فصل چهارم علاج جدری یعنی حصبی که انرا در هندوی سیتلا گویند
و اورا نوع میباشد یکی کلان و یکی خورد علاج جدری کلان اینست که اگر کسی را بیرون اید از سرخی
و ترشی و روغن و جنوات و شیر بر بهرا غذا بنواز مونگ و برنج ستهیان نان و شهد جوری کرده
چیز دیگر بخورد چون بیرون اید کهربی نرم با روغن و اب سرد بخورد و تن را بجامه پوشیده و از دماغ
و گلاب و کافور سوده بر تمام اندام و اب کشنیز بخورد تا زود بیرون اید که بهتر است نوعدیگر زیره یکدرم
کره چوب بیندرم باران مشکی کرده بخورد تا زود ظاهر اید و تب برود اما در ابتدا نوعدیگر بعد کشتی تب
دانه های انار اندک اندک بخورد و خرما و قند سیاه نیز خوردن دهد نوعدیگر چون ابله کنکی بسیار اید
و ان بسیار کند بسیار را برخاکستر نرم جامه بیز کرده بغلطاند تا تری جذب کند نوعدیگر بر آرد جو یا
آرد ارزن یا ارد عدس بریان مقشر جامه بیز بسیار را بغلطاند تا تری جذب شود علاج ابله خورد نظر پاک
بود اگر دانه بسیار و نزدیک و سیاه باشد بعد اگر دانه سرخ و جدا جدا باشد خوب است علاج ابله کلان و
خورد یکی است اما صاحب علت ابله خورد را بعد یکشبانه روز نهم تا شش ماه پرهیز نماید از گوشت و
گندم و روغن و شیر بیز و ترش نخورند و در ابتدا بعد از مونگ نه و برنج ندهد بعد از بر امدن غذا برنج
و دوغ ماده گاو که تازه باشد بخوراند و چیز دیگر بخورد اگر نفقه کناک شود و بیمرد نوعدیگر اگر در شروع
این علت که در مردم بر امدن گیرد اکثر خلق را بر اید و اجای باید که کلانان و خوردان و بچه های
شیر خواره را خون کشند نفع دهد ابله کم بر اید فصل پنجم یکم جره یعنی آتش و علامت او اینست که
پوست را بخورد و بسوزاند و انکه گوشت هم اندک برود و چون یک شعله از تاثیر او و انتهای نهایت

بماند علاجش آنست بعد اسهال مقیء بسرکه ممزوج کند و ترتیب مقیء در انه ثمر قبل شد فصل چهارم در علاج نمله
یعنی جوشهای ریزه خورد که خارش و سوزش آرد حدوث این علت از صفرای غریق علاجش آنست که صفرا را
از مسهل از خود بیرون سازد فصل پنجم در حصیف و اوبیسی باشد خورد که بر پوست بیرون آید در آن وقت که
خورش کند و در تابستان مثل سوزن مر جلد و در هندوی بهکور گویند علاج سرخ باده و حصیف و
نمله یکیست نوعدیگر صندل سفید و زعفران و کافور در گلاب سائیده در تمام اندام بمالد نوعدیگر نوشادر
با آب سوده در اندام طلا کند نوعدیگر بهنگر و برگ بید انجیر با آب سوده در تمام اندام طلا کند اگر خواهی که
جیچک را تعویذ نویسی اینه اکبر سی لا تا آخر نویسد جیچک از سه و چهار دانه نگذرد و این تعویذ را بر این نقش

الحمد لله	رب العالمین	الرحمن الرحیم	مالک یوم الدین
ایاک نعبد	وایاک نستعین	اهدنا الصراط	المستقیم
صراط الذین	انعمت	علیهم غیر المغضوب	علیهم
ولا الضالین	آمین	بسم الله	الرحمن الرحیم

نویسد بر سر بالین او زند جیچک کم برآید نوعدیگر علاجش آنست که گاه و بیگاه در حمام
رود از غیر حمام هم با آب گرم غسل کند فصل ششم
در علاج نقاط و اوجوشی یعنی بر آب بسیه
باشد که از سوختن آتش حادث شود حدوث این علت از محتبس شدن وی در تحت جلد و تصور ماست
علاجش آنست که فصد کند تا بیک رطل شکافته کرده غرور سوده بیاشامد فصل هفتم در علاج توکه یعنی بر بون
چون از ماده رقیق بود علاجش زدایت علاجش آنست که پیوسته بحمام رود باب بیست و سیم در اورام
اجسام و در خود مشتمل بر چند فصل فصل اول در علاج اورام جمیع اجسام بدانکه حدوث این علت از
چهار وجه میشود دموی و صفراوی و سوداوی و بلغمی علامت دموی آنست که ورم سرخ بود باید که فصد
آرد اگر درد و سوزش نکند خون بکشد و لعاب صبر بمالد به شود علامت صفراوی آنست که ورم سرخ زرد باشد
و درد و سوزش آرد بیارد تخم کرفس با نمک سندی و زرچوب و سرکه کهن نیک آسیا نموده بمالد علامت
بادی آنست که ورم برنگ سیاه مایل شود علاجش در سطر بالا که تحت صفراوی نوشته شده بکند و علاج بادی
و بلغمی یکیست علامت ورم بلغمی آنست که سفید مایل باشد علاجش آنست که بیارد بیخ انجیر بید سفید و اندرجو
و زنجبیل و فلفل دراز و کرد و کنجار و جوکها و زرچوب بوزن برابر و ثلث همه ریم آهن یکجا آسیا نموده

واندوده آرد و خنکی خواهد این حدوث از تلخه و خنی بود با نهم درم روغن ستور تا چهار درم هر روز
بخورد نوعدیگر سوره فاتحه الکتاب در آن دمیده بنویسد و در آب شسته بخورد از درد دل ایمن شود نوعدیگر
دعا زجهه در دل نوشته در آب شسته بخورد الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک یا محمد و رفعنا لک ذکرک یا محمد فان مع العسر یسرا یا محمد ان مع العسر یسرا
یا محمد فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم برحمتک یا ارحم الراحمین
سوره الم نشرح را و بر سینه و بر دل مدتا چهل روز بلا ناغه نوعدیگر بار دعا زهر آشامد و تا چند
روز هر روز بول میکرده باشد از خوف دل و بی آرامی ایمن شود نوعدیگر مشک با گلاب بر سر کند
فصل نهم در علاج خفقان که از حرارت حاصل آید علامتش که سوزش جگر باشد و درد کند گاهی
درد نکند به بیند که درد مدام یکی باشد علاج پذیرد و اگر گاه گاه درد کند علاجش آنست که
باسلیق بکشاید نوعدیگر طباشیر و آلو کوتاه و لایچی و سماق و سنکو بیز و زعفران و مشک و کافور
بوزن برابر همه شکر تر بخورد نوعدیگر برگ راسن و اسکندر و دماهه و چوب نارنگ
و بیخ بید انجیر و لایچی و کاکرسنگی هر یک یکمثقال سوده و بیخته سه درم هر روز بخورد نوعدیگر هلیله
و بلیله و آمله و موتهه و پیپلدراز با شهد معجون کرده هر روز بخورد فصل هفتم در اماس جگر و
سپرز و سنگ باید که فصد و حجامت کند جانب چپ پهلو بالاتر کرده کان اگر از این به شود
در بار چپ او از سرین تا زانو ریسمان سطبر و نرم بر هم تحکم به پیچد چنانچه بدریسمان توبتو نشیند
همچون کمان شکنجه شود همین طور تا سر زانو رساند آنگاه کرده دهد و بر ساق و کلک زند و
خون بسیار برآرد و چون خون سرخ آید ریسمان بکشاید و بیرون از کهیر خلد و بی خبر دیگر بخورد
در روز یکشنبه این عمل کند تا هفت یکشنبه صحت یابد اگر از این به نشود داغ کند نوعدیگر سرشف
سوده بر شکم بمالد نوعدیگر جوکها و شنجار و چیته و نمک شکر و نمک کره و نمک دریا و مرچ و
پیپلدراز و زنجبیل و تخم اهلیله متساوی کوفته و بیخته پنجدرم با هزار و ده درم روغن ستور بخورد نوعدیگر
خرفه نه درم بول گاو خیص در سیر هر روز نهار بخورد تا سه هفته اماس شکم و جگر صحت یابد نوعدیگر سر

یک کف دست هر روز نهار بخورد تا چهار درم بلغمی و بادی و صفراوی و دموی را نافع و سنگ باشد از خوردنی
ترش و بادی پرهیز نماید و از جمله سیر نیها همین شهد بخورد از ورم اجسام و سیرقان ایمن بود فصل دوم
در علاج رخو یعنی اماس نرم تولد این مرض از بلغم رقیق است علاجش آنست که استفراغ آرد و صلایه نطرون
باب مورد با جو لانه ممزوج سازد و نیم گرم بر اماس طلا کند نطرون یعنی بوره ارمنی کوفته بمقدار ریز
بسرشته باب بیست چهارم در ورم ریح و بلغمی و اماس سپرز و اماس سینه و اماس کرده و اماس دل و خفقان
مشتمل بر شش فصل فصل اول در علاج ورم ریحی یعنی اماس که از باد و بلغم علاجش انتفاع گرفتن از آرد و
و خروج شیست علاجش آنست که بیارد خاکستر گرم کرده بر وی بندد فصل دوم در علاج فلغمونی و او
اماسی بود بغایت سرخ علامتش تب تیز و رگ پوشت بود علاجش آنست که حقنه کند و شراب تلخ
بخورانند و غذا آب جو و ماش و کدو و هندوانه و صفت شراب نارنج در صداع مسطور است فصل سیم
در علاج اماس سینه و در دسینه بیارد تخم کرفس و طباشیر و دانه الایچی پیترج و ناگکشر بوزن برابر
چهار کتوری ابیجو شاند چون یک کتوری بماند شیر گرم بخورد در چند روز صحت یابد نوعدیگر کتانی و
کلوی و سندی و بیخ بید انجیر بهمین طریق بجوشاند و بخورد نوعدیگر غلوله اماس بابا دکه در سینه شود علاجش
آنست که بیارد زیره سفید و اجمود و سندهی و مرچه و پیپلدراز متساوی اسرکه کهاد را در هر روز
پنجدرم با روغن ستور بخورد نوعدیگر نمک سنگ اسرکه را بکشد بر اماس بود اگر از زهر مرو سلی بود علاجش آنست که تشنگی بر شکم
در علاج اماس کرده حدوث این علت از زهر مرو سلی بود اگر از زهر مرو سلی بود علاجش آنست که تشنگی بر شکم
و تهیگاه گران کرده باید که بهر دست رگ باسلیق بکشاید اگر اماس کرده سرد بود علاجش آنست که تشنگی
کم بود و تب بسیار کرده دوسرانی زیاده ترش باید که استفراغ آرد نوعدیگر دعای دفع درد جگر بتکلم الله الذی تا
یا بنه رب العالمین نوعدیگر بارد تخم خیار و تخم کتان و تخم خیار چنبر متساوی سحق نموده و شحم مالکیان مخلوط
و در شیر و در تهیگاه طلا کند نوعدیگر سرشت شهد باب سنجرگرم کرده بخورد بکرم الله تا صحت یابد فصل پنجم
علاج اماس دل نخود با بنه تنها اگر کسی را شوق باد و درد دل که دو بیارد انار ترش و ترشه مرنج خوردن همین نوعدیگر
بود نه خشک آسیا ساخته یکسیر با ده کاو چند روز متواتر بخورد صحت یابد نوعدیگر درد که در دل شود تنگی

واندوده آرد و خنکی خواهد این حدوث از تلخه و خنی بود با نهم درم روغن ستور تا چهار درم هر روز
بخورد نوعدیگر سوره فاتحه الکتاب در آن دمیده بنویسد و در آب شسته بخورد از درد دل ایمن شود نوعدیگر
دعا زجهه در دل نوشته در آب شسته بخورد الم نشرح لک صدرک و وضعنا عنک وزرک الذی
انقض ظهرک یا محمد و رفعنا لک ذکرک یا محمد فان مع العسر یسرا یا محمد ان مع العسر یسرا
یا محمد فاذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم برحمتک یا ارحم الراحمین
سوره الم نشرح را و بر سینه و بر دل مدتا چهل روز بلا ناغه نوعدیگر بارد عنبر آشامد و تا چند
روز هر روز بول میکرده باشد از خوف دل و بی آرامی ایمن شود نوعدیگر مشک با گلاب بر سر کند
فصل نهم در علاج خفقان که از حرارت حاصل آید علامتش که سوزش جگر باشد و درد کند گاهی
درد نکند به بیند که درد مدام یکی باشد علاج پذیرد و اگر گاه گاه درد کند علاجش آنست که
باسلیق بکشاید نوعدیگر طباشیر و آلو کوتاه و لایچی و سماق و سنکو بیز و زعفران و مشک و کافور
بوزن برابر همه شکر تر بخورد نوعدیگر برگ راسن و اسکندر و دماهه و چوب نارنگ
و بیخ بید انجیر و لایچی و کاکرسنگی هر یک یکمثقال سوده و بیخته سه درم هر روز بخورد نوعدیگر هلیله
و بلیله و آمله و موتهه و پیپلدراز با شهد معجون کرده هر روز بخورد فصل هفتم در اماس جگر و
سپرز و سنگ باید که فصد و حجامت کند جانب چپ پهلو بالاتر کرده کان اگر از این به شود
در بار چپ او از سرین تا زانو ریسمان سطبر و نرم بر هم تحکم به پیچد چنانچه بدریسمان توبتو نشیند
همچون کمان شکنجه شود همین طور تا سر زانو رساند آنگاه کرده دهد و بر ساق و کلک زند و
خون بسیار برآرد و چون خون سرخ آید ریسمان بکشاید و بیرون از کهیر خلد و بی خبر دیگر بخورد
در روز یکشنبه این عمل کند تا هفت یکشنبه صحت یابد اگر از این به نشود داغ کند نوعدیگر سرشف
سوده بر شکم بمالد نوعدیگر جوکها و شنجار و چیته و نمک شکر و نمک کره و نمک دریا و مرچه و
پیپلدراز و زنجبیل و تخم اهلیله متساوی کوفته و بیخته پنجدرم با هزار و ده درم روغن ستور بخورد نوعدیگر
خرفه نه درم بول گاو خیص در سیر هر روز نهار بخورد تا سه هفته اماس شکم و جگر صحت یابد نوعدیگر سر

مور نرشاده که در آن دمیده میگذارد یعنی سوزن اگر بدارید گل کرده تا هر هفته نهار مطابق طبع بخورد اما
شهوت کم کند هم مرد را هم زن را شهوه کم آورد اماس جگر و شکم و سپرز را نیکو کند و هیچ علت در شکم نماند
نوعدیگر همین نفع از زاوه کهن که سی سال باشد بیابد و از زاوه کهن شهوت زیاده شود و از زاوه
کم شود فصل نهم در علاج بیماریهای زهره اگر متحقق شود که از تاثیرات زهره کمر شده چشم خانه
سیر را با خوشی دارد نوعدیگر دفع سیر زاین آیه را بسته و بر بیماران نان نبوید و نهار بخورانند بسم الله
الرحمن الرحیم فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم یکیلا یعلم بعد علم شیئا ان الله علیم قدیر یا قیوم یا حی
یا رحم الراحمین نوعدیگر دفع سیر و اماس شکم نموشته بر بازوی بندد و در علاج حال هم مجرب دارد هر
ه ح ح ه ح ه نوعدیگر انار متواتر بخورد و دل شیر بخورد باب بیست و پنجم در علاج ذات الریه و ذات الجنب
بدانکه ذات الریه که درد در پهلوی چپ باشد و اماس نکند سوزش تنگی نفس را و بترشی مایل سازد علاجش آنست که
در دست فصد کند فصل دوم در علاج ذات الجنب و ذات الجنب بیخ نی دارد یکی تنگی نفس هم در سر
تب هم پیوسته چهارم سرفه پنجم نبض وی متساوی بود علاجش آنست که رگ باسلیق از دست چپ بکشاید اگر
قوت تنگی را جهت کند و مریض را شفا دهد یعنی باشد و گرد و مانند او بخورانند نفع دهد ذات الجنب اماس است
که در سینه پیدا آید اگر درد در دوی تنگی باسلیق از دست راست باید کشاد احتیاج دارد و رگ شریت باب
بیست و سیم در علاج رعشه و خراج و ورم بلغمی و فرنگیه و باد آتش و درد بواسیر مشتمل بر شش فصل فصل اول
در علاج رعشه یعنی کرده و او در مریض مثل لرزه دم نزدیک باشد بر سر خرد و در عظیم کند باید که
مسهل خورد و رگ بکشاید و سرکه و افیون بر اماس طلا کند فصل دوم در علاج خراج یعنی اماس گرم که پخته شود
و ریم گردد و در کند اول فصد کند و انجیر خشک و انجیر خشک یعنی انجیر خشک جوشیده نیم گرم طلا سازد و از خورد
تلخ و تیز مجتنب باشد فصل سیم در علاج ورم بلغمی و اماس بلغمی گرم و نرم کرده از بنبل بود باید که مسهل خورد و
بوره ارمنی و صابون و عسل نضیج سازد فصل چهارم در علاج فرنگیه یعنی آمله فرنگ علاجش جوش
و داغ است علاجش آنست که قوه خفقان بدارد و استفراغ ادرار اما افراط نکند و صحبت جماع کم زند
و طعام پیکاه نخورد فصل پنجم در علاج بادهای فرنگ یعنی آتش بیارد سنبهالوی بیخ پلنی کوفته و بیخته

موافق طبع با یک پیاله روغن کنجد آمیخته تا یک هفته بخورد نوع دیگر میده سنبها لو با وا ثار را در گندم نیم
خمیر یکجا کرده هر سه نان پخته با روغن ستور و شکر تر بسیار مالیده کرده تا چهل روز بخورد نوع دیگر بار
درخت پیلو در سایه خشک کرده سه درم میده او در یک پیاله آب انداخته با سه درم روغن ماده گاو
یا گوسفند بخورد نوع دیگر هلیله و بلیله و آمله و الایچی و انارون و بیخ سوسن و زیره سیاه متساوی
با روغن بید انجیر تا بیست و یک روز بخورد اگر باد دست و پا بسته سازد و درد کند و رگها کشیده شود
علاج حشی آنست بیارد اسکندر و هومه پیر و گلوی و سناور و فرفیون و راسن و بدیا بره و بخورد
سوبت و جوانی و سندهر متساوی اسم نمونه با بیست هفت درم آنکه خوردنی و چهار گان درم
ادویه مذکور با اندکی روغن ستور چرب کرده در سنگ سلایه کچلی کنند و در تغره چرب نگاهدارد سه
درم هر روز بخورد اما اول روز یکدرم بخورد بعده هر روز نیم درم اضافه کند تا سه روز منتهی است یا
شوربای گوسفند بخورد از ترشی و بادکش پرهیز نماید باذفرنگ و انگ و درد هفت اندام دفع شود اما
مجامعت هرگز نکند که زیان دارد نوع دیگر اگر آنکه باد بشر و دست و پا بسته شود و دانها برآید این روغن
در تمام بدن بمالد انیت بیارد مصطکی رومی سیماب هر یک پنج درم و نوتیای سبز نیم کوفته نیم درم با آب
مخلوط کرده مالش سیاه دهد بعد بیارد روغن سیزده نیم بهلولی و اول را دو ویه نیم بهلولی روغن داده
کچلی کند بعد بخورم روغن مذکور داده همان ادویه را کچلی کند بعد مطبوق سابق بخورم روغن هر مرتبه
داده کچلی کند چنین شش مسکه شود وقت حاجت در تمام اندام بمالد و خوردنی باد کش تمام خورد نوع دیگر
باذفرنگ هر آنرا چهار سر کنند بیارد پوست هلیله و بلیله هر یک شش گان درم اجوان هر ازده درم
شنگرف هر درم افیون چهار درم سیماب درم همه را بار یکسر سخته در قند سیاه غلوله ریه مطابق
طبع بخورد نوع دیگر بیارد اجود و مرچه و پیپلی رازی و پای برنگ و بلوار و چترک سوبت و نمک سنگ
و سندهر همه را برابر و ادویه تمام برابر نمک سنگ یکجا نمونه بخورم هر روز بخورد باذفرنگ و قولنج
و لقوه و درد زانو و درد پشت و گرم شکم و درد مقعد و درد کلو را نافع است نوع دیگر بیارد دارچینی
و برگ سرخ و برگ تیج و نیله تهوه و گل ملتانی با بول ماده گاو هر جا با که تر تیده باشد اسم نمونه

طلا

طلا کند و بول ماده گاو نازی نبود صحت یابد نوع دیگر بیارد بهلاوه نه عدد اجوایین نه درم سیماب یکسر خانه که کهربا سفید
و کوکل خوردنی اسم نمونه کوبی سازد موافق طبع هر روز بخورد و غذا بی نمک سازد نوع دیگر بجهت درد اندام تخم
اسکندر خشک آسی نمونه با قند و روغن ستور بخورم هر روز بخورد و مرهمهای نرم آنکه در باب نگاه و جهام
مسطور است طلا کند نوع دیگر بیارد جامه حریص فرنگی اول مرتبه آمده باشد در اوند نو بسوزد نوع دیگر جامه خام نماند
و نه سوخته تر شود چنان بسوزد که اثر جامه خام نماند و هر نیم درم خاکستر او دو نیم درم قند سیاه را کوبیده
بسته بمریض بخوراند مریض تا خواهد شد و از او خواهد یافت نترسد روز دیگر یک غلوله بخوراند تمام باید از
خوردن دو غلوله صحت یابد فصل هشتم در علاج درد یعنی داده که در اعضای مردم پیدا میشود علاج حشی آنست
که او موضع را از پاچک و شتی بخراشد چند آنکه زرد آب چکد بعده زعفران را با آب سعد بمالد در چند روز صحت
یابد نوع دیگر تخم پوار و آمله و دار هلد و کهربا سفید هر یک یکان تولچه و نیم تولچه بکوبد و با تولچه زهر ثابت
را سعد و او موضع را با پاچک و شتی خراشیده بمالد و یکپاس در آفتاب آتش بنشیند بعد از آن بشوید در یکهفته صحت
یابد نوع دیگر او موضع را خراشیده افیون کهنه و پلاس با پره باب لیمون چند روز سوده بمالد صحت یابد
نوع دیگر خراشیده انجار و گل کنی و جوز بویه وزن برابر طلا کنند در چند روز متواتر صحت یابد نوع دیگر شاخ ذو
قانیان بپزد و در آب یکجوش ماند چون چهار حصه باقی ماند در آب تخم را تر کرده سه روز بمالد باب بیست و هشتم
در علاج تپ لرزه خارش و لوت و سهوه و باد سرد در شکم اماس کند و چشمی تکلم مشتمل بر چهار فصل فصل اول در علاج
لرزه خارش بیارد هلیله و بلیله و آمله و ناچی میده فتح دو درم تا چند روز نهار بخورد نوع دیگر تخم پوار میده کرده
در شیر ماده گاو انداخته جوفات بندد و مسکه ادبکر در تمام اندام بمالد صحت یابد نوع دیگر در دهن سم بار دهنوه
سیاه و کبریت سیاه سوده در تمام اندام بمالد تفاوت عاجل یابد نوع دیگر منفسل و قند سیاه کهنه بکوبند و بر تمام
اندام طلا کنند خارش بیدانه برطرف شود نوع دیگر اگر پخته باشد و داغ بر بدن ظاهر شده باشد بیارد و لیده عدس
و دانک سیر کل مصفوه دانک سیر پوست درخت سرس میده کرده با مقدار روغن تلخ در اندام بمالد در سایه
چند گهر بنشیند و بایکدم بشوید تا سه روز صحت یابد نوع دیگر زرچوب و نمک سنگ و زرنیخ و تخم پوار با گاو ماده
کند نوع دیگر کنجد و بیخ بچه و جوغیل و بیخ خربزه تلخ و داتی و پوست سرس و تربهله برابر اسم نمونه طلا کند نوع دیگر

اگر خشک دانه باشد و اعضا بسیار بخارد در شیراک نیم گرم جامه تر رخت و زرچوب را در آب اسم نمونه با چرب کرده در
شیراک تر رخت بعد انداخته باز در روغن تلخ انداخته طلا کند نوع دیگر زرنیخ سرخ تولچه میده کرده
در شیر روغن ماده گاو بجوشاند و در تغار آب بزد بوده کوفته در اندام ملدن کند فصل دوم در علاج
سهوه که در سینه و گلو مردم میشود بیارد تنکار یکدرم تخم ترنج سه درم باب لیمون اسم کرده طلا
سازد نوع دیگر زرچوب و کنجد سیاه با شیر ماده گاو طلا کند نوع دیگر کم انفار سفید و زرنیخ سفید
طلا کند نوع دیگر گوگرد و قیر اسم کرده در سرکه هندوی طلا کند سهوه قدیم نماند فصل سوم در علاج لوت
بیارد بن نم و زرچوب و صندل سرخ و کشنیز ناسوده بر لوت بمالد تا چهار روز به شود نوع دیگر بیخ
سرو و بیخ پوست سهوده و فلفل و سندر و نمک سنگ و نمک سیاه و ابلوت و تلود و لوبان و سهاگو
و صندل و برگ و پوست و گل سرس با بول اسم کرده طلا کند فصل چهارم در علاج باد و دانها و بیماری
و چشمی در شکم پیدا کرده و اگر باد در شکم اماس کند و گره شود و غلوله گرد سینه او در حیث شود طلا حشی آنست
که بیارد نم و مرچه در یک پیاله آب سعد تا سه هفته بخورد نوع دیگر سه برگ از این سه برگ انار ایسه مورد باب میده
موافق طبع تا یکهفته بخورد علاج چشمی شکم هلیله یکدرم و مرچه چهار درم سندهر چهار درم با گرم بخورد
نوع دیگر اگر درد شکم و درد پهلو باشد بیارد هلیله و سندری و انکوزه و نمک سنگ و چترک بار یکسر سخته با
قند سیاه غلوله کرده با یک گرم بخورد و کوله و پهلو و درد شکم نماند نوع دیگر بهنکره با نمک بکاید و بر درد
شکم نماند نوع دیگر تبت بیخ بخواند و بدهد و نوشته در آب بشوید و بخورد باب بیست و نهم در علاج ناسور بواسیر
که قسم ناسور و ناصور مشتمل بر چهار فصل فصل اول در علاج بواسیر یعنی ناسور بدانکه هیچ انسانیت که بواسیر
در دنیا نباشد مگر شقاوت که همیشه بار بر کتف دارند و تا که او مرفوعه است همه علت بنهانست همین که
اما کی آدمی ضعیف گشت همه علت ظاهر گردد باسور هفت شش قسم است یکی از بلغم دوم از تلخ و چهارم
از باد و یکی از خون و چهارم از میراث بهم رسد الا آنچه از میراث است کمتر رود و همه انواع دیگر علاجست
غلاجش آنست که بیارد بنده درخت مغیلان و ورنقره کرده در مگر بند نفع بسیار بخشد اگر از نه بنبه
بنده بیارد از نم تمیز و تر ایمنی کرده نوع دیگر دفع بواسیر خونی بیارد بلاد و با انار و روغن کنجد سه

پاو انار یکجا اسم کرده نگاهدارد و هر روز دو نیم درم بخورد از ترشی و بادکش پرهیز کند تا هر سه هفته صحت یابد نوع دیگر
سندره انار پوست هلیله ده انار قند سیاه نیم من و آب چاه یکنیم من در خمره انداخته تا هر هفته در سرکه خشک
آب نبید بعد بطریق عرق شراب بکرد مطابق طبیعت هر روز بخورد نوع دیگر سورن خشک بیزده درم جیه بیست
درم موصلی سفید بیست درم مشاور بیست درم بچه فراش ده درم الایچی خورد هر درم مرچه چهار درم پیپلی راز
چهار درم اهلیلج سوست شانزده درم طالیسفر و بلاد و رو بای برنگ و بلیله هر یک چهار گان درم سرسیا
نمونه غلوله با سه نگاهدارد هر صبح و شام یکغلوله بخورد تا سه هفته صحت یابد نوع دیگر بیارد پندال در سکه
ماده گاو اسم نمونه با سور قدیم و جدید هر چند گاه بمالد بیخ بردارد نوع دیگر این افسون یاد کند هر روز بخواند
کاگر کول سوکول سوکلتیا اکلت کلت سوتنت را اموراج تیت رای مری جهری هومیا
یرت بانی لکهه جنبی بیکهه بهندار کاکرس دنت رسی کو در سی هذا بهدار اج تیا اتمان بدیا
جو جانیت سو جنیت بترس سهمنت ایمان بدیا جو جانیت نیر کا نت نی نی اندر سی کو هنیا
بر بهه هنیان اکشر بر سهه کاری بر بکه اهنوا کسیر اکیا نوع دیگر آنبل جنبل جنبلو اسار ای جو کوی
جانی بار هارا ای چار و نانون جو جاید لکوی تاه بو بسی جنم نه هوتی نوع دیگر هر وقت که بحاجت انسانی
رو فارغ شود و ابدست کیرد بعد هر بار از گلوی نمک سنگ صفحه لا پاک میشود باک از بواسیر مورد
خلاص شود فصل چهارم در علاج ناصور و اوافر و فی کوت است آدمی چون مدتی بران بگذرد علاج چند
وزر داب بیرون آید اگر خام باشد چوب باب سنا بیده هر روز بران طلا کند نوع دیگر کوکل خوردنی با تخم گاو طلا
کند صحت یابد نوع دیگر خردل با قند اسم کند و بر آنجای نهاده باشد تا سه هفته ناصور قدیم و جدید نماند نوع دیگر در جمله
هر چه طرف بستاو بر ناصور بنهد تا یکدو هفته صحت یابد نوع دیگر این لقوند را نوشته جنبی دار بسم الله الرحمن
الرحیم یا الله یا الله یا غفور یا غفور یا غفور یا رحمن یا رحمن سبحانک لا اله الا انت سلطانی الناس
وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین سبحانک یا ارحم الراحمین نوع دیگر بالات اهن خام ناصور را بردارد و زنگار
و نوشادر آنجا نهد بلیته سخت صحت یابد نوع دیگر اگر نوشادر و چوک و موم یا بوزن برابر سرسه ساخته باشد
در آنجا طلا کند صحت یابد نوع دیگر اگر زرداب هم شده باشد در روی صدر بنهد و میده پوست سرس بران پاشد و

روغن ستور یا گاو بشوی نوع دیگر نگار و سهد و غرزوت یکان درم مرهم ساخته و در پلیته نهاده در زراب
بنهند چون ریش خشک شود و گوشت بر آید کندر و صبر و غرزوت دم الاخوین سوده آنجا نهند
بیست و هم در حقیقت رگها و استفراغ و اسهال و دفع درد دست و اوجاع مشتمل بر سه فصل فصل اول در حقیقت
رگها بدانکه در تن آدمی هیفده رگ است و هر یک نام و نشانی دارد و بسبب بادی چون یا بواسطه مرض باطن او
رگها را می داد جا میکشایند و تفصیل اینست که سه نبض باسلیق را سجنه مر یا شند یکی را نام قیفال اردو یکی را
کحل نام است و یکی را باسلیق گویند جای قیفال زیر زانگشت دست است و از اینه رگ چون سر و رو بیرون می
آرند و باسلیق مقابل انگشت خنصر میگویند و میشاید باسلیق و قیفال اکحل است که از آن خون اندام بیرون می آید
چهارم حبل الذراع نام دارد و جایش در آرنج است اکحل و حبل را بیندازند فصد کنند اما از دست زنان از زیر بند
چهارم شامل خوانند جایش بر پشت دست است میان دو انگشت زیرین که خون سر زوجگر از آن می برآید کم
رگ نشان دارد یکی و جای نشانک است که خون رحم زنان و اندام زیرین و خون کرده و منشان از آن می برآید هشتم
زیر زانو است و نام ندارد بواسطه درد زانو یا الماس ران از بند هشتم عرق النسا است که پشت شانک دارد
زیر زانگشت از پشت بیشتر و بواسطه باد و نیکس می کشایند نهم در جبین است امامام ندارد و خون چشم و رنج
از آن می آید دهم صداع است در فنال بر دو جا دارد بواسطه آبی بر بند و از سوزش و تاع میکنند یازدهم در چشم است از زد
کرانه که سوزش بیشتر یا بر چهار ذهم و از نام دارد که هر جایش در کلوست بر هر طرف مقابل بگوش از فصد
او بسیار ملاحظه نماید که نزدیک او رگ جان می باشد مبادا سر نشتر یا دیگر رگ رسد نعوذ بالله تباه او در بیرون سیزدهم
زیر بناگوش است که در رنج خلق میکشایند میان هر چهار رگ است که بواسطه بخار و غیره میکشایند چهاردهم میان
هر سه پرده بینی و بالای دفع صداع دفع رنج علی الله توکلنا ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین
شانزدهم میان هر سبلت بعد بواسطه ریش بینی از خون می برآرند و بسبب ناصور میکشایند سر رگ است
هر انگشت و نیز از ابرو بواسطه سوء مزاج میکشایند هفدهم نام ندارد اما از آن یکی پس هر گوشی
مقام دارد بعد از مالیدن گوش ظاهر شود بواسطه خارش چشم و درد چشم از آن میکشایند حقیقت رگشایی
رگها اگر خواهد که فصد کنانند فصاد دانا و دستیار کار باید خطا نکند اگر نه نیز خطا می شود یکی آنکه چون تنگ رند

فتح

خون بیرون نیاید اگر گشاده و قوی تند ریش در آنجا شود اگر سر نشتر هر مرتبه زند اعضای دم اما کند و درد آرد
اگر در استخوان رسد دمش اندر فتق اگر بی وقت فصد کند رنجهای بسیار در پی پیدا شود دیگر بتوهم و کاه فصد نکنانند تا که بر
زیادتی خون یعنی نشود حکیم نگوید که فصد بکن فصد نکند و وقت فصد کردن در امدن زمستان یا وقت بهار است دفع
دعای در دست راست و مالک یعنی بیک یا موسی فالهی عصای آنکه و علیها و امشی بها علی غنمی ولی فیها مارب اخری دفع
درد دست چپ بدیده مبسوطان بنفق کیف و بیرون کثیرا منهم ما نزل الیک من ربک طغیانا و کفرا یا حنانا یا منانا یا ربنا
یا رحیم ترا بحق دعای دفع رنج در اوجاع علی الله توکلنا ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین فصل چهارم
در علاج استفراغ بدانکه در هر سالی یکبار استفراغ و اسهال از دنا انواع علت و زحمت
از وجود زیادتی دیلم و تلخ و خلطها سینه نماند معده را صاف کند و در سالی که فصد کنانند از انواع رنجها
بنیم کرد و در هر علتی و مرضی که اول استفراغ و اسهال و فصد کرده ادویه خورانند یا معالجه کنند صحت عاجل و شفا
کامل یابد چنانچه جالینوس و بعضی تر نماز دبعد هر رنگی که دهد یکی پیدا کرد و همین طور وجود ادی از اسهال و
و فصد پاک بیشتر و وقت استفراغ و اسهال و فصد کمیت یا اول بهار یا آخر بهار یا نوروز و زمستان یا در اول بهار وقت
نیک است علاج استفراغ اینست که صبا بجوشانند و آب صاف آنرا گرفته با روغن ستور بیاشامند و چون
دیگر بخورد روز چهارم بخیسانند هر درم کشنیز هر درم سوده در چهار آثار بجوشانند چون نیم آثار بماند چاره تیز
کرده شیر گرم بخورد تا اخلاط سینه و معده پخته شود تا سه روز همین طور عمل کند که صبح شام غیر از مونگ آب
و نیخیسانند و کشنیز جوشیده چیزی دیگر بخورد روز دیگر چهار بیار هر درم جوز و یکدرم نمک سوده با گرم
بخورد تا استفراغ آرد و اخلاط روده و سینه بیرون آید و معده صاف و پاک گردد و فواید عمل شود نوع دیگر
کهربا را سه کرده با یک کاسه آب بخورد و هر بار آب گرم مدد کند چون چند نوبت و شود بعد قدر رنج پخته
خشک بخورد و انگاه آب بخورد فی بازایند دعای در وقت ربط ما انزلنا علیک القرآن لتشقی الا تذکرة لمن
یخشی تنزیلا ممن خلق الارض والسموات العلی الرحمن علی العرش استوی له ما فی السموات وما فی الارض وما بینهما وما تحت الثری
فصل پنجم در اسهال بیار خیار چنبر آثار و هلیله و نکی آثار و مویز کهربا و نکی آثار یکجا کرده بجوشانند و آب او سرد کرده
بخورد اسهال آرد و طبع را نرم سازد و منفعت کند چون چند دست شود قدر رنج پخته شود بخورد و آب سرد

نیوشد اسهال باز ایستد نوع دیگر هلیله کرم کند و با قند سیاه یکجا کوفته با یک درم غلوله اش بخورد و نمک سیاه نیز بنوشد
با یک درم نوع دیگر بیار و مکهه پلیله ده درم و انزار شیره ذقونیان تر کرده نگاهدارد نهاده یکدرم بخورد نوع دیگر
هفت چیال کوتهه بچندرم در شیر بجوشانند و سرکه کاو و بسکندسی مغز آنها برابر ده با برگ درختم
یکجا با یکدیگر شود مقدار هر چه غلوله بسته نگاهدارد وقت حاجت هر سه کوله با یک درم بخورد و چیال
کوتهه سه نوع می باشد اول چینی دانه بزرگ بعد هر دم بحری او دانه برابر تخم بید انجیر است هندی بیت
و او دانه خورده است اما هر سه نوع که پیشتر کهنه بکار نمی آید نوع دیگر سنوت دو درم شکر تری یکدرم نمک یکدرم
یکجا سوده با یک درم بخورد نوع دیگر مویز کشمشی هر درم پوست هلیله کلان یکنیم درم اسکرده با یک درم بخورد بالا دو
بر میان بخورد نوع دیگر پوست بیخ ذقوم با برگ تنبول اس خوه با یک درم بخورد نوع دیگر ارد کندم در شیره ذقوم چرب کرده
نان پزد نگاهدارد وقت حاجت یکدرم نان با یک درم بخورد اسهال آرد چنین چند دست رسد رنج سختی پخته بخورد
تازه و بسته بخورد و آب سرد مدد کند اسهال بایستد نوع دیگر هر درم سنوت در شیره ذقوم اس کرده در سایه
سایه نگاهدارد وقت حاجت نهار با یک درم بخورد تا سی روز در علاج سعال یعنی سرفه و سرفه دقی و درد پهلو و درد پشت
و درد کمر و درد زانو مشتمل بر هفت فصل فصل اول در علاج سعال یعنی سرفه و آن هر نوع میباشد و معنی و بادی
انکه زیاد است بلغم و خلط پخته از سینه بیرون می آید انکه از خون است بیخ خلط بیرون نمی آرد و سرفه بسیار آید
و این بد میباشد نعوذ بالله اگر در اغاز علاج کند بر وی اگر دیر بینه رسد مکرر و در علاج سرفه باد و بلغم آنست که بیارد عقوقره
و پیلپلد و زاج و جرابه و خولنجان و اجوایین هندی و بیخ کتاه و بیخ برهنه و مرمر و زنجبیل و قندفر و ابا یکی بوزن
برابر یکی جو کوب ساخته بچندرم بکیرد و ده درم کندم انداز در چهار آثار بجوشانند چون نیم آثار بماند وقت
خفتن بخورد نوع دیگر بیار و یکدست ساخته با چهار آثار آب چاه بجوشانند و چون نیم آثار بماند و جامه تر
کرده شیر گرم بخورد نوع دیگر بیار و پوست خشخاش ده درم سندی بچندرم کل ماه و دو نیم درم در شیر آثار آب
بجوشانند چون یک آثار بماند جامه بیز کرده شیر گرم وقت خفتن بخورد و در چند روز صحت یابد سرفه دیرینه اگر
بعد هیچ خلطی بیرون نه آرد بیار دهنل و مرمر یکجا کوفته بطریق تیما کوده و او بکیرد بعد بیار دکهربا
که آنرا در پارسی امرکو بنامند و روغن ستور بریان کرده بخورد فصل دوم در علاج سرفه خون بغرق که در

بسم الله الارض و رب السماء بسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء هو السمیع العلیم یکفیک خدا الکتاب
بتقوة و ایتناه الحکم صبیا و فاما و ذکر کان تقیا بحق محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین دعای دفع
درد زانو و اشالک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی
لعلهم یرشدون برحمتک یا ارحم الراحمین دعای دفع درد ساق و التفت الساق بالساق الی ربک یومئذ
المساق فلا صدق و لا صلی و لکن کذب و تولی ثم ذهب الی اهله یتمطی برحمتک یا ارحم الراحمین نوع دیگر شمالیت
در شیر بخوشانده با قدری شکر تا یکدو هفته بخورد نوع دیگر اگر درد پشت از ضعف باشد بهر ساعت
کند و اگر از باد باشد نمکسنگ و انگوزه و زنجبیل بر سر بشهد بخورد درد پشت و تهیگاه برود نوع دیگر
اول پشت را و سبندان یعنی اسالیبون با آب آس نخود طلا کند و در آفتاب نشیند نوع دیگر اگر از تو
علاج که بجهت درد لوسیر گفته شده باید کرد تا زود صحت کامل گردد نوع دیگر اگر از بعد بیماری و شفا
اهو و بکل حکمت استوار کند تا دم شاخ بیرون نرود و برآتش سورد بعد آس تخم بادرنج و مغز بادام
بخورد فصل چهارم در علاج درد دندان بیارد برگ مرزنجوش و شیره او بکیپیا هر روز تا چند روز
بخورد فصل پنجم در پهلو بیارد پیشمل یکدرم با آب سرد بخورد و در آن موضع نیز بمالد نوع دیگر اگر درد
پهلوی راست باشد اما کمتر سرفه و تنگی نفس آرد و بتر تحریک مایل سازد باید که در دست چپ فصد کند تحت
باید فصل ششم در علاج درد هفت اندام و بادهای که دست پای مردم بسته شود و درد کند و رگها کشیده
گردد و بادهای مخالف باد فرنگ یعنی آتشک بیارد اسکنده و هویه و کلوی و استوار و خشک و دارسی
و بدیاره و کچور و سوت و احواس و سندی هم برابر سرمه سا کرده نگاهدارد هر روز چهار درم دوبه
مذکور و با یک درم کوکل خوردنی باندکی روغن ستور در شکم صلایه سوده میخورده باشد تا بابیست
هفت درم کوکل خوردنی در ادویه طور باندکی روغن ستور چرب ساخته و سحق بلیغ نموده در شیره
چرب نگاهدارد هر روز نه درم بخورد اما روز اول یکدرم بخورد روز دوم دو درم پنج درم اضافه نموده هر روز نیم
درم اضافه نماید تا ده درم رسد و قضا هو نیک است با شوربای گوشت گوسفند بخورد از خوردنیهای
باد کین و ترش و مخالف تحرز نماید دعای دفع درد استخوانها و الذین آمنوا و عملوا الصالحات و توکل علی الله قد هدینا سبلنا و لنصبرن

علی

علی ایذینا و علی الله فلیتوکل المتوکلون برحمتک یا ارحم الراحمین فصل هفتم در علاج لکنت و پیچیدگی زبان بیارد
شبطرج و مهلتی و سندی و مرجه و پلپلدراز و اجمود و زرچوب و ابلوت و نمک سنگ جامه بیز کرده یکدرم هر روز با
چهار درم روغن ستور بخورد با آب سرد و یکدرم در علاج سکته که انرا غشا خوانند یعنی بیخودی و بیزبان
مندوستان و مورچها گویند حدوث این علت از تخمه یا از افراط بشرب فرط ضعیف بدن پیدا میشود علامتش
آنست که بیارد دماغه هشت درم و چهار قدح آبیکو شاند چون یک قدح بماند چهار درم روغن ستور انداخته
بخورد نوع دیگر زنجبیل سه درم پلپلدراز سه درم سوده سه درم مرجه سه درم پنج درم اجوایین و کج کهنه شیر
ایضا سوده و بیخته مثل او هوره در تمام اندام بمالد نوع دیگر فلفل دراز در دست در تیمی کاو چندانکه بگیرد انداخته
و در تیمی را بند در دست خشک کرده هر صبح شام چند پلپلدراز میخورده باشد نوع دیگر عقرقرحا درم مرجه تخم
شهد یکدرم هر روز بخورد نوع دیگر سندهی و پلپل سوده و شبطرج و پلپلدراز و چوک هر یک یکان درم در چهار
آب بجوشانند یکدرم بخورد نوع دیگر پلپلوده ده درم مغز بادام پاوا انار دارچینی شیر ایضا موصلی شیر انجیر
زعفران چهار درم هر روز بخورد نوع دیگر تخم چکنی و مرجه و تخم کتانی و فلفلوده سرمه سا کرده خشک کند و بیزند
تا عطا آید موجب شفا گردد نوع دیگر کلوی و تال مکهاره و اندجود و کتاب چینی و مغز او تنکن و مغز کوچه هر
موصلی و پهلی و کتابی کلان و موچرس و خسک یعنی گوکهرو و شتی و شبت و اسکندنا کوری و مصطکی
و سک پستان و کچور و الایچی و تخم ترب و تخم کنگر و بیله و تخم ملهلی و دودی و سنگها مولی و سنگ چکنی
و منذی یکی کوفته و بیخته در شهد کولیها بسته نگاهدارد و صبح شام بخورده باشد نوع دیگر حکمای هند و ولایت این
علت را مشکل خوانند بعضی هفت بعضی ده انواع قرار داده اند داری بجهت بست بیارد سیماب و سم و تنکار
و سنگ و کبابه و عاقرقرحا از هر یک چهار یکان درم فلفلین سه یکان درم کبریت چهار درم و شبطرج یکدرم سیماب
کشته را با یکی در شیره بهندی مخلوط ساخته و سوده چهار ده غلوله سازد و در دست خشک کند و هر روز
یکغلوله بخورد نوع دیگر سیماب سه درم کبریت یکدرم سر بشش درم ترکتانه درم تربیلا شش درم تنکنها
یکدرم بخهنا که چهار درم جمله را در آب هنوره سیاه بقدر مطابق طبع بخورده باشد نور سیاه و نسیان
و غفلت صحت یابد از ترشی و دهی سم و جغرات و شیر بقر پرهیز نماید فصل هشتم در علاج ملک که بزبان

هندی بیچکی اگر از باد باشد علامتش آنست که بهیت بول لاد و ابا شد اگر گاه گاه باشد علامتش آنست که
نفس را نگاهدارد یعنی بتکلیف نه برآرد تا که عاجز شود باز نفس برآرد همچنان میکرده باشد اگر از ای
عمل علاج دفع شود فهو المراد و الا باز همچنان کند اگر ملک از خلط باشد علامتش آنست که بعد از
طعام آید علامتش آنست که بیارد یکدرم جوز بقر با آب سا بیده بخورد و بالایش یکجام آب گرم بخورد
خلاصی یابد نوع دیگر عقرقرحا و سنگ و کبابه و فلفلین سه سا کرده در شهد انداخته سه هفته
بخورد باشد فصل دوم در ضیق النفس و تنگی و حرارت و قی مشتمل بر چهار فصل فصل اول در علاج ضیق
النفس یعنی تنگ نفس بیارد مرجه و پلپلدراز و سندی و انگوزه و نمک سیاه و کوکل و اجمود و شبطرج
متساوی با آب آس نخود بخورد نوع دیگر مصطکی و زعفران و شکر سرخ سوده بخورد نوع دیگر هویه
و سنگ و فلفلین و پای برنگ و شبطرج و سنگ و بز هر یکی نیم انار و ریم ای هر انار یکی سوده
نگاهدارد هر روز نه تا یک گفت تا هر هفته بخورد نوع دیگر هر روز چند کیکره در روغن بریان کرده
تا چند گاه میخورده باشد صحت کامل یابد فصل دوم در علاج تشنگی اگر تشنگی بسیار شود و دهن خشک
گردد اندکی مزه بعض بدهته در دهن نگاهدارد نوع دیگر اگر طفل شیرخواره چیزی از آدمی کلان را تشنگی بسیار
شود بیارد گل خانه و کندر و دود سوراب انداز دو یا در کوزه انداز و آب بالایش بیاویزد
باشد گل در تاب بوده باشد در چند روز صحت یابد نوع دیگر سوره یاسین نوشته بخورد در سرد و خفه
تشنگی نماند فصل سیم در علاج حرارت بیارد صندل سفید خوشبو و زعفران و گلاب بیزد یکی سوده
در تمام اندام بمالد اما غسل با آب گرم کرده بعده بمالد نوع دیگر برگ بید انجیر و مرکبیت و شب بمانی و
نوز جوسیم آس نخود در تمام اندام بمالد صحت یابد نوع دیگر بیا املتر یا ترنج و در آب چندان بجوشانند
که خشتها جدا گردد بعد خشتها را جدا کرده و مقدار سفید بیخته مطابق طبیعت بخورد فصل
چهارم باز ماندن قی بیارد کنول گکری با آب آس نخود بخورد نوع دیگر بودنه خواه خشک خواه تر
کوفته باید بنان جاویده بچورم بخورد نوع دیگر ده نوبت نام پسران پیغمبر صلعم بدین نوع بخوانند طیب
طاهر قاسم ابراهیم باب سی و سیم در علاج هر سه استسقا و باد گوله که از خون حادث و استسقا مشتمل بر

الفصل

در اصل فصل اول در علاج هر سه نوع استسقا بدانکه استسقا سه نوع میباشد یکی طبلی نام و بزبان هندو
جلود هر خوانند علامتش آنست که اگر دست بر شکمش نهد آواز طبل دهد علامتش آنست که بجای آب شیر و شتر
بخورده باشد اگر میسر نشود در بیابان شتران جا کند شب و روز بشتران باشد و یکی زقی نام دارد و در زبان
هند و جلند هر گویند علامتش آنست که اگر دست بر او زنی آواز مشک پر آب دهد زیرا که زرد آب یکجا
جمع گشته علامتش آنکه جراح یا دقوف و تنکار جانب چپ از ناف شکاف ساخته در آنجا تا یزه بمانند
تا تمام زرد آب بیرون آمده نیکو گردد و یکی لحم نام دارد علامتش آنکه خون دست بر
شکمش نهد نشان انگشت بران بماند و جمله شکم همواره آماسیده باشد انرا گنتو دهر گویند آنکه
جگر بسوزد و شب و روز از درد بنالد اما آن زمان که گره نه بسته است علاج کند هر گاه
گره بست علاج نپذیرد علامتش آنست که بیارد شرفقوم انقدر که در هر اثار کندم خمر شود از آن
میده تا نهایه بپزد و نگاهدارد هر روز مطابق طبع از آن نهار گرم میخورده باشد نوع دیگر مرتد نابیر
باریک بیارد و در آب زقوم خمیر کند و دو کان درم را غلوله نهار بخورد تا سه روز چون اسهال شود
بیارد انگوزه سه درم بچه شش درم پلپلدراز نه درم زنجبیل چهار ده درم اجوایین پانزده درم هلیله
زرد بیجده درم چرک بیت یکدرم قسط بیست چهار درم سوده و بیخته هر روز نهار با یک گرم مقدار
چهار درم بخورد هر سه نوع استسقا و بیخ کوله و زبق الا معا یعنی لغزیدن رود با که بسبب ضعف
قوت ماسکه پدید آید و رطوبت که در روده بنشیند و لغزیدن گیرد و جمیع اخلاط شکم و ریح را نافع
آید نوع دیگر برگ رخت آمله و شبطرج و زنجبیل و فلفلدراز و تنکنگ و املبیت و برگ کسر بخ
مقابل سرمه سا کرده دو درم با یکیزماده کاو چند روز میخورده باشد نوع دیگر علاج هر سه استسقا
و بیخ کوله شکم قنبیل سرمه سا کرده دو درم هر روزه در نه درم عسل بخورد نوع دیگر نیلوفر
و ناردان و آمله و هلیله و زنجبیل و مرجه هر یکی یکان درم با آب ورک تا چند گاه بخورد نوع دیگر نمک
سیاه دو شخار و دارچینی و خرده و انگوزه و هلیله و شبطرج و زنجبیل و فلفلین متساوی کوفته و
بیخته چهار درم بخورد نوع دیگر شبطرج و نمک و اوکه متساوی جامه بیز کرده هر روز چهار درم در آب

برگ زقوم خرما خشک بخورد نوعدیگر هر که بعلت استسقا مبتلا باشد هر سه شستر فرمایش از روی دوا
اگر میسر شود دایم بمیان شتران کس جایش فصل سوم در علاج غلوله های شکم که از خون حادث
شود و بالای ناف مقدار جوز بویه یا کم و بیش بنده و درد بسیار کند و زبان خشک گردد و دوا
لاغر شود هرگز علاج نپذیرد اگر چند ماه بگذارد لا در ابتدا دیوچه زند و بول ماده کاو نازای تا
شش ماه بخورد باب چهارم در علاج هر نیج کوله شکم و پیچه و راست نمودن هنگامت چورن
مشتمل بر فصل فصل اول در علاج غلوله شکم و پیچه بیارد نمک سنگ و جوکهار و سمندر بهمی و
نمک کره و نمک سپند و واشخار هر یکی دو کان درم مرجه درم در آب لیمون یعنی صد عدد
لیمون در آب بار سیده یکجا کرده در تشت خشک سازد پس از آن ازکار تراشیده از آن اوند
برار دو درم از آن هر روز بخورد و در مزغنان به پیچد با یکدرم هر روز در مزغنان پیچیده بخورد
کوله و پیچه و استسقا و سوزاک نافع است نوعدیگر نمک سنگ و فلفل و زنجبیل و زیره سیاه و سیاه
و اجود و انگوزه یکجا کرده در میان سه لقمه بریج پخته اندازه بار و غن ستور بریان کرده بخورد و بر
عقب طعام نوعدیگر هلیله کلان و زنجبیل و فلفل و اجوایی هر یکی سه کانی درم و دارچینی و بیدمشک دو
کان درم قند سیاه کهنه هشتاد درم در آب لیمو تر ارو ناتر کرده غلوله ها دو نیم درم بشکند فصل
در راست نمودن هنگامت چورن بیارد انگوزه خالص یکدرم بچه خراسانی دو درم پانی
نه درم هر جز زیره چهار درم نمک سنگ پنجدرم فلفل کرد شش درم زنجبیل هفت درم پوست هلیله
کلان هشت درم شیطرج نه درم فلفل دوازده درم اجوایی هندی دوازده درم اجود دوازده درم
قند سیاه کهنه سه ساله برابر تمام ادویه غلوله ها یکنیم درم بسته میخورده باید یکدرم ادویه مذکور
با مزه بر دهفتا دو چهار با دو سیزده تلخه و پیرده پر سیو و بیخ کوله شکم و بیخ کهر و جلبت دفع
سازد دعای دفع سخت شکم اگر جانب راست شکم سخت پیدا شود هر کاغذ یا بر بلور صحیح نویسد
اگر سخت طرف چپ پیدا شود هر بلور راست بنویسد یا بر کاغذ نوشته چسپانید بسم الله اه
ع روح ع اطبل منال ع ع ع

وسمندر بهمن دو درم با سه سفید بخورد نوع دیگر نباتات و بانه از هر یکی یکان درم سوده و عاجز بیز در شیر غنم بخورده باب سی و نهم
در علاج هر سه نوع کرمها مشتمل بر سه فصل فصل اول در علاج خراطین بدانکه در شکم آدمی سه جنس کرم میباشد
یکی انرا در زبان عرب حیات خوانند و در فارسی خراطین گویند و در هندی کینده نامند جنس دوم مثل دانه کدو
کدو دانه خوانند جنس سیم باریک بود چنانچه در سرگین مرافتد علامت آنست که نهار دل بد سوخواهد رفتن کند و دیگر
پرابر کرده و شکم بحد علامتش آنست که چندین روز رعشه بخورد نوع دیگر علاج هر سه جنس آنست که بیار برگ نوبای
برگ قنبیله هر یکی دو کاه درم آسی نخود با عسل بخورد انواع کرم شکم در چند روز بیفتد نوع دیگر بابی برنگ
هشت درم تربد ۲ درم مغز خوردن دو جاوه درم کوفته بوقت خفتن بخورد نوع دیگر در منه ترکی یکدرم دفع تا سیره
بکوبد با آب شبانه بجائی که بوی بعض نرسد و در کوزه کند و سر کوزه را بپوشد تا بوی بر نیاید و بر بعض دم کشیده
بخورد تا بول و بر بعض نرسد تا چند روز صحت یابد نوع دیگر برگ بکاین و پوست او و بابی برگ و تخم پلید هر یکی دم
باب شبانه سه بخورد نوع دیگر موصلی و بابی برگ و پیلپلد راز و نمکنک بر اس نخود با عسل بخورد و بعقبش
سرکه هندوستانی بخورد نوع دیگر قنبیله دو تولچه در دو دفع ترش آسی نخود بخورد در یک هفته صحت یابد نوع دیگر رعشه چوب
هندی نهار تا چند روز متواتر بخورد انواع کرم از شکم بیفتد نوع دیگر خراطین بر گنبده مردار سنگ آسی کرده با روغن
کنجد بیشا تا چند روز بلاناغه بخورد نوع دیگر پوست بیخ درخت در چهار سیر آب بجوشاند چون یک سیر بماند جامه بیز
کرده بخورد نوع دیگر قند سیاه بسیار بخورد علی الصباح قنبیله در دفع ترش بخورد فصل دوم در علاج کدو دانه
بیار قند سیاه و کنجد سیاه و سبنکوره علی الصباح چهار درم فلفل و چهار درم قنبیله و یکدرم صابون
یکی مالیده سر غلوله نهار با یکدم بخورد و عقب او ۲ سر کرتا با یکدم و دیگر بخورد اطلاق
کدو دانه تمام از درون برآید نوع دیگر سه روز متواتر ۲ درم قنبیله و ۲ درم در منه ترکی و نیم درم تخم پیاز
دانه تمام نوع دیگر دو موسری کیاه بکوبد و شیره او قدری و درم روغن کنجد آمیخته بخورد صحت یابد نوع دیگر ستوران
بسوزد و خاکستر ترش را با شهد یا بغیر شهد بخورد فصل سیم در علاج کرم باریک بیار دکر و نده سبز و زن بدست
بماند و شیره آش در پیاله در درون کودک اندازد کرم بمیرد نوع دیگر بیار کو نبلا رند و بدست خود بمالد و شیره آنش

در درون

در درون کودک یا آدمی جوان اندازد نوع دیگر بیار دیج خربزه تلخ در آب اسپس نخود در درون آدم جوان یا طفل
نهد صحت یابد نوع دیگر بهنکره و شیره برگ تنبول و شیره برگ متوره میشا یکی کرده دو بار هر روز تا چند روز
از سر انگشت مقدور نهند و در پلیته جامه آلوده نیز در درون مقدور نهند باب چهارم در علاج نقصان جوع و حقیقت
مزه‌ها و حقیقت غذا مشتمل بر چند فصل فصل اول در علاج نقصان جوع و حقیقت مزه‌های شکم بدانکه
حضرت حقیقت تعالی معده آدمی چون در شکنبه گوسفند آفریده است چون طعام بمعده آدمی فرو
میرود و معده چون دیگیست پر جوش و آتش معده از آتش دیگ تیزتر است چنانچه هر چیز بدیگ اندازی
حل شود آنچه و آنچه در معده افتد همه یکی شده برابر آنچه بر سر سر رود و زود خورده باشد از معده
نیم پخته برابر معده چهار پرده دارد پرده اول جاذبه است اگر جاذبه آدمی درست باشد طعام
را میل کند و میخورد اگر جاذبه ضعیف گشت یا مرض متعرض شود میل بطعام نشود و یا نتواند خورد علاجش
کند جرم پرده شکم ماسکه نام دارد تا ماسکه درست و سلامت است طعام را ماسکه نگاه میدارد اگر ماسکه ضعیف
شد یا بیماری دران پیدا شود طعام را که خورد در کند نتواند نگاه داشت علاجش کند سیم هاضمه نام دارد اگر
هاضمه ضعیف شد یا علتی دران پیدا شد طعام نشود علاجش کند چهارم دافعه نام دارد اگر دافعه ضعیف
شد یا مریض گشت وقت حاجت انسان تکلیف با درد شود علاجش کند و علاج همه بیماریها آنست که اول
استفراغ و اسهال آید بعده هر ادویه که خورد مؤثر گردد دیگر چون طعام بمعده فرو میرود یک قسم از آن
جاذبه جذب کند و سوی جنب میکشد و باز ماسکه قسمت جنب را بجنب باز گشت و ماسکه سر دو قسمت باز
هاضمه قسمت جنب را بسوی جنب میکشد و او گرم است باز دافعه قسمت جنب را بجنب میکشد و میکشد
که در آن بعده انرا دفع میکند دیگر چون معده بجوش آید اولا جگر دهان باز کند و دهان سر که هست
چه لطیف تر بود جگر بردارد و بمغز فرستد تا چشم و گوش و بینی بهره یابند چون روش شد بسوی دل
تا مردم هوشیار شوند و طبع درست گردد و هر چه تلخ و تیزاست و تیره بود زهره بسوی جنب میکشد و زده
گردد هر چه گرم و تر بود گرده گرد جگر جنب دفع کرده اند ناتری را تشنگی بسوی جنب کشد بلغم و سرفه گردد
و ما بقی را روده سوی جنب کشد جنب چون بقرار گاه باید نیکو بود اگر در راه ایستاد ناف همچنان گردد و شکم

در کند و کاهی معده تلخ شود زهره جنب را در افکند از این سوی نگونسار شود و قطره از آنجا فرو ریزد تا در آنجا
رفته چنانکه قصاب زده پر آب کند چگونه غرغره کند و بیزار و مقدار یک انگشت پاره گوشت ایستاده تا از غاط
را نگاه دارد که همواره بیرون نیاید مگر کاجت هرگاه حاجت شود گوشت پاره بیخ شود و راه دهد تا غاط بیرون
آید انرا دافعه نام است انگاه ایکه در منانه است پر شود و از این اب اعضای آدمی بزندان مثال یکدیگر
آب خورند اول سر از پا آب خورد و پای از سر و گوش از زهره آب خورد و از آن سبب است که آب گوش تلخ
است و چشم از معده آب خورد از آن سبب است خوردنیهای مختلف بچشم اثر کند و بینی از مستی آب خورد و
ریش از خصیه آب خورد از آن سبب است که کسی را که در خورد سالی خص کنند ریش بر نمی آرد و زنان
را نیز طریق مردان است بیان قلة جوع بدانکه نقصان جوع بعضی کم شهوت بکند چیز حاصل آید یا از بلغم یا
از اخلاط صفرا یا از عقب بیماری یا از آنکه گرد که راه دماغ بمعده آمده باشد معالجه آنست که اگر قلة
الجوع از بلغم پدید گردد پس چند کرت اسهال و استفراغ باید کرد بعده بیارد هلیله و شبت هر یک بیست
درم نمک سنگ ده درم فلفل دراز چهل درم سیطرج بیست درم بیخ خراطین پنجدرم اجوا بین هندی
پنجاه درم اجود پانزده درم بای برنگ ده درم سوده ده درم میده کرده هر روز دو درم نهار با یکدم
بخورد اگر بلغم بعقب اسهال و استفراغ نکند نوع دیگر هلیله کلان شش درم فلفل دراز پنجدرم خرسه
درم نمک سنگ ۲ درم میده کرده با بیخ خیر کرده و خشک نخود بشادوکان درم صبح و شام اشتهاء
صادق آورد و طعام هضم شود اگر قلت الجوع از گرمی شکم معده افتد نخست استفراغ کنانند بعده بیارد
پودنه فالیزه و مصطکی و صبر سقوطری هر یک یکدرم با کوفس جب ساخته هر روز دو درم بخورد اگر از
خلط صفرا بود اندرون معده جمع شده باشد علاج گرسنگی و علاج این یکیست که قلة الجوع از بیماریها بود
آید یعنی عقب بیماریها پیدا شود این نوع دارو ها بر علت تعلق دارد که عقب علت گرسنگی شود و
از وی همان علت و نیز آنرا سکنجبین سفرجل و صندل بدین جمله بکیرد آب ترشی لیمون و شکر تری هر یکی پنج تار
در پاتیله سنگین یا گلین بجوشاند آهسته آهسته تا نقوام آید چهار درم هر روز شربت کرده بخورد اگر
قلة الجوع از آن افتد که راه از دماغ بمعده پدید آید پس روغن بادام و بابونه و زعفران سوده با سمن دهد

دبشت

دبشت و سپندان و شمامیت یکجا آمیخته کرده بر شکم ضماد کنند علاج انواع قلة الجوع بیار شیطرج سه درم اپیل دراز دو
نیم درم میده کرده هر روز تا چند گاه بخورد نوع دیگر سنا و املتش سنکبدانه و آنار دان و نانخواه هندی
هر یکی چهار درم بیخ و فلفلین و چوک و الایچی و مکوفین هر یکی دو درم فلفل مکرم نبات یک تار یکجا آمیخته یک
کفدست صدام نهار بخورد نوع دیگر بیار بیخ بحیط و ملح سیاه و ملح سنگ و هلیله و بای برنگ و کرفس و فلفلین و
جوکهاو سندی هر یکی چهار درم آسی نخود و یکدرم انگوزه دران آمیخته هر روز یک کفدست بخورد نوع دیگر هر
زیره و نمک سوبخر و انگوزه و سندی هر و فلفلین و اجوا بین و نمک سنگ و جوکهاو و هوه و شنار و شیطرج و
انگزه و اجود و شکک و سنا و انار دانه ترش و مرزانبا و کشنیز و بیخ قرط هندوستانی و سندی و فلفلین و زیره
و سنا تهه و هلیله و پیلپلوده و پاتهه هر یکی متساوی آسی نخود هر روز یک کفدست بخورده باشد آتش معده
افزون و فواید بسیار بخشد و بادهای وجودی نماند اگر از طعام مستغنی باشد علاجش آنست که طعام اندک اندک
دهند و حرکت بسیار کنند و صحت کامل یابد فصل چهارم در علاج و حقیقت غذا و امثال ثلاثه یعنی غذا سه نوع است
لطیف و معتدل و کثیف لطیف آنست که از آن خون صافی تولد کند مثل بیخ اعلی و کندم و مسک و موتهه و لم
دنبا و حلوان با گوشت بیار و عنی ماده گاو یا بز معتدل آنست نان جو و انگبین و سرکه و نیشکر اگر در زمینه ثقیل
مثل لبو و گاو میش و ملح میش و بادنجان و میش گاو میش و لحم شتر و گوشت خر و غیره که از آن باد و بلغم پیدا شود
دانستی امثال ثلاثه اگر طبع سلامت باشد امثال در غذا بجهتها در جه بشناسد در جه اولین آنست که چون معده
از غذا پر بود نه کم نه زیاده شود و نه سرد و علی این در جه را اولی نیک شمارند اگر بود غذا کم و بسیار در آید
کند این را در جه دوم مر نامند که از این حالت بیماری پیدا آید اگر بود غذا تقریب بسیار و هدایی را
در جه سیم گویند اگر بود غذا آسمان و زمین را نتوان و اینقدر تقریب بر طبیعت غالب کند این را در جه
چهارم گویند بیان بعد باب چهارم دیگر در خاصیت چوزهای هضم طعام مشتمل بر یک فصل بیار دستنبوی پانزده
درم مرجه چهار درم بیخ خراطین چهار درم قسط تلخ درم دارچینی درم کشنیز چهار درم بادیان دو نیم درم الایچی
پنجدرم اجود هفت درم لوز یعنی نمک برگ نخود نوزده درم بای برگ سه نیم درم نمک سنگ پانزده درم پیلپلوده
ده درم سوده ده درم نمک سوبخر سوبخر ده درم دیناچوک چندان بسحقه که مثل زیره گردد کولیها بسته

نگاهدارد مطابق طبیعت بخورد بعد طعام و قبل و هر وقت که بخورد مفید است نوع دیگر بیاد بلیله از هر یک
و کشنیز و زیره سیاه و اجوان از هر یکی بیست یکدرم زنجبیل ده درم نمک سیاه پنجاه درم و نمک
نمک سانبهر و تالیسفر و نانکسفر و دارچینی هر یکی بیست درم مرجه بازده درم زیره سفید ده درم بچه
خراسانی دو درم دانه الایچی دو درم قلفل درم تنکه دیا هشتاد درم انار دلنج ترش پنجاه درم لوت
هلیله کلان بیست چهار درم ابلیت بیست درم همه را در آب اهست تر کرده خشک سازند و
مطابق طبیعت بخورند بسیار فواید بسیار بابدا این چورن را بهاسکرن نوع دیگر بیاد در زنجبیل و هلیله
و سیطرج و فلفلین و اجوان هر یکی پنجدرم تنکه و نجر و سانبهر و سیندها و سمندر بهی و شورا
هر یکی درم دعقر قرحه چهار درم تنکه مهار پنجدرم در انار دانه ترشاخته نگاهدارد موافق طبیعت
بخورد نوع دیگر هلیله زنجبیل مرجه بلیله را از اجوان هر یک سه درم دارچینی و تیرج هر یکی کاو درم
قند کهنه هشتاد درم قوام آورده گولها بسته نگاهدارد مدام بخورد سرفه و سنگ پتی و بواسیر
اماس و دمه و جزه را فایده دهد نوع دیگر نمک و نجر نمک سفید و پوست هلیله بلیله را از سنگو نیز لوت جنتا
هر یکی دو نیم درم با نخواه مکو لبنی هر یکی کاو درم با بیسون خشک ساخته نگاهدارد و دو درم بخورند باب
نوع دیگر هر رین پیپل سیندها جنتا سکر میله هر ستا سنسن کهاکسا جر جوری جای بهات بخانون
کتا کهاکسا باب چهارم در نگهداشت صحت و احکام بران و خاصیت حرکت و سکون مشتمل بر چهار فصل
فصل اول در نگهداشت صحت بدانکه این خصلتها را نگاهدارد هرگز بیماری متعرض او نگردد آب آمی تا
مرکب خورد سوء الاسف قوة پذیرد بیمکان قرحة الامعا و ضعف باه را سود دارد انکار او زمان
هیضه را نافع بود بعد حکم کم رسد از خوردن زهرهای زیان نوع دیگر اگر طلای اعلی را در آتش نرم قرحه
در آب کنند و آب را بیخورند باب فواید یابد نوع دیگر هر که بخواهد که همیشه بصحت باشد از جمیع ترشیها و ترها
و تیزها پرهیز کند یعنی بخورد هر چه تیز است خون را بشورانند طعامها معتدل و سبک و مختلف یعنی هر روز
طعام جنس دیگر مطابق طبیعت بخورند باب لبنی موافق طبع نمکخورد و طعام در وقت اشتها و بعد از بخورد
در زمستان خرما اگر هم بخورند باب گوشت اسب و شتر و سیر و زردی و گوشت گوسفند که یکی بچه باشد و کلیت خام

نبود

نبود سرمه ساکره با کهیر پخته و خاکینه با دیزه و در هوای تابستان خرما با سرد بخورد مثل بستکم ریحان
سرکه گل شکر اسفوار خرد و دوغ نبات از خرمای جوان بسته و تازه در آب پخته و ترنج و سبزیها و زیره و
کشنیز در تابستان ساخته بخورد و در هوای برسات مثل پیاز و سهد و غیره بخورند باب و در حالت سیری و
گرسنگی حرکت قوی نکند و در روز بعد طعام خوردن اندکی بنشیند و در شب بعد طعام خوردن اندکی
بخلطد و در شب بعد طعام چهل قدم زمین طی کند و بعد از طعام خوردن بپهلو چپ آرام گیرد و در طعام خوردن
تعمیل کند باستکی بخورد تا هضم متخلخل و متفرق نیفتد و آنچه سبک و زود هضم باشد بخورد و میوه و طعام
سبک و لذیذ و لطیف اول بخورد و چرا که زود بگوارد اگر اول بنطور بخورد و آخر چیزی هضم پس بدو
طعام نه زیاده خورد و نه کم چرا که اگر کم خورد ضعف غالب آید اگر پس خورد علتها حادث شود باید
یک لقمه همیشه بخورد باب و اگر بتقدیر روزی یک لقمه زیاده خورده باشد روز دیگر کم خورد فایده
تا کلوا و اشربوا و لا تسرفوا بیان آنکه بخورند چند آنکه خواهی باب کم و بسیار کار دنیا ای چراغ را چیزی روغن نور
کرد یعنی که از روغن بمیرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است صوموا تصحوا بیت زکم خوردن
تدبیر از خوردن بر روزی صد بیرد هرگاه بدین عادت عمل کند همیشه تندرست و بیعلت باشد باید که طعام
یک وقت بخورد باب و هر که بتنول این خورد که فواید بسیار دارد بر خرد میفزاید تا آدمی بر نگل و سنگ
خوبتر لغت هندی و شاه تیز جوکو تیز خرس تیز خیر صورت همین بصفت هر چه تیز تیز اوالت قطع خرام
قول نیز رفته علیه السلام طبرک عجب بدین که گسسته زهر باب تازه تر سیر خورد و سیری
او کم سقط گردد اگر سکی کم شود فصل دوم در احکام بران باید دانست که تا حدی سال طبع آدمی
بگرمی و تری باشد درین عمر غذا معتدل موافق است از سوزاک و دق درین عمر باید تر حمید علیه السلام
الشباب شعبة من الجنون اگر خشکی تن زیاده بگردد بعد از چهل سال تا چهل سال
شعر از سرد و تری باشد از چهل سال تا نصف از سرد و خشکی بود درین عمر غذا گرم باید
خورد تا از گرمی و خشکی قرار گیرد و چون سال از نصف افزون بود زیاده گردد و رطوبت و بلغم
بدید غذاها سرد و تر باید خورد و عورات آنرا باید بود و لیکن در مستاد و نفقات قوت در اعضا

باب چهارم در اعضا و زهرها و تعویذ زنده کاه و سوراخ چنانچه از حضرت شیخ نظامی رحمة الله علیه مسطور است
نظم چو عمر از سی گذشت و یا خواز بیست نمیماند ترا چون غافلان زیست نشاط عمر باشد تا بسی سال چهل چون
ست فرو ریزد پر و بال پس آنی پنجه باشد تندرستی بصر گندی ندیرد پای سستی چو چون نصحت آمد نشست آمد
بر و از بافتاد آمد آلت ماندن کار بهشتاد و نود چون در رسیدی بسا خواری که از گیتی چشیدی
و زانجا گر بصد منزل رسی نوع هر که بصورت ندرکاه فصل سیم در خاصیت حرکت و سکون بدانکه
اتفاق جمیع حکما بر آنست که بعد از طعام خوردن حرکت قوی نکند و در گرسنگی نیز حرکت قوی نباید کرد
درین هر وقت کار عظیم و جماع که موجب تخم است سکون بسیار رطوبت باید کرد و مزاج را تر کند مگر آنکه
نفس بر رطوبت محتاج باشد و منتسام کسی که باشد او در تاخیر بنده در وقت سیری و بعد نقد و جماع و حمام
و اسهال نیز حرکت قوی نکند و در حالت خشم نیز حرکت قوی نباید کرد باید که حرکت بمقدار حد عادت کند و در
سواری و پیاده که حرکت قوی نکند چندانکه ماندگی اثر نکند یقین است که از حرکت معتدل اکل و مرده زود شق باید که
در سفر و حضر سکون و حرکت باندازه کند اما اگر آدمی ناعر خواهد که فربه شود سکونت اختیار کند باب چهارم در علاج
بیرون آمدن مقعد و خارش مقعد مشتمل بر چهار فصل فصل اول در علاج بیرون آمدن مقعد باید که اول مقعد را
بروغن کتان تر سازند بعده سفیده ارزیز و مازو سوده بر مقعد پر کنند و مقعد را درون کرده سازند فلطیده
چند مرتبه همچنین کنند نوع دیگر پوست انار و مازو و بیخ توت و برگ مورد کوفته در آب بجوشانند و در آب مقعد را
بنهند نوع دیگر بیاد و گلی و سپیده ارزیز و پوست انار برابر کوفته بر مقعد برانند چند مرتبه بشوند نوع دیگر خون سیاوشان
و سرمه و سپیده ارزیز و قاقیا اسی منهد مغز بادیه کرد اول مقعد را بروغن گل چرب کنند برانند نوع دیگر اول مقعد را بروغن
گل چرب کنند و سرمه و سپیده ارزیز یکی سرمه منهد برانند بشوند نوع دیگر تخم سنگ پستان بادیه روغن کنجد بریان کرده
یا بدنداه فایده بر مقعد بدارد بشوند نوع دیگر سنگ که مرده و پوسیده باشد آنرا بسوزد و سرمه ساکره در علوج
به بچه و بر مقعد نهند بجای خود رود فصل دوم در علاج سوزاک مقعد بیاد بلیله و تخم نخی برابر سوده خوردن دهد
سوزاک مقعد و سوزاک بول نماند فصل سیم در خارش مقعد بیاد دیگ پوتهای سیر یعنی نوم بادیه روغن تلخ بجوشانند
بر مقعد نهند خارش نماند فصل چهارم در علاج قی بیاد کنول ککری باب سوده بخورند قی باید نوع دیگر نام پران

پیغمبر صلعم در نوبت بدینطیر تو بگیرد طبیب طاهر قاسم ابرهیم قی و شق نوع دیگر چیزی که بسیار آید بیاد بود نه بغی
خواه ترخواه خشک و بخیزم بخورد قی باز استد باب چهارم در علاج بوی بغل و بخر بوی دهن و بوی سر و بوی
سر و بصلو و تربت مشتمل بر شش فصل فصل اول در علاج بغل بخر یعنی بوی دهن اول باید که چهار رگ بکشتا بعد هر علاج که
کند مؤثر افتد اما بوی اگر از بیخ دندان باشد زود تر تردد اگر بوی از معده باشد علاج کمتر پذیرد بلکه مردم بمیرند
نوع دیگر اگر از بیخ دندان باشد علاج آنست که سنگ عود و قلفل و زعفران و کافور متواتر مثل سه مالد
در چند روز بوی نماند نوع دیگر اکالیکی و قلفل و جوز بویه و دانه الایچی و کهربا هر یکی درم مرو چهار درم سرمه
کرده لیکن درم انگشت برابر نهار بخورد نوع دیگر اسپغول و عقرقرحا در آب آس منهد و بیاز بوقت خفتن در گلو
در هر چه کله نگاهدارد و خواب کند در چند روز بغل کند نوع دیگر اگر کرد و پخته نهار بخورد در چند بلا نماند عمل باید فصل
دوم در علاج بوی بغل اول دیوچه در بغل بیشتا خفتن فاسد بیرون آید بعد از آنست و هر علاج که کند مؤثر آید
علاجی آنست که برگ شفتالو آس منهد در بغل بمالد بعده در حمام رفته سر بشوید و بسوس کند هر خوشه مالیده غسل
کند و عمل چند مرتبه از بوی بغل خلاص شود نوع دیگر مردار سنگ بار که کهنه چند روز بسیده مس بمالد و تنها دار
سنگ سوده هر روز تا چند گاه مفید باشد نوع دیگر اگر در زمستان چند مرتبه متواتر بمالد مردار سنگ و عسل بخورد نوع دیگر
مسکه چهار درم صندل سفید خوشبو هشت درم پوست درخت انبه جامه پز کرده شش درم همه را جامه
پز کرده در بغل بمالد نوع دیگر و لیکن اگر مست کنده بغل خورد سیر رهد و ایام باب فصل سیم در علاج بوی شراب
پز کرده در بغل بمالد نوع دیگر بیاد در بوی سر زیاده باب فصل چهارم در علاج بوی بیاد زیرا
بیاد اندکی یا باشد بریان کرده بدندان بخاید و فرو برد بوی سر زیاده باب فصل پنجم در علاج بوی بیاد
و بخور و بوی سر و بیاز زدهی نیاید نوع دیگر بیاد دلاوی بزرگ بقدر بخورد بوی سر زدهی نیاید فصل ششم
در علاج بوی بیاز اندکی اول اندکی قند سیاه بخورد بوی زیاد نباید فصل هفتم در علاج بوی تربال اندکی
بخورد و در دو فرسند بعده هر قدر که خواهد بخورد بوی زیاد نباید باب چهارم در علاج فتق بدانکه
و خصیه و خارش مشتمل بر چهار فصل فصل اول در علاج فتق که در زبان هندی دانتر گل گویند چند مرده تخم بر دو رده
در خصیه ایزرگ شق علاج آنست که اول یک حلقه آهن ساخته خصیه را در آن حلقه کند چند چند روز در حلقه باشد
آهن گرم کرده بیاد کند دیگر دم و سنگ جو هر دارم هر روز نهار بخورد تا بیست روز فتق کم و فتق شق اما اگر

بسیار برد و هر حصیه بزرگ گردد آنرا علاج هیچ نوع دیگر اگر حصیه بالا اماکن شده باشد و حصیه راست تا اکثر
بزرگ است حب الغار داغ کند اگر حصیه چپ باشد اکثر بزرگ است راست را داغ کند نوع دیگر بیارد تخلیت
چهار لوبه در راست سیر آب بکوشاند صبح بگیرد بماند صافی کرده بخورد تا هر هفته صحت یابد نوع دیگر ای ایزد بر نفی تجدید
یا بیه مرغ نر و مرغ ماده هر دو بیه یکجا کداخته با بر روغن زیت بخواند و هر دو بر حصیه بمالد تا یکدو هفته صحت یابد
بسم الله الرحمن الرحیم و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا خسارا و صلی الله علی خیر خلقه محمد
و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین فصل دوم در علاج پتنگ و کرم و حصیه و خارش اگر قضیب و حصیه پخته شود تا خارش
آرد بیارد پوست درخت سرو پوست درخت سرو را بسوزد طلا کند به شود نوع دیگر زهره بز خایه طلا کند نوع
دیگر سوره الم نشرح بهوسته بخواند و بنویسد بخورد صحت شود باب چهارم در علاج سنگ مثانه و ریگ مثانه بی
آنکه آنرا بشکافتن بیارد سنگ حجر الیهود و او سنگیست معتبر از ولایت تبریز می آید بعضی بازرگانان آرند
در ملتان هم میفروشند اما کم یابست به نقص تمام بدست می آید اگر نیم درم او سنگ را اسحق کرده با یک درم بخورد در
ساعت سنگ مثانه آب شود هیچ ادویه بهتر ازین نیست نوع دیگر بلیله و بلیله و پاکهان بهیدو و کشنیز و خار و
خسک و تخم خیار و خیار چنبر هر یک یک توله باب جوشیده بخورد نوع دیگر الم نشرح بهوسته بخواند و بنویسد و بخورد تا
صحت یابد نوع دیگر کلتیت سی درم لادن بزرگ دو درم در چهار قدح آب جوشیده و قدر یک شیخ بماند نیم درم
روغن ماده گاو و نمک سنگ انداخته بخورد نوع دیگر بیارد مرجه بیست درم جو کهاکجر ای بیست درم و تنکلکهار
و سوره هر یک بیست درم اهک آب رسیده ده درم پاکهان بهیدو چهار درم جامه سپر کرده در یک شیشه بهوکه
خمیر کرده و در آفتاب خشک سازد مقدار یک درم هر روز بخورد نوع دیگر تخم خیار با آب چاه هفت روز
سحر بخورد نوع دیگر تخم تنکلک چند روز متواتر بخورد صحت یابد نوع دیگر کبریت لاله در آب بکداز و چند مثقال آب
زنگی کرده در قاری پور کرده در آن آب هر روز صاحب علت بنشیند ریگ مثانه تمام بیرون شود
نوع دیگر هر روز دو درم سقاقل در دوغ ماده گاو اسحق نموده چند روز بخورد نوع دیگر سرکی کبوتر و شکر تری
هر یکی دو گاه درم او سیر بخورد در آب اسحق نموده چند روز بخورد سنگ مثانه نماند نوع دیگر سرکی کبوتر
شیشه سوخته و کندس هر یکی یکان درم در آب اسحق کرده بخورد نوع دیگر کلتیت و دفکه و تخم تنیار و تخم

خیار

خیار چیز و مغز پسته دانه و پاکهان بهیدو هر یکی یک درم کوفته در چهار آب بجوشاند و چون نیم آب بماند بخورد
نوع دیگر اگر کسی را سنگ مثانه یا ریگ مثانه باشد جگر ماسک یا سلسل البول بود نمک کوهی را با سنگ تیر
زمین خشک ساخته بوزن برابر آمیخته و جامه پیر کرده آنچه بر آنست برابر سه هفته بخورد مالا را دور دفع
تنگ اندازه گاو بخورد هر سنگی که باشد دفع شود نوع دیگر نمک بهوه و نمک کهر بهوه را با تنکلکهار آسیا کرده
متساوی هر سه مقدار چهار درم با دوغ ماده گاو سه هفته بخورد سوزاک و سلسل البول و سنگ مثانه دفع شود
نوع دیگر خوردنی مفید که در علت سنگ مثانه را بشکند و خوردن او مفید بود اینست کوشت
کلنگ و تیتر و حلوان کوهستان و کوشت ماکیان و کوشت کبک و دراج و سنجاب و سفانا خ و جغند
و کدو و پنیا و انچه بدین مانند باشد پرهیز از چیزها که از آن چیز سنگ و کرده و جگر متولد شود
تقویت میکند و درین علت هرگز این طور چیزها نخورد اینست هر سه کله بریان و کوشت گاو
و لم کوهر و شتر و میش و خرگوش و بط و ماهی و شیر و برف و پیده و پالیده و لوزینه و شفتالو
امرود و انار و سیب و زرد آلو و انچه بدین مانند باشد فصل سوم در کشادن گیر سنگ نوعی دانه در سوراخ ذکر کنند در پنج ساعت
حنظل ابسیه بخورد بعد یکپاس بول کشاده شود نوع دیگر کافور دانه در سوراخ ذکر کنند در پنج ساعت
بول کشاده گردد ایضا مقدار یک توله کافور در آب جوشانیده بخورد نوع دیگر پوست مرغ کوفته در آب جوشانیده بخورد
و آب شسته بخورانند و فجرنا الارض عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر فعینا ضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا
عشرة عینا هر تمک یا ارحم الراحمین نوع دیگر تخم نیم دانه و تخم خیار و تخم پیاز و خشک کاکان تولد در چهار سیر آب
بجوشانند تا یک سیر بماند بخورد به شود نوع دیگر پنج سرخ مرزد در سه بخورد نوع دیگر دو اخر کوشش بریان کرده بخورد تا
تا بول بسته گردد نوع دیگر پنج حنظل بهتر از همه تدابیر است باب چهارم در بول الدم یعنی خونی که در مثانه آید
و سبب حدوث این علت چند نوع است از بلندی سقط یا از ضرب یا از زخم مضبوط رسد یا از شهوت
افراط نماید علاجش آنست بیارد بانه پاکهان بهیدو کلتیت و تخم کاکهان و دار هلدو و مویز کهی و بانه و پنج
دانه و پنج نیلک و کشنیز و سرمالی و پاکهان بهیدو کلتیت و تخم کاکهان و دار هلدو و مویز کهی و بانه و پنج
بدانچه هر یکی یکان درم جوکوب نموده در چهار آب بجوشانند و چون نیم آب بماند جامه پیر کرده

چهار درم ادویه و چهار درم عسل یکدرم سلاذیت کبود به یار کرده بخورد فصل دوم در علاج سلسل البول
یعنی پیاپی که در شب و روز افراط آید یا بیقصد بیرون آید یا هواره اندک اندک چکد بیارد فولاد با
آهن کشته ده درم زنجبیل بیست درم نبات سی درم یکجا سوده یک گندم هر روز تنها بخورد نیکو شود نوع دیگر خانه
کوهاله یا خانه کوسفند بریان کرده بخورد نوع دیگر اگر بهوای گرم بول رخواب آید یا باز باز کشیز آب
کرده یکدرم سنگ سرخ چهار درم با سیر بخورد نوع دیگر اگر هوای زمستان شود هر شب نه درم تخم
سیاه وقت خفتن بخورد تا صبح آب بخورد نوع دیگر پوست تخم مرغ در روغن بقریان کرده بخورد باب پنجم
در علاج سیلان منی مرد و عورت مشتمل بر چند فصل فصل اول این علت بیست نوع است لاجهار نوع را علاج
و دوا است تا همه آسان است و او چهار نوع اینست اگر چه علاج انها دشوار است اگر چه دیر سر نگذشته باشد باید
ترسید بصر و زور علاج باید کرد خواه پیش از بول آب منی آید یا بعد از بول اول یک جنسی از آن چهار نوع از زبان
هندو مده پرمیه و در زبان فارسی بول شیرین میناچر اگه مورو مکس بران بول کرد آید بدرستی که علاجش
آنست که بیاطلق مغسول و سیما مغسول و سرب مغسول و سلاذیت هر یک هفت درم پیلپلد از و مرچه ذرنجبل
هر یکی یکان سیر سوده و بیخته در ده اثار شهد اندازد و در روغن اندازد و در روغن ستور یک اثار انداخته در خمره
چرب نگاهدارد هر روز ده درم نهار بخورد نوع دوم لالا پرمیه خوانند علاجش آنست که اگر بول را در چوب
بردارند تا آن چوب را آدمی روز بروز نزار گردد و بسیار بدست اعلاجش آنست که پاکهان بهیدو کشنیز صد سال آسیا کرده
هر درم هر روز با یک سیر شیر ماده گاو نهار بخورد از جماع و خورد نهان ناموافق پرهیز کند نوع سیم که انرا
بای بل خوانند از باد چیزد علاجش آنست که بشره مریض چرب باید روز بروز ضعیف گردد تنگ غالب باشد
اندرونه درد کند یم دندان بسیار بول از بالا صاف آید و از آخر مثل پیه ظاهر گردد علاجش زود تر کنند
علاجش آنست که درم سیاه در پنج کان فراخ انداخته با کبریت یا دست کف دست مالش بسیار داده باید کرد
تا خاک شود بعد زنجبیل و مرچه و فلفل دراز و عقرقره و کتکا هر یکی پنجکان درم یکجا سوده هر روز دو درم با هفت
درم بخورد نوع چهارم که از سنتاب بود علاج او و علاج پرمیه مادی یکیست بعینه همان علاج کند نوع پنجم آنست
که در مجاری بول ریش افتد از آن بیش علامتش آنست که بول بدشوار آید و درد سخت آرد و ریم و دندان و خون دیم

در علاج

در علاج بول آید علامتش آنست که رگ صافی پشت کشاید با برسنا یای جماعت کند و شیر بز پیر هر روز چند گاه
بخورد از ترشی تیزی و تری پرهیز بصندل سفید بصندل سرخ و مرده دریاوند چینی و خصیص و کافور با یک شیره
مرزه مار زهر خوردنی غلیظ و قابض مجرز باشد نوع سیم از آن کرده افتد علاجش آنست که رده آنرا
کند و درد بیشتر بود و زیر مثانه قدری درد کند و امساک غایت کرده علاجش آنست که بیارد پنج حنظل
دو درم سوده با آب گرم بخورد نوع دیگر یک اثار شیر بز و نه درم روغن او بخورد و علاج قلیع و علاج
این مرض با یکیست نوع از زخم مثانه که درد علاجش آنست که رگ باسلیق کشاید یا بر زهار و پوچه بسیار بهیدو مر
مثانه افکند و آب شیر گرم بسیار بر زهار ریزد و روغنها بمالد اگر رگ بکشاید با برخون ریزد نوع پنجم
اردرم کرده افتد علاج او همان علاج درم کرده و مثانه کند هم از حرارت مثانه افتد بیارد تخم
خیارین و تخم پیاز و مغز پسته دانه و خشک هر یکی سه گاه درم جوکوب کرده در چهار سیر آب بجوشانند چون نیم
اثار بماند آنرا کرده بخورد نوع دهم بیارد تخم تال مکهاره چهار درم میده کرده با درد در یک سیر ماده
گاو انداخته و در ظرفی کرده تمام شب بر شبنم نگاهدارد وقت صبح بخورد تا یکهفته علی باید پرمیوسع و
سفید و سبز و زرد هر نوع که باشد بر طرف گردد نوع یازدهم شیر ماده گاو و آب متساوی آمیخته هر روز نهار تا چند گاه
بخورد نوع دوازدهم هر چه قوت باه است دور کننده جمله پرمیوست فصل سوم در علاج پرمیو عورت اگر بر رگ مرغ
باشد اسفوله ابر بنشاشتا هفت روز نهار بخورد اگر سفید بود موصلی سفید پنجدرم با عسل بخورد اگر زرد بود
پنج کجالو و موصلی سفید با بیه پنج و با شکر تری اسحق نموده بخورد نوع دیگر رتن مالا با آب سیاه بخورد از انواع
پرمیه خلاصی یابد یکروز هفته بخورد نوع دیگر دو نوع را لادو اگوید خواه از مرد باشد خواه از زن یکی آنکه از
تخم برگ عدس بود و مورد و مکس کوشش بیند دوم از بالا برگ سفید که دایم بود از آفت رده باب ششم
در علاج سوزاک و سلسل البول یعنی سوزاک عورت مشتمل بر چند فصل فصل اول در علاج سوزاک و سبب
حدوث این علت آنست که بر چند نوع میباشد یا از سنگ مثانه یا بسبب طوبت غلیظ که در مثانه جمع شده علاج
این هر دو علاج سنگ مثانه یکیست با چند گاه طعامها ناموافق مثل کوشت گاو و کوشت گاومیش و بار
گاومیش و شتر و شیر و نیم پاچه مار گرم پیاپی خورده باشد و اگر سوزاک از ضعف البول علامتش آنست که

در وقت پیشاب اگر سوزد و دلیل سرد و گرم بود و تشنگی بسیار کرد و کام خشک گردد اگر از باد بود
علامتش آنست که درد پیش بود تا ناف و آلت ریش شود اگر از بلغم بود علامتش آنست که الت ورم
کند و درد سست بود اما اگر از باد و تلخه و بلغم بود علامتش آنست که در رشانه هر سه چیز جمع گردد
و سر از درد آرد همچنین که گویا که میخی خلیده باشد و شب و روز درد کند و فرازند بدرد سر برآید
حق سبحانه و تعالی از پناه دهد علاج همه انواع آنست که نخست از طعامهای شور و ترش و بادنجان و
جماع پرهیز نماید بغیر از کهربای بی نمک یا برنج بی نمک چیزی دیگر نخورد و از سبزیها کدو مفید است و طعام
او بر روغن گو سفند بخورد از روغن گاو و گاو میش تحرز بیش اگر صاحب علت را عادت باشد که هر سال
خون میکشید و در آن سال خون نکشیده باشد باید که رگ باسلیق گشاید بوده ادویه بخورد بیارد تخم
خیار بن و مغز پنج دانه و خسک و تخم کدوی شیرین و تخم خشخاش هر یکی یکدرم در چهار آب آب
بجوشانند چون پنج آب بماند جام پنبه کرده با دو درم نبات یار کرده بخورد و اگر سوزاک از تلخه بود بیارد
هلیله و کبریت و پاکهانه بهیدو سلادیت و مغز خیار هر یک سه کاغذ پوست آب آب بجوشاند
چون یک سیر بماند جام پنبه ساخته با یکدرم عسل خالص بخورد تا سه هفته و اگر از باد بود بیارد دالچی
و بانه و پاکهانه بهیدو بیخ انجیر و بید سفید و سلادیت و کبریت و جوکهانه هر یک یکدرم
هر روز نهار بخورد و اگر از بلغم بود بیارد دالچی و بانه و پاکهانه بهیدو بیخ انجیر و بید سفید و کهاربه
خشک کان ماش در چهار آب آب بجوشاند چون یک سیر بماند جام پنبه کرده نبات و سلادیت یار کرده تا چهار
هفته بخورد و اگر از تخمه باد و بلغم بود علاج اول کند نوع دیگر گرفتن کبر بول برگ ماند نوشته بخورانند فتحنا الارض
عیونا فالتقی الماء علی امر قد قدر قلنا اضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتی عشرة عینا یا ارحم الراحمین
نوع دیگر بیخ سلوارة گیاه که مثل مورخ نیز بود در هفت قدح آب بجوشاند چون یک قدح بماند نبات
بخورد سوزاک و پرمیو را نافع آید فصل چهارم در علاج سوزاک عورت چنانچه بول نتواند کرد یا خیلی
پیشاب کند یا باد جهله شده باشد بیارد مسکه یا روغن ماده گاو گرم کرده و نمک سنگ بر شکم نهاده در
گوش نهد مثل علو داشته باب پنجم در علم نبض و دیدن دلیل مریض و عرق در رگ و بشره و چشم و زبان مشتمل

بر شش

بر شش فصل فصل اول در شناختن نبض مریض اگر چه علم نبض دقیق و مشکل است طبع عالی باید تا بعهد آنچه
ضروری و لازم است شمه از آن مرقوم و مسطور میگردد که دانا و صاحب طبیعت را همین قدر کافیست بعضی بر آنند
که اگر نبض بر فتار تند و تیز و رفتار نماید باشد پس مریض از صفرا بود بعضی تلخه اگر بسیار طاوس و مرغان دیگر
زیر انگشتان پنهان شود از بلغم اگر نبض سست رود و با خرامان یقین که از باد است و اگر نبض سرد
است و گاه گاه جهد از سودا باید دانست اگر نبض بر فتار جهد پس غلبه خون داند اگر نبض بر فتار
مار بود مرض از باد و بلغم و تلخه باشد اگر نبض کند کند بگوید علامت نیک است اگر نبض جو جو
علامت بد است و باید دانست بدانکه حق سبحانه و تعالی امر را بار بع عناصر موجود ساخته و چهار طبع عنایت
فرموده دموی و صفرائی و بلغم و سودائی نظم چو آن چار باشند بر حال خویش نباید تکالیف امراض پیش
چو زان چار نقصان پذیرد یکی از این هر سه بیش گیرد یکی و گر حق غلبه کرد از آن شود مرض در
ملک هستی عیان اگر آب غالب شود زین جهان گفت و بلغم آید بیرون از سینه آن بعضی آنرا بر فتار
زاغ بقار و ره آش نیز داری صور زاغ اگر مثل حرث باشی است پیر بکری و خشکی و دانش پذیر و گر
غلبه آتش بگیرد و چو صفرا بران حکم باید بعمق بود بعضی صفرا بسی تند و تیز و اسوندان شی برایش
بر نیز بود نیز قاره آش سرخ گرم خورش همچنین را بده خشک و نرم و گر نبض سرین بود گاه
زسودا مرض دان بلا اشتباه و اگر گرم و سرد شود این حکیم بکن نیز معلوم طبع قدیم اگر نبض باشد
بر فتار زاغ تیز و غلبه خون بلا شک صور زاغ ان بود غلبه خون بسی است از آن چند معلوم خون
کسی است خون این خون چو صاف است خون دوست است چو فاسد شود دشمن پوست است چون بینی
که فاسد شده بیگان علاجات فصدش نماید عیان بدر کرده باید ز ملک وجود از دو دشمن نشاید بسی ماندن
بود باید اری چو از نبض یابی خون ماده خون گرم خوش بر فتی بیرون سیتا که آید بر فتی دهد چنین او بر آن
سرخ رو هم نهد فصل چهارم در شناختن بول مریض اگر چه تفصیل این فن بسیار است الا آنچه مجمل و لازم است
نوشته از آن مسطور و مرقوم است نظم بول چون سرخ آید از خون است و گرت زرد دیگر از صفرا و اگر سفید است
مانند از بلغم و اگر سیاه است از سودا نوع دیگر شناختن دلیل مریض باید که در هوای معتدل که ابر و

باران و برف و گرمای بسیار نباشد و مطلع آسمان صاف بود در ایوانی بنشیند که خورشید بود پیش او در شناختن
آفتاب بعد گرم ملاحظه کنید باید و یکی مریض را شیشه تنگ و صاف گرفته بدهند و احتیاط نماید که جامه زنگی و یا
دختر در آنخانه و در همین خانه بنوی تا پر نتواند در شیشه نماید بود از رنگ دلیل و از تیره گی و چربی
غلیظ و تنگی و صفا و بوی معلوم کرده و تحقیق شناخته در تفصیل او تفحص نموده مرض را مشخص سازد
و نام نهد و در مطالعه شروع کند و آنچه ضروری و لابدیت مسطور و مرقوم میگردد نوع دیگر اگر بخواهد که دلیل مرض
را بدانند باید که وقت صبح نهاری بدهند و در میان بول مریض قدری روغن کنجد اندازد اگر او روغن پاره
پاره شود و بیماری بزودی صحت یابد اگر قطره روغن همچنان ماند صحت بسیار شود اگر قطره روغن یکی دراز
شد کف باشد اگر او قطره روغن چهار قطره شود بیمار در آن باشد اگر او قطره همچنان فرو رفت او بیمار
زود بمیرد نوع دیگر اگر بیمار بر خورد در روز سه شنبه و یکشنبه و پنجشنبه بشوید یک بود اگر از این سه روز روز
دیگر بشوید باز ملال آورد فصل پنجم در شناختن رنگ روی مریض آنچه لازمی و لابد مختصر است مرقوم گشته
نظم سرخ رنگ شد علامت خون زردی و علامت صفرا شد سفید علامت بلغم و در سیاهت باشد از سودا
فصل ششم در شناختن عرق مریض باید که جامه مریض که او پوشیده باشد و در آن جامه عرق او بود باید طلبیده
بینند تفحص و تجسس نماید که چه رنگ دارد مایل بسرخی یا سیاه یا زردی یا سفیدی است اگر سرخ است مرض خون است
اگر زرد است از صفرا بود اگر سفید است از بلغم اگر سیاه است مرض سودا و نیز ببینند که چه بود از ترشی است یا شیرین
یا تلخ یا شور یا غیر علامت شیرین خون است و علامت شور از بلغم است و علامت تلخ صفرا بود و علامت
ترشی از سودا و تفصیل این علم نیز مسطور خواهد شد فصل پنجم در علاج چشم مریض بدانکه اگر رنگ چشم
بزرد مایل باشد علامت یرقان و امراض صفرائی دانند اگر رنگ چشم سرخ مایل بود علامت خون و امراض
شناسد اگر چشم مایل بسیاهی بود سودا و امراض سودائی دانند اگر رنگ چشم مایل بسفیدی بود علامت بلغم
و امراض بلغم دانسته در معالجات کوشش و صاحب طبیعت را همین قدر وافی است والله اعلم بالصواب باب
پنجاه یکم در علاج اطفال خورد اگر کودکی بلا سرفه آید و قی و سوی بیارد اگر سکی و پلیدی دراز و تلبیس
و نهند بوزن برابر اس نخمه بخورانند نوع دیگر بیارد دلموی اس نخمه با روغن بخورد صحت یابد اگر بیخ در خواب رسد

دندان

دندان موش یا دندان روباه بر گلویش بندد نترسد نوع دیگر اگر کودک در خواب سخن بسیار کند آیه الکرسی
در گلو بندد اگر کودک را تشنگی بسیار شود گل خانه زنبور را در کوزه انداز و آب بالاش بخورد اگر
کودک را زبان بگیرد سوره یس بر زعفران و گلاب سته بخورانند نوع دیگر موصلی بسیار باشد چند
روز بخورانند فصیح زبان گردد نوع دیگر اگر کودک پستان نگیرد این دعا را نوشته در گلو بندد دعا آیه الله
تا بنوحی نوع دیگر اگر کودک سخن نگوید این دعا بخواند در دهان کودک و مد ما لکم لا ترجون لله وقارا و قد
خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا
و الله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا و الله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا
قال نوح رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم
فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم
اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم
جنات و یجعل لکم انهارا ما لکم لا ترجون لله وقارا و قد خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات
طباقا و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا و الله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم
اخراجا و الله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا قال نوح رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا
فلم یزدهم دعائی الا فرارا و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم
و اصروا و استکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا
ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم
انهارا ما لکم لا ترجون لله وقارا و قد خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر
فیهن نورا و جعل الشمس سراجا و الله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا و الله جعل لکم
الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا قال نوح رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا
و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا
ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا
یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا ما لکم لا ترجون لله وقارا
و قد خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا
و الله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا و الله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا
قال نوح رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم
فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم
اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم
جنات و یجعل لکم انهارا ما لکم لا ترجون لله وقارا و قد خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات
طباقا و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا و الله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم
اخراجا و الله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا قال نوح رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا
فلم یزدهم دعائی الا فرارا و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم
و اصروا و استکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا
ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم
انهارا ما لکم لا ترجون لله وقارا و قد خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر
فیهن نورا و جعل الشمس سراجا و الله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا و الله جعل لکم
الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا قال نوح رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا
و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا
ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا
یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا ما لکم لا ترجون لله وقارا
و قد خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا
و الله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا و الله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا
قال نوح رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم
فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم
اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم
جنات و یجعل لکم انهارا ما لکم لا ترجون لله وقارا و قد خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات
طباقا و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا و الله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم
اخراجا و الله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا قال نوح رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا
فلم یزدهم دعائی الا فرارا و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم
و اصروا و استکبروا استکبارا ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا
ربکم انه کان غفارا یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم
انهارا ما لکم لا ترجون لله وقارا و قد خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر
فیهن نورا و جعل الشمس سراجا و الله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا و الله جعل لکم
الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا قال نوح رب انی دعوت قومی لیلا و نهارا فلم یزدهم دعائی الا فرارا
و انی کلما دعوتهم لتغفر لهم جعلوا اصابعهم فی آذانهم و استغشوا ثیابهم و اصروا و استکبروا استکبارا
ثم انی دعوتهم جهارا ثم انی اعلنت لهم و اسررت لهم اسرارا فقلت استغفروا ربکم انه کان غفارا
یرسل السماء علیکم مدرارا و یمددکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا ما لکم لا ترجون لله وقارا
و قد خلقکم اطوارا الم تروا کیف خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا
و الله انبتکم من الارض نباتا ثم یعیدکم فیها و یخرجکم اخراجا و الله جعل لکم الارض بساطا لتسلکوا منها سبلا فجاجا

باب علامت بها آنست که چون مرد نزدیکی شوهر جدا کرد درد سر زن درد کند علاجش آنست که زهره ماه
کاو و زهره زاغ ابی در زهره بط بهم آمیخته بر سینه نهد شفا گیرد و در زهدان نهد بعد از سه پاک
نزد شوهر رود بار گیرد هر هفته این چنین کند در چند هفته بمقصود رسد از کرم حقیقی دوم آنکه
ابن زن بیشتر جهد علامتش آنست بجز در فتی آلت مرد در فرجش ناخوش آید یا بهلوی درد کند
علاجش آنست تربه لله و صمغ عربی و مستاسی با زهره گاو نر شاف کند بعد حیض پاک شد بنیروی او ده
باشوهر فراهم آید سیم آنکه اگر رحم دارد گونه باب علامتش آنست که بعد از وصال درد پشت گیرد علاجش آن
است که زهره زاغ آبی و قلقند و زهره زاغ زرد سعد هندی بوزن برابر شاف کند یکپاس بر آورده با
شوهر فراهم آید بار گیرد چهارم آنکه گوشت رحم زیاده شده باب علامتش آنست که بعد وصال ناموت
درد کند و آب در اندام نهانی عورت نرسد علاجش آنست که زهره کنجشک ابلق و زهره ماکیان سیاه و
زهره مرکس هم سه شاف کند بعد نیم پاس بر شوهر رود بار گیرد پنجم آنکه اگر حیض بسته شود علامتش
طهر او تنی است علاجش آنست که زهره کلب سیاه و زهره کنجشک ابلق و زهره روباه نر بهم سوده شاف و شاف
دم حیض کرده و بهر هفته نزدیک شوهر رود بار گیرد ششم آنکه اگر اسیب بری بود علامتش آنکه دم حیض
تنک و دواخر سفید بعد علاجش آنست که چهار مثقال تمر هندی خالص و کمتر نمازن یکی سوده نصف او با
تارک او زن نهد و نصف او در بینه نهاده در زهدان کند و اگر از دار و صحت نیابد بعد نوزده روز ابو جانه
رضی الله عنه و سوره جن علاج کند نوع دیگر در نسخه شفا نیز مطلوب است نظم زن از زهره گرگ و خرگوش و
دکر اندک بر سر زهره نهند پس از جمله نزدیک شوهر روند بدان زن خدا آنچه نزد هر که چه سر و عقیم بود
چون فایع شود شوهر سر از وصال ام او رد بت او حجاب تو از زاغ زرد و از زاغ بر از آن هر از دس
سقاقی اگر سیم کر قلنقو کنی یار او چهارم زهره گنجشک اندر آن ب و بی سایده در بینه دار بکن شاف در
فرج آن زن دار سیم نوع آنست نامو جهد ابن زن بیشتر شوهر چنین از صحبت بر گرد و جدا پهلوی
او در آرد خدا تو پوست ابلیله بلیله بکن انکهی صمغ عربی و مر بکن اس اینجا با یکدیگر با بیز در زهره گاو نر

مجلوج

مجلوج کیرد و بعد جنس رسان شوهر حمل از فضل جهان و اگر آنکه در فرج لحش مزید علامتش آنهم بباید شنید چنین
از بیت شهوت جهد زفرج زن آنچه بیرون فتد از آن بیت مدخل مزید بر حرم که مسدود باب رحم ران بیم
زکنجی ابلی سیاه ماکیان اگر کسی از این هر سه زهره ستان چون جمله زین هر سه سازد نشا شوهار دارش
زفضل خدا و کر آنکه بیضه حیض ان همان طهر او بیت در وی نشان ستان زهره کلب سوه اگر کنجشک
ابلی و روباه نر از این هر سه یکجای مجوی کنند شافه در فرج او زن نهند دم حیض او زن کشاده شود
بهر هفته نزدیک شوهر رود و قولی آنکه اسیب بر یوه دم حیض آن زن تنک میرود کنتیس تنک است اخر
سفید بکویم پی او چنین دار و کنید حرمنقال از نهد خالصی ستان کمیز همان زن کند یار آن از نیم
تارک زن نهد دیگر نیم با پنبه اندر دهد از آنجا که جن کرد قرار زن از فضل باری شوهار دار ولی کر زدار و
نیاید بره بتعویز طوار کیرد پناه بکنجر یکی و حرز دجال بخوانند در جهان سوا بر فان ذکر سوره جن خواند
کنر نزد دیو و پری الکلام زهر لام جعفر صادق علیه السلام که پیغمبر صلعم فرمود که هر که سوره نسا بنویسد فصل
با جفت دارد حامله شود تعویذ ایی دعا را نوشته زن با جفت دارد حامله شود نیت بسم الله الرحمن الرحیم هو
هو هو هو هو هو هو هو هو الله الله الله

ایزد بسم الله الرحمن الرحیم جلبوش هلویش هرموش میکوش هرموش بارشالهوه خیلش دربا ارطا فشهم
مانبا مورسام بحق سنلوها جوش شغلوبین یاحی یاقیوم برحمتک استغیث حسابا سروراحد
ایاک نعبد و ایاک نستعین بحق قائم سلیمان ابن داود علیهما السلام وبحق الانبیا والمرسلین بحق محمد و بنت علیهما السلام
امرا جوابا باذن الله عز و جل برحمتک یا ارحم الراحمین باب چهارم در خوردن و مصالح بیرون آن در شهر و
گذر و سر و روغن پخته‌ها بخورد فصل پنجم در تراکیب قوت باه شخص بحکمت پناه بوعلی سینا نوشته
نظم توان حکیم مسیحا دمی را بدوران که در زمان تو علت ز خلق بگریزد ۱ امراست نهی از
ضعف پشت و سستی باه نگران مدام دل من بغم برانگیزد ۱ چها هفته گذشتی حکیم روشن رای
حرارت که زشهوت بعده انگیزد ۱ باد کبر چنان سر نورد و خوش بیست که بهر تحلیل جای بر نخیزد ۱ مدام بعد
سحر خیز چیزی فروی کنون چو خاکیان زهر چیز بر نخیزد ۱ هنوز نازنده اندر سرای چیزی تنان ۱ زیاد رفته و از لب
کلیم بر نیزد ۱ خدا برام دلخسته لا دوای کسی که نه یار زیستم چو بخت بگریزد ۱ اجوا حکیم بر هر شوم خصاری گاه
نظم سخن ز بهر طبع لطیفی که هر بریزد ۱ سوال کرده از ضعف پشت سستی باه ۱ ز هر شوم شنوا ما که عقل
آمیزد ۱ زنار کیل و شقاقل خرفه بهمن ۱ به تحلیل یکو بر خوش فرو بریزد ۱ ز زعفران شقاقل و سعد
و جلغوزه ۱ بمشک اشهب و مغز چوک در آمیزد ۱ دارچینی و جلبون و روغن پسته ۱ بقند صاف همه ادویه
بیامیزد ۱ بهر صباح از آن یکدرم به باید خورد ۱ که ایزد سخت کند باه را بر انگیزد ۱ غذای او همه با قلیه بزی باشد ۱
بشرط آنکه دگر از غذا به پرهیزد ۱ هفته دگر او عضو آن چنان گردد ۱ که از صلابت آن نیز شیر بگریزد ۱
برون رود ز سرش بانگ افسر و فسی ۱ چنانکه هر که به بیند زجای برخیزد ۱ همان کار بر سر زن که حرز او
بیند ۱ چنان مطیع تو گردد که باز نستیزد ۱ رباعی باشی چون ضعف باه و دخته مدام ۱ کارت نرسد بوقت
صحبت تمام ۱ هر گاه که خاطرت کند سوی طعام ۱ معجون زعفران و صفوف خورد و بر بیضه تمام ۱ ترکیب دوا بر
مرنقوش باه ۱ نیز بدید کرد حضرت باه ۱ زعاقرقرحا موحرسی و صمغ میتا سفید و دگر بهیله آن
عصاره خار خسک ۱ مداز خار خسک گلو بستان ۱ سک گوبخه و اوتنگس بله ماهکها تیکجا کی تخم ابی هر چهار ۱
کتاب چیز و لعبت هر برابر ۱ چه چندان همه کیر سکر تر ۱ مدام ارکفر زین هزار زهار ۱ زاخلاط سینه برآرد دمار ۱

صفت غذا و تحلیل حبسته و رزه خانه مع ایران افتد بهمین غذا باشد

چنان

چنان تندی شهوات دیگار ۱ بشی پشت نه ۱ کشتی در کنار ۱ نوع دیگر چهل زردی بیضه کبر ایی حرکت اگر افتد بفیدی
اذنه نیکوست ۱ پس انکه از یکسیر آرد کال ۱ در سر بیضه همی نیکو بهم مال ۱ قلنفر جوز بویه دارچینی هم ۱
زفلفل هر چه فلفل مودکی صم ۱ ز مغز جوز هندی موصلی از ۱ ز هر یک پنج مثقال است هوشدار ۱ دگر
بکیر قند کهنه خوب ۱ بسا باریک بکی کس توبجوب ۱ اگر صد بکیر باشی هم توانی ۱ نیاز دستی
بند ۱ یکی ناشتا یکی در وقت خفتن ۱ بخور از بهر در پوشید مفتن ۱ اگر صد بکیر باشی هم توانی ۱ نیاز دستی
هند انکه رانی ۱ نوع دیگر اگر بخورشی هر روزه میلت ۱ کند به شهد پنج سر ده کم ۱ منی افزاید و شهوت
کند تیز ۱ شود چیزی که نتوان گفت حکم ۱ نوع دیگر بر نیم یکدرم هر کس که هر روز ۱ کند مقراض و باشد سرش
سه چیز صبح ۱ بیابد بیابد مهوش ۱ فرح بخشد شود خوشحال و خندان ۱ منی افزاید و شهوت کند تیز
شود چیزی که میدانی چو سندان ۱ نوع دیگر یکدرم عود و سنبل او سنبل ۱ سنگ دانگی و سعد یکدانگی ساز مجون
بشهد میل کن ۱ که بر دارد از او رنج و ملال ۱ کمر و پشت ۱ و دهر قوت ۱ بکند دفع سرعت انزال ۱ نوع دیگر
دارفلفل چند هر صباح خوری ۱ کمر ۱ و ضعف باه نفع کند ۱ معده ۱ پاک سازد از بلغم ورم دست پای
دفع کند ۱ نوع دیگر در غذای خوری اگر هر روز اندازی بیان کرده ۱ قوت دهد انگیزد ۱ زیبا کند ابی دش ۱
مفید آید بر آواز گوش ۱ طبع ۱ هم نرم سازد ۱ اشتها پیدا کند ۱ نوع دیگر نخود ۱ خواه خام و خواه پخته خورد
کش فزاید قوت باه ۱ بر دو رنج سعال بلغم را ۱ کند او زود ۱ صاحب بد خواه ۱ نوع دیگر تخم شلغم چو بر لی کوفتنش
بعسل میل کن یک دگاه ۱ نرم سازد شکم و یک بعد ۱ دفع سم ۱ و فوق کرده باه ۱ نوع دیگر شلغم بر آن سنبل
یک ست ۱ اگر یکدرم زاید طبع تو سوی زنان ملایم ۱ بولت مدد و اشتهات آرد ۱ نوع دیگر یکدرم از زعفران
هر که خورد هر صباح ۱ معده کند تقویت غم بر دارد از دل تمام ۱ شده کشاده دهد قوت ۱ کمر ۱ درد دل و معده ۱
یک بعد ۱ الطعام ۱ نوع دیگر عود و عنبر انیسون و خشخاش ۱ مصطکی زعفران و سعد بیا ۱ و انگه از هر یکی ۱
و به پرهیز خورد ناگرد و هیچ یک بگذار ۱ بعد از آن زانیانه و کشنیز ۱ هر یکی نیم دانگ در مقدار ۱ بقوام آرا
عسل یا قند میزنش گاه گاه صوف وار ۱ ترکیب شربت بندرک ۱ بار در زردک یکی ۱ و چوب و ونه انرا دو کند
و در دیگ کلی مهر کنند و سه درم تخلیت مهشت سیر آب چاه انداخته بجوشند و راتش مغز و عرقش بر گرفته برآ

عرق فسل انداخته در اوندی کند بوده بیارد هر چه بتوه‌ری و سند نیکان درم و زنجبیل بخدرم قلنفر و جوز بویه
چهار کان درم جوز بویه و بسباسه و زعفران و الایچی و دارچینی ناگاه درم در قوام آرد چاشنی شکر در هر روز
بسه درم از این شربت بخورد در یکسال کلب و جوع شود ۱ ترکیب هلیله که در هر شش مواد بدین ترکیب کرد کلب
و جوع کرد هوای گرم بلغم آماه بیاکهه و جبه‌ها میده هلیله طبکی و ربع تا نک و وزن برابر این قند سیاه
روز نهار بخورد هوا سرد کماها اساده و سادون هلیله بهانقدر برابر بانگ سنگ بخورد هوا سرد ماه بهادون
و کوار میده هلیله یا میده مصری بوزن برابر بخورد هوای هیمنت ماه کانک و اکهن میده هلیله یا میده زنجبیل
بخورد هوای سرما پوس ماه میده هلیله یا میده فلفل دراز بخورد هوای سنت ماه اکهن ماه جیت میده
هلیله یا شهد بخورد ادویه کتاب شیخ نصیر الدین چراغ دهلی برای سلطان فیروز شاه راست ساخته بود تخم
سلطان فیروز شاه صنیف و تخفیف بیاسا التماس کرد شیخ رحمة الله علیه بمنافع ادویه راست نمود خورانید
قوت تمام حاصل شد باید که اول فاتحه بروح شیخ مشار الیه خوانده شکر نذر اشیرینی بروح این بخش بکند و
حالت راست کردن و خوردن تخم بخش نکند چنین اول ماه بخورد وجود بی علت گردد و چنین دوم ماه بخورد
همه بلا و بلا از وجه برآید چنین سیم ماه بخورد قوت باه حاصل آید چون چهارم ماه بخورد سستی نماند چنین پنجم ماه
بخورد مغز بجون بادام صاف کرده چون ششم ماه بخورد موی سیاه ماند چنین هفتم ماه بخورد قوت پانزده ساله
باید چنین هشتم ماه بخورد عورات بسیار لا جواب هر چنین نهم ماه بخورد لذتی بشنود یاد بماند چنین دهم ماه بخورد
و ما کرد چنین یازدهم ماه بخورد علم غیب حاصل شود چنین دوازدهم ماه بخورد لذتی بشنود هر ماه و مقصودی بیابد و حاجت

پوست هلیله ۱۹ درم	هلیله ۲۲ درم	برگ بنوار ۲۰ درم	زنجبیل ۱۹ درم	برگ سهالو ۱۹ درم	جوز بویه ۲۰ درم	بیخ شطرج ۲۳ درم	فولاد کشته ۱۹ درم
جرجیره ۱۹ درم	جبد گلو ۲۲ درم	هندی بابچی ۲۲ درم	دهرک ۲۲ درم	بار وشاخ ۲۲ درم	بال بکنی ۲۲ درم	ماجو بهل ۲۲ درم	عقرقرحا ۲۲ درم	موصلی سیاه ۱۹ درم
بسباسه ۲۲ درم	بابرنگ ۲۲ درم	اجوایین ۲۲ درم	سندر ۲۲ درم	مجنبه ۲۲ درم	اسکندر ناکوری ۲۲ درم	اکلیل ۲۲ درم	خراب ۲۲ درم	
الایچی ۹ درم	دارچینی ۲۲ درم	اندرجو ۹ درم	نال کهاره ۹ درم	قند سیاه ۲۲ درم	بیخ ۹ درم	۹ نیم درم	زعفران ۹ درم	فلفل ۹ درم

بیخته باب بهکره بیشتر باید بفند تر سازد چنانکه چهار انگشت آب بهنگر از ادویه بالا باید که بعده دست خود از
روغن ماه کاو تر ساخته ادویه بالا چیز کند بعد قند را قوام آورده بر ادویه ریزد و مثل حلوا سازد

دیگر از

وکفر زند و سیصد و شصت غلوله بسته نگاهدارد هر روز یکغلوله با یکسال کامل بخورد کلب و جوع کرد بدنه و کرمه
ترکیب معجون که تمام حکما متفق بر انند که جمیع دردها و علتها را نافع است ذوق مباشرت و جماع و لذت
بیشتر دهد اگر تا یکسال کامل بخورد ادویه با اینست هلیله زرد هلیله سیاه هلیله کابلی و بلیله و امله
تنجبیل و وزن انها دو دار فلفل و فلفلین و خصیة الثعلب و بهمنین از هر یک هفت درم قرفه و بلیون
و قلنفر و دارچینی و جوز بویه و جوز هندی و نارمشک و تربد بخوف از هر یک پنج درم زعفران هر مثقال
غاریقون و افتیمون و سلیخه و عاقرقرحا و حب بلسان از هر یک چهار درم تخم کرفس و تخم شبت و
نانخواه و سپندان سوختر و خشخاش و انیسون و تخم شلغم و تخم کزر و تخم بجند مغز و تخم مصطکی
و تخم کاهو و سپندان خورد هر یک سه درم بسفایج و طباشیر و جند بیدستر و مغز بادام و کمیتی
و عناب و پسته و بلغوزه و انجیر و خرما هندی و هر یک سه درم تخم نوستان افروز و بریشم خام و تخم
کبکر و حبه الخضرا و صندل سرخ و سفید هر یک چهار درم جلاب کوفته و بیخته در عسل مصفی
در سفال نو کرده چهل روز در کندوی جو نهند بعد بیرون آورده زعفران و مشک و عنبر و خوشبویها
داده سه درم تا چهار درم هر روز نهار بخورد یا کندوی جو چهل روز یا چهار ده روز دارد جالینوس
حکیم گوید اگر کسی این ادویه بخورد عجب دارم که هر روز ده کنیزک تصرف کند و تعریف این معجون فالیج
وصرع و سکته و فالج و لغوه و سستی اندام نماند روشنائی چشم زیاده شود و سرسام و درد گلو
کوش و درد بلوی دی و بول و عرق الاصول سازد مجرب است و سرزبوا و استسقا و درد پشت و درد
کمر را نافع آید نوع دیگر باید خصیة الثعلب ثمانی یکدرم و در پنج عقرقرحا ده درم زرا و اندروج سه درم زعفران
پنجدرم جوز بویه ده درم دارچینی پنج درم مرصد و پلپل موده پنجدرم زنجبیل پنجدرم فلفلین پنجگانه درم
دار فلفل انیسون و زرا نباد و قرانباد و اسارون و بادرنجبویه و منو جوز هندی و مغز جلغوزه هر یکی
پنجدرم اندر جو سه مثقال عاقرقرحا پنج درم سنبل الطیب و قصب الذریره و زرا نباد و انیسون و نانخواه
و سیاهدانه و تخم خربزه و تخم کرفس هر یک پنجدرم جزاعظم سی مثقال همه را کوفته و بیخته سه چند ادویه عسل
انداخته معجون سازد هر روز نیم مثقال بخورد فواید ها باید نام این معجون ماده الحیوة گویند چون یکسال بخورد

زعفران صد و دو درم
دهلی درم
بیست درم
هر درم
سی و شش درم
سی درم
سی درم

شود و اگر بیشتر زده تخم اضافه شود ایزد داند
می دست تصنیف بسیار بیشتر

کلب و صبغ گردد **معجون قوه بخش** که امساک ذاتی و دفع باه و خوشبوئی تمام اندام آرد و سوهان کرده بر
بادام بالنگند و مثانه و قضیب بالقوة دهد و بهیچ طبیب محتاج نگردد ابنت بیار ناخواه و تخم کرفس و
شبت هر یک پنجدرم تمک دری یکمثقال قلنفر و قرفه دارچینی و رسد و عود هندی و مشک و زعفران
هر یک یکمثقال کوفته و بیخته به پنجاه مثقال عسل مصفا معجون ساخته تا یکسال بخورد فواید کلب
وجود یابد **باب پنجاه و پنجم** در امساک بیار دیج کوبخه و دارچینی هر یک ده درم مغز بادام بیست درم نبات
چهل درم زنجبیل هفت درم زعفران یکدرم جوز هندی ده درم جوز بویه یکدرم اول هفت انار شیرین ماه
یا کوهسفند را چند انگور خوشتاند که هر انار بماند بعده ادویه ها انداخته بخورد امساک گردد **نوع دیگر** گرم
سرخ که فراطین گویند خشک سازد چوب پسا از شتر او نرم سازی و بدن کنجد با نهر بزد کمر و جوان
ذکر شتر بزد از انگونه قوتی که زن آید زعفران **نوع دیگر** مغز فقاش را که تازه بود بر کف پای
مرد اگر مالد پیر صد ساله گردد **نوع دیگر** سرخ بر اردعصای اوحالی **نوع دیگر** قلنفر یکدرم و دارچینی دو درم اسی مقشر
انگبین بیخته بر قضیب طلا کند **نوع دیگر** زردی بیضه مرغ با روغن تخم زیبا بمالد و طلا سازد **نوع دیگر** تخم بید طلا کند
نوع دیگر سرپیاز با روغن کتان بجوشانند بر آت طلا کند سستی نماند **نوع دیگر** تخم ترب تخم تاره جره با روغن کنجد
بجوشانند بر دکر مالد **نوع دیگر** انگوزه برابر عدس در سوراخ دکر کنند و آنگیزه گردد **پنجاه و ششم** در انزال بدون
عقد مرغ بیار و تار موی دم اسب یا موی دراز گوش یکجا کرده و خشته کنار را سوراخ ساخته هر موی را
در آن سوراخ خشته کنار دراز در بازوی راست خود بندد عقد منعقد گردد و لذت یابد **نوع دیگر** اگر صحیحی
موش را در جرم گرفته در گرد تا مادام که او نوید جرم در گرد انزال نشود حیض او نوید را بجانب
شکم آرد انزال گردد **فصل پنجم** در علاج سستی ذکر بدانکه سستی ذکر چند نوع گردد نوع اول آنست که مغز
آدمی ضعیف گردد علامتش آنست قضیب دایم سست بود بیشتر در سرما و جماع نخواهد و سرد ذکر بود
علاجش آنست که مغز سر گوسفند و با گوشت گوسفند بخورد چهار مغز و جلغوزه و مویز و کشمش و بادام و
اطریفل بخورد نوع دوم آنست که دل آدمی ضعیف شود علامتش آنست که وقت مجامعت نرم آید یا بدیر روی
دهد یا بر مراد انزال سست گردد در سرما سست تر شود علاجش آنست که زعفران آسیا کرده در حریر اندازد

دبا

با بونه تر سه اثار روغن کنجد بیخ می در شیشه ها کرده چهل روز در آفتاب بدارد **نظم** اگر کنجد شود
هر روز میلت کند بی شبهه بیخ سرفه را گم مسن افزاید و شهوت کند تیز شود چیزی که نتوان گفت
محکم **نثر** سوته بیخ است و گندم یقین که خاصیت شان نشد با دکین حبوب دیگر جمله بزر باد
گیر لوا این اصل از سی همین با دیگر هر جنس از بیخ است تا با دکین یکی جنس ستمی جرم کنکنی
دگر موش نا کور بی با دو دل نا عدس با دانگیز نبود چنان **باب دوم** در روغن زرد بدبو بود طعم در راست
نمودن روغن زرد اگر بد طعم و بدرنگ و بدبوی شده باشد علاج آنست که اگر روغن زرد ده اثار
باشد یکمن شیر جوشیده تا که سه حصه شیر بماند بعده روغن مذکور انداخته جوشانند باز دیگر
زده روغن برآورده بگیر در روغن تازه و اعلی برآید هر برکت باشد در دماغ برآید **ابکم** مهره
را سست کند و طعام بر سر مهره آرد **آب جوشیده** مهره را از رطوبت پاک گرداند و سینه و امعا
صاف کند و ماده و سرفه و کرا را بشکم را نفع دهد و صاحب سردی و تب را نافع است **خاصیت موصلی** سیاه
و سفید تا یکهفته با جوز هندی بخورد جمله علتها تمام اگر با بنگ بخورد آنتها صاف آرد اگر با روغن
ماده گاو بخورد قوت باغظیم شود موصلی سیاه چهار درم روغن بیدمشک ده درم تا چند هفته بخورد قوت باه
عظیم گردد اگر با شیره بهنگره سیاه تا هفته چهار درم و پنجه درم شیره بهنگره سیاه بخورد از جمله علتها
ایمن باشد اگر شهد ده درم و چهار درم موصلی سیاه میده کرده بخورد دهم سرد بها به برد اگر با شیر
بخورد فربه تن شود اگر با تنکنکها و شهد بخورد و ناسی گیرد زهر مار برود اگر سه درم با گرم
بخورد جمله درد شکم به برد اگر با گرم بخورد درد سر برود اگر با کوته هفته بخورد جذام برود
اگر با کلنگر بهم بخورد چشم روشن گردد و خرگ را دفع کند اگر با شیر بخورد چشم را نفع دهد اگر
با کمیز بز سیاه نازا بخورد در یکهفته حمله بتاند اگر با پوست چیته هر روز یکان درم بخورد آنتهای
صاف آرد اگر با روغن کنجد بخورد زکام و نزله و بلغم برود اگر با تنکنک بخورد بر آنتهای شود اگر با
مویز سیاه بخورد علتهای شکم و کنار برود اگر با تخم کذر بخورد جمله زهرها برود اگر بول بز سیاه بخورد
پر شود اگر با بسه بخورد تب سه روزه برود اگر با تر بهلنه بخورد بادهای مخالف دفع شود اگر

باشیر

باشیر و انگور روغن ماده گاو بیمه بخورد قوت باه عظیم شود اگر با بیخ اندام هولی بخورد زهر مار نکند اگر با قند
سیاه بخورد زهر مار بیاید برود اگر با شراب بخورد درد شکم که بهیچ دارو نرود با شهد بخورد یکهفته
هفته علت نماند اگر با دوغ ماده گاو هر هفته بخورد پیش عورت رود البته حمل دار شود اگر با شربت پیلپل
دراز بخورد خصیه که بزرگ شده باشد بجای آید اگر تهه یعنی مجدبه بخورد در یکهفته جلند برود اگر با
آب بخورد چشم روشن شود اگر با پودنه بخورد در هفت روز گری نماند اگر با جنجر بخورد سوزش دل
قی نماند اگر موصلی سیاه یکدفعه بعده یک کوشکر تری بخورد بعد یک کاسه شیر بخورد سوزاک و قضیب
دیر نماند **آورده اند** که روزی حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود غلیواز کفش مبارک انرا چنگال
خود گرفته در هوا پرید یار از نگاه میکردند که کفشی از چنگالش بر زمین افتاد از کفشی مانند بدون
امد یاران گفتند یا رسول الله شکر انه بجا آریم که این یار پای ما را شکر نمید پیغمبر صلعم فرمود که هر دو عادت یکی
هر روز زهر مار و هر شب با هیچ نوائم از آفت مار ایمن هر شب از شر بشار روز میخورده باشد از ضرر مار ایمن
باشد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اعوذ بک من شر فرعون و من شر فرعون و من شر فرعون علی الطغیة و من شر فرعون
علی الاربع رجلین یمشی علی بطنه و ان الله علی کل شیء قدیر و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین **نوع دیگر**
این افسون هفت بار بر آب بخواند و مار گزیده را بخورانند زهر فرو دهد آیه این بسم الله الرحمن الرحیم الله
کرادم سکهه محمد نام رهبی نه بکهه و نتزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنین و لا یزید الظالمین الا
خسارا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین بر عقب بار اهم اثر ابهمین **نوع دیگر** سه نیم دگر زمین بچهه بیت
کند و مار گزیده سه نیم مرتبه این افسون میخوانده باشد و مران زمین مر غلیده از پهلو به پهلو گرفته
باشد چنانکه سر بر زمین نرسد اگر سر بر زمین رسد نعوذ بالله تمام شود افسون نیست و هر لوقی و هر لوقی ما نهالوقی
اکاسی اموتهه پرک میدنه لوقون بکهه سوری کبلاس **نوع دیگر** اگر بخورد کردن بدن بالعضو بهره
اندازد خلاص کرده اگر جای بر بدن باشد تا الحاکم بدو کلک سیاه زند و بکدوی جام خز لیخ بهراز
یک غوک ابی را جانب شکم چاک کرده بر گزیده که مار نهد و یا کور موش با بر و پیش غوک چاک کرده بنهد
زهر فرو ریزد **نوع دیگر** نر بسی سیاه جنسی است از تر بسها و انتها او آنست که اگر زهر قاتل بر زمین نهند

پس از نرسی مذکور را بدارند بزهر آهسته آهسته پیش پیش یکی بزد نرسی دنبال او روان شود اگر قوی
از آن نرسی با آب آسی غوطه بخوراند زهر فرود آید و از آن نرسی زهر مار و زهر بناو و زهر طاعون
و سرطان و هر زهری که باشد فرود آید پای زهر همه زهر است نوع دیگر اگر نرسی بنگ و نرسی سیاه
و فلفل دراز دست برده با آب آسی گرم بخوراند زهر فرود آید نوع دیگر اگر مار خورده بیهوش باشد
تخم حنظل که آنرا پوست مجاری گویند سوده و بیخته در ماشوره کرده و در بینی بمالند در حال
با هوش آید بعد و هر علاج که کنند بکنند باب چهارم در راست نمودن زهر دانه زهر دانه کبوتران و گلنگان
ماهیان و زاغان و دوکان موذیات باب اول زهر دانه زاغ بیارد که نهمل در هر جزیره که کوفته بزراغ بیهوش
شود که مدت توان گرفت نوع دیگر زهر دانه مکس بیارد زرنیخ و مرجه یکجا آسی کرده در شیر بخورانند
هر گاه مکس بخورند بمیرند فصل در راست نمودن زهر دانه شیر و کرک و پلنگ و سگ دیوانه
کردم و موش بحکم پیغمبر صلعم اقتلوا الموذیات قبل الایذاء بیارد کچله مفرد یا مرکب با نان موش در
روغن بجند سرد کرده غلوله ها سازند و در کوشت انداخته برای شیر یکسر برابر کرک سه پا برابر پلنگ
نیم سیر برای سگ دیوانه هفت درم بخوراند بدانکه خاصیت شیر آنست که هر جا شکاری خورده
باشد روز دوم بامداد البته آنجا بیاید و باقی شکار که آنجا افتاده باشد بخورد پس تب تیز خیزد که
جانور دیگر بخورد در بقیه شکار او کچله انداز و بخورد خوردن بیرد کچله که کوشت کوفته غلوله کند
و او غلوله در کوشت دیگر نهان سازد نوع موش موذی در موضع که موشی بیابد که موش را زنده
بگیرد هر چه کوش دم و هر چه خصیه بریده خلاص کند و سرد بهمه موش را از آنجا بگریزاند باب نوزدهم دفع موش
و مگس و کرم این نقش را بنویسند در چهار کوشه زراعت نهاده گندم این است

هو	ورع	۱۷	۵۵
۵	صلعم	۵	۱۷
۱۴	۱۳۱	۱۳۱	۱۴

نوع دیگر سم الفار را سی غوطه در آرد نان پخته در خانه موش را اندازد

بخورند

بخورند بمیرند نوع کیک در موضعی که کیک بسیار باشد خوزی هر جانوران را و کوسفند و مرغ و بخک
و دراج و خرکوش و کاو و کاو میش و غیره هر چه بنا دریک آمده کرده در آنجا بگذارد جمله کیک آمده در آنجا بیفتند
و بمیرند باب چهارم در علاج زهر مار و زهر عنکبوت و تاتی مشتمل بر سه فصل فصل اول در علاج زهر
بدانکه در عالم زهرها انواع میباشد زهر کاو و زهر بناو و زهر حیوانات کانی مثل الماس و غیره و حیوانات مثل مار
و کژدم و سگ مجنون و غیره و بناو هلدیه و سوده و بیهاک و سینکهای علامت زهر آنست زبان
بیچد و هر چه ببیند زرد نماید چه آنستا شود در چشم تاریکی آرد و در دو خشک کند علاج اگر کسی
زهر داده باشند در حال آب نیم گرم و روغن و شیر بسیار خورانند و قی کنانند اگر قی نیاید بکژدم جوز
قی دیگر نمکنک سوخته با شیر مریم گرم و قدری روغن بخورد تا قی کند و او ساق میکوید که زهر خورده را
پیش از طعام شیر و روغن بنام او را چرب کند بعده قی کنان تا قی بدماغ بجهد اگر قی بدماغ زده برسد
بمیرد باید که شیر تازه دهد تا قی کند اگر زهر با شیر بیرون آید بهتر باشد نوع دیگر اگر پس از قی مشک و انگبین
روغن ماده کاو نیم گداخته و تخم کتان کوفته و پیه ماکیان گداخته دهد بعده قی کنانند بهتر باشد زهر تمام
بیرون آید بمجرد خوردن زهر پس از یک ساعت اگر استفراغ و علاج کنند بهتر باشد امید باشد که بمیرد اگر
زهر در اندام منتشر شد تغیر در حال و پیدا است علاج نپذیرد نوع دیگر اگر خراطین در آن وقت یابد در آب پیده
نیم کاسه بخورد زهر در حال فرود آید نوع دیگر اگر زهر مار یا زهر حیوان خورده باشد این افسون هفت بار خوانده
و هفت بار بر نقاره چوب زده او را زنند زهر فرود آید افسون اینست ترکر بکسر بت تهاون الا بهه
دهولی کی سید بکهه نر بکهه هموی سری چهاپو باجا اگر زهر مار باشد این علاج بیارد زرنیخ زرد و زرنیخ
دکته بوزن هر امر اسی کرده با کمیز ماده کاو ناس کرده بدهد زهر مار دفع شود نوع دیگر ده درم روغن بنفشه
چهار درم نمک سنکنور نوع دیگر آب نیم روغن ادی یکجا کرده بر موضعی که مار گزیده باشد بمالند کوفته اول
چند کلک زده بمالد باب پنجم در ساختن جبهها سرما و فواید دیگر مشتمل بر یک فصل بیارد مرو چهار درم
چیتا سه درم موتهه چهار درم بلد پنجدرم دار هلد شش درم برک سنبهالو هفت درم زهر بکدرم
این جمله را آسی کرده برابر مونک کوبیها بسته نگاه داشته موافق طبع یکی لوچه کوا صبح شام بخورد

سرما تاثیر نکند و فواید باید از سوده و بعربیست نوع دیگر تخم باهل دو درم هر روز بخورد در هوای سرما در جامه
یک تهی بماند باب ششم در ساختن مرهمهای زخم شمشیر و تیر و نیزه و کرز و اتک و ناصور مشتمل بر چهار فصل فصل
اول در ساختن مرهمهای زخم شمشیر و تیر و غیره بیارد یک مثقال کانسی و یکدسته مس هر دو را قلمکاری
طور خطهای بکاود چنانچه اسیلها از آن میکاوند نقطه ها بسیار بسازند از آلت آهن و یکسیر مسکه
ماده کاو را باب سرد بشوید اگر هوا گرم باشد از سوره بشوره دانی انداخته و سرد کرده مسکه
را بشوید تا جهل آب بشوید و مسکه را نیز دیک نشی بزد بعد از نشستن مسکه نیم سیر موم سفید اصلی گرم
کرده در تهال کانسی که کافته بود انداز و دو مسکه مذکور بهم باد دسته مذکور سحق بلیغ نماید و بجزم
ریخته دیک کلین که سالها در طعام پخته باشند از کار دتراشیده بگیر در مسکه و موم مذکور
انداخته باد دسته مطور تا یک هفته کچلی کند و نگاه دارد این مرهم مثل آب حیات است اگر تا زخم شمشیر و تیر و
نیزه در پلیته جامه جوتا را لوده در زخم و سوراخ و نیز بانی خلاند در اندک فرصت زخم فراهم آید
درد دور شود و ناصور و هر زخم این و غیر این بکار آید مجرب و از منافعست نوع دیگر بیاید کرده کوفته
نه درم برک نم پنجاه و ترقاپه را گداخته و ترق نم در آن بریان کند بعده در قرص دور کرده سه
درم موم اصلی مخلوط شحم دو درم سنگ جراحت یکدرم قیر و یکدرم مردار سنگ دو درم هر دو صحن
انداخته بجوشد و بدو نگاه دارد بهر زخم که بکار زد نیکو شود نوع دیگر موم و مردار سنگ و قیر و سپند و مصطکی
و کاهه سفید و استخوان کالجک معز کهوپری آدمی بوتیا بوزن برابر جامه بیز کرده در روغن ماده کاو
بالای آتش مریم در نیم ساعت آسیا کرده نگاه دارد بهر جامه که کرده نگاه دارد بهر زخم نهند هر چند زخم چرک
داشته باشد در یکهفته نیکو شود نوع دیگر در سکه ماده کاو و مردار سنگ نیم درم سرمه انداخته در کاسه
برنجی مالش خود بعد از آن در آب بشوید و اجزا کرده در اوندی نگاه دارد بهر زخم اتک نهند زود دهد
شود بعد از آن کمخت را سوخته و جامه بیز کرده بر زخم انداز و کوشت بخت شود آنچه بهر بالای آورد
نوع دیگر یکدرم مردار سنگ و سه درم روغن سوسن و یکدرم شحم نهند هم کند نوع دیگر بیارد بوقلمون و در روغن تلخ
بریان کنند تا بیاشامد و نیم درم و ده درم و ده درم هلیله و دو درم قیر و پنجدرم کاهه و چهار نیم درم مردار سنگ و

چهار نیم

چهار نیم درم سنگ کف انداخته مرهم کند فصل چهارم در علاج زخم شمشیر و تیر و نیزه و کرز و خنجر و کارد بیارد استخوان بقر
سوخته مثل سرمه کند و بر زخم بر انداخته شود نوع دیگر پوست بوزنه چین بار یکسر کرده بر زخم باشد به شود نوع دیگر اگر
استخوان بقر یا کچک مرده سرمه کرده سوخته بر ریش قدیم یا جدید بر اندازد زود فراهم آید نوع دیگر اگر جامه حیض
سوخته و خاکستر او بر زخم قدیم یا جدید بیارند نیکو شود نوع دیگر بجوز رسیدن زخم روغن کنجد و برک نم و برک خار
و اثر کونه بر بالا کند چنانکه اوراق هر چه ادویه بود در میان شود و در آن روغن مذکور سینه تر کرده بر زخم
شمشیر و غیره میداده بمالد و نمک سنگ لوح طور در دست داشته باشد نیکو شود نوع دیگر اگر عضوی از شمشیر جدا
شود آنرا زود در روغن بریان سازد اگر جایی بریان کردن نباشد روغن بجند در سینه نهاده بدارد نوع دیگر
اگر زخم شمشیر جای استخوان کهنه که در زمین بند باشد بر او دیوار بالای زخم هفت بار بنهد بعده آنچه
مذکور را باز نهاد نظر بهمان نوع که بود گذارد و عقب خفه بیند زخم در نکند و زود فراهم آید نوع دیگر
اگر بیکان تیر بند نیزه باشد و از زخم بر نیاید بیارد موش که در سر ماهی جهنکه میباشد آسی کرده بر دهن زخم بند بیکان
بر دهن آید نوع دیگر برک خار و اثر کونه باب آسی خشک بکدر و هفته بر هر زخم بند به شود نوع دیگر اگر زخم شمشیر
و غیره فراهم نیاید بیارد برک کیهمالی توری اگر سبز و تر باشد باب آسی کند و اگر خشک کند و بر زخم نهند زود
فراهم آید نوع دیگر اگر استخوان شکسته باشد بیارد خشت پخته آسی کرده قدری در شیر برنج سه تا هفته
بخورد استخوان شکسته درست کند باب در ساختن کمند و نظم زخم جوانات ترش در جامه ریزد اگر بند
آنکهی در جای او بنا تعالی بنه اندر نه او بهر ابی کا کچک از وی تو بسنا بیارد آنکاه بریان کرده جوش
و پس خرش کن تو نیکو پس از یک دو دن آتش افکن از آن ده سیر پس نان آب یکمن بنه در یک روز
چند دیگر شود سر که تو اندر کار رنگ برای بعض بریت آید و کار را بتطبیق بودن هست بنجار
فصل چهارم در سرکه هندو که بخورند بیارد شمال سفید بجوشد چند آنکه بتر قدر و در آفتاب خشک کند و کوفته
و بر برنج کرده در اوند کلان یا در خم در آب شسته و پاکیزه کرده در اندازد و آب در اوند دیگر بر آب جوش
داده بالای برنج مذکور اندازد و در آفتاب بدارد و هر روز هر قدر که آب کم شود بمقدار آب
کرم کرده در انداخته باشد و چهار ماه تا بنا در آفتاب داشته هر روز آب کرم در انداخته باشد که هندو اعلی

باب آسی

کتابخانه مجلس شورای ملی

سرگردد باب نوقاسم در ساختن تیزابها بجهت صاف و کرسنه کردن سیماب و کوکرد و دفع روک و ادویه باهمه
مضم طعام بکار آید بیار دمک سنگ سنتاد پنجدرم شوره چهل درم زاج بیست درم جوا کهار پانزده درم
کسس پانزده درم نوشادر پانزده درم این جمله را یکی کرده میده سازد سی درم در شیشه با هر کند
و در دهنکل جنتر یا در قرابه انبیق تیزاب بدهد اگر برای خوردن کند بیار دقلنفر و عقرقره و
زنجبیل و الالحی آس کرده سه چهاریت این تیزاب بدو برابر کنفوکولیها بسته مطابق طبع
چه سه کولی بخورد یا یک کولی بجهت کرسنگی قبل از طعام بخورد برای مضم طعام بعد از طعام
بخورد امتحان تیزاب آنست که یک کولی در آوند اندازد اگر زود اسحاک کند خوب
باشد و الا باز ادویه های تیز داده بکند یا یک پر مرغ در راه اگر زود اسحاک کند تیزاب بسیار
شده نوع دیگر بیار زنج بلور یکمن و شوره یمنی و بکوبد و در قرعه انبیق و قابله بکماند و چنانچه
کیمیاگران می کنند بر بهتر سفید و سیاه بمالد و بجاهای دیگر بار دیگر نوع دیگر بیار شنگار
یکسیر و جوز بویه یکسیر و جوز گل اب نارسیده دو سیر و زرنیخ زرد دو سیر همه در لب دریا در طشت چوب
کرده در آب تر کنند چنانچه سه چهار انگشت بالای ادویه ها بالای تاسه روز نداز دو بسه روز از تمام از
بالا یکبرد در اوندی در آب مذکور چهار حصه زرنیخ و چهار حصه یک حصه شنگار یک حصه جوز بویه چنانچه
آب چهار انگشت بالای ادویه باشد باز سه روز تر کنند بعد از آن آب بالا بر کیرد در اوندی بر کبوتر یا
مرغ در آن اندازد اگر بجوشد اندختن یا در دیگ چوب عرعت پر ریخته بهتر بود و الا یکبار دو مرتبه باز در تداوی همان
مذکور تر سازد بدستور سابق کند اگر پر ریخته نخ در سینه نگاهدارد و در تداوی ها و معرفات و موی بر زو
بهق و غیره بسیار بکار آید ادویه ها تر کنند بود سه روز زاب بالا بکیرد فصل چهارم در تفصیل جنتر ها است بجهت
تصعید سیماب و غیره پیراندن زیبق که در هندوی بجای جنتر کوبند و شکل و آنست که سر پوش آن لب
دراز باشد و بالای و نیز مثل سر پوش دیگر باشد و دیگر انیز بهمان دراز نهاد و در بدین صورت دیگ
سر پوش دیگ اب صورت بال جنتر اوند ادویه صورت و لخبتر دیگ پوش صورت بالو جنتر دیگ
الی ثلثه صورت دهکل جنتر طلبه دو اوند ادویه غرض که ذکر هر جنتر که شد مطابق آنجنتر با انبیق و قرابه

باب صد و چهارم در تنقیه و تنقل فولاد مشتمل بر یک فصل فصل اول بیار فولاد سوزنی کند و در زر
بلب بقر نگاهدارد بعده در شیشه جرسنگی بلیغ دهد و در شراب خام انداخته و سفالی بر دو نگاه
ماند در میانه یک سید پاچک دشتی تنق دهد چون سرد کرد بار دیگر در شیشه جرتا یک در تنق کرده تنق
دهد بعده بروش سابق یکمرتبه در شیشه بهنگره و کهوا یکمرتبه در تنوم و اگر در نهد بیرون بوست نهاده
در آب تر کرده در آن سنگه و بیست کرت پز بعد یکمرتبه در شیشه و یکمرتبه در روغن بخته آس کند و بجاه
و بر روی آب بکماند اگر اشتا کرد بهتر و الا باز در آب سرنگی کرده در آتش داده چند مرتبه پز
از خوردن فولاد سپیز و بوسیر و فتق و اماس و یرقان و قلیج و کرم شکم و غلط مرده و بول بجان
و سلس بول و بر میو و سردی و سنبات و خفقان نماند و قوه ماه حاصل آید و موی سفید نشود و فوایدها
یابد دعای دفع بیماریهای اسب و شتر و گاو و گوسفند و مرغ جنس بیماریان روز جهار شنبه نوشته در
گردن بندد و شفا یابد و مرغ الاقام حوله و فرت کلوا تمار تکم الله بتقوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین سمیله
ازواج من الغائبین منع العینه اللهم ادفع عنی الوباء بحق اسماک الحسنی و بعلمها رحمتها ام الوهاب
برحمتک یا ارحم الراحمین نوع دیگر بجهت بیماری گوسفند بر کاغذ بنویسد و در سوم بسر و در افتاب بهر
اسمان دهد افتاب بسته تمام یکسال نگاهدارد با مداد و آبرا بر گوسفند بریزد و این دعا در
کلمه گوسفند بند و بیماری تمام جهار پایان رسی الذی خلق السموات والارض و جعل الظلمات و
النور ثم الذین کفروا بربهم یعدلون و لا خلقنا فیها منافع کثیره و منها تاکلون و لکم فیها جمال
حین تریحون و حین تسرحون حم عسق و دردهمل لا حم ع ع قیصر هر حوسح له ه ه قباد
سن و سس برحمتک یا ارحم الراحمین دعای ابله گوسفندان بنویسد و در اسبوبد و اواب بهر بنگ افرا
و بگوسفند بند بخواند لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله لیس له ولی الملک شریک له و عزیز العلیم
عزیز لا یزیدنا الظالمین الا تبارا و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین
اصحاب کهف نوشته در گردن گوسفند بند و بچکنگ دهن شود کرم شیر تخم بیدانجیر بماده گاو خورانند
شیر بسیار دهد علاج بچه خام که در شکم آدمی یا حیوان بچه خام بر قرنیه برای کلمات و ایی نقش نوشته در

کردن بند و بفرمان خدا بچه خام از شکم برود بسم الله الرحمن الرحیم اللهم احفظ البطن هذا المیت میتو یا
احیوا احیین بحق لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله بحق ایاک نعبد و ایاک نستعین یا حی یا قیوم
برحمتک یا ارحم الراحمین اگر خواهی که کرک گوسفند بند این نقش را نوشته در چهار کنج خانه دفن کن
منافع الخیر هر که بخورد بادام را نافع است و هر
کرداند و کرده را قوی کرداند و بای را قوت دهد و باه را قوی کند اگر انجیر را در سرکه کند چهل روز نهار
بخورد از علتها بیرون آید منافع سرکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده که حقتعالی چهار هزار فرشته موکل میکند بر
که سرکه میخورد آمرزش میخواهند از آنرا تا زمانیکه از خوردن سرکه فارغ شود و فقیر نشود اهل آن خانه که
در آن سرکه باشد و هر که بخورد سرکه را بیرون اید از دل او غش حکم خدا را تعالی و شرک و حسد و عداوت
و نفق و نفاق از آن بر دو روزی حضرت پیغمبر صلعم برای سیر فتند و در شب در خانه نور میدید بر
حضرت عرض کردند حضرت فرمود در آن خانه سرکه باشد یا دختر تولد شده چون معلوم کردند در آن خانه سرکه بود خاصیت
خیار پیغمبر صلعم که هر که خیار را با نمک نگاهدارد حقتعالی آنرا از جذام و برص خاصیت ترب پیغمبر صلعم فرموده
بخورید بدین درد و فرسید کزیدن مار و عقرب و درد دندان ایمن باشد نظم ترب نکو باشد از بهر سعال بول
راند چشم را نیکو کند آنکه ناشتا بر دو تنه ترب مثل اگر بعد چند موم چند آهی سفا نوع دیگر کوراست
اوراق ترب ابی حکیم پدید آورد دانهای عظیم ولیکن به بخش صرف بیان که حادث سوکهای
گران شفا یابد از برگ و از بیخ در آنکه اوراق کرم است بجهت سرد منافع فصل پیغمبر صلعم فرموده
که چند از بدیکی از شما در سر مهر مادر را لا تر البته بیاز آنجا بخورید تا آب آنجا گوارا باشد و دخل نکند که تر باشد جمله
آبها بیار است و بیاز روشن کند بینائی چشم را و باکیزه کند موی را و زیاده کند آب پشت را در حدیث
که سخن نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده و حکایت کرده اگر مرا فرزند نمیشد آنحضرت فرموده که بخورید
هر طعامی بیاز را آنچنانکه در فرزند از حاصل گردد آورده اند که صفیه بنت حیی رضی الله عنه زوجه آنحضرت
عبد الله مبارک بدیدن او رفته بیاز علیه بیاز بارها کرد و گفت این را بوی کنید نظم بصل آب پشت
افزون کند جگر را مهر آشی از خود نکند زیان کار بیاز بجهت شیر اگر تلخ باشد زیان کار تر خاصیت سیر

بخور

بخور خوابه هر طعم مرسیر را بنزن بر سن حرم اگر بیز دهنه بخ سر از آن فرا دیده بیت آب مرد از رخ
نشاید که محرور انرا خورانند که اندر وجود کس زیان آورد خاصیت سکنجبین شفا غم زبرای سینه نیک است
آنکه کند منی فزاید طبع تو از آن کف لایم بوست رطب انتهات آرد نعدکر شفا غم سرد و گرم است
سینه را نرم کند و سرفه کهنه را ببرد لاجرم بخورد اگر پای را سرمه زده باشد شفا غم بخته را بجا نماند
اگر گوشت بخورد کرده را قوی قوت دهد عدس تخم شفا غم جدری را کوفته بنش بعسل ملک کنید یکه نگاه
نرم سازد شکم و نیک بول دفع سم را و قوی کند باه خاصیت و سنوای حرد مند مرد سره که افزون
کند باه را لکل تره ولی بادی و باه انگیزد او بدر سرد و چشم آرد زیان خاصیت یونه که از طبع بود بینه
بسی منع فزاید از او شهوت مرد و زن بمردم پدید آورد دانهای سفید از مضم زوی بعده غذا هضم
بحور زیان آورد اگر چند روزی تو اتر خورد خاصیت شبت کرم و ریم دافع باد و تن کرم را
زاو بر اید زیان بعید است در وجود و در پشت بر دی در بدن نفسها درست خاصیت سفاناخ سفاناخ را خاصیت
این چنین است غلیظ است سرد است و هم باد کین است لو لیکن شهوت مقوا بوق از آن ابی در پشت
افزون سفا شمالیت بقول حکیمان ای نامور که اوراق شمالیت سرد است و تر که عزیز طن
اندرون آورد باه بازوده بیرون آورد مقید است شمالیت لیکن بنا حبوب به تلخه بر آرد فی خاصیت
کشنیز کو ارارت سرد است کشنیز تر بسی نفع آرد بدوران سر بعده سفا هضم از وی قضا بمردم
فزاید از او آنها زیبا خوردن بخیز و فشار سفا بخ بسیار از رخ در نهاد بانجان زیاد بخان را
طبع بسی زیس بجو در یا تلخه از دبنی بر طوبیا نیک نافع بود از آن قوه باه حاصل سفا زیان کار
در جسم جنر سیر دان بفتوی سقیقه بود سر دلیل دار فلفل دار فلفل چو هر صباح خورد کو صفت
باه نفع دهد معده را پاک سازد ز بلغم ورم دست و پای دفع کند بهمن یکدرم هر که هر صباح
خورد بهمن سوده را بر پشت سیب سهوش کنان قوی گردد که زجانش بر قرار و شکیب خاصیت کاهو
خس که کاهو خایش کرکس خورد آب را کرد سش را دهد نفع تمام تو تناول میکنش یکدگاه هر که در
قاب افتد انرا احتلام تنگ بشناند و خواب آرد منوده را بنج موافق و السلام خاصیت غوره یکدرم از غوره

هر که خورد هر صباح سه عدد کند تقویت عمر دراز تمام سده که آید دهد قوت پشت و کمر و درد دل و معده را نیک
بود والسلام نوع دیگر اگر غوطه خورد آب گرم و آب سرد بخورد باد بار دفع کند و خون را صاف کرداند جگر را قوت سازد
باب در انواع مقادیر جمله اسماء و غیر اسماء نوع مقادیر اسرشت اسماء عدد وزن و ذراع و کیل و مقدار
در بیان صاع و مثقال و قیراط و پیمانه در طل بدین تفصیل باید دانست تا بکار وضو و غسل و صدقه و فطره
دادن و جز آن که فرق و وزن کرفتن ادویه و نسخه شود بدانند صاع مهاد است مد شش سیر است جلالی
که نصف و شش درم بود و عمدة الاسلام آورده اند که نصف صاع که سی است و هر سی هشت سیر و
چهل درم سنگ میباشد سیر که نصف درم سنگ است صاع چهار ده سیر است و سی و هر درم سنگ بیست
سیر که هفتاد و هر درم سنگ است و صدقه فطره نیم صاع است از گندم که دو جهار رطل بود و صد و
سی درم در چهار جزء بکفه که هفتاد و یک درم و سی درم قدر خرما و غله یا بهاها دهد و در بیع
و در کتابهای دیگر آورده اند که وزن رطل یکصد و سی درم سنگ است مقدار صاع چهار رطل است و من که چهار
سر و است نزده درم سنگ بود من چهل سیر است نصف درم سیر شود فصل قوله دوازده ماشه وزن ماشه
هشت جو و وزن جو که جو بکار برند وزن حبه که برابر حبه این ولایت است مثقال چهار ماشه و سیزده جو باشد
قیراط سه و نیم جو باشد دینار مقدار او یکمثقال است و کل دینار عشره دراهم جزیه از کافر فقیر دوازده درم شرعی
در هر سال جزیه گرفته شود وسط حال در هر سال سی و چهار درم شرعی نهاده گردد اوقیه در هر سال چهل و هشت درم
شرعی یک درم عرسه پانصد درم و چهار جو و ربع جو درم درم شرعی سی و چهار و هشت درم شرعی مد که یک درم
شرعی پنجاه و چهار قوله و پنج ماشه و هر جو یک جو در صلوات مسعود مسکوبه تقدیر آب طهارت یکنیم من آب
بوزن صد نیم من برای استنجا و نیم من برای شستن روی و دست و مسح و نیم من در متفق که تقدیر وسط
در آب برای اصنوک سه من است و برای غسل کلیات صد یکمن بوزن آب است و هر صد درم بوزن و هر من بوزن حضرت
هیچ صفت است که تقدیر غسل بر سه من از پیغامبر رسول صلعم که آب غسل چند است فرض و هر چهار من است
شعر در وضو آب یکمن و نیم است غسل را چهار من ز تقدیم است باب در جوز مارک و فواید بدنها و درختان
و منافع حیوانات و طیور مشتمل بر چند فصل فصل اول در جوز مارک که عمل جوز کیاه است چنانچه بوته ها در درختان

و بوتهای

و بنهای درختان و بوتها و گیاهها و حیوانات و طیور که کلانتران و بزرگان جوز کیاه تجربه کرده اند و از آن
و تاثیرات هر کدام را میدانند همه طریق میخورند و میخورانند و مرا رسید بدین تفصیل خاصیت کاهنگ
که انرا بزبان جکسوی و جلیه و مسی کویند انرا در منزل نشره که در هندوی بکهه بخهر کویند در
منزل ملفه که در هندوی سرون خوانند بیارد بیخ انرا از چوب کهیر کاویده در سیمای لعل بر او
چوب بسته و در بجانب شمال کیرد و نوع دیگر که سایه خواهد بر آن اندازد بلکه در ربیع الاول یا
شب سه بهره باشد یکشنبه برهنه شده بگیرد که در عمل عالیتر باشد و وقت که فرق این افسون بخواند
اکسفت ایکسفت کاک جنگ کهی سوا با در وقت که فرق چیز صدقه انجا نهد یا گل یا جنبل یا غره
اگر کسی را تب یا تب لرزه یا انگیتره یا دوتره یا بخاری در دست او بندد اگر چه درم آن کسه با
روغن ماده کاو چند کاه بخورد استسقا برود اگر با شهد بخورد خلط اندام برود اگر با کبوتر بخورد
و روغن ماده کاو و شیر بنوشد لرزیت دفع شود اگر چشم بدرد آید در کوش بندد اگر با شیر و شهد
یکجا متساوی بخورد دانها آورد اگر بدران بخاید فرو برد و لخت برالت و خصیه طلا کند هر
عورتی که جماع کند و آله شوهر را روغن کنجد بخورد زحمت در دسر بروی اگر آب بهنکره بخورد
خلطها تمام اندام برود اگر مدام با شیر بخورد هر سر انرا مار کزد اگر عورت با شیر ماده کاو مدام
بخورد فرزند تولد شود اما کاو یک سنه شیا باید اگر با سرکه هند و بخورد از بلاها ایمن بود اگر با
هندی بهم بخورد مکهه روک برود اگر با برنج بخورد دود هی آمیخته و روغن ستور موی روش شود
و جمله علت سر برود اگر در جوانی بخورد موی سیاه ماند اگر در خانه دار از دزد آتش ایمن شود
اگر با کبوتر بخورد غلوله ها سنگ حرز باید بود دفع شود اگر با بکرم بخورد کرم شکم نماند اگر
با سرکه بخورد بواسیر نماند اگر با روغن تازه بخورد بادهای اندام اگر با قند بخورد درد آتشک
دفع شود اگر در سوف بخورد خلق مطیع شود اگر با ریسمان سرخ عورت در کلو بندد زحمت
که بود از زادن بچه ایمن شود دفع شود اگر تعویذ کند در کر بندد از بلاها ایمن بود اگر با روغن
بخورد دیوانگان برود اگر برالت و خصیه با روغن ستور طلا کند زحمت های آلت و خصیه نماند

خاصیت هندی یعنی کلهاری که بزبان هندی تام کوبند بیارد بیخ و برگ و شاخ و گل و بار هر طور که باید درست
خشک کند و جز صدقه داده بیارد تا چهار ماه و چست و پیسا که و جیتهه و آب بار و روغن ماده کاو بخورد
ماه سه دن و بهادون با کاچی بخورد ماه کوار و کاتک با شیر ماده کاو بخورد ماه اگهن و پوس با جوارت
بخورد و ماه و بهاگن با آب شیشه بخورد کلب و جهه اگر میده هندی با شیر ماده کاو تا شش ماه بخورد از
سر تو جهتر شود اگر تا چهار سال بخورد در روحانیات مسخر شود و راست شود اگر دند و با حضرت علیه السلام ملاقات
شود اگر تا پنج سال بخورد در آب غرق شود و در آتش نسوزد مردی سوگند خورد که بیخ هندی اجب
جیت است اگر بیخ او تنها تا یک الجوز مرتبه ابدال باید اگر طرق هندی بخورد فواید بها باید اگر تخم او نه
درم تا یک الجوز کلب و جهه شود اگر بیخ او تنها هر نیم درم هر روز با شیر کو نقد هر نیم جو سیده هر از ده
درم نبات بخورد قوة باه عظیم حاصل آید اگر بیخ برگ و شاخ تا آنزمان که باز نگرفته است بیارد و بهنکره
بیشاد و نهد و بیز در روغن ماده کاو و هر بیخ جزء تا یک الجوز بلا ناغه بخورد کلب و جهه شود خاصیت بهنکره سیا
و بهنکره سفید بیارد بهنکره که در کوستان هر یک بر دست راست حق بندد یا عورت در دست چپ بندد
بجنس یا بمناظره در نیاید روز یکشنبه بهنکره سیاه در بکهه بخهر با چوب کهیر که نازه سرخ بر آن بسته
باشد کاویده بیارد وقت ستدن چیز صدقه دهد و این افسون بخواند حی تنا لنتهی و هم حی تنا لنتهی
من تنا کهیس بیخ سکهی هر باک تران سوا با و نکاهدار و بیخ انرا با طلق سیا کوفته و طلق را کشته
متساوی آمیخته با کهد بار کرده تا یکماه در زیر زمین فرو برده بوده بر آورده تا شش ماه بکف دست نهاد
میخورده باشد کلب و جهه کهف بیخ بهنکره مذکور و طلق سیا کشته و صبر و بوار و سنار و یکی کند بوده
قوت و آسیاهای بکف دست نهاد میخورده باشد کلب و جهه کهف نظر او همچنانکه کس را آنتهای او مثل طاوس
و تا از همچون تک اسب عمر او دراز کهف نوع دیگر بیخ مذکور و کاو زبان و سنکها هموار و اندها هموار
یکجا کهف و غلوبسته نکاهدارد اگر یک غلوله بر سر بندد همه کس مسخر شود اگر بیخ مذکور و کاو پهل سپید بر سر تف
زند و لفاصیر سحق بلیغ حق عمل بالا کند همه کس مسخر شود اگر تنها بوته بهنکره را میده کرده نهار یک
کف بخورد کلب و جهه کهف خاصیت خار و اگر کو یعنی حجره که انرا بزبان هندی سر بهو نکه کویند این هر نوع

بیماری

بیماری یکی کل لعل و یکی سفید و نهال این مثل نیل میباشد انرا که کل لعل باشد بیخ او نیم درم در یک پیاله آب بعد
بخورد غلبات خون هر روز تا سه روز بخورد غلبات خون هر روز تا سه روز بخورد نوع دیگر اگر اسهال خون بود
در یک پیاله خورات سایه بخورد درم شکر تر و نیم درم بیخ مذکور تا سه روز بخورد و امتحان الرت
که تفاوت خون که بیارد اندکی بیخ این آس سوخته بر کند ذم الغور همه خون اشکم خاصیت بیخ صلکند
اگر موصل کند را با یک بخورد دست برود اگر با روغن زرد بخورد قوة باه شود اگر با بول ماده کاو بخورد
ابس فزاید اگر با شیر ماده کاو بخورد داغ سفید برود اگر با شیر بخورد قلنج برود اگر با جوز هندی
بخورد در سینه برود اگر با شیر بخورد دیوانگی برود اگر با سورن بخورد دوا شیر برود اگر با زنجبیل
بخورد باد کولیه برود اگر با تنه بهله بخورد خون شکم برود اگر با بلل هر نه که بخورد صرع نماند اگر با
شهد بخورد کر مرشود اگر با پیچ بخورد باد بند برود خاصیت درخت نیم بیارد سیماب سوخته
فوده و اطریفل هر یکی یکان اثار میده کرده در اقدا نهی کند و در تنه درخت نیم شکاف کرده نگاه
دارد وقتی که آفتاب در حمل آید بیرون آورد و چهار کان درم با شیر ماده کاو تا چهل روز بخورد
و بموی سفید طلا کند موی سیاه شود جمله علتها برود نوع دیگر بیارد قند سیاه کهنه بیخ انار چنین
آفتاب در حمل آید در تنه درخت نیم بیارد تا یک الجوز بیرون هر روز چهار درم بخورد بیخ خورد بیخ
شوی تر شد بخورد بیخ غلط بیرد بیخ شاه با شکر کلب و جهه کهف نوع دیگر اگر برگ نیم و بیخ سیاه با
قدری تکنک با قند سیاه کهنه موافق طبیعت بخورد هر هر ده نوع بیت نماند خاصیت کدو تلخ
بیارد اخر ماه هر ماه که بیارد کدوی تلخ زرد با سوزد و با غفلت و کلاب بساید اما کی که از جنبانیدن او بوی
با کلک بیارد هر وجهی بود نماند ایضا بیارد قلنفر هر قدر که خواهد و سکدوی تلخ که در پل خون
چسپیده بالای چهر از کار دکدو را کافته قلنفر دار دو تراشه کدوی مذکور بالای هم کدو را داده
سر کهی کاو داده با جامه بچه نکاهدارد تا زمانی که کدو سبز باشد وقتی کدوی مذکور و پیلا و خشک شود
قلنفر مذکور را بر آورده نکاهدارد موافق طبع چند قلنفر بر وقت بخورد اما کهف روغن کدوی
تلخ و شیرین بیارد تخم کدوی تلخ و پست بکیها و نه از اب دهد یکیا در اب ادرک پست دهد و از کدوی

چنر با تال یکشبه معکوس روغن کنند و در شیشه نگاه دارد اگر پشت یک روز روغن مذکور در تمام اندام
حف بمالد و ملدن کند اندام همچون سندان سخت گردد و درین روغن میتوان بسته کرد و اگر با سنگ مغناطیس بهم
سحقد و هر روز ناسکیر و نظر روشن شود قوه جوانی ابد کرده درم روغن مذکور هر روز بخورد
تا بیست یک روز غذا شیر و برنج نرم کلب و حبوب تناول کم حقنه عمر دراز کرد اگر روغن گردی بین
متواتر بر سر ماخولیا کرده بمالد کاه خفقان ابد خاصیت انگبین روز یکشبه در منزل سره بیخ اک سفید
در بازوی حف به بندد بجلد بهت نماند و هیچ زهر و آسیب بر او کار نکند اگر با صندل و ماش غلوفر
بهم سحقد و در گلو طلا کند و لختی بخورد و الحان داود دمد و اگر در وقت حیض زن هفته در کمر بندد
حمل گیرد اگر با ماش کاو و بر کمر بندد امن شود و خلق مطیع اگر بر دست راست بندد مرادات
حاصل گردد اگر در کمر بندد پس پشت دشمنان مقهور و در استان سرور اگر با پر یوم و یا پر زاغ
سیاه و موی گربه سیاه هر سه را یکجا کرده با بیخ مذکور آتش خشک سازد و او حب دود دهی گیرد بجلد
دشمنان بر افتند اگر با بم بخورد تب دفع شود اگر با فلفل دراز ماش کبود جمله علتها دفع شود
خاصیت ترنجی که انرا ایسور گویند بیخ او سیاه بود و برگ او مثل تنبول با گل او زرد بود چنین
خواهد استاد اول چیز صدقه بدهد و راست بجهت که انرا غوراک خوانند روز یکشنبه بیخ او
بستانند با حف دارد جمله ادمیان مطیع شوند از بلاها ایمن بود و در هر خانه که باشد از دزد و آتش و
صاعقه ایمن بود دارنده این در اب و آتش نسوزد و سحر بر او کار نکند و در جنگ با ظفر بود و در دل او
خوف نبود و هیچ اهریمن بر او کار نکند اگر هفت هفته بخورد زهر مار کار نکند و هر ده پشت نشود اگر
با روغن مستور بخورد زهر کار نکند اگر علت سرطان باشد با گبر ماده گاو بخورد هر روز یکدرم کلب و حبوب
کند خاصیت بید سفید این درخت را هم کس عزیز الوجود گویند هر که بدست آید مراد او حاصل آید
اگر ریشه او ستا و با طلق بهاونه و سحق کند هفت هفته بخورد عمر دراز گردد و صحت و حبوب دایم
باشد اگر از این یک اثار بخورد بعلم جو کیان عمر دراز کند اگر یکصد و بیست درم بخورد روشنی تن
اگر جرا زده درم با شهد بخورد هر روز کلب و حبوب کرد خاصیت درخت سنبل و او چهار نوع سنبل

سرخ

سرخ و سفید و سیاه و زرد اگر سنبل سفید بعزیز ریشه او و سره گل او و گرفته بسیار با زنگهار کند و پشت بیست
و در پشت یک روز و سیماب با شهد و روغن یکجا کرده چهار روز بخورد کلب و حبوب کند اگر پوست درخت
مذکور میده کند بخورد بواسیر برود اما دوایی هم بستانند اگر با گل این با شیر ماده گاو و یا
حرف اب گل این بخورد علم روشن شود اگر گل او با زد چوبه اس نمود بهر اماسی که طلا کند شود اگر
از تخم او در روغن کشیده سه گاه درم با پشت یکروز کلب و حبوب شود خاصیت سنبل سرخ اگر با گل
سنبل سرخ بیست درم هر روز تا یکهفته بخورد قوه ماه حاصل شود اگر فتن چیز صدقه دهد فقط
شیر و برنج شود اگر پوست درخت سنبل گل سرخ میده کند بیخ بسیار کشت بر اید با شیر ماده گاو
میخورد ماهی بوزن برابر او موجرس و شکر تر انداخته بخورد قوه ماه حاصل آید خاصیت سنبل زرد
اگر اب گل او با شیر ماده گاو بخورد تا یکسال غذا شیر و برنج نرم بقدر خدا تعالی بعضی چیزها معلوم او
شود و عمر دراز کند خاصیت سنبل سیاه اگر آب او تا سه ماه بلا ناغه هر روز بخورد و بعزیزان
حقنه سیصد بار شود در تمام عمر بهیچ علت مبتلا نگردد اگر فتن گل او چیز صدقه دهد خاصیت
لکهنا مول در منزل هفتم که انرا در زبان هند پیز پس گویند یا در منزل هلعه که انرا سرون گویند یا در
منزل شرته انرا یکو خوانند یا در منزل دوزخ که انرا نرس منه دیکر در وجا بسیار کاه وقت غروب
آفتاب بجود حرز خوانده و چیز صدقه داده بچوب کهیر که انرا ریشه لعل سته باشد گاو ده و لختی کل انجا
مانده بیخ لکهنا مول را بیار و پاره از ان آتش کوه ناس بجانب است در بره پیش عورت بگیرد فرزند
نرینه حاصل آید هر که در ریشه لعل سته در بازو خف بندد مردم مطیع شوند اگر در سر بدارد و تا ضمن شود
و قمار همیشه غالب شود اگر در جنگ و دعوا ظفر یابد اگر کسی را در برگ تنبول بخوراند عاشق شود اگر عورت در
ریشه لعل سته با خود دارد شوهر بر نفقه او شود این کیاه بیشتر در کوه میسای بسیار باشد خاصیت بلدر
این درخت بیشتر در حوض میسای است اگر آدمیزن که قدر از انجا است دارد و هر برگ طلا کند بعد
همچنان سیاه اب بار دیگر خواهد که از انجا هر برگ یک پل بستانند و روغن شور بر کند و روغن ماده گاو شهد

هر یک یکدرم یکجا کرده هر روز نه گاه درم بخورد غذا شیر و برنج نرم از سر نوجوان گردد یک وقت بعد نماز
شام بخورد اگر این اب با شیر به پزد با روغن شور و شهد بخورد قوه نه نرده ساله یابد خاصیت
سنبهالو او دو نوع میباشد یکی بیخ پیتی که برگهای بیخ تنگه دارد و او نفع بسیار دهد و یکی بیخ
استعمال کنند اگر سنبهالو بیخ بیشتر در درخت خشک کرده آتش نمود و جامه بیز خشخاش مقدار
دنگ اثار ارد کند نیم انار خیر کرده سنبهالو با بیز دو بار روغن شکر تر مالیده کرده تا چهل روز
بخورد و در دکر دباد های مخالف و علتها نماند و موی سیاه ماند و قوه ماه افزاید اگر بیخ سنبهالو
را در سایه خشک کرده اسی نمود یکی بیکر دو سه سیر میده تر پهله و یکی مرچ سایده و یکی
سندهی سایده یکی انگاه دارد هر روز نهار بخورد غذا شیر و برنج کند کلب و حبوب کند
خاصیت کوندی اگر گل کوندی را در درخت خشک ساخته و جامه بیز کرده در چشم کند درد نماند
اگر تخم آتش نمود بخورند زهر مرده اید اگر بیخ خورد موی شیر خورده را نفع دهد خاصیت
سنای مکی اگر بیخ او با بول گوده آتش نمود درم هر روز نهار بخورد ابی تن شود همچون باد
در راه رود اگر مقیم ماه منازل قمر با بیخ و برگ و شاخ گرفته در درخت خشک کند و جامه بیز کرده
بعد استفراغ و اسهال یا روغن و شهد معجون خشخاش بخورد و جامه بر نشیند که باد با و نرسد و هر شوهر
که تواند بخورد و غذا شیر و برنج نرم تا چهل ماه کلب و حبوب کند فیض صدق الله عدد الله مرحمه
است لو کان شیء لوان کان فیه شفاء من الموت لکان فی السنا خاصیت مال کنگنی او در
انکه هر که اخر شب برخیزد در وقت سعد و استفراغ و اسهال اید غسل کند و جامه سفید بپوشد
و بوی های خوش بمالد و هر رکعت نماز کند و در دو رکعت سوره فاتحه را اخلاص بخواند و یک
دانه مال کنگنی بر دست گرفته هفت بار این کلمات بخواند او مراد حجه مهابی سوا با
روز یکدانه میخورده باشد از ترش پرهیز کلب و حبوب شود اگر مال کنگنی در روغن بریان
کند تا چهل روز بخورد اگر نیم مرد باشد مرد شود خاصیت بید مجنون در منزل جنبه

که انرا مکها خوانند بستانند در انبار غله کنند و نهند برکت تمام حاصل آید منافع بهم در دانش منافع حیوانات
و طیور منافع اسب گوشت اسب نرم و گرم است معده را قوت کند اگر زبان اسب را بخورد
شفا یابد اگر مغز سر اسب را یکهفته هر جا که مالی موی انجا بر اید هر زنی که شیر اسب بخورد فرج او تنگ
شود اگر زن شیر اسب را با خود دارد حیض شود اگر پیه اسب را بر دنبل یا ریش نهند نیکو شود اگر
سم اسب را با خود دارد و کند بار افکند اگر سرگین اسب را با بول دمی با جراحت که خون نه ایستد
بنهند خون نایستد اگر اب سرگین اسب را قطره در گوش چکانی کرانی گوش برد اگر شیر اسب را با
پنجدرم جوز هندی اسیجه بخورد درد شکم نماند اگر سه را چشم زخم دیو یا پری یا جن یا ادمی رسیده
باشد بیارد پیراسب از ان دهولی چه دهد یعنی دو دیراسب عمر بعضی را اگر سرگین یا کم اسب
را بسوزد خاکستر او در سرکه ماده گاو خلط کرده بر سر مالد موی سر دراز شود منافع فیل بیارد مسی نهند
فیل در پنبه که نگاه دارد و وقت ادمی صرع در بینی کیرد صحت یابد منافع شتر اگر تخم شتر را نرم کرده
ترقیده که دست پا بمالند نیکو شود هر زنی که ان شتر بخورد عقیمه گردد اگر مغز سر شتر با روغن یا سکهی
بر هر موضعی که مو نباشد بمالد مو بیدا شود اگر هفته سه شتر در پشت یا در خانه موش و شرم از
انجا بگریزد منافع گاو اگر سرگین گاو را گرم کرده در جامه کرفته بر دنبل نهاده باشد در یکسال صحت
یابد و درد فرو نشیند اگر بول گرم کرده بر هر اماس نهند به شود اگر خون گاو بر جراحت نهند نیکو شود اگر زن
گاو دود سوراخ زنبوران بمالد از زنبوران بگریزند و بمیرند اگر سرگین خشک بیز نه ایستد سرگین ماده گاو
در سوراخ بیز اندازد خون بایستد اگر مغز گاو بر در خانه هر که مالی جنگ شود اگر زهره گاو و پیاز بیز
و در گوش چکانی کر گوش و در دیدان خر شود اگر زهره گاو را زن زیر حیض خود کند فرج تنگ
شود اگر زهره گاو را قوت کند منافع خر اگر سم خر جهله باز نیکو کند و در دست راست دارد باد
مخالف و مرگ را دفع سازد اگر مغز خر را بر دیوار خانه کسی بمالد اهل انخانه در جنگ شود
اگر جای خر غلطیده خاک انرا در زیر خانه نهند تمام خلق در مجلس نشسته شوند منافع کوزن هر که رخ
کوزن را در خانه خود کند مار بگریزد و هر که جامه کوزن بریان کرده بخورد قوه باه شود منافع آهو

اگر سرگین موش و دود کنی کنده بینی بشود منافع مزغاله اگر زهره بزغاله خشک سیده در چشم کند بند کوری
ببرد منافع مگر هر که شاخ بز کوهی را زیر بالین نهد هر چه صلاح وقت در باب هفته بگوید منافع شیر
هر که چشم خانه شیر را با خون دلقه رسان خلقیت بود اگر کسی دل شیر را بخورد در میان مردم دلیر و قوی
بود اگر زهره شیر با خون دارد شجاع بود منافع گرگ اگر دو گرگ را خشک کرده آتش کند هر قضیب
بمالد و جماع کند زن فربهتر و واله شود اگر تخم گرگ بر دست کیرد اگر زن را خفته باشد بگردانی بر
تو عاشق گردد اگر دندان گرگ را بر روغن پاسمین بگدازد و روغن مذکور بر ذکر مالد و جماع
کند زن عاشق شود اگر مثانه گرگ بر سر نیزه بندد نظر هر سواره بمکانه که افتد بگریزد اگر
چشم راست گرگ را با خون دلقه در چشم مردمان عزیز کنند اگر چشم چپ انرا با خون دلقه
ملوک دامرا مهربان شوند اگر زبان انرا با خون دارد در جنگ نصرت و ظفر یابد اگر دندان گرگ را بر گردن
کودک بندد چشم زخم باو نرسد اگر سرگین گرگ را در میان نان کرده در گرگ دهد دندان سگ بریزد اگر پوست
گرگ در میان بندد هر که کشتی گیری نصرت یابی منافع سگ هر که زبان سگ را زیر کفش یا نعلین یا موزه
بدوزد هیچ سگی در روز نیک بران بانگ نزند اگر سر سگ را بر هر جا که هر بامور برابر اگر خون سگ
بر زخم مالی بشود اگر گوش را ناصور باشد بر پوست سگ نشیند بشود اگر دندان سگ بر گردن کودک بندد
نترسد اگر سگ دیوانه گزیده باشد جگر انرا بریان کرده بخورد نیکو شود اگر زبان سگ را خشک کرده بساید
بر جراحت نهد نیکو شود اگر در شکم زنی بچه کشته باشد سر سگ بخورانند خلاص شود اگر استخوان
انرا سوخته و ساییده بر جراحت نهد نیکو شود منافع گربه سیاه اگر دم گربه سیاه را با روغن بنوشد
و در سر اندازد موی او سفید شود اگر پوست گربه سیاه را کلاه سازد و بر سر خود نهد در وقت
فرو شدن آفتاب در صحرا برود ستوران از چراگاه بیایند بر سر هر ستوری یکی دیو نشسته
باشد همه دیوان در نظر او در آیند و مطیع شوند اگر بول گربه سیاه را با پوست مرغ سفید بجوشد
و قدری پیه را بخورانند و با نیکو شود اگر مگیز گربه سیاه در پیش بگاید تمام عمر موی سیاه باشد
اگر خون گربه سیاه در دامن و گریبان مالیده با هر زن که مجامعت کند تمام عمر محب او گردد اگر

مو

مو که بر سیاه در زیر کوش بگذارد هر جا که رود همه کس محب او گردد اگر خون گربه سیاه در دست بمالد نیکو شود
منافع سباع هر که زهره روباه را در چشم کند بند کوری ببرد اگر شکنبه روباه را هر بامداد گرده و بخورد سرزد
نیکو شود اگر پشم روباه را بر دست بمالد سر ما ببرد منافع خرگوش اگر خون او در چشم کشی دمه نماند از
زهره او نیز دمه ببرد منافع شغال اگر زن مستحاضه گوشت شغال بخورد حیض او بسته شود منافع
خوک هر که را در اندام یا در چشم مورب باد و تب باشد اول موی را بر کند بعده خون خوک بمالد هر زن
آبستن موی خود بجهت گزیده که مار خوک را هر نیم کرده جانب شکم در زخم مار بندد زهر را بکشد و
در دم طاعون بنوشد یا بنزند و اگر پیه او با روغن در تنه دیگ مالیده طعام بر زهر چند آتش کند طعام
پخته نشود منافع مار هر که زهره و ابرو بیخ پوست مار را سوخته با روغن زیت بمالد موی را بر اگر
مغز مار زنی بر دارد بچه نتواند زاد اگر گوشت مار را با پوست مار با استخوان مار با سرگین مار
بخورد زهر و کار نکند منافع کفتار اگر زهره کفتار بزن بکاره دهد بکار نکند با رسانی بیرون کرد
منافع دندان کودک و دندان خوک بیابانی هر که با خون دلقه در بازوی راست یا در سر زنان
بدکو یا بسته شود و سر بر کاغذ عزیز باشد منافع خوک اگر استخوان او بر تب لرزه بر بندد تب نماند
و بر زنیر حرز شود منافع استر و غیره اگر ناخن سگ و ناخن باشه در پارچه حریر بپوشند که بر ما خوبیا
با مجنون و صرع بندد نیکو شود اگر سم دست راست استر را دود کنی بگریزند اگر دل استر را زنان حامله
بخورد در حال زاید و هر که بار بگزد منافع آدمی که بر تقریب حیوانات اگر موی سر آدمی را سوخته با
سرکه بیامیزد و بر جراحت نهد نیکو شود اگر وقت درد زه آدمی را خاکستر گرفته با گلاب
بر اندام زن نهد که با شانی بزاید اگر خاکستر موی آدمی را در پیش خود دود کنی حفظ افزاید اگر
نهار مغز و خنی آدمی را آمیخته بزن خود آب بار در کرده اگر حیض اول بدتر آید و صاحب
ناصور یا قلیج بر بیخ نیکو شود اگر هفت ناخن آدمی بگیرد و از دست راست و دو از پای چپ از
بار راست و بسازد دست چپ بسوزد و خاکستر او با بنی خفه با هر که خال صاحب آمیخته بر آنکس مالی
هر زنان کشیدا اگر چوب کسی همه دان وقت سوختی مرده بر سر مرده بر زنند از آن چوب بیخ راست بنفشه در

عدد زند بگر عدد بسته شده عاجز کند در منافع طیور اگر چشم چپ هدهد با پدر از تر کند و نام محبوب
و نام مادر را در کرفته در زیر استانه او دفن کند میان هر دو خصومت افتد هر که تاج هدهد با چشم راست
و سر با در بازو در خون بندد پیش امرا عزیز و محترم شود و زبان بدکو بایسته کوفته هر که پای چپ هدهد
با روغن ماده کاو گرم کرده بر قضیب بمالد زن مفتون او شود منافع کبوتر اگر کسی چشم کبوتر در سر با
در بازوی خود بندد زبان بدخواهان بسته شود و پیش امرا عزیز بود اگر خون کبوتر بچه را خشک کرده
بطریق نرم در چشم کند بسکور روشن خواهد نماند اگر خون کبوتر بچه بر کلغر و مس طلا کنی نفع
دهد منافع ماهی اگر استخوان ماهی با پوست ماهی دود کنند ناصور بسته شود منافع بچه خاکی اگر
بچه خاکی را با هر دم زنجیل و شیر مادر کاو و نیم سر جوشیده بخورد اگر چه بلای باشد قوه
باه شود تراکیب عصفور انواع است منافع خروس اگر پر سب کسی کرفته شود خروس را با
پر با چنگال او در دیگ سفالین بجوشانند و بخورد خلاص یابد و تلخ دفع شود اگر زهره او خشک
ساخته و سیاه در چشم کند دمه نماند اگر پیه او با صوبندر بر شود خون انرا هر جا که
موی را پیه اگر زهره آنرا بر ران جماع بسیار نماید منافع ماکیان اگر زهره ماکیان با دار
سنگ آسیا خشک هر قضیب بمالد و مجامعت کند زن عاشق شود کوشت او از همه کوشتها نیکوتر است
و بیضه او قوه باه زیاد کند منافع زاغ اگر مغز انرا در چشم کسی چشم را روشنی کند اگر زهره او را
خشک کرده با کافور بر قضیب بمالد بزرگ شود اگر زهره انرا در پیش چراغی موی سفید شود اگر زاغ
سیاه را خشک کنند و بسوزند و بر جای سیاه شود منافع غلیواز اگر چشم او در سر یا در بازو بندد
در پیش امرا عزیز و محترم باشد و زبان بدکو بایسته شود منافع بز بره یعنی قفاس اگر مغز سر خفاش تازه
در کف پای مالد اگر چه پیر بود شهوت انگیزد و حکما گفته اند که اگر کسی بخواهد که بسیار خواهد زیست
یا خواهد که یکی را نام بسیار و نام مادر بسیار بحساب ابجد جمع کند و به بیند که چند و زنده است که بسیار گشته
انرا مردی افزاید اگر عدد بخورد زیاده چهل و زیر مردی افزاید چیزی ای همه را جمع کند بیست یکی و زن
دیگر بر زنی افزاید و بنگر که از ماه چند است انرا نیز افزاید و همه را جمع کند سی کی طرح کند آنچه

باقی

باقی ماند در لوح حیات و ممات بیند و از آن معلوم سازد

لوح ممات

دو	نه	هژده	بیست و یک
چهار	هفت	دوازده	بیست و چهار
پنج	شش	پانزده	بیست

لوح حیات

هفت	هجده	هفده	بیست و سه
سه	سیزده	شانزده	بیست و دو
یک	ده	یازده	نوزده

در باب دانستن زن و شوهر و سازگاری ایشان
بدانکه اگر خواهد خواستگاری کند اول نام زن
و مرد بحساب ابجد جمع کند و جدا جدا نه تا طرح کند بعده در ده فصل بیند که عمر چه باید بدان عمل نماید و فصل
اینست فصل اول اگر یکی دیگر یکی ماند دی و خرم بود اگر یکی و هر ماند همین حکم دارد اگر یکی و سه ماند
نیک بود خصومت شود اما جدائی نبود فصل سوم اگر یکی و چهار ماند نیک نبود جدائی کوفه اگر یکی و پنج ماند
سازگاری بود و بعد یکدیگر شوند اما بر خورداری نبود بعد چند گاه یکی وفات یابد اگر یکی و شش ماند
نیک باشد اگر یکی و هفت ماند عاقبت بخیر بود اگر یکی و هفت ماند سازگاری بود و بعد یکدیگر شوند اگر یکی
و هشت ماند سازگاری بود اما بوالفرزند نکیس شوند اگر یکی و نه ماند جدائی افتد و افسوس خورند فصل
سیم اگر هر دو دو تا هر هم باشند اگر خوش باشند اگر هر و سه ماند نیک نبود جدائی افتد اگر هر و چهار
ماند هر عاشق و معشوق شوند و بر خورداری نباشند اگر هر و پنج ماند بدیکی جدائی افتد اگر هر و شش ماند
هر بدنام شوند اگر هر و هفت ماند سازگاری بود اما دشمنان در پی ویرانی باشند اگر هر و هشت ماند
بدیکی زن یکی هر غالب و جابر بود اگر هر و نه ماند بسیار خوبست فصل چهارم اگر سه و سه ماند هر بد
نام کردند اگر سه و پنج ماند زن بر مرد اگر سه و شش ماند هر هر بیکدیگر باشند اما کفتکو در میان بود اگر
و هفت ماند با یکدیگر خصم باشند اگر سه و هشت ماند بسیار خوبست اگر سه و نه ماند نهم خوبست فصل
پنجم اگر چهار و چهار ماند چند گاه خوش باشند بعده جدائی افتد اگر چهار و پنج ماند عاقبت بسیار خوبست فصل
اگر چهار و شش ماند بد بود هر زن و مرد بمیرند اگر چهار و هفت ماند بسیار بسیار خوبست فصل
ششم اگر پنج و پنج ماند بسیار بسیار خوبست اگر پنج و شش ماند بسیار خوبست اگر پنج و هفت ماند بسیار بسیار خوبست اما از خویشان
دور افتد اگر پنج و هشت ماند بسیار بسیار خوبست اما اخر عمر دعوت بیند اگر پنج و نه ماند بسیار بد بود
فصل هفتم اگر شش و شش ماند بد تر بود اگر شش و هفت ماند بسیار خوبست اما از گفتگو بنگرد

اگر شش ماند خوب است اگر پنج آید مرد را خوب است **هفتم** اگر هفت و هفت ماند بهتر بود اگر هفت
و هشت ماند او نیز بهتر بود اگر هفت و نه ماند میانه بود **هشتم** اگر هشت و هشت ماند بد است
همیشه خونخوار باشند لاد شمنان در پی باشند اگر هشت و نه ماند میانه بود و اسم اعظم این است که مرد را خوراکی
بخواند و بخورانند بسم الله الرحمن الرحیم یا حی یا قیوم یا رحمن یا رحیم اسرا بحیم این تعویذ را بمشک و زعفران
و گلاب جایز تنها نشسته بنویسد و در موم کرده بنام هر چهار کس در بازوی چپ نگاه دارد و حکم الله
علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم یا سبوح یا قدوس یا رب الملائکة
والروح ای ملک ستار بر سر حواند اندر ملک و بخواند اندر ملک الصف علیک عقبة میه و الصنع علی
عینی و ان جهنم و من الجنة و الناس اجمعین رد رد سه سه بیان سام و حصی بها سه سه و سه رد و
بحکم یکی سه و در میان با لین نهند و بخواند الحمد بسم حوات سن رب العالمین ستم روی الرحیم
سم کوس سن مالک یوم الدین سم سان سن و ایاک نعبد سم زمان سن و ایاک
نستعین سم دهان سن سم کلام سن اهدنا الصراط المستقیم سم ما مهالس سم و صراط سن صراط الذین سم
دسن سم کرد ار سن انعمت سم و حصی سم سان سن علیهم سم سن لهای سن سم قول سن غیر المغضوب سم
دلسن سم حکم سن علیهم ولا الضالین سم دلسن سم دو حصی این سم ار در دن سن قدم سن بهر کردم
ای تو الله و ای رب العالمین سم سن سه سه سه

آنچه مستی حاضر شو عصفر حکیم پرسیدند که چیزیست که زود تر ترا معلوم شود گفت از حکمای متقدم شنیده ام که
این نامهای هفت بار بانه بار بخواند بر راغن تخم و هم بران روغن چراغ افروزد بعده پس بنشیند صاحب
علت به بر دتا سایه آسیب نه جانب مشرق باشد بعده این نامها دوازده بار بخواند باز بخیزد و
او مریض را محکم بر زنا حاضر کرده تا نامها اینست بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله ملا اسمان الرحمن ابرشان الرحیم
حیث عثمان ادام الام کهلا کهلا کیهما ارحاتما ادم بهت سوا افرق میان آسیبها یعنی آسیب دیو
و پری و گفتار و سحر و جادو یکسر بقاست زیرا چه سحر و جادو و عفاریت نیست و لیکن آسیب دیو و
پری و جادو و گفتار در وجه آسیب زده حاضر اند اما سحر و جادو حاضر نباید و لیکن گرانی و خوشی
و مرزیدن اعضا و جنبیدن دست و اعضا همه باشد لا سحر و جادو آسیب عکوس گرفته اند بسبب حکمت
سامران و سحر هفتاد و دست و سیاه ایها ده اصل است بیان آنها بسیار است اما در بیان شش مرتبه کیفیت
حاسیب و سند احضار درین باب قول است قول اول آنست که آسیب هفت اند اول کسی سند دوم
سیت سیم سیر چهارم ترسنده پنجم هیچ خوف ندارد ششم هوسیار هفتم کر و کور و گنگ هر آنکه
ترسنده است که بمجرد شنیدن نام حکیم حاضر آید آنکه سرسیت هم در وجه آنکه هوسیار است
بغایت دیر گیرنده حاضر آید هم بسوزد و قول دوم آنست که اتفاق است میان حکما مرتبه دوی در
وجه مردم یکی دیو یعنی هر علتی که در وجه او در از رطوبت و حرارت مانند او زهر مار و
مانند و آسیب دیو پری و مانند او تا شش مرتبه که در وجه او در گفته بشنوی یکی دطبع او تجاوز
نکند و چون یکی دطبع او تجاوز نکند و او اینست اول پوست اگر از پوست تجاوز کند دوم خون
اگر از خون تجاوز کند سیم گوشت اگر گوشت تجاوز کند چهارم رگ اگر از رگ تجاوز کند پنجم
استخوان اگر از استخوان تجاوز کند ششم مغز و در روا اول اگر آنکه در پوست باشد او چنان است
که بمجرد شنیدن نام حکیم باید دیدن حکیم حاضر آید دوم آنکه در گوشت است بزمانی حاضر آید سیم در
خون اند که دیر کشد چهارم آنکه در رگ است بدیر حاضر آید پنجم آنکه در استخوان است دیر تر کند
ششم آنکه در مغز است و همچنین هر باب و این کیفیت که نوشته شد برای این معنی که مبتدی نماند

زند تا بغرغانی نکند درین عزیمت دیو و پری و گفتار دفع شود اگر خواهد دیو را لت کند
صورت دیو بر زمین یا نشت سوخته نقش کند و از چوب بید انجیر هر تا بخ بزند دیو
در فریاد آید که مرا جرا میزنی و اگر در چشم صورت کار دخلد دیو در فریاد آمده عاجز
شود مجربست این عزیمت در دیو گرفته چهل مرتبه بخواند یعنی در
وجه آنکه خفی چون حاضر شود همین عزیمت سه مرتبه بخواند در موی

که از سر حاضر نمیشود از دیگران زود حاضر میشود باید که جد و جهد کند تنگ نباید و بر حرف اعتقاد
کلی کند که از سر حاضر خواهد شد زیرا که جمله عزیمتها مجربست و لاشک و لاشبهه بدانکه تا سه روز جسم
تنگ نباید چرا که دیو حرکت ناک است بدو حکیم لاهی از باید که مراحاضر کردن می تواند باید و
شد یا آنست که در هر عمل عدد معین است یعنی یکبار و بیست و سه هزار اگر بجای سه هزار
بخواند در عمل برابر است اگر بجای سه یکم بخواند یعنی هر بار این نیز در عمل برابر است اگر بجای
سه بار چهار بار بخواند و نیز برابر است اگر بجای بیست و سه بار بیست هر بار بخواند یا بیست
چهار بار بخواند بسهو در عمل احضار حضور ملک محارس که هر یک یعنی شرط این باشد و اگر یکی زیاده
بخواند یعنی بجای بیست چهار بار بخواند در عمل حضور حاضر شده شنده کرد بجای وجای شنده نام
دیو است پس میباید که نصاب عزیمت یکهزار و صد کرت در شب جمعه بخواند چنانچه یاد کرده
شد اگر خواهی که دیو یا پری در وجه مصروع حاضر کنی این عزیمت چهل هفت بار بر عود و عنبر
و صندل و اسپند بخواند کم و بیش نکند تا در عمل درست آید بعده مصروع را بر سر چه باشد بنشاند
یا که بمراد خویش بنشیند بعده در هر چهار طرف مذکور عود و عنبر مذکور سوزد و همین
مذکور سه بار بر عمل بخواند یا بر سر شمع زند و بزند یکان دوکان در دی خوار نقاد و
در وهی سلیمان ابن داود و هم بزرگان و محمد رسول الله صلعم بد هر تا حاضر شود اگر
چه مقتدار ان نبی حاضر آید حاضر شو حاضر شو گفته بگیر اینست بسم الله الرحمن الرحیم
عزمت علیکم یا یکتا نوش الملک بحبش والعرب والعجم بحق ابو عمیه ابوک بحق بو مهورش
مهورش نوک نوک اتاج اینک اینک بحیا بحیا ساعه ساعه کیهوله حطا حطا سیر
سیر اکیهوله کیهوله عجل عجل یا یکتا نوش بحق لا اله الا الله محمد رسول الله حاضر شو حاضر شو
دیگر چند خواص عزیمت عمل کنی پیش از ان حضار بخوان سه بار چهار قل و سه بار اول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و سه بار ای انه فکبکبوا فیها هم الغاوون و ابلیس اجمعون در پنج
حفنه گرد و هر چیزی دیو و پری پیدا شود باز همین دعای سه کوار بخواند و در پنج دیو گره

وحشی بادهای سرد و امعاء و خرابی روغن بهشتم وجهی بر رجل بوند از مقاله دلیل بود بر مهل هوا بسر و خشکی و مرض و بیماری
در زمستان و اگر ملک بود دلیل بود بر قوت احوال دهاقین و مشایخ و مرزبانان و کشاورزان و زراعت نرخها و اگر از برج بود دلیل بود
بر سختی و میل هوا بخشکی و گرانی نرخها و کدورت هوا بر تمکن تاریکی و اندوه در دل مردم عام و غلبه گمان اندیشه های بد بر مردمان
و اگر از مقابله بود دلیل بود بر بیرون آمدن دشمنان بر ملوک و هلاک بعضی از بزرگان و مشایخ و بوسط حال صاحبان صنعتها و بزرگان
بشتری وجهی بشتری بوند از مقاله دلیل بود بر صلاح کارهای مردمان و مشغول شدن عامه بلهو و طرب و اگر از تثلیث بود دلیل بود
بر قوت اهل صلاح و استقامت احوال بزرگان و دهاقین و بسیار مواد بزرگان و دهاقین و نیکو احوال اسراف و اگر از تسدیس بود
دلیل بود بر قوت احوال علما و فقها و صاحبان دین و بوسط احوال مردمان و زیادتی سعادت مردمان نزدیک و اگر از برج بود دلیل بود
بمخالفت میان علما و فقها و مناظره اهل مذاهب و غزا بهمانا صاحبان صلاح و صاحبان فضل و خلاف میان عامه مردم و بسیار غضب و
کینه بدل در دلها و اگر از مقابله بود بر قوت احوال وزرا و اشراف و بزرگان و دهاقین و حکام و قضات و جدال مبارزان اهل قلم
بمنبع وجهی بمنبع بوند از مقاله دلیل بود بر بسیار خون ریختن و فتنه و سوزش بسیار جدال و خصومتها میان مردم و اگر تثلیث بود دلیل
بود بر بسیاری بها و قوت اهل شرف و غلبه زنان و راهزنان و سلاحدار مردم عام و اگر تسدیس بود دلیل بود بر قوت احوال بزرگان
و صاحبان سلاح و بسیار بعد و مرض و باران و میل هوا بگرمی و اگر از برج بود دلیل بود بر بسیاری جراحتها و بعد زنان
و اگر از مقابله بود دلیل بر بیرون آمدن و شنیدن اخبار خصومت بسیار مخالفت میان عامه و خصومتها و جدال در مذاهب بهفتم وجهی
بر هر بوند از مقاله دلیل بود بر فرح و بسیاری لهو و طرب مردمان عامه و مشغول شدن ایشان بلهو و طرب و نیکو احوال زنان و
کسادی بازارها و ارزانی بر جها و اگر از تسدیس بود دلیل بود بر نیکو احوال زنان و صاحبان و خواهان لهو و طرب و زینت و خوردن شراب
و دادن ارزاق و اگر از برج بود دلیل بود بر قوت احوال زنان و اعتدال هوا و ارزانی بر جها و اگر از تثلیث بود دلیل بود بر رسیدن
خیر و سعادت بزرگان عام و اهل بازارها و قوت احوال زنان ملوک و اشراف و اگر از مقابله بود دلیل بود بر قوت احوال زنان و
صاحبان لهو و طرب و عشرت اندکی از مردمان بعطارد وجهی بعطارد بوند از مقاله دلیل بود بر حسی بادهای سخت و میل هوا بسردی
و اگر از تسدیس بود دلیل بود بر نیکو احوال تجار و اهل سوق و دبیران و مشرفان و بسیار اجیف و اسعاد احوال و اگر از برج
بود دلیل بود بر حسی بادهای سخت و نیکا مسوها و عشرت اندکی و توسط احوال دبیران و مشرفان و زیان رسیدن بازرگانان
بحبیبه وجهی بر رجل بوند از مقاله دلیل بود بر قوت احوال لهو و حسی بادهای سخت و مناعت و مخاطره مثل اهل علم و اگر از تثلیث

دلیل

دلیل بود بر نیکوی احوال مشایخ و دهاقین و بزرگان و منفعت بازرگانان و استقامت احوال اهل علم و دل مشغول ملوک و بزرگان
و توسط احوال عامه و تناهی نرخها و اگر از برج بود دلیل بود بر سرما و احوال چهارپایان و سواران و مخالفت میان بازاریان
بسیاری تشویش اندیشه ها و وعده و عداوت میان عامه و اگر از مقابله بود دلیل بود بر قوت احوال کتاب و تجار و مشرفان و مشایخ بشتری
وجهی بمشتری بوند از مقاله دلیل بود بر نیکوی احوال چهارپایان و بسیاری حسی بادها و اگر از تثلیث بود دلیل بود بر ارزانی نرخها
و قوت حال اسراف و بزرگان و نیکوی احوال مردم عامه و صناعها و اگر از تسدیس بود دلیل بود بر ارزانی نرخها و قوت احوال اشراف
و اگر از برج بود دلیل بود بر صلاح و استقامت مشایخ و دهاقین و بسیاری سعادت ایشان و اگر از برج بود دلیل بود بر تغیر هوا و میل بگرمی
و حسی بادها و اگر از مقابله بود دلیل بود بر توسط احوال مردمان و زیادتی سعادت ایشان و اگر از تثلیث بود دلیل بود بر تغیر هوا و میل بگرمی
بمخ بوند از مقاله دلیل بود بر قوت احوال هوا و گرد و خاک و بدید آمدن سرخها اندر هوا و خون ریختن بسیار و اگر از تثلیث بود دلیل بود
بر قوت حال و صاحبان صلاح و طرفا و بازرگانان بر دشمنان و درجه جاها قوت اهل جود و اهل باطل و اگر از تسدیس بود دلیل بود بر توسط
احوال آهنگران و بزرگان و خداوندان صلاح و مخالفت ایشان با ملوک و نکبت رسیدن دبیران و بزرگان و تجار و مشرفان و اگر از برج بود
دلیل بود بر خوبی ریختن بسیار و جراحتها و معاملتها میان مردم عام و جدال و خلاف میان اهل مذاهب و اگر از مقابله بود دلیل بود بر بسیاری
عامه و بازرگانان و دبیران و مشرفان و بسیاری جراحتها و فتنه‌ها و وسوسه و وفا راهها بهشتم وجهی بر هر بوند از مقاله دلیل بود
بر حرارت و نیکوی بسیار مبل مردم بلهو و طرب و استقامت احوال ایشان و اگر از تسدیس بود دلیل بود بر بسیاری مشغول شدن بلهو و طرب
و مشغول شدن بتغیر هوا و بسیار حسی بادهای مخالف و بسیاری اخبار اراجیف و اگر از برج بود دلیل بود بر لهو و طرب و نشاط
مردمان و میل هوا بتری و بسیار بر وی باران و زیادتی آب چشمها و ارزانی نرخها و اگر از مقابله بود دلیل بود بر منازعه میان
زنان و شوهران و خیانت میان بازرگانان و اندکی سرد و لهو و نظر میان مردمان عامه بعطارد وجهی بعطارد بوند از مقاله دلیل بود
بر آمدن بادهای سخت و سرد و افتادن خرابی در روغن و اگر از تثلیث بود دلیل بود بر وقوع خرابی و کشته و قوت احوال بازرگانان
و استقامت احوال دبیران و مشرفان و اگر از برج بود دلیل بود بر قوت حال دبیران و اهل بازار و تجار و بسیاری تجارت بزرگان و اگر
از مقابله بود دلیل بود بر قوت حال خداوندان لغت و بازاریان و بسیاری اختلاف میان عامه و اختلاف حال هوا و تری هوا و
تاریکی و قوت خرید و فروخت بحبیبه وجهی بر رجل بوند از مقاله دلیل بود بر نیکوی نرخها و تری هوا و غبار و بادهای مخالف و اگر از

تثلیث بود دلیل بود بر قوت حال ملوک و مطرفا و بزرگان و نیکوی احوال اسراف و اگر از تسدیس بود دلیل بود بر صلاح حال
اشراف و بزرگان و قوت احوال عامه و اگر از برج بود دلیل بود بر مبارزه و فتنه ملوک و بسیار مردم حسی و گرانی نرخها بشتری وجهی
بمشتری بوند از مقاله دلیل بود بر بسیاری عدل و انصاف ملوک و بسیار احسان بر عشرت و نیکوی احوال ملوک و زیادتی سعادت
در دو ماه و مدت اسراف ملوک و نظر ایشان بر عشرت بحیم سعد و اگر از تسدیس بود دلیل بود بر قوت احوال لشکریان و ضعیف احوال
اشراف و بزرگان و استقامت احوال دهقان عام بر امور دین و صلاح و قوت احوال علما و اگر از برج بود دلیل بود بر فرسه و وسوسه میان
ملوک و مخالفت میان اهل علم و فتنه احوال عام و اگر از مقابله بود دلیل بود بر تحیت رسیدن و زیادت ملوک و توسط احوال مشایخ و سادات
و بسیاری بر بهمنیخ وجهی بمنیخ بوند از مقاله دلیل بود بر زیادت علم و حسی بادهای گرم و افتادن آتش در دواخل بعضی بلاد و
حسن سموم و اگر از تثلیث بود دلیل بود بر قوت حال خداوندان صلاح و نیکوی احوال ملوک و اشراف و قوت و سعادت اندر حال عامیان
و میل هوا بگرمی و حسی بادهای گرم و ارزانی نرخها و اگر از برج بود دلیل بود بر اندکی جراحتها و فتنه‌ها و تشویش و میل هوا بگرمی و حسی
و اگر از مقابله بود دلیل بود بر قوت احوال ملوک و حرکت لشکرها و گرانی نرخها و تری هوا و حسی باد سموم بزهره وجهی بر هر بوند از
مقاله دلیل بود بر بیرون آمدن زنان بر مردمان و مخالفت میان ایشان و اگر از تثلیث بود دلیل بود بر مسافت احوال ملوک و نکبت
ایشان و نیکوی احوال اسراف و بزرگان و زن در ایشان و اگر از تسدیس بود دلیل بود بر نیکوی احوال زنان و فرود آمدن اندر سر و زنان
و نیکوی احوال عامه رحمه تران و بزرگان و اسراف و اگر از برج بود دلیل بود بر هلاک شدن زنان نزدیک و قوت احوال عامه بر زنان
و بوسط احوال طرب و اگر از مقابله بود دلیل بود بر بیرون آمدن دشمن بر ملوک و زنان امرا و خداوندان لهو و طرب و بسیاری نشاط و لهو
عامه مردم بعطارد وجهی بعطارد بوند از مقاله دلیل بود بر میل هوا بگرمی و آمدن بادهای گرم و اگر از تثلیث بود دلیل بود بر
سعادت مردمی بزرگ از دبیران و صاحبی مدبها از ملوک و اگر از تسدیس بود دلیل بود بر افتادن خرابی حسی بادهای سرد و
احوال مزارعان و بازرگانان و اگر از برج بود دلیل بود بر هلاک مردمی بزرگ از دبیران و قوت احوال هوا و حسی بادهای سرد و
انگیختن سرد و خاک بمنبله رجل وجهی بر رجل بوند از مقاله دلیل بود بر سردی هوا و تاریکی و گرانی نرخها و اگر از تثلیث بود
دلیل بود بر نیکوی احوال مشایخ و دهاقین و میل هوا بگرمی و سردی و فساد بعضی میوه‌ها از سرما و اگر از تسدیس بود دلیل بود بر
مخالفت میان ملوک و دبیران و بسیاری وسوسه میان اهل صلاح و منازعت میان عامه خاصه مردم فارس و اگر از مقابله بود دلیل بود

مردم کارها و صلاح و فساد و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرفوت احوال اهل صلاح و سستی اهل اثر بخیر و بی همه مردم و سکون احوال عصیان و رونق
اثر و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرفوت حال تجار و آمدن بادهای خوش و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مرعایت میان اهل علم و جدال
و جلا و میاه میانه مردم عامه و ترسوس رمان اوسط ناس و سستی مباطره و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرفوت اهل علم و بوسط مردم
عام تبیع و حضیر تربیع سوید دار مقابله دلیل بهار سستی حرها و خصوصها و سستی مباعدت و فنا راهها و اکرار سلب نهاد دلیل بهار
مرطوبات و اصلاح برابر اهل شر و دوران و اسعاف احوال هر کان و سلامتی مردم عامه و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار سستی و حصی
و سوس و فساد سبزه‌ها که مسوست سبنه و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرفوت احوال هر کان و جدا و دنان سلاح و سستی خصوصها مثل
عوام و جدال مثل عوام و مخالفت اهل علم و مدارست بهر و حضیر سوید دار مقابله دلیل بهار مرفوت احوال رمان و فوت و مباران
و بوسط احوال اهل طرب و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرفوت احوال رمان خاصه کرکان و در سستی اهل طرب و مصل هوا مرض و اکرار تربیع نهاد
دلیل بهار سکون احوال اهل طرب و مصل هوا مرض مخالفت مثل ارواح و سکا و ماران و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار تاریکی هوا و
حسی بادها که مصل مرض دارد و بدارد و فنا اندر عالم و جدال و محسن اندر مثل مردم و خصوصها بهار سستی بعطارد و حضیر بعطارد سوید دار
مقابله دلیل بهار آمدن بادهای سرد و سکون احوال بحار و بیع خرید و فروخت و اکرار سلب نهاد دلیل بهار حرصی بادهای سرد و حضیر
صلاح احوال کودکان خورد و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرفوت و فساد احوال بحار و مصرفها ملوک و حسی هوا و بسیار
حصوصها و بعد هوا و اسعاف احوال رمان ضیاع و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار فساد احوال بحار و مصرفها ملوک و حسی هوا و بسیار
باران و ارزانی حرها و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار حسی بادهای سرد و حضیر و خصوصیت میان عامه و حسی دارها و ارزانی نرخ
تبیع حضیر بزحل سوید دار مقابله دلیل بهار سحر سرما و اکرار سدس نهاد دلیل بهار بوسط حال عوام الناس و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرفوت
احوال صالح و دهاقین و سحر بادها و تاریکی هوا و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرفوت حال اهل جدال و دهاقین و برآمدن مرادات ایشان
و اکرار حرها و اکرار تربیع مقابله دلیل بهار سرفوت اندر حامه عوام و بدید آمدن محاسن اندر هوا و تاریکی و مخالفت میان تاریکان
و میان مردمان و بوسط احوال عامه و اکرار حرها و خصوصیت میان عوام و حسی ماراها بشمس و حضیر سوید دار مقابله دلیل
بهار حرو صلاح مردمان و دوران و سعوران و خصوصیت میان سرکها و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرفوت احوال کشتیها اهل ضیاع
و وزرا و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مخالفت و مباعدت میان مردمان و فوت احوال صالح و دهاقین و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار
فوت احوال اهل و بوسط احوال کارها مصرفها و کار تبیع و حضیر تربیع سوید دار مقابله دلیل بهار مرفوت احوال لشکرها

دوم

در کرکان و فوت راهها و مباعدت میان مردمان و بعد رحمها و اکرار سدس نهاد دلیل بهار سرحمها اندر هوا و سکون
احوال جلاهر کان و ارزانی حرها و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار سستی و وسوس ناحیه بلخ و افتادن حرها بی دفع
و اراحت سنا و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرفوت راهها و حرها و دفع و بینایی و ولیع حصفت کوه و نقص محاسن
تبیع و حضیر سوید دار مقابله دلیل بهار سستی باران و حسی بادها و میل هوا تاریکی و اکرار سلب نهاد
دلیل بهار مرفوت احوال رمان و مصرفها و سستی مردم عام و فوت اندر احوال مردمان و اکرار سدس نهاد دلیل بهار
سستی ساط و طرب مردم عام و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار سستی مباعدت مصدا و میان ارواح و سرکها و فوت حال رمان
و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مباعدت میان اهل سر و طرب سازندگان و جدا و دنان سلاح و سستی خصوصها مثل
بعطارد اکرار مصرفها و مصالح و اجماع با اصحاب و متصل بعطارد سوید دار مقابله دلیل بهار مرفوت احوال رمان
احبار را حصفت و اسعاف احوال اشراف و بادها مختلف و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مرمخالفت میان اهل و دیه و اراحی و ترس
بادها و سنا را حصفت و احبار و دفع و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرکی بادها و سکون حال اهل و اکرار
مقابله نهاد دلیل بهار سستی خصومت میان مردمان و تباهی حال کودکان و سکون حال میان و محاسن و دلیل
بهار مرتباهی حال رمان و حادثان و دشواری حاجت تبیع و حضیر بزحل سوید دار مقابله دلیل بهار مرتری هوا و میل
هوا تاریکی و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرفوت حال صالح و دهاقین و موافقت میان جداوندان صناع و جداوندان
صلاح و اکرار سدس نهاد بر توسط احوال اهل و دهاقین و ترسی هوا و حسی بادها و سنا را حصفت و اکرار مقابله نهاد دلیل
بهار مرسنا مخالفت میان دبیران و ماران و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مرسنا را حصفت و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرسد احوال صالح و
بسیار فوت و فتنه میان عامه تبیع و حضیر سوید دار مقابله دلیل بهار مرفوت حال سنا و مرکان و دوزرا و
اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرسکون احوال عامه و بدید آمدن حروب و شقاق میان مردم و اسعاف احوال مردم اصفهان و اکرار
ارزانی نهاد دلیل بهار مرفوت اصحاب دین و ترسی ماراها و فوت راهها و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مرفوت احوال اهل
صلاح و سرد هوا و تاریکی و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرفوت و حرمت بهار سنا میان حداوندان صناع و مردم
و فوت حیوانات تبیع و حضیر سوید دار مقابله دلیل بهار مرصعوبت احوال رمان مرکان و اکرار و جداوندان

بهو طرب و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرفوت اصحاب بهو طرب و مرو و سعادت مردم و میل هوا بترسی و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرسدارت و حسی
در دفع در مثال قوم جلی و ترسی هوا و سنا و سرور اندر عامه و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مرمخالفت بهو طرب و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرفوت
رسیدن بوزنا و هلاک رسیدن کوه‌ها و عشرت ساندگان و دوشنه و سعادتها بعطارد و حضیر بعطارد سوید دار مقابله دلیل بهار مرحسی بادهای
سخت و باران سنا و فوت احوال کودکان و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرباد بی میل سرد و دارد و در سنا و دفع و اراحیه و اکرار سدس نهاد دلیل
بهار فنا بادهای سیاه کار و ماران هوا و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مرفوت احوال تجار و زبان ایشان و اهل صلاح و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرسکه
و فوت احوال کودکان و زنان تبیع و حضیر بزحل سوید دار مقابله دلیل بهار مرفوت احوال قضاة و صالح و دهاقین و جداوندان ضیاع و اکرار
سلب نهاد دلیل بهار مرتاریکی هوا و هلاک رسیدن مردم بر کار جداوندان صناع و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرتاریکی هوا و هلاک رسیدن مردم
بر کار جداوندان صناع و فوت سفلگان و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرعصیان ایشان و حسی هوا و حسی بادها سرد و سخت و اکرار تربیع نهاد
بر خشکی و نقصان رودها و کارها و سستی مباعدت میان و مخالفت میان عوام و اهل صلاح و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرهلاک رسیدن مردم
بهنگ آن دبیران و سیاهی احوال بحار و مصرفها و سحر سرما و اکرار حرها و بوسط احوال صالح و سرکان و دهاقین و جداوندان صناع تبیع
و حضیر سوید دار مقابله دلیل بهار مرسستی حرو صلاح اندر عالم و اکرار سلب نهاد مرطاهر رسیدن عدو ایشان و سقف سلطان بر سلامت
و اراحی حرها و سکون حال عوام و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرفوت احوال اهل صلاح و دبیران و اسعاف احوال مشایخ و اشراف
و عدول و اهل خیر و صلاح و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مرمخالفت میانه ملوک و مباعدت میانه ملوک اهل علم و اراحی و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرمخالفت
میانه فقها و دبیران و سرور اندر بسر ملوک و اصحاب اراحی و فوت عامه اراحی دوران و سفلگان تبیع و حضیر بزحل سوید دار مقابله دلیل بهار
مرسستی حرون رکبی و فوت لشکریان و اهل صلاح مردم و اکرار سلب نهاد مرفوت احوال لشکریان و سحر سرما و سرد اندر هوا و حرکت
لشکریان و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرفوت اهل صلاح و حرکت لشکریان و رسیدن حرها و سرهنگان ملوک را و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار
مرفوت حرها در باحه اصفهان و زیادتی حرارت اندر هوا و اندر اراحی حرها و نقصان حرها و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرحرها و خصومتها و سنا
حضیر بکی و فوت احوال اهل سرو فوت اینها تبیع و حضیر بزحل سوید دار مقابله دلیل بهار مرفوت اهل طرب و سنا و سنا عامه و اکرار
ارسلب نهاد دلیل بهار مرسرد هوا و سنا و سنا مرفوت و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرغلبه هوا و باران و سنا و مرو و سعادت اندر احوال
رمان و اهل طرب و سنا و دبیر هوا و اکرار تربیع نهاد مرمخالفت میانه ارواح و سرکها و حسد و خصومت میان اهل صلاح و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار

بار تاریکی هوا و سنا و ماران و هلاک رسیدن مردی سرکه اندر عمال یا مصرفها بعطارد و حضیر بعطارد سوید دار مقابله دلیل بهار مرمخالفت
میانه مردم و فوت احوال کودکان و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرفوت احوال بازرگانان و جزو سنا اندر کارها و اسراف و اکرار سدس نهاد دلیل بهار
مرفوت اهل عالم و دبیران و عمال و مصرفها و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مرفوت حال هوا و میل سرد و حسی بادها تاریکی و مخالفت کارها و مصرفها و دفع
حال و خصومت میان ماران و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرسنا مرفوت و عدد و آمدن بادها و میل هوا سرد و سرد و اسعاف
احوال اهل سرو فوت اندر علم تبیع و حضیر بزحل سوید دار مقابله دلیل بهار مرآمدن سرو و بیخ و میل هوا سرد و تاریکی و اکرار
سلب نهاد دلیل بهار مرسنا ماران و سرما و سرو فوت بیخ و تاریکی هوا و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرفوت حال بادها و سنگ احوال آنها
و اکرار نرخها و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مرسنا مرضی و کسه و سنا را و سرو فوت اندر مردم عام و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار
فوت فقها و علما و سفلگان و زنان و اکرار حرها تبیع و حضیر بسر سوید دار مقابله دلیل بهار مرفوت احوال علم و اوصیا و آمدن کارها
عدل و انصاف اندر میان مردم و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرخیر و شقاق میان علما و اوصیا و آمدن کارها بد و سیاه و اکرار سدس نهاد
دلیل بهار مرفوت احوال دبیران و جداوندان علم و ادب و بوسط احوال عامه و بدید آمدن کارها بد و سیاه و اکرار مقابله نهاد دلیل
بهار مرفوت و مخالفت اهل شرع اندر کارها و بوسط حال جداوندان صناع و دهاقین تبیع و حضیر بزحل سوید دار مقابله دلیل بهار
فوت احوال لشکریان و فوت حال مردمان سست ایشان و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرطمع جداوندان سلاح اندر حرب و صلاح احوال اهل
جزو و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرسد آمدن حرها و آمدن بادهای خوش و حرها مثال سلاح و منازعت و حضیر بکی عامه مردم
و سنا فرح و وسوسه اندر سرها و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرحم فرح اندر لشکریان و نقصان آنها و فوت راهها تبیع و حضیر بزحل
سوید دار مقابله دلیل بهار مرسردی هوا و سخی بادها و اکرار سلب نهاد دلیل بهار مرسنا ماران با سفقت و میل هوا بترسی و ماران خرو
شقاق اندر کارها اهل عالم و اکرار سدس نهاد دلیل بهار مرسردی هوا و حسی بادهای سخت و سرد و اکرار تربیع نهاد دلیل بهار مرسحی سرما و میل
هوا بترسی و تاریکی و سنا را نها و فوت احوال زنان و بدید آمدن محنتی و فنا اندر میان عوام و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرحرکت و فنا
احوال اهل و بوسط احوال عامه و صناعان بعطارد و حضیر بعطارد سوید دار مقابله دلیل بهار مرسحی سرما و سرد و کرکی ماران و اکرار
سلب نهاد دلیل بهار مرفوت احوال مدرسان و اسراف و صالح و دهاقین و جداوندان ضیاع و سنا سرما و اکرار سدس نهاد دلیل بهار
فنا احوال زنان و فوت اسراف و دبیر و اهل حرو صلاح و اکرار مقابله نهاد دلیل بهار مرفوت و سنا سنا مباعدت میان اهل قلم

وخداوندان آن در سایر احوال ایشان و میل هوا بسوی و سایر سرمها و گرمی در جاهای لو دخل و خیر مرحل بود از عمارت دلیل بود بر گرمی جاها
و موضع کار صعب و تعذر در و سوار شدن عیشت و اگر ایشان تعب دلیل بود بر سحر سرما و فوت آبها و اگر ایشان سرس دلیل بود بر جوع جای ایشان
و سایر مواد ایشان و اگر ایشان ع دلیل بود بر فاسد شدن کشتها و نباتها و میل هوا بسوی و سیاری در و میان عامه مردمان و اگر ایشان عالیه
دلیل بود بر فوت حال اهل شرف و کسی مردمان و اگر ایشان خاصی دلیل بود بر سلامت عاقبت امر هوا بسوی و خیر مرحل بود از عمارت
دلیل بود بر فوت اهل دین و شاعات و اگر ایشان سرس دلیل بود بر سکون احوال مسایح و وفور جای حاصل و ملک زیاد و ع و اگر ایشان سلت دلیل بود
بر مخالفت میان اهل علم و حال اهل مناظره مذاهب و اگر ایشان ع دلیل بود بر شرخی سرما و باران و گرمی در سرمها و میل هوا بسار یکی و اگر ایشان عالیه دلیل
بود بر سیاری لشکر میان عامه مردم عامه و وفور سما بمتابع و خیر مرحل بود از عمارت دلیل بود بر سختی و افسادی و خون و حسی
در سرسرها اگر ایشان سرس دلیل بود بر پیدا شدن سرخی هوا و حسی بادها و سکون در کارها عامه و اگر ایشان ع دلیل بود
بر مخالفت لشکریان و بر سرمکان و فزع و ترس در دلهای مردم و اگر ایشان سلت دلیل بود بر فوت اهل صلاح و لشکریان و سعادت عامه و حسی
بادهای جنوب و رسیدن هوا اگر ایشان و شکر و اگر ایشان عالیه دلیل بود بر تباهی جای هوا و سیاری ملاء عامه مردمان بعضه و خیر مرحل
بعضه از عمارت دلیل بود بر سیاری بادها و باران و تری هوا و نیکوی احوال عامه و اگر ایشان ع دلیل بود بر فوت احوال زنان و پیدا
شدن ابر و رعد و عدد در هوا و اگر ایشان سلت دلیل بود بر سطوت و رنگ عامه و میل دمان بر زان و رایی بازاران و صناعت
سرمها و اگر ایشان عالیه دلیل بود بر تباهی جای زنان و سوار شدن کار مردمان بعطارد و خیر مرحل عطارد دلیل بود
حسی بادها و افسادی سرو و ثاله و سحر سرما و کاسد شدن بازارها و اگر ایشان سرس دلیل بود بر صلاح کار دهقانان و اهل علم و سعادت احوال
مسایح و دهاقین و حسی بادهای سرخ و اگر ایشان ع دلیل بود بر سرمای سخت و بادها و باریکی هوا و مخالفت میان عامه علما و صلحا و اهل
و اصلاح و اگر ایشان سلت دلیل بود بر فوت جای اهل علم و علم و اسقاط جای دهقانان و مسایح و هوا ایشان و اگر ایشان عالیه دلیل بود
بر صلاح آب در چشمها و فوت جای در دان و بر بستن راهها و حسی سرما و خیر مرحل بود از عمارت دلیل بود
بر سیاری هوا و سرد و سرمای سخت و اگر ایشان سرس دلیل بود بر تنگی ابرها و بر تباهی جای اعداد و دهاقین و افسادی رایها و اگر ایشان ع
دلیل بود بر عزت و سلامت کشتیها و نباتها و تباهی جای کار و توسط جای قضات و فقها و اگر ایشان سلت دلیل بود بر فوت جای مسایح و دهاقین
و عالی بودن هوا بسرد و تری و اگر ایشان عالیه دلیل بود بر سیاری باریکی و قدر در هوا و گرم آبها در چشمها و حسی بادها و کاسد شدن
و خیر مرحل سعد دار عمارت دلیل بود بر تکوی جای اجداد و اشراف و عمران و ارایی مرحلها حاصر بر نخود و اگر ایشان سرس دلیل

بود

بود دلیل بود بر فوت اهل صلاح و اشراف و معتدلان و صاف بودن هوا و ارایی مرحلها و طعام و اگر ایشان ع دلیل بود بر مخالفت میان
اهل علم و میان بودن احوال عامه و اگر ایشان سلت دلیل بود بر خروج صلاح و سلامت ملک مردم و بدا آمدن عدل و انصاف ملوک و موافقت
مسایر دهاقین و اگر ایشان عالیه دلیل بود بر تباهی جای عامه و پیدا شدن کرمان بمتربع و خیر مرحل سعد دار عمارت دلیل بود بر سیاری
اندر عالم و خون ریزی در سرسرها و اگر ایشان سرس دلیل بود بر سیاری در دان و وفور و سرخی و خیزی یکی و اگر ایشان ع دلیل بود بر سیاری
دلیل در دان و بریده شدن رایها و خیر یکی و بعضی مواضع و اگر ایشان سلت دلیل بود بر موافق کار کردن و سکون جای اهل صلاح
و رایان و مایل بودن مردم بلهو و اگر ایشان عالیه دلیل بود بر وفور رایها و سکون جای رایان بزرگ بهره و خیر مرحل سعد دار عمارت دلیل
بر فوت جای رایان و مطربان و جادوان عمارت و سرسام بلند که و میل هوا بسردی و اگر ایشان سرس دلیل بود بر فوت جای رایان و
مطربان و اهل طرب و مسعول بودن مردمان بلهو و سرسام سعوات در عامه و میل هوا سردی و بادها و حسی بادهای خنک و اگر ایشان ع دلیل بود
دلیل بر مرگ عیش و طرب و سوار شدن کارهای اهل طرب و آمدن بابلها و سدا دن سرس در دل مردم عام و اگر ایشان سلت دلیل بود
بر فوت احوال اهل طرب و حساب کران و رایان و میل هوا بسرد و اگر ایشان عالیه دلیل بود بر تباهی جای رایان و جادوان و اهل
طرب و حسی بادها و باریکی و سرد و ثاله و سوار شدن کارهای اهل طرب و مفسدان بعطارد و خیر مرحل سعد دار عمارت دلیل بود
بر سیاری بادهای سرد و سرمای سخت و اگر ایشان سرس دلیل بود بر فوت کارهای مردمان و علما و میقات و اطبا و اهل صلاح و سدا دن عدل
و انصاف میان عامه و اهل بازار و اگر ایشان ع دلیل بود بر مرگ مردمی در سرکه و دبران و مسعودان و اگر ایشان سلت دلیل بود بر سیاری
احوال اهل قلم و زیادی احوال کار اهل قلم و سرسام کار اهل علم و اگر ایشان عالیه دلیل بود بر آمدن بادها و باران و ثاله
و مرض و مخالفت میان اهل علم و سدا دن احوال حرس در میان رایان و جادوان

باب

چند قرانات اجتماع یا استقبال متفرق و خبا اتیه بدانکه دخل دلالت کند بر میانه بودن جای ملوک و اشراف و پیدا شدن حادث بعضی
از اهل صلاح در بعد دلالت کند بر فوت احوال مطربان و زنان و میانه بودن اهل مطربان و احوال صناعات و اعتدال هوا و ارزانی مرجها
در جوزا دلالت کند بر میانه بودن احوال رایان و میل هوا بسرد و حسی بادها و باریکی در سرطان دلالت کند بر بسیاری جو و سعادت در
عالم و فوت احوال تجار و صناعات در اسد دلالت کند بر تباهی جای چهارپایان و هلاک شدن بعضی از ستوران در سنبله دلالت کند بر تباهی جای
زنان و جادوگران و هو و طرب و اصحاب ملاهی در میزان دلالت کند بر میانه بودن جای چهارپایان و سرسام صناعات و میانه جای زنان در عقرب دلالت
کند بر تنگی کلی رایها و میانه جای هوا علیه حرارت و فوت جای رایان و شرف در خلایق و بدی کار تجار در قوس دلالت کند بر فوت

کار وکیلان و جاسوسان و بیکان و عامه خلایق در جدی دلالت کند بر میانه بودن جای رایان در جوت دلالت کند بر احوال مردمان و سعادت احوال
مردم روستا و جمع از اجتماع و استقبال در حوت دلالت کند بر زیادتی اشراف و بزرگی در اهل علم و دین و خداوندان
راستی و خصوصا شناختن میانه ارباع و ملوک و زیادتی قدر مشایخ و زیادتی اشراف در ثور دلالت کند بر پدید آمدن مردم بزرگ از
علما و خداوندان صلاح و سوگواران در جوزا دلالت کند بر فوت احوال مردمان و زیادتی قدر و جاه علما و بزرگان در سرطان دلالت کند بر صلاح
جای وکیلان ملوک و اجلا و بزرگان در اسد دلالت کند بر نیکوی احوال کشتیها و نباتها و بوستانها در سنبله دلالت کند بر فوت جای زنان
پارسا و ستوران در میزان دلالت کند بر احوال سرمکان و لشکریان و بزرگان و صدا و بدان قدرت در عقرب دلالت کند بر فوت احوال مسایح و اجلا
و سدا شدن زیادتی در نتایج چهارپایان در قوس دلالت کند بر طرب با مردمان کارهای پوشیده و سرسام احرار احیف در جدی
دلالت کند بر سرسام سعد و سرد و هوا و بسیاری باران در دلو دلالت کند بر احوال ملاحان در حوت دلالت کند بر سیاری آب در
چشمها و جمع بعد از اعراف یا استقبال بعد بسعود در حمل دلالت کند بر بسیاری نقل راجلا و بزرگان اندر چشمها در ثور دلالت کند
بر سرمای جای مردمان و اجلا و زنان و اهل طرب در جوزا دلالت کند بر تباهی احوال مدبران و دبیران و پیدا شدن عاقبت در سرطان دلالت
کند بر تباهی جای عزیزان و مرای و ملاحان در اسد دلالت کند بر خیانت و دروغ در میان مردم و بعضی شدن همت در سنبله دلالت کند
بر تاریکی هوا و زیان در خشان در میزان دلالت کند بر تباهی جای چهارپایان و هوا و زمین و نیکو شدن نباتات و نیکوی احوال
تجار در عقرب دلالت کند بر فوت مسافر مردمان از هوا و زمین و زلزله و سدا شدن تناسل در قوس دلالت کند بر اندک شدن تناسل در
اسباب در جدی دلالت کند بر نقصان جواهر و خاصه نقره و سیمها در دلو دلالت کند بر نقصان آب چشمها و کاریزها در حوت دلالت کند
بر غرق شدن کشتیها و بریدن کاروانها و بدی جای ملاحان و اندکی آبها و تباهی جای جانوران و تباهی کار عامه باب اندر
دانستن احوال سفرها در مدت هر پانزده روز توان دانست که اجتماع یا استقبال بعد که حمل قرار آفتاب منصور شود و بعد تا
بکدام کوکب متصل شود اگر حمل بیوندد در پانزده روز نزدیک زمان شود و سوار بدست آید اگر ثور بیوندد از نزدیک
و فراخی معیشت بدانی اگر اگر جوزا بیوندد و مریخ بدان جای بدهم فوت و موت و قتل مردمان بدی و مگر مریخ ناظر بدی اگر سرطان بیوندد
عوام خوش دل باشند در اسد اجتماع یا صاحب استقبال زیاده بود بدانکه بهای طعام سر زیادت بود و اگر نقصان بود
نقصان بود و اگر شرف بود هم شرف بود و اگر هبوط بود ناقص بود و اگر برج و رطا سما هر دو زیادت و اگر خانه هشتم
یا خانه چهارم زیادت و نه نقصان بود یا بدی والله اعلم بالصواب منتخبه المنجمین معونة اسم الملک المعین دلیل کتاب

کار وکیلان و جاسوسان و بیکان و عامه خلایق در دلو دلالت کند بر تباهی جای رایان در حوت دلالت کند بر احوال مردمان و سعادت احوال
مردم روستا و جمع از اجتماع و استقبال در حوت دلالت کند بر زیادتی اشراف و بزرگی در اهل علم و دین و خداوندان
راستی و خصوصا شناختن میانه ارباع و ملوک و زیادتی قدر مشایخ و زیادتی اشراف در ثور دلالت کند بر پدید آمدن مردم بزرگ از
علما و خداوندان صلاح و سوگواران در جوزا دلالت کند بر فوت احوال مردمان و زیادتی قدر و جاه علما و بزرگان در سرطان دلالت کند بر صلاح
جای وکیلان ملوک و اجلا و بزرگان در اسد دلالت کند بر نیکوی احوال کشتیها و نباتها و بوستانها در سنبله دلالت کند بر فوت جای زنان
پارسا و ستوران در میزان دلالت کند بر احوال سرمکان و لشکریان و بزرگان و صدا و بدان قدرت در عقرب دلالت کند بر فوت احوال مسایح و اجلا
و سدا شدن زیادتی در نتایج چهارپایان در قوس دلالت کند بر طرب با مردمان کارهای پوشیده و سرسام احرار احیف در جدی
دلالت کند بر سرسام سعد و سرد و هوا و بسیاری باران در دلو دلالت کند بر احوال ملاحان در حوت دلالت کند بر سیاری آب در
چشمها و جمع بعد از اعراف یا استقبال بعد بسعود در حمل دلالت کند بر بسیاری نقل راجلا و بزرگان اندر چشمها در ثور دلالت کند
بر سرمای جای مردمان و اجلا و زنان و اهل طرب در جوزا دلالت کند بر تباهی احوال مدبران و دبیران و پیدا شدن عاقبت در سرطان دلالت
کند بر تباهی جای عزیزان و مرای و ملاحان در اسد دلالت کند بر خیانت و دروغ در میان مردم و بعضی شدن همت در سنبله دلالت کند
بر تاریکی هوا و زیان در خشان در میزان دلالت کند بر تباهی جای چهارپایان و هوا و زمین و نیکو شدن نباتات و نیکوی احوال
تجار در عقرب دلالت کند بر فوت مسافر مردمان از هوا و زمین و زلزله و سدا شدن تناسل در قوس دلالت کند بر اندک شدن تناسل در
اسباب در جدی دلالت کند بر نقصان جواهر و خاصه نقره و سیمها در دلو دلالت کند بر نقصان آب چشمها و کاریزها در حوت دلالت کند
بر غرق شدن کشتیها و بریدن کاروانها و بدی جای ملاحان و اندکی آبها و تباهی جای جانوران و تباهی کار عامه باب اندر
دانستن احوال سفرها در مدت هر پانزده روز توان دانست که اجتماع یا استقبال بعد که حمل قرار آفتاب منصور شود و بعد تا
بکدام کوکب متصل شود اگر حمل بیوندد در پانزده روز نزدیک زمان شود و سوار بدست آید اگر ثور بیوندد از نزدیک
و فراخی معیشت بدانی اگر اگر جوزا بیوندد و مریخ بدان جای بدهم فوت و موت و قتل مردمان بدی و مگر مریخ ناظر بدی اگر سرطان بیوندد
عوام خوش دل باشند در اسد اجتماع یا صاحب استقبال زیاده بود بدانکه بهای طعام سر زیادت بود و اگر نقصان بود
نقصان بود و اگر شرف بود هم شرف بود و اگر هبوط بود ناقص بود و اگر برج و رطا سما هر دو زیادت و اگر خانه هشتم
یا خانه چهارم زیادت و نه نقصان بود یا بدی والله اعلم بالصواب منتخبه المنجمین معونة اسم الملک المعین دلیل کتاب

باب

در دلایل جنبه بر سبیل کلی مشتمل بر دوازده فصل فصل اول در احکام اربعه اگر نظر کند صاحب طرف بیج منقلب بر طرف وقت
تحویل آفتاب آن برج یا دلیلست بر صلاح احوال مردم و بادی منافع و خیرات در آن و فصل نکته در تحویلات کواکب در فصول جنبه
از خوص و خاصیت و اقبال کواکب غافل نشود که دلیلی بر هر کی موافق خوص آن باید و واقف باشد و موافق طبیعت و فصل با نظر ثوابت دلالت
موافقت دلیلست بر آنکه فصل موافق طبع خواهد کند و سلامت لازمه ذات خلایق بدی خصوصا که سعدان ناظر بدی و اگر تحویل
بر جنبه که مخالف خوص و مخالف طبع فصل بدی و نظرات شاهد بر آنچه دلالت بر تغیرات در هوا و مبیع و باد و باران و غیره
امراض و عدل کی از کوکب فی نظر کواکب با و مفهوم میشود و اگر منحوس شود و سعود و نظر باشند دلیلست بر آنکه بیماری بعاقبت و علل مزمنه
و فوت شود و خطا افتاد در معالجات که زیر بیخ و خطا و خلل و ذنب توان گفت و ای در تحویلات علوی تجربت بدی و در غیر اگر از جهت و
استقامت و تسریق و تغیر خوص و طبیعت بیج و فصل غافل نشود و در کل از قوت و ضعف باخبر باشند خطا در احکام واقع نمیشود
نکته در نظر کواکب بسیس در وقت تحویل در بهار اگر نظر کند دلیلست بر سرما و بیماری مردم و مکروه شدن و نقص هوا و اگر سعد نظر کند دلیل
است بر خیر و امن و خوبی نباتات و منسوبات صاحب تنقیه مشتری و زحل و خوبی جای صاحب محل اگر مریخ نظر کند دلیل است
بر زخمها و حروب و بسیاری بسبب اختلاط هوا اگر زهره مقارن شود دلیل است بر بسیاری آبهای نافع و خوشی مردم خصوصا زنان و
زنان و مطربان اگر مقارنه عطارد بدی دلیلست بر اختلاف هوا و بسیاری فرح و فراق اگر قمر نظر کند دلیلست بر انقلاب امور
و تغیر و تبدیل آن در بابها و بادهای سموم بادی نظر مشتری دلیل خوبی هوا و زیادتی خوب بدی نظر مریخ دلیل آزار و مرض
حاره حاده بدی نظر زهره دلیل بسیاری میوه و خوشی مردم بمنظر عطارد دلیل گرما و سخت شدن و مرض موت نظر قمر بخوبی دلیل
انتقال طبیعت رسد و اوباس و مردم بازار باشد نظر بدی دلیل عدم ثبات در امور بدی و تبدیل در تدبیر و عدم ثباتی تهمات
باشد نظر دلیل است بر تباهی سر درخش و محصولات خریف نظر دلیل و بسیاری افتادن میوه و تباهی جای آب و بر نظر دلیل بسیاری
اندوه و بر بیخ عوام و تنگی و ترک نمودن اوطان و انقلاب خاطر بیخ در مشتری نظر زحل دلیل برف و تگرگ و سرما سخت باشد نظر
دلیل امراض بدی سرفه و درد سر و دندان و دمی و غیره نظر و دلیل افراط سرما و باران نظر و دلیل اندوه و گرفتاری عوام و مردم
بازار و انقلاب خاطر ایشان نکته از احوال خاصه کواکب که لازمه ذات ایشان باشد از رطوبت و یبوست و برودت و حرارت در
حین نظر آفتاب در فصول غافل و حکم نکرد از قوت و ضعف ایشان گویند نکته از نظر استنباط جای باید کرد فلی جلالت باشد نظر
و از شدت و ضعف و غیره فصل دوم در دلایل برف و باران و غیره بر وجه باران بر ای ترتیب است اقدم مقدم و اضعف مؤخر
اول اسد دوم دلو سیم سرطان چهارم عقرب پنجم حوت کواکب باران چهارند برین ترتیب اول قمر دوم زهره سیم عطارد چهارم

زحل نکته احوال الخاصه کواکب که از مقارنات ارباع شوند الی قمر از اجتماع تا تربیع اول قمر کنند بعده تا استقبال که مرکز کنند بعده تا
تربیع ثانی و خشکی بعده تا اجتماع سر در کواکب علوی از احتراق تا مقام اول قمر کنند بعده تا مقابله شمس کنند بعده تا مقام قمر
خشکی کنند بعده تا احتراق سر در کواکب سفلی از احتراق تا مقام اول قمر کنند بعده راجع شوند تا احتراق در رجعت کنند
بعده تا استقیم شوند خشکی کنند بعده تا احتراق سر در کنند نکته چون مجاورات یکدیگر و یکدیگر در مکان کمر واقع شوند اختلاف در
هوا پدید آید لی قوت و ضعف باین دارند و انکه نکته لازمه مستحسنه منازل که در فصل سیزدهم گفته میشود غافل نشوند قران این کوکب با
مشتری بطی سیر یا راجع یا غریب یا در بروج بارانی دلیل بسیار باران است و بی ساکه و بدون مذکورات دلیل کمی باران است ایضا
چون صاحب طالع یا فصل یا صاحب طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر سال یا فصل کوکب بارانی نباشد یا در برجی از بروج بارانی نباشد و کوکب
دیگر بارانی نباشد ناظر شود دلیل بسیار باران در اوایل فصل باشد پس اگر قمر بنیز باران عام کند انتفع باشد و اگر زهره بنیز باران
ظلمت هوا بسیار باشد ایضا میغ باشد و اگر عطارد باشد دلیل باران و باد و باران کم و ظلمت و غبار باشد ایضا تحویل عطارد
تغیر هوا است و در بروج بارانی باشند تغیر هوا و باران دهد ایضا اتصال قمر بزهره خانه عطارد باران و باد دارد خصوصا که عطارد
با زهره باشد تقویت زهره باستقامت در اول فصل زمستان دلیل بسیار باران باشد تا حجتش پس چند راجع شود و فرق کند
دلیل بسیار باران تا آنکه مستقیم گردد و نزدیک شود با آفتاب دلیلست بر بسیار باران در آخر زمستان ایضا اتصال تربیع در
از اوتاد خصوصا وسط السما در برج هوائی و متصل شود با عطارد و سعود قطع باشند دلیلست بر ظهور زلزله و ظهور آتش
در زمین در جهت وقوف معاد و اگر برج آتشی باشد دلیلست بر احتراق هوا بر ارض و مزروعات و قوف مزروعات یا آنکه رنگ زند
و بسوزد و اگر در برج آبی باشد دلیلست بر کمی باران و آبها و قوف حیوانات آبی و اگر در آتش کار باشد و سعود ناظر باشد
حکم بعکس اینها کنیم اگر زحل در برج هوائی باشد و سعود و عطارد متصل بود باشد دلیل ظلمت هوا و قوف و جو و باد
عفص و بسیار باران متوالی ایضا اگر زحل تحت الارض باشد دلیلست بر ظلمت هوا و نزول و بیرون آمدن چشمها و اگر در
برج خاکی باشد دلیل خشکی زمین و کمی باران و آب چاه و رود خانه ها و قوف حیوانات آبی و کار کنان آب باشد و اگر زحل
برج آتشی باشد دلیل تحت الارض دلیل قوی جواهر ارض و اگر عطارد متصل باشد از و دلیل صحت حکم باشد زحل
حکم بزیادتی باشد نکته بدان احوال انیرین را و تاد خصوصا عاشر و صاحب خط باشد دلیل تغیر و ظلمت هوا و قوف هوا
نکته اگر زهره و مشتری در اوتاد باشند خصوصا عاشر و صاحب خط باشند دلیل اعتدال و خوبی مزاج هوا و اگر گفته

دلیل

زن نیز شود حب آید در ایام نکته بدان عطارد بیکدیگر از اوتاد خصوصا عاشر در برج هوائی مقارن احوال انیرین دلیل بسیار
بادهای موافق باشد نکته تحویل عدین در برج هوائی دلیل وزیدن بادهای خوب نافع موافق طبایع و موذی زرع و عرض
نکته اتصال صاحب طالع بتربیع در برج آتشی دلیل زیادتی حرارت و نقصان برودت باشد و در برج بارد دلیل سبق بادهای
کالف باشد مایل بحرارت بمقتضی فصل و در برج آبی دلیل قلت آب و حرارت آب و در برج خاکی زیادتی معادن و سوختگی آتش و
غارت و سوخت نکته اتصال صاحب طالع بزحل در برج نار دلیل اعتدال و خوبی مزاج هوا است اگر سهم ارتفاع شهادت
آمد و در برج بارد دلیل ظلمت هوا و برودت هوا و جنبش بادهای مختلف و در برج آبی دلیل قلت آب و معلول شدن چشمه ها
آب و نقص آب و در برج خاکی دلیل فی معادن و برودت هوا و برفی و مه و تگرگ بمقتضی فصل و ابر و بادهای غریب نکته
اتصال کواکب بطی دلیل باران و تری هواست و نظر خشکی دلیل خشکی باشد و نظر رطب خشکی دلیل اعتدال باشد و دلیل اتصال
طبایع بر برج هوائی دلیل عظیم است غفلت از آن جایز نباشد نکته اتصال دلیل زحل دلیل بسیار باران باشد و تربیع دلیل برق و
باشد و تسلی دلیل کمی باران و بسیار آفتاب باشد و زهره دلیل باران بسیار آید و عطارد دلیل باران و باد و ظلمت هوا باشد و
بقر دلیل باران مرغوب باشد ایضا بهرام دلیل باران کمی و طوفان دلیل صفا و باران است و در اسد دلیل قلت باران است الی بصفا که
و در عقرب دلیل بسیار باران است و ظلمت هوا و رعد و دلیل باد و عبا بوزان باران باشد و در حوت دلیل سرما بوزان
باران باشد ایضا بهرام زحل در مثلثه آتش دلیل کمی حرارت و تربیع در مثلثه آتشی دلیل زیادتی حرارت باشد و در مثلثه
خاکی زحل دلیل بسیاری برودت هوا باشد و در رطوبت هوا و تربیع دلیل توسط هوا باشد و بادهای معتدل و خشکی آبها و در مثلثه
آبی زحل دلیل برودت باشد و مریخ دلیل سوخت هوا و آب و در مثلثه هوائی زحل دلیل تخم بستن و سرما باشد و سیب
جبال و ابر و ظلم تربیع دلیل حرارت و صفا و هوا و پدید آمدن آب و نیاز و طغیان نجوم ثانیه تحویل زحل دلیل تغیر هوا بطبع و فصل باشد و زیادتی
جو و ظلمت هوا و برق و باران باشد تحویل آفتاب دلیل صحت باد و تقدیر رطب باشد تحویل تربیع دلیل بسیار حرارت و باد و سموم باشد
ماه و مخفیه و نقصان آبها باشد تحویل زهره دلیل بادهای خوب طیب باشد تحویل عطارد دلیل صحت و بادهای معتدل باشد سریع الانقلاب بسیار هوا
و حالات آن چنانچه در آخر سرها مذکور است غافل نباید شد نکته انصراف تربیع از مقابله زحل در برج آتش دلیل شدت حرارت باشد
تشریق زهره در وقت تحویل آفتاب دلیل است بر شدت سرما ایضا انصراف قمر از زهره و اتصال او بمریخ و بر عکس باران باشد ایضا
انصراف قمر از شمس اتصال به زحل و بر عکس باران آرد ایضا نظر شمس و باران آرد باکردت هوا ایضا نظر مشتری و عطارد باران آرد ایضا
نظر زحل و قمر ماه آرد ایضا اتصال صاحب طالع اجتماع و استقبال صاحب هفتم یا نقل نکند یا جمع نورند دلیل باران است در ایام فصل باشد

اگر وقت باران باشد یا برف اگر وقت باشد ایضا زیادتی قمر در سر مصعود او در اوج وقت تحویل و خلا او مابین طالع و عاشر باشد و سایر
دلیل زیادتی باشد ایضا دین سال ایضا دین علما با طالع اجتماع و استقبال نگرنده و اگر منعکس نباشد دلیل کمی آب باشد ایضا اگر تربیع والی ان
و در وسط سماء باشد در برج کوکب فاتح قوی باشد دلیل افراط باران و زیادتی آب خصوصا که تربیع راجع باشد یا مخوس که دلیل شدت و زیادتی
پس از آن پس باشد امید که خوب باشد ایضا اگر زحل حالات منکوره تربیع داشته باشد و بطیئی در فلک او مجموع دلیل باران است و افراط آب ایضا
از شمس و زهره و قمر اگر ضعیف تربیع داشته باشد دلیل باران حکم حرارت ایضا اتصال قمر بزهره یا عطارد بتثلیث خصوصا کاین حرارت دیگر باشد
یا بهوای طالع و در الماء باشد در برج آبی باشد دلیل باران و رعد و برف باشد خصوصا قمر و حکم تربیع یا زحل باشد نکته بدان عطارد و قمر در حد زحل دلیل
زیادتی سنوات و قلت و عداوت نکته اگر قمر و عطارد باشد هر دو در حد تربیع باشند دلیل باران و زیادتی برف باشد ایضا مقابله قمر بشمس باشد و حکم زحل
وقت نحوی دلیل باران است نکته انتقالات و تحویلات مستدرم تغیر هوا باشد ایضا وقت تحویل شمس و قمران یا سیدن به بیست درجه عقرب اگر قمر متصل
بزهره یا عطارد دلیل بسیار باران و اگر زحل باشد و اگر عطارد در تربیع باشند از برج آبی و بارانی و هر چه مشترک باشند دلیل باران است و اگر عطارد
باشد در برج باد دلیل باران است و اگر موافق باشند در آخر سال اگر بیکدیگر مشترک و دیگر مقابل باشد در برج باران دلیل باران است و در اول آخر
سال اگر ضعیف و ضعیف خصوصا که قمر متصل باشد بهر دو یا بیکدیگر باران آرد ایضا در کیا و سما چون تربیع یکدیگر از اوتاد طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال که
ناظر بدلیل یا بقر دلیل باران است یا حرارت یا برودت بمقتضای فصل بسیار باشد نکته کامله در وقت رسیدن آفتاب بست درجه عقرب طالع
منتظر کنیم و سنوبة الیوت تمام کنیم و اگر کوکب علوم کنیم بسیار نظر کنیم بهره و مشتری و عطارد اگر خوب باشد یا راجع یا بطی سیر باشند دلیل باران است
و رطوبت هوا باشد و در ایام سال و اگر شرقی مستقیم بسیر سریع سیر باشد حکم بر عکس باشد و نظر تربیع کنیم و اگر در برج آبی باشد خصوصا که در وسط السما قمر
و رطوبت هوا باشد و در ایام سال و اگر شرقی مستقیم بسیر سریع سیر باشد حکم بر عکس باشد و نظر تربیع کنیم و اگر تربیع در مثلثه آتش سعود
بر برج هوائی و ناظر عطارد دلیل بسیار برف و باران باشد و متصل و ضد ایضا دلیلست بر بسیار سلج و قوف و اگر تربیع در مثلثه آتش سعود
و قمر در ارض باشد دلیلست بر قلت آبها و قوف حالات حیوانات آبی و اگر سعود قطع باشند دلیل حالات حیوانات آبی و اگر سعود قطع باشند دلیل صحت آبها
از جهود و برق و فتنه و مضرت آن و اگر ناظر باشند با وجود بسیار حرکت شمس و اگر در زحل در عاشر باشد و عطارد ناظر باشد دلیل است
ظلمت هوا و قوف و هوا و باران آسمه متوالی و اگر زحل در برج آبی باشد متصف بصفات مذکوره دلیلست بر برف و باران و برق و رعد
و تندی بسیار و اگر زحل در برج ارضی باشد و در مثلثه ارض باشد و ناظر عطارد و سعود قطع دلیلست بر ظهور آب سیاه از زمین بسبب زلزله

و ظهور

و ظهور جبال و معدنات و اگر زحل در مثلثه ارض در برج آبی باشد موصوف بصفات آنچه گفتیم دلیل قلت آبها و قوف حیوانات آبی و کار کنان آب باشد
و اگر زحل در مثلثه ارض در برج آتشی باشد موصوف بصفات دلیل قوی کبار بود جواهر و معادن باشد نکته اگر نظرات سعود و نحوس بر این زحل
غافل نشوند و از سماء ثانیه واقف باشند دلالت بر اگر زحل در برج آبی باشد فوق الارض دلیلست بر ظلمت هوا و قوی جو و بادهای
عفص و سنبه هوا آبها و سرما و برف و سخت الارض دلیل قلت آبها و نقص آب و شمار حیوانات ایضا انصراف زحل بدلیل در برج خاکی دلیل
قلت سرما و برف و باران و اول ایضا بعد از اجتماع نظر زحل باشد برف آرد ایضا اتصال صاحب طالع اجتماع یا استقبال صاحب هفتم دلیل برفت
اگر برفت باشد ایضا آفتاب در برج سرطان چون قمر آتش شود و کوکب باران متصل شود برف آرد ایضا احتراق زحل در برج سرطان اتصال
با قمر در تربیع و مقارنه برف آرد ایضا احتراق زهره در اجتماع شمس قمر در برج ح و طوی و یا برف آرد ایضا در اجتماع احتراق عطارد
برف آرد ایضا در این اجتماع قران زهره و زحل برف آرد ایضا اجتماع در برج اربعه مذکوره و بجا سه زهره با ذنب برف آرد ایضا در اجتماع مذکور
قران عطارد و زحل برف آرد ایضا در این اجتماع تربیع یا مقابله زهره و زحل برف آرد ایضا در این اجتماع جمع زهره با ذنب برف آرد ایضا در این
اجتماع با سنه عطارد با ذنب برف آرد ایضا در این اجتماع قران عطارد و زحل برف آرد ایضا در این اجتماع اتصال قمر بکوکب باران برف آرد
ایضا با سنه شمس فی سین در برج برف آرد ایضا احتراق عطارد و بعضا با زحل دلیل کمی برف است و تربیع که هوا باشد ایضا با سنه عطارد با ذنب تربیع زهره
و تربیع در تربیع زحل با شمس تربیع مقابله عطارد و مشتری و زحل برف باشد نکته تربیع بر جهت کافیست در جدول منصف و قوس طبایع
مذکور شد حکم قوس شماس و نظر و قوت حال نباید و از کتاب علامه نقل شود که منع حرکت فصل ثم در ارتقای دیگر انی
تغیرات بروج حال اگر انی و از ارتقای کان علوی یا سفلی زحل دلیل کمی آب است خصوصا که قوس منع و مشتری دلیل زیادت
فاضله کثیف باشد و از هبوط قمر دلیل وقت قران علوی یا سفلی باشد و در این امر نظر کنند چه زیاده کنند اقوال طالع تحویل سال قران دو بیع طالع تحویل
سال طالع ثانیه بیچ اشهاد از سال قران رابع بیچ قرار علوی یا سفلی خاص طالع اجتماع و استقبال مقدم بر قرانات و تحویلات ماس بر و قران
سال طالع ثانیه بیچ اشهاد از سال قران رابع بیچ قرار علوی یا سفلی خاص طالع اجتماع و استقبال مقدم بر قرانات و تحویلات ماس بر و قران
سال طالع ثانیه بیچ اشهاد از سال قران رابع بیچ قرار علوی یا سفلی خاص طالع اجتماع و استقبال مقدم بر قرانات و تحویلات ماس بر و قران
سال طالع ثانیه بیچ اشهاد از سال قران رابع بیچ قرار علوی یا سفلی خاص طالع اجتماع و استقبال مقدم بر قرانات و تحویلات ماس بر و قران
سال طالع ثانیه بیچ اشهاد از سال قران رابع بیچ قرار علوی یا سفلی خاص طالع اجتماع و استقبال مقدم بر قرانات و تحویلات ماس بر و قران
سال طالع ثانیه بیچ اشهاد از سال قران رابع بیچ قرار علوی یا سفلی خاص طالع اجتماع و استقبال مقدم بر قرانات و تحویلات ماس بر و قران
سال طالع ثانیه بیچ اشهاد از سال قران رابع بیچ قرار علوی یا سفلی خاص طالع اجتماع و استقبال مقدم بر قرانات و تحویلات ماس بر و قران
سال طالع ثانیه بیچ اشهاد از سال قران رابع بیچ قرار علوی یا سفلی خاص طالع اجتماع و استقبال مقدم بر قرانات و تحویلات ماس بر و قران

رابع و سابع بود دلیل اضطراب و خرابی بود مایل بازرانی و در دیگر سیع دلیل ارزانی بود اگر در طالع بود در بهار تسعیرات زیاده شود
و اگر در عاشر بود در تابستان تسعیر زیاده شود و اگر در سابع بود در پاییز و اگر در رابع بود در زمستان تسعیرات زیاده شود بدانکه
طالع و دهم دلیل بهای برزیادتی و هفتم و چهارم بر ثبات نهم و سیوم بر بازگشتن و باز پس آمدن و عاشر بر دهم و دوازدهم
و پنجم بر اندک زیادتی ثانی و سادس و ثامن بر جست قلیل و جایگاه شرف دلیل بهای برزیادتی صعود کواکب دلیل زیادتی بود و هبوط
دلیل کمی نظر بخواص اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویلات خصوصا انقلاب بعد خصوصا اول حمل و سنبله بر جزو و طالع بر فصل و
مستولی بر او باید دید آنگاه نظر کنیم بحال زحل از صعود و هبوط و قوت و ضعف و زیادتی و نقصان در حالات خود اگر زاید و
صاعد و زاهر بر شمال بود خصوصا در وتد یا مایل وتد و متصل شود بکوکب مثل خود دلیل گرانی بود و اگر متصل شود بکوکب ناقص
هابط یا زاید از وتد دلیل نقص تسعیر و ارزانی بود و اگر متصل شود بکوکب مثل خود دلیل نقص تسعیرات بود خصوصا که در زایل و تد بود
و اگر متصل شود بکوکب صاعد زاید خصوصا در وتد یا مایل وتد دلیل گرانی بود و اگر مستولی بر جزو طالع ناقص بود در حالات قمر و
زاهب بهای بجنب دلیل گرانی و زیادتی تسعیرات باشد بعد از آن روز بنقصان نهد چون ناقص است ایضا قمر و طالع مستولی بر او نظر کنیم
که از حالات خود چه حال دارد و مراتب ضعف و قوت و سیر بدانیم اگر صاحب طالع یا صاحب بیت قمر قریب کم نظر بود دلیل گرانی
و زیادتی تسعیرات بود اگر زاید باشد و اگر ناقص بود دلیل ارزانی و نقصان تسعیرات بود و اگر میان رابع و سابع باشد دلیل
اضطراب تسعیرات بود مایل بازرانی و اگر قمر تحت الارض بود دلیلست بر علو تسعیر خصوصا که متصل بود بکوکب زاید وتدی یا
مایل خصوصا میان طالع و رابع باشد و اگر قمر فوق الارض بود دلیل ارزانی بود در جمیع اشیا که متصل بود بکوکب ناقص خصوصا که
صاحب عاشر و طالع بود زحل در سیع قران با مشتری و مشتری در وقط و گرانی نرخ بود بهلاک اگر اتفاق افتد که بوجب
با زحل دلیل قوت بود و طعام عزیز بود و مردم گرسنگی برند در مدت آن قران و همچنین اگر مستولی بر طالع یا جز و اجتماع یا
استقبال مقدم بر تحویل زحل داشته باشند و حکم زحل داشته باشد و بدتر آن بود که عطارد با آن بود این حکم است آلا در ماه چنین
خداوند اجتماع یا استقبال در نهم باشد یا فی دلیل ارزانی بود اگر زاید بود در سرنرخ بفزاید در آن ماه اگر صاحب استسقا زاید بود
و در شرف خویش یا صاحب اجتماع یا استقبال ستاره بود در وسط السما باشد تسعیر بالا گیرد و اگر بخلاف آن ناقص بود در سما
هبوط یا تحت الارض نرخ کاهد ایضا چون قمر بعد از اجتماع یا استقبال متصل شود بزحل صاعد در اوج یا بود در گرانی
تنگی شود و اگر عطارد با زحل باشد یا ناظر گرانی بود پس نرخ و آنچه گرانی کالا از منسوبات برج زحل و زحل بود و عطارد اگر متصل
بود

بود و ارتکاب عامه غافل شوند که گرانی و ارزانی لازمش بود هر چه بر کوکب بود بر کوکب نظر کنیم اگر دلیل عطارد باشد دلیل باشد
و نقصان امتعه که تجار آورند و کتاب آنچه بدین ماند و جماعت اغذیه بخرند و صبر بکنند و ارزانی نفس میکنند هر چه هر روز خورند
و اگر زهره بود دلیل بر خوشی صور و زنان و نکاح و لعب و بهای خوش و آب و آسمان زینت و عیش مطرب و اگر شمس بود از خوشی کوید
بخوش بلا و فقر از آن شود و بشراف خصاست و اگر زحل بود از خوشی کوید اگر خوب بود آنچه از زمین بیرون آید و احوال ملوک
و دهاقین و ارباب خانه‌ها قیم نکته و اگر اداه مخصوص بود حکم بر خلاف بود نکته اگر اداه در مثلثه آتش بود و خوشکال بود
دلیل عزت و دوا و کوه نشینان و زر و سیم و آنچه با آتش سازند و اگر در مثلث خاکی و ارزان کشاورزی و اگر در برج هوایی باشد
دلیل ارزانی و کرانی آرد و آنچه بود و در برج آبی ارزانی کرانی آنچه از آب آید مثل جواهر آبی و حیوانات آبی و در برج خاکی ارزانی
و کرانی خبوب و میوه کوید نکته اگر صاحب طالع در اوتاد بود و بر ثوابت و در ضعوف خفی بود دلیلست بر آنکه مردم حریص باشند بجهة
مدت که از قوت و ضعف کوکب توان گفت خصوصا در وتد یا مایل وتد و مدت تربیع قمر رسد در طالع یا آنکه در طالع در آید و صاحب طالع نظر
کند و اگر در سابع بود دلیل ارزانی کند آنچه صاحب طالع بدان دلالت کند و اگر صاحب طالع در طالع بود دلیل ثبات تسعیرات باشد
و وقت تغییر از انتقال کوکب مثل خود بود و انتقال صاحب کوکب عالی زاید دلیل زیادتی تسعیرات در روز انتقال و اگر از
بود که هر چه زاید باشند و در حادی عشر یا ثانی خاص باشند و انتقال صاحب طالع بکوکب ناقص دلیل نقصان تسعیر بود در روز انتقال و همچنین
نقصان وقت بود که هر چه کوکب ناقص باشند و در نهم و سیم و دوازدهم و ششم بود و اگر این هر کوکب هر چه در وقت باشند دلیل ثبات تسعیر
بود و انتقال صاحب طالع با صاحب بیت بر کوکب وتد است دلیل ارتفاع تسعیر بود خصوصا که هر چه زاید باشند و اگر هر چه ناقص
باشند کمال ارزانی شود بعد از آن اجتماع یا استقبال انتقال قمر صاعد بر زحل دلیل کرانی نیز کند که از جو برج زحل آگاه نکته
اگر قمر میان اول سرطان و آخر قوس بود دلیل گرانی بود و در تتمه دلیل ارزانی نکته اگر قمر در طالع بود گرانی ممتنع است و اگر میانه
عاشر و سابع بود اختلاف تسعیر بود و اگر در هفتم بود متوسط بود مایل بارزانی و اگر در وسط السما بود گرانی نکته اوتاد
دلیل خلاصه اشیاست مایل بود متوسط و زایل و تدبیر از ارباع بسعود در انجا شرافت و عزت بود آنرا و نحوس در انجا دلیل
خواری و ارزانی و کم قدر بود نکته در ارزانی ناقص انصاف و ناقص در عدد و ناقص در نور و ناقص در قدر و ناقص در سیر
رجعت و اطوسیر و بعد از برج معطی و در برج هبوط و عرض جنوبی و هبوط در ملک و ممازجت سعود و بهان کم
و کوکب در خانه نحس و قدر نحس در مکان سهم السعاده و جمع نور کواکب با سهم الغیب بهان و در حد کوکب صعود و در مثلثه

وارکان سعد

اوتاد بهان و محصور بین التعدی بهان و در نه بهره سعد بهان و آنکس عزیزه سعد بهان و در دیگر بهان دلیل ارزانی بود خصوصا
خصوصا در نکات ایکه مختص میشود آلا دلایل گرانی زاید در حساب زاید در عدد و زاید بود و زاید در قدر و زاید در سیر و صعود و افلاک
او چون قدیر و عرض شمال و بر برج مستقیم الطلوع و بر برج شرف و بیت عاشر و سرعت سیر و ابراء و تقیم و استقامت سیر و امتلاء و استوبه
و استیلا و حلب و تسریق و بیت اقبال و ذروه و اوج و استعلا و درجه منظره زحل و حضیه عزیز زحل و بیت فرح و صاعد از طالع و برج شمال
گرانی اند خصوصا و خصوصا در نکات ایکه مستحق بود نکته عاملهای معمول از ضعف و قوت عمل کهان کواکب که بر زیند و حکم باشد کند
نکته ارزانی بقدر قوة و ضعف صاحب بود انصراف و اجتماع و استقبال پس از تحویلات و انتقال بعد دلیل گرانی و بخش دلیل ارزانی
بود و اگر قمر در وتد بود یا در شرف بر آن نحوس دلیل زیادتی ضایع و گرانی نکته صاحب طالع چون بشرف رسد دلیل زیادتی تسعیر
و ارتفاع باشد و اگر ناقص بود در حساب و هابط بود و بهبوط رسد دلیل نقصان تسعیرات و ارزانی بود ایضا اگر طالع برج آتش بود یا صاحب طالع
برج آتش بود دلیل احتراق اشیا و گرانی بود و ایضا تحویل زحل در برج منقلبه دلیل گرانی و ارزانی و اضطراب تسعیر بود پس اگر بر آن
هر چه بودند در اوتاد بود گران شود تحویل زحل در برج ثابت دلیل گرانی بود خصوصا در دلو و نور تحویل زحل در برج مجدد دلیل ارزانی
بود خصوصا طعام و آنچه بخشی خصوصا در حوت و سنبله و زحل چون در میان شرف و هبوط بود دلیل گرانی بود و در نصف دیگر
ارزانی بود تحویل زحل در مثلثه آتش بود زیادتی دلیل زیادتی تسعیر بود خصوصا آنچه صاحب جهات سرست باشد و اگر ناقص بود آنچه
آنچه گفتیم تحویل زحل در برج خاکی بازیادتی دلیل زیادتی تسعیر بود آنچه از زمین روید و اگر ناقص بود گرانی و فرق آنچه از زمین روید
تحویل زحل در برج باد چون زاید بود حرارت و زندیه باد و عوض بود و باعث گرانی بود و اگر ناقص بود دلیل ارزانی بود باد و حرارت
از کی باد و احتراق هوا تحویل زحل در برج آبی زاید دلیل گرانی بود بسبب بادی آبها و اگر ناقص بود باد و حرارت آبها ارزانی بود
اگر طالع یا صاحب طالع در برج هوایی بود دلیل بسیار میوه و سرد و خشک بود ایضا بر آن سخت الارض باشند و ناقص دلیل نقصان تسعیر
بود و اگر فوق الارض بود و زاید دلیل ارتفاع تسعیر بود خصوصا که در برج آتش باشند نکته بدان که مشتری در طالع اجتماع یا استقبال
و پس از آن حاویل و متصل بر صاحب طالع یا بر زهره و صاحب رابع سالم از نحوس بود و صاحب کوکب سعد که داند صاحب طالع و دلیل
که در آن سال ارزانی بود و اگر خصوصا مذکور بود دلیل گرانی بود نکته اگر صاحب طالع سال دیگر از اوتاد بود زاید در سیر و دلیل
زیادت تسعیر بود در زمان ایضا اگر در دیگر از اوتاد کواکب باشند در سیر دلیل زیادتی تسعیر بود اگر طالع بود در بهار و اگر
در عاشر بود در تابستان و اگر سابع بود در پاییز و اگر در رابع بود در زمستان نکته اگر قمر با صاحب اجتماع یا استقبال در طالع یا عاشر

مایل دهم

مایل دهم

باید هم با پنجم و مقبول و زاید و سیر یا در شرف یا کوکب زاید بود دلیل است بر زیادتی تسعیرات و اگر در سابع یا رابع بود و متصل باشد بکوکبی
که در سی خرخانه بود و مقبول باشد در موضع در تسعیر زیادتی نکته اما مطلوب بر عجب مردم بود و اگر مقبول باشد مرغوب طالع
بود و اگر در نهم یا در سیم و مقبول باشد دلیل تغییر تسعیر و کم بازار و عاجز حال طلب نفاق و عزت و ارزانی و گرانی بخوب موضع و آسان
بود و اگر امر عجب بود دلیل ارزانی بعض تسعیرات بود نکته مشتری دلیل ارزانی بود خصوصا چون ضعیف حال بود و زحل دلیل گرانی
اگر قوت حال بود در گرانی قوت و صعود و زاید در نور و قدر و سرعت و عدد ابعاد در اوتاد بود نصیبه که سبق گرانی و ارزانی صنعت
آن قبول دلیل طلب و خواهش مردم بود و بر دلیل نفاق و کم باشد نکته مستولی بر طالع از تحویلات و اجتماعات و استقبالات اگر
قوت بود و صاعد در افلاک و اگر از اقصی السیر و خلاف مذکورات بود دلیل نقص تسعیرات و اگر بطی السیر بود تسعیرات یک حال ماند خصوص
قمر در نور و سنبله و جدی دلیل تغییر مایل بکم و تغییرات و اگر در جوزا و میزان و دلو منخسف شود دلیل ارزانی تسعیر و خوبی مرغوبات
و ظهور زیادت بود آلا احکام گرانی و ارزانی و عزت و خواری اشیا از روی شمار بود و نوع بهای اول بوجه کمال دوم بر وجه جزء آلا و جمله
از موضع سهم و صاحب سهم مستولی بر جود سهم و نظر از سی بکواکب کنند آلا موضع اگر در سهم در اوتاد بود دلیل تغییر تسعیر باشد سهم
بود اگر برج ثابت بود تغییر یک حال ماند و اگر برج منقلب بود مختلف شود و اگر برج محدد بود تفاوت کند بسیار پس اگر در طالع و
در نهم و اگر در عاشر بود در تابستان و اگر در سابع بود در پاییز و اگر در رابع بود در زمستان بدان صفت موصوف بود آلا صاحب سهم اگر
زاید النور بود و زاید القدر و زاید السیر در قوت مستولی سهم بفزاید در اوتاد با عزت و در زایل با خواری و مایل
متوسط در فوق الارض ما بین طالع و عاشر و نهم و ما بین عاشر و سابع در تابستان و در تحت الارض ما بین سابع و رابع در پاییز
و در ما بین طالع و رابع در زمستان و اگر در شرف خفی بود فقط آن چیزی و مایبضب بر مراتب حکم باز زانی بود آلا مستولی بر جزو
سهم چون صاحب سهم بود آلا نظرات او بکواکب سعد دلیل ارزانی بود خصوصا مشتری اگر ضعیف بود و بکواکب نحس دلیل گرانی
بود خصوصا خلل خصوصا که قوت حال بود آلا نظرات بوجه جزء صاحب و مستولی و سهم زحل قمر بود دلیل گرانی بود اگر در
ششم بود بیمار خلایق باشد گرانی بود اگر سعد ناظر بود دافع مرض بود و اگر نحس ناظر بود یا ذنب بود مرض شود و در دیگر
بیوت بهیت کند مثلا در رابع بود سبب گرانی خواستن خلایق بجهة تخم و کشتی بود و در دوم بجهة رزق صدقه بود
و در ششم بجهة دفع مرگ بود و در نهم بجهة بردن بحال و جا بود صاحب و مستولی و سهم الغیب دلیل گرانی بود اگر
برج زاید بود در مراتب حمله دلیل گرانی بود بسبب تباه شدن آن جنس و خواهش خلایق از خانه کوید صاحب و مستولی

بهشتر وقت حالی دلیل گرانی و عزت آن چیزی ه سهم و صاحب مستولی با آفتاب دلیل احراق و گرانی منسوبات بسهم نیز ه سهم و
صاحب مستولی با زهره دلیل عزت و گرانی نیز ه سهم و صاحب مستولی با عطارد دلیل بی قدری و بی عزتی او بحسب اگر زاید در
مراتب خمسه نیز و صاعد در فلکین دلیل عزت و گرانی نیز و الا فلا ه سهم و صاحب مستولی با قمر دلیل انقلاب احوال منسوبات بهم باشد
پس بر عزو استقامت اجتماع نکند چنانچه مذکور شد ه ضد مقارنه نیز لیکن بی عزتی لازمه او نیز و احوال بیوت بدستور گذشته ه و
حکم قران را دانه کمتر و تربیع تابع مقابله نیز اند لیکن کمتر ه صاحب سهم بسهم و انظار مستولی بر سهم سهم بدین نوع است ه دلیل
بسیاری و کثرت منسوبات بسهم نیز و تفاوت از حالات گذشته چنانچه مذکور شد ه دلیل توسط حال و بسیاری و بی عزتی نیز ه دلیل عزت
و توسط حال و احتیاج خلایق با و نیز ه دلیل بقدر و کم اتفاق خلایق نیز بود ه دلیل بی قدری و بی عزتی منسوبات و زیادتی صاعد و
زاید و اوج و ذروه دلیل تفاوت تعریف نیز ه

فصل چهارم در حروب و فتن و آشوب و حال ملوک و لشکر و دلایل فتنه

مریخ و زحل و عطارد و اتصالات و نتایج ایشان از نهایات نیز بدانکه آفتاب دلیل پادشاهان است مشتری دلیل مدعی و خارجی ملک
نیز و زهره دلیل صلح و صلاح و عاقبت بخیری و امان قمر دلیل سولان و جاسوسان و رعیت پس چون در وقت قران میان این کواکب
و نتایج ایشان اتصالات و انظار نامحمود نیز دلیل بر آنکه در ایام این قران حربها و فتنها و خونریزیها واقع گردد پس اگر مشتری در
وقت قران مستقل باشد در مدت قران مدعی و خارجی با وجود نباشد و اگر مریخ در وقت قران یا وقت تحویل سال قران در
خانهای مشتری باشد مدعی و خارجی لشکر جمع آورند الا وقت جمع آوردن وقتی باشد که انتهاء طالع قران یا برج قران یکی از دو خانه
مشتری رسد پس اگر مریخ در برج انتها یا طالع سال بطالع رعیت و عموم یا مدعی و خارجی باشد و اگر مریخ بمشتری ناظر باشد قوت
بیشتر کنند و اگر در عاشر طالع سال نیز خارجی و مدعی بر تخت مملکت رسند و اگر در دیگر خانها باشد قوت نیابند و اگر در خانه
نهم باشد قوت نیابند و اگر در خانه نهم باشد بگریزند و اگر چهارم باشد در مرز و بوم بمانند و اگر در روز دوازدهم باشد یا باشد
و بگریزند و اگر در هشتم باشد باطل و شکسته گردد الا اگر مریخ در خانه زحل باشد در وقت قران یا در وقت تحویل قران مدعی
و خارجی زود هلاک گردد مگر آنکه با وجود آنکه بحثی در آن مرز و بوم و خلاف داشته باشند الا در وقت قران مدعی اگر زاده
نیکو حالی نیز و صلح رود و اگر در آن وقت نظر بعلوت داشته باشند بزهره با طالع دلیل خیر و صلح نیز و ایضا اتصال بحثی در
وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب نیز و در آن سال یا فصل خصوصا در بروج ناطقه و اثر مقارنه و مقابله بیشتر از تربیع
و تسدیس و تثلیث دلیل استعداد و بهم رسیدن فتنه نیز اما بهم رسد و اگر کریه یا جع یا حرق یا جمع باشند فتنه را از بیشتر و بیشتر

دلا خوکن بشهای که از شهها بلا خیزد
دل من در هوای روی فرخ بوده است
همچون موی فرخ ۱۲۸۵

هشتی از جانب آصف
پیشکش بارگاه
بر حضرت سلیمان
عزت شعار شاه
۱۲۸۵

حاسب گردان

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه این مختصرست در باب زایل و این معرفت منسوبست بیقین آن و این نظم نموده

در صفات الحیان ≡ بهر از آن وصف دلپذیر کنم وصف اشکال نیز نظم کنم بدانچه

صورت اشکال نارکویم بپیش تو احوال فرد در سه روح شکل حیات دانش حکم

آسمانست حاجب خانه تخت لو ضاحک و خوبرو و چست لو بخشنده آن خوش از تعظیم

در ششم خانه داد مرد حکیم برج او قوس و کوکبش جیس نر و شیرین و سعدان و نفیس

گرم و خشک و بزرگ چون دینار طالبست و بیع در همه کار الف و فا بخانه اول

دارد ای خواجه از حروف جمل موضعش مسجد و عبادتگاه است از آن آدمی مرد صد لا

شش خصلت و خوب صورت او همچو رویش فعال سیرت او قامت او دراز بیش و کلان

دارد

در صفات قبض الاصل و منسوباتو

دارد از مرمیانه ارضان و منسوبات او

بروی فرد در روح فرد دو قبض الاصل لو نام صورت ثانی مقام او باشد

لذت و عیش کام او باشد برج او شیر و کوکبش خورشید گرم و تر سعد و ملک است و سفید

خلق و بس جنوبی و کار او طعم شیرین ثقیل تا دانی چو در اول لو زروی قیاس

زاریکشنبه است نزد شناس در ده و شش چه باشد ای بخرد خوصد و سی و شش بدان عدد

حرف و کاف و ر شناس مقیم در ده و یک تقول مرد حکیم موضعش دار الضرب بازار است

روز و شب خلق را بدان کار است و زر آن دلیل خواهی حت اهل تجار و سوق و دار الشرار است

قامت او میانه فاخر

در صفات قبض الخارج و منسوبات او

دارد از مر جمادی الآخر

نصف قبض خارج از مر مهر تا تو گفتم من ای بحر جوهر قبض خارج تعکس او میدان اج جمعت دیگر آن جوهر

در سیم خانه زان حکم او را بیت خرجک و کینه کام او را برج او دلو و کوکبش کیوان است نحس و گرم و خشک و پاک

نر و تیره و تیره رنگ است پر کرو حیله و نیرنگ حرف او لام غیر آن انگلین دلو او ستاد در ده و یکی

عدد او نگاه ده و چار صد و پنج اما اطرق شمار و ر پایانش بس از آن خوب شبه است ای راح بدان

جایگاه مرتبه است ماه گذر است از آن تا فوق و کافو قامت دراز و نیز از رنگ است اصل سال و مرد لشکر

در صفات قبض الخارج و منسوبات او

در صفات جاعث و منسوبات او

نزد استاد پدر جواب و سؤال در صفات جاعث و منسوبات او دارد از ماهها نه شوال
بشنو از من ای کاندر سخن بر نصد خوبتر از آنکه در عدد مطلق او استاد او جاعث جای زوج نهاد
جاعث خانه چهارم است طالع عشر و لهو مردم است برج او بنات و کوکب شیر سعود نحس امدی مزاج بدار
ممتزج دان خاکی و کاندر مکنش سوق شهر دزد نر و ماده برنگ لوقلون در نهادش سر شکسته گون
سرد و خشک و جنوبی کوکب است از اعمر رنگها رو لوزت در سیم دلیل خشی التقدیر جاعث بقول مردم
عدد او بخانه ده و پنج قاف و کافی است نزد دل عم ز حرف در درج ده حروف الفهیم بر انسان او بر حکیم
قاتش نه بلند و نه کوتاه در صفات فرح و منسوبات او نیستش جز ربیع الاول ماه
صورت کوسج لکه لهو استاد فرد فرد و زوج فرد نهاد خانه بخشش مقام لهو سعد رطب تمام لهو
برج نیران و کوکب هند کرم و نرم و رنگ زرد سفید باد و عمر و حیوان نیست در ذات او بر شد
عدد او بخانه اول حرف الف نیست از حروف حطی در هم خانه از او جمع و نج دارد ابد دست از نرخ
در نهم خانه حرف ط و ثقیل طاء و دال است بشنو ای مرتبی هر کی عشر ابو سرور مکلف او بنات ابر بحر جوهر
در بحر تیر نور حصار و مطلق خبر از هر عشر طرب قامت او کشیدا در چو ماه ابر و لبش چو کمان و حسن
عاقل و کامل و مفاخر او در صفات عقله و منسوبات او دارد از هر ربیع ادر خواد

فرد

در زد چو روز فرد و کر عقده و نیز خلاف از او کلدر نیشتر خوبتر است بر بس خاکی و عدد اعلی خوبتر
برج او جدی و کوکب کیوان سرد و خشک و جنوبیست کران خاکی و کاندر مکنش سرشتی و طبعش سرشتی و کوکب
عدد شش زرد هم که تقسیم پنجم و نیج داد مردم حکیم حرف او نون شمار در ده و چار از ده وضع با قوی شمار
بر سر آتش نخاری پنجم روز شنبه رسید از انجم جا او کور و مزاکنده پس زبان حال خرمنده
صورت کره تر جنگ آور پیش پس زرگ کوچک در ازل ماه قیمتش زدن دارد او را ماه بهمان
ای حقیقت خوب سیر در صفات انگلیس و منسوبات او بشنو و صف شرح شکل دکر
چو پنج بر زوج و فرد دکر جز انگلیس ای اشم خانه عشر مقام لهو در ساکن او تمام لهو
برج او جدی و کوکب شمس است نحس و ماه مقیم و با عدل است خاک است و جنوبی و کاتب و تلخ و ثور و در از ماند
درهم با هما دارد حرف بشنو سر و کلمه تو عمر صرف عدد او بخانه هشتم سر و شش دان مکن تو او در
دار نجم نماید او دیدار جز شنید نرخ او شمار مکنش چاه ساکن دان قامت او در از و پر دان
صورت ای سیاه چرده است زبان عبد اهل شت در نهادش شتر نرخ و تعب بنش با جو کر ماه حب
ای برادر زاده عقد و قتل در صفات جمره و منسوبات او زوج و فرد و هر زوج جمره شناس
بیت ششم ای او ملح کینه جنگ ای او ملح برج او بره کوکب بهرام نرم و کرم است و سنگ تلخ مدام

در صفات نصره و داخل و منسوبات او

بادی و عزت حیوان ثابت بخر و شوم تا دانا است در مقیم مزاج و عدد کاف و حا و سه شد از بخرد
حرف او میم و قاف از تقدیر در شمار نه دادم در دیر مکنش جا و خوف اهل کشاد زادن اهل شکر و سنا
قامت او در از و بد افعال در صفات ماضی و منسوبات او هست از ماهها نه شوال
چو شنید صفات مقام عکس او را بیان خوان تمام نیست جز بیت تابع او جا سود و ماده خوب سر شار
سرطان برج و کوکب مریخ سرد و باد بقول مورخ است شور و تیر نصف و پنج ناکار و دنا شک
جهت دشمالیت مقیم کفت تو جا که دید معین در چهارم مزاج و حرف عدد دارد از بنده بشنو ای خرد
عدد شش ده و چهارم در دال اهم مزاج روز و قهر مکنش باغ دان و قهر و جا هست از زبان عیار
قامت او در از و نیکو روی هست بهمه مرد او روی لکه او ستاد بود عاقل زاد از شهر و شش مرحوم داد
نصرت خارج لکه او ستاد است در صفات نصره خارج و منسوبات او جو فرد و هر زوج نهاد است
بیت عاشر در امقام لهو کار ها جمله ان تمام لهو کوکب اقاق جیش شر در اهمه شهاد است خوب دلیر
مرتبه در زمانت ای دزد مهر و کرم و جنگ تیز نخور و چو نشید بیت اول در روز یکشنبه ای مزاج شر
در ششم خانه قوی داد که در ان حرف دال و ذال دارد عدد شش در نهم جمل و نیج است عاقل و زیرک تلخ
در صفات نصره خارج و منسوبات او مکنش جا خارج سلطان است جو بر و بیت و چشم شهاد است جا لهو و تمام بالا بیت

امر

در صفات عقبه خارج و منسوبات او

است از زبان ای برادر و شاه در صفات نصره داخل و منسوبات او در ثور شش صفت شناس تو ماه
نصرت و اصل ای کسیطا انام عکس او دان بقول ابن نظام بیت افتاده ایدوک سود و ماده است در دو شرب
برج او حوت کوکب شمس زرد و کرد و شمالیت و نفعیه است و خاتم و شیرین بشنو تا بگویمت پس از ان
چو پنجم بشنو رفاقت حرف او غیر ها و شین شمار روز خشنبه شش از بیست ششم کو نزاج ارد بر سعدت مردم
عدد شش عین و حاست العاقل در ده و هم مثال از و فاقل موضعش تو بشناخت بر بلند است زان ای خرد
صورت شخص و نیز و نکو روی بنزاو بلند و نیکو کار قامت او میانه و بعده از ثور شش چو ماه ذی العقول
صفت مشکل دیگر از ره حال در صفات عقبه خارج و منسوبات او بشنو تا بگویمت تمثال
است بنه فرد و زوج ای پسر عقبه خارجه هم صور ده و هر از ثور تو ای پسر کذب و نفاق و کاذب
برج او جدی و کوکب زحل است و ندان جنگ و شوم است نزد نحس تشریق و ناس معدن تلخ و تیره و تار
کرم و خشک و در از و فرد و نیج است در شمشیر در حرف و نیج شب شنبه نرخ صاحب حرف داد او ستاد ابجد چو حرف
در ششم کاف الف عدد داد نیکو کران نیاز داد صورت او چو کرکه کوچک است از انسانی دلیل انکر
کر چشم و دراز بالایت تلخ کو و یکفیه و خوبیت موضعش رو و خانه و چاه است جز ابی ماهها و در اما است
زد و زوج فرد اند پس در صفات نقره و منسوبات او جز نقره نام او ندانند کس

در ده و سه مقام دارد او نوشتر جنگ دارد او عقرب برج و کوکب بهرام است و مونث و خوکام
ترش و تلخ و پس و تنها و بخس نیست خانها در خوف ترش سرد و تر از دشمن شمار و طبل جست از نیک و بد
چو بر نجم او گذر رفتار است بیست بازده بشمار در دهم خانه چو بود طلسم حرف یا صاد دان بقول منش
دانکه در شعبه مقصد و خر روز رشته آمد آرام قمر موضعش دانش ابر و لیل پدر آن دبا مرد و زمان
برج رو و میانه بالایست تنگ چشم و ستور بر نیست کاه قسمت صاع عزد حل داد بهش حاد از اول

در صفات عقبه داخل و سموبات او

روح و ترفود پر شکار قال: در صفات عقبه داخل و سموبات او نحو خوشه عقبه داخل
صاحب خانه ده و چهار است ماده و سعد و نیک کار است برج او تور و کوکب زهره است با دری و غرس و شوره
کرم و نرم و دراز و خوانند چرب و شیرین بطعم تا دانه در دهم خانه رود چو برج مشتری است اندر برج
عقد و شعر بود بیست سیم زاد تا نوف دست در تقسیم موضعش دانش شاهی است از آن بان کاهی
کرد رو و دراز بالایست خوب خلق و چشم شهلایست کرچه او صاف او طول شد ماه او از برج الاول

صورت اجتماع و سموبات او

صورت اجتماع از او سیاه روح چو فرد و زوج دارد ماه در صورت اجتماع و سموبات او
بیت او خانه ده و پنج است کاه از دو جست و کمر رنج است برج جوزا و کوکب زهره است کاه جوق آن و کر
تمزج سعد بخس باشد و هر نفس سعد کار باشد و هر نحس بیست و چهار او بنفس تا دانا
چار شد برج او افتاد در سیم خانه از برک بلا در ده و یکسه چه باید او لکین عدد در شصت شش نفس
قامت او بلند و دلکش دان موضعش خانه نقش دان دوده و پنج حرف بیان دارد دل کهن کار در کیش

ازد

رز چهره است آن غرو خوکاهش هست از آن بنجم و تقاش ماه او دریا و کذب و نفاق است در الحجار مکر و حلاق
صفت اجتماع صورت او: در صفات طریق و سموبات او چو شنیدی ز قمام نکو در صفات طریق و سموبات او
بشنو از این تو برج طریق که ندارم بخبر تو یار و رفیق چو بنیل جا از دارد بیت بیقینی لیکن کشف صورت او
در ده و شش و طرح بهوا و را سعد خلق حسن و بهو او را برج فرجنگ کشش قمر است نور و ماه کبود و مرد و ترات

ابیت بنا از اقوال جهه و تمش طوبی مال در چهارم برج روز قم دارد از قول بیجان کسر
عدد شش در ده و سه مرد حکیم نو و یک نهاد از تقسیم در ده و شش حرف و عالی است در دهم خانها از دور است
موضعش شاه راه دان آن را از نشیب بر سیمان قامت او دراز و نیکو بر بدنه کوب خندان او
بیت بنا جبر بخر زماه حوام در صفات شانزده خانه شد صفات طریق جمله تمام
صفت شکلها بر مدتمام چو بقسم کیان کان نظام برج احوال خانه بنا یکنفت در دو اشش تمام باید نفت
و مدرا شانزده بود خانه بیت کذب اندرین فسانه اول خانه برج حاست جوهر اعوان زنان خواست
نقش نزدیک و صال اخوان از سیم خانه نزد و شب بیدان خانه چهارم ای صناع و عقار و ان آب و تقاص کنج شمار
بیت پنجم از آن فرد است بر عشق و یاد دلدار است بیت دس غلام در بخوار سیم دزدیا و اسوار
غایت ضد و در دوزن هفت هست بر شش ک در هشتم بیت تا برج علوم جوابی سفر دور از صوابی
عمل خاک با در سلطان اندر ملک احکم از دهم میدان ده یک خانه جیب بدی و نیست اندر یک نکته

ده و دو بیت بنا در زندان سکر در دشمنان و هم چو آن نیز ده هست آب از محبوب چهارده خانه بر مطلوب
هست میزان رمل یازدهم استخراج ضمیر
چو ز در رمل خانها شمار عام بنهاد بر کان کان نظام بنگر تو در اول اشکال عاقبت دان تو هست بنا در دهم
خانه او کی است آن بخت سعد نحس ضعیف و قوت بخت خرج ضمیر سایر او شود از شکل خانه حاصل او
بیت اول دلیل بر ما که در دو خرگاه شمر ناشد موسوبات بوت بالعطات بنا دلیل کهن دان لشکر و خرگاه
دستهای نیز چهارم جوال کمر و پهلو شیر زخم کو یا شمس نا نسب هفتم شمرده اشتمس الیبن ابر شیره
هر دو زانو نیز سکی زهم حکم اندر محبوبان آرد هم آرده دیک شمار کعبه دام چو قدم آرده و دو
صفت شکلها زنیت بخت جبر کفتن فی دیگر تا با خر همین بود بدرست
اول اهمات آن است و زنبات آن از محبوبان ران حو یک شکر دان چهار و پسر از آن کو عمر تا
رومیان طرقه در آب دان نزدیک عقل موت است اول اهمات تذوری شهر و بهار و صاحب
پسر از آن هر دو صورت دیگر کنز تو بخرج از نحس بکذر و نونبات آن از کن نام عکیل برج چهار از کو دام
انجه بر دن از دی اشکال فی الطرق الاربع بیقین دان که هست صورت خاک
خاک ناخر و طالع و تابع و اخری کشتن طالع اشتراهات و خاک نبات بر آب و بنه مکن طامات
اخر و هشتم و چهار دهم دان مطلوب یا زده دهم پس از این چهار شکل غیر شکلی او بیرون از از آن
بنگر تا بکی بود جو انصور کاندران تو مقصود که باشد بر بدل الصورت او حرکتی از دست حرم و حرت
دانکه از غایت در دیده فی احکام بیت طالع و نابا کو یا ز دار کرد هست پوشیده

مرجا

مرجا ابر بند خوشتر فا فقر از درج منطقت دار بر بیخ عقل موسح تو بنه دیکران بکم فسیح تو یا
بخیر اعار کنز بان بکشا یا جوهر درج دانش هنر چو شد در وقف از بوت ضمیر تو را آگاه بود پر تا دو
اکنون از نفس خود بوان کند یا زهر حصول ملک کند بنگر تا در اول و ثانیه هست از اشکال سود در دها
که بود حکم حکایت کن و ورنه بر ثدت ملامت کن که بر پرسد که ملک حاصل و زهره و مرجو موقت
بنگر بوس شمس بیت الملک تا کی یا در هر خواص و ذرا کد این تعلم آمده است ناقص است تا تمام بده است
حکم از آن شکیر یا زنانه است آب یا بیرون کهیا هم نوا از بوت ناقص کاهل شکیر یا یکفت طان ناقص شمار کاهل خفت
کر بوان از برادر و خواهر اجکام ثالث و رابع باشد و از ضاع جد و پدر
بنگر بوس ثالث و رابع حکم و کنز تا ثانی طالع و در پسر برادرم فرزند دارد و مادر کن حتر او بوند
اکر شکلهای سعد بود هم احوال او خوشت نکو و ور هو نحس بنگر بود آن بد شیر و چاب و پسر و ران
بنگر بوس خانه مقسم یا بشکلی که باشد او زنهم که در و شکل و حال اصلیت کو که در تدت آن بیت
زن این هر دو هفتم و پنجم بدر از اشیر بیت سیم بشهادت اصم او یکن و ورنه یا از آن کر آن متکلم
اکر از غیر خویش بر سد بار و بدین نکته است غیر حق نقطه خود و خرج نکته آن و دوازده انکه از
انچه کر بوان بشاش طرح کنز بوت کفتم آن در موارد شکل خانه یکن تا عدد جیب اندر یکن

او علم عمر و بود است لیک این شکل بدان نخست بود او تا ماه یک ماه را ایل از بهر زوال آن گناه
و زر اسباب پرسد و زیادت را احکام خامس و سادس حکیمی از حاجت ای مستمع
که زر زند پرسد و عهد با تو گوید چنانکه گفت و شنید حکم ایشان رنج و شستم است هر که قاعل بود زان
و آنچه در بیت ثالث و رابع با تو گفتم تابع و رابع یا که ویران عمل منفع هر حکم بدل منفع
که بود شکلها را روحانیه نیک خواهد شدن باشد که پرسد که خفیه بیمار است نیکو شود با تو کار
بنگر در بیوت مطر نگو تا چه شکل عمه کرد در و اگر افتد بیت خوف و خطر عقود با اجتماع ار سر در
یا که شکل مانع یا نکس با زشکال خس شیر بدنگی رفت او بیمار کو که او کم خورد غم و تیمار
اجتماع و بیاض در شش و کفش است و جنازه بنده و طشت است انکس نزد اول عقود زیاده از اوست
صفت کو را بنگره چه جور احکام سابع و ثامن یا که انکه بار از تو بدور
و ز زد در نصد زان انبار که پرسند زخوف یک بار موضع لگر کرده شم تا در چنگال نگرد
که توان از زن دلقه بنگر تا در دو چه فرع دلقه و زجو انده هر کس رسد و زغنا و فقیر کس رسد
شکل مقنع اگر جوان باشد بیقین دان که زن جوان باشد که بود هر زن بود هم هر شرح او بیان کنم تو را
نقر الخط جوان اندک باشد هر که زن قتال و قتال فرع و چه قابیت و او نصره و ضرر و خاص
ثابت قبض و خارج بود هر شکل انکس و عقود با تذور دیگر اشکلها بیاشیل اینجا خواهی خوف از شش
پس تا نظر کنم از خلاف تا چه از شکل اند از شکال سود و دان غنی و خس فقر یا که این زر کنم تقصیر

که پرسند زد زد و دزد شد فی احکام سارق و السرقه بشنو از من توای پسندیده
صورت دزد را چو مقسم جس جوع دو دو جنس بر بیست کو که پرسند که دزد اندر بار بنگر و انکه دزد
خانه خالش و ز انک قوت دهم شمار از ده یک بنگر بوی عاشر و رابع تا چه شکل اند از نکو طالع
حکم از هر جنس کنی و داخل تا بیاش میان جنس خس که توان از حصول عمر و دهم و دهم اندر نگر
شکل مقنع اگر بود سه و چار عدد در دکوی بیقصر و انکه کرمان ایات تا نه دانش او هم خانه
شکل مستم اگر بود دوم نشود زره زمانش که بود خلاف انجا حال بنه حاصل جو از ما
که توان از کسند زخود خطر فی احکام الموت و المرات یا زیر ترب و مرگ ای مهتر
نوبه مستم نگاه باید کرد حکم از ان گیاه باید کرد در و سعد شکل و ماه نیست خوف از مرگ
سبب برگ که پرسند است او زنگ از دست آرد است حکم مرشام از و باشد تجدید بود دان نگو باشد
هر چه پرسد نمط ترش حکام احکام الثالث عشر و الرابع عشر تو همین دان بقول این نظام
که توان از تو خوبی عمل بشنو تا بگویم عمل نوع مانع که کنی و عشر تا نوشر سخن چنین مادر
که پرسد ترا و کرد آه که بود باز رفته کنیز نگاه که چه طالع تو پرسیم شکل خارج نشیند در نیم
انفرد شکر را بدانه بخیر چو سعد با سعود با اگر پرسد از شغل و عمل ورزد ای توانی تحصیل
ضرب کنی شکل عاشر و ثانی پس از ینکه کنی ما تا که بود شکل دهم سعود خاص بود حاصل خود را مقصود

صادق اوشکل شانزدهم را که بود در خطوط از خطها و در باشد در ان کاذب نیست خوانیدی که علم بار است
و عدد شکل در سوت بدان در بیان العدد و بیوت زانکه منادر عمل است در ان
عدد ایشان چو پرسند حدی تمام بیت باید نقطه رمل را تمام بدان شانزده شکل از ان
بنگر تا چه ماند اخر کار باز او را بخانه کن اشار هر کجا افتد و بود تمام شکل بخانه را بشمار
عدد خانه را بیاید یک تا بود روشن بخدمت نیک عدد خانه تا بگرفت تا بود روشن این صفت
عدد بیت او است یک اندرین قول نیست بر شکی تا نشیند سیم شش از بخرد چار مشرده بود از روز عدد
جمله خانه بدین منوال باشد اخر جواب حمیده خصال پس از انجا زیاده عمد بشمار ای کار بخرد
انچه باشد تمام در انگاه فوق از روز فرا تحت نگاه این اعداد خانه باید کاست تا بر فرجو با تو گفتم راست
و انچه حاصل بود پس آعمال حکم بر اعمال هر عمل الاجمال بر ضبط حساب اینا جدول بشنو وقت تا داد
خواجه از خطر سیح کلام در بیان بیوت اهدان فی کیت تا نمد تو تسبیح کلام
کلبن عقرب را تو بگیر و دهشت جا کلی عقرب به هر از ایشان سینه تمک پس شاخ علم کنی آهنگ
هر زمانی کرایه دستیا تازه میکند هر خنجر خانه طاهر انرا از انچه مبدا از خبایا سر زد انی
و ندین علم چه عبرت هر کس را طرفه ذکر است قول زنان زانکه او ستاک هم بدین فن عمل کن
چون زدی صورت شکال بنهادی کان کمال نرمی تخشیر طالع کوی رنگ و را زیت خلوی

بیت ثالث دلیل شکل دویست و الشمس و لیل که بکلمه صیرت کو زنجم کرده باید ساخت از شش کو که ترتیب صاحب
کو از هشتم که شمع جهت همین بیت ضد اصل جهت از نهم کو که شکل و نحوست و دهم از طعم در سر دان
ده دیگر باشد که آن تمام معدن از ده و دو جزو تمام ۲ طریق ضبه الاولی
نقطه رمل زنار و باهوی آب و خاک تو او ستاد بشمار و بهی عنوان ایلیس تا نور اگر اخبر ها لیس
نقطه نار اگر هو غالب معدن دان خیه ار طالب و رطوبات در عدد پیدا کو که حیوانات آشکار
آب ار باشد و بنا دان نار خاکش را تو یاد ده و بفقط حد ارکان آب اپس عدد از کواه بار
هر کرا قوت عدد بیش است ۲ طریق الاخری حکم او از عدد فرا پیش است
ضرب کن شکل اول تا سع باز عدد ترکی ترطیع پس از آن صورت دیگر شکل از هر دو شان آن اور
بکر تا دلالت بر حیث ۲ استخراج الاساس کان تعیین جوهر نفیس حیث
نقطه نار از جهت بگیر طرح کن نه نه تهر تو دیگر باز برهم قرار مادر او یازده انگلی بود از آن
طرح خاک و آب ار بر کش ده و چهار آب ده شش ده شش آنچه باید بنا نهاد قسمت بکن از ده اگر و هفت
جوف اشعر و خانه را تو بدان ۲ احکام الاسفار تا نار تو سم حاصل از آن
چو زد در رمل خانها بنظام بهادر بر دو تخته تمام بنگر بوی خانه مران ناچه از شکلها نشسته دران
عدد عنصر بیکی تخت زان بنگلی تو نیمه آن بدست آنچه باقی بماند از تقسیم نرخ او با شکل زر یاسم
نار نهاد یازده بحساب چهارده است و ده شاب و دو دار تو از تخم مهمل جمله ملهمان که در حل

بسم الله

بسم الله الرحمن الرحیم

بدانکه این علم را دانیال ع علم نحو و علم کامل و علم باطن و علم و اذو و نامه دانیال
گویند بسبب آنکه حروف است هر یک بحساب جمل نود و شش است موافق نقطه شکل
این علم ولیکن از مشرق تا مغرب در همه ولایت ها علم رمل گویند و رمل هیچ علم نیست
مگر این علم که رمل مناسب ترست بغیر و یک دانکه محققان کامل این علم نا کامل
و نموخته اند و نمو بزبان یونانی دریک گویند و از لام تا یا رحمه الله تعالی گفتن که
این علم رمل چرا گویند جواب آنکه هو که متواتر ما رسیده که دانیال نبی ع در ماهان
در دریک رونق سر گفتن بجو باده از یمین و یسار رفته راه بیرون شدن نیافته حیران
مانده عاجز گشته جبرئیل آمده خواست که او را راه نماید او متحیر و پریشان خواست
که بر خیزد چون اثر مانده یا هنوز تا بدو بقوت دست بر خواسته و نشان نگشتن مبارک
در دریک پیدا شده از هر دستی چهار نقطه در حال جبرئیل در رسید و گفت طریق این است
که یکی آتش و یکی باد و یکی آب و یکی خاک این ها بر هم ضرب کنی و بدین که راه از کدام طرف است
و چنانکه باید او را تعلیم کند و چنین سبب نزول این علم از برای این علم و علم رمل
گفتند و در کیفیت سبب نزول این علم تحقیق بسیار است و در هر کتاب نوع دیگر

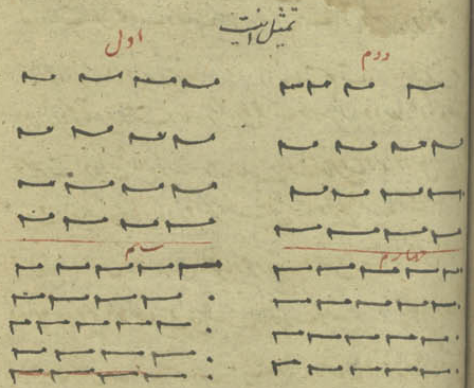

گفته اند آنچه بمقول تر و مقول تر آنست که گفته شد و بعضی گفته اند که علم بسبب تعبیر است
از روز و زیرا که در شب خواطر از پریشانی جمع تر است ولیکن در وقت رمل زدن قمر
بر باید که از نحوست حرارت و هوا صاف و روشن بود در ساعت سعود حکمها است تر آید
اگر اختیار قمر نکند اگر احکام خطا آید و چنین دانست که ساعت موافقت دانند باید که خواطر
متوجه نیت سائل دانند و رمل ضرب کنند و بعضی از استادان گفته اند در وقت ضرب گفتن
سوره اذا زلزلت بخواند و دیگر دعاها بر حساب مرجوحه نه و اولی تر آنست که سوره
فاتحه و اخلاص بخواند و معوذتین بخواند و صلوات بر رسول بفرستد و در بقیه نشسته
ضرب کند و طریق ضرب گفتن آنست که از طرف بر ابر بر یکی ده و چهار خانه ضرب کنند
هر خانه چهار سطر و هر سطر باید که از هفت نقطه کمتر نباشد و از شانزده زیاده
تر نباشد چنین نقطه ها ضرب کنند و دو دو طرح کنند اگر از سطر دو بماند او را زوج خوانند
و اگر یکی ماند او را فرد گویند و طرح نقطه ها بترتیب ضرب از طرف چپ بطرف راست
رود و از چهار خانه چهار شکل حاصل شود و بر یکطرف تخته یا کاغذ نقش کنند انگاه از
اول هر شکل آنچه غیر از زوج و فرد یکدو شکل غم سازد و دوم ها و ششم و سیم و پنجم
هفتم و چهارم شکل هشتم سازد و انگاه دو شکل بهم ضرب کنند تا یازده شکل شود
و شکل یازده هم ها اول هر کنند و بر طرف یمین جدا کنند و شکل دوازده شکل و قاعده
ترتیب است که هر شکل اول را یک مطرات سازد و باقی متحرکات در رو تخم بود
بر این مثال طرح و اخراج کنند

مثل

که از دست شکل جهات و نبات استخراج کرده شده است آن را منطقه و اوتاد شمس
او اخر را تواهد و زواید خوانند فصل دوم در منسوبات بیوت خانه اول دلیلست بر عمر و حیات
و درازی و کوتاهی عمر و صحت و بیماری و شادی و قوت و تسلط طالع و ابتدای کارها و منفعت
و مضرت او و این بیت طالع گویند خانه دوم دلیلست بر مال و معاش و سعی و شرا و دخل و خرج و قدوم
غایب و دلو و ستد و نادیدها و کسی و آنچه بمال تعلق دارد و این بیت المال خوانند خانه سیم
دلیل بود بر برادران و خواهران و اقربا و خویشان نزدیک و نقل و حرکت و خواب رفتن و دیدن
دراز و تدبیر و ضمیر باطن القلب و این بیت الاقارب گویند خانه چهارم دلیل بود بر پدر و مادر
که در میان ایشان مفارقت است و ملک و اسباب و حاصل و مراد و دهقان و زراعت و زمین و عاقبت
کار و این بیت الملک برادران و ذوی الملوک و این بیت الابا گویند خانه پنجم
دلیل بود بر فرزندان و محبوبان و رسولان و ضرع و عطا و عیش و طرب و لباس و دخل و خرج
پدر و این بیت الاولاد و العشق خوانند خانه ششم دلیل بود بیماری و غلام و کنیزک و
و شاگردان و طیور و حیوان خورد و آنچه ضایع شده و فتق و مجروح و مسخ و این بیت الرض
و العبید گویند خانه هفتم دلالت کند بر زن و شوهر و شرکت و خصومت و دعوی و قبول
رومیان مطلوب سایل و غیب و دندان و اضداد و خصم و شهر و مقام و کدخدا و این بیت
بیت النکاح گویند خانه هشتم دلالت کند بر مال غایب و میراث و خوف و خطر و قتل و خوردنی
فقط

فقط و غارت و آنچه دزد برده باشد و مال زنان و غایبان و انبازی و این بیت
بیت الخوف گویند خانه نهم دلیل بود بر سفر و دور و علم و دین و تعبیر خواب و علما
و امانت و اطبا و مدارس و خوانق و خطبه خواندن و این بیت الفکر گویند
خانه دهم دلیل بود بر شغل و عمل و ملوک و سلاطین و امرا و علاج امراض و علم طب
و اوستادان و مادران و کارنو و این بیت العمل گویند خانه یازدهم
دلیل بود بر دوستان و محبان و بخت و سعادت و دولت و امیدها و حاجت
و بیت الملک ملوک و این بیت الرجا گویند خانه دوازدهم دلیل بود بر دشمنان
و حسودان و بندوزندان و عقوبت و شکنجه و مرض طالع و حیوان بزرگ جسم
و این بیت الاعدا گویند خانه سیزدهم دلیل بود بر نفس و رای و تدبیر خود و طلب طالب
و حکم خانه اول دارد و این بیت الطالب گویند خانه چهاردهم امطلوب گویند حکم خانه
چهارم دارد و غایب و دور از نظر گویند منسوبات بفضل غیر و حید و نفع مسؤل خانه پانزدهم
تعلق دارد بر حکم مجموع و رمل و حصر کفتن و او را از آن حکم مطلق نشان کنند و حصر بر
آن را میزان رمل گویند یعنی هر که شکل طالق در وی بیاید و دایم است آنچه و اگر طالق
باید غلط باشد خانه شانزدهم دلیل بود بر عاقبت عاقبت و ترک فرعت و بعض اوراق

خانه نهم

خانه دهم

خانه یازدهم

خانه دوازدهم

خانه سیزدهم

خانه چهاردهم

خانه پانزدهم

خانه شانزدهم

اگر خواهد باشد که بداند که طالع وقت که است رمل بزند و نقاط خانه هم و هشتم را
جمع کند از خانه اول دایره ابجد که ⁝ است با برج که ⁝ است طرح نماید در هر خانه
که تمام شود طالع آن وقت همان برجست ⁝ ⁝ ⁝

بدانکه نار را روح گویند یا روح را عقل نامند و آب را نفس خوانند خاک جسم دانند آتش اول را
روح اول گویند نامش مقیم که اسم نفس است آنرا روح منفخ گویند و طالب اول را عقل اول
گویند و باد دوم عقل دوم آب اول نفس اول گویند و خاک اول را جسم اول نامش مقیم که عنصر
داخل است جسم مقیم و این اسمها هفت مجموع طالب مطلوب یکدیگر بند و در تمیز نفس صادق نیستند
و هرگز دروغ نگویند و اگر بعضی از ایشان صادق شوند و بعضی کاذب این بنا بر موافق و نا
موافق و سعادت و نحست بدانکه طالب است و مطلوب او و همچنین طالب
است مطلوب او طالب است و مطلوب او طالب است و طالب
و طالب و طالب و طالب و طالب و طالب و طالب
و طالب و طالب و طالب و طالب و طالب و طالب
فایده بدانکه هر شکلی که در خانه اول آمده باشد از خانه او شکل از این سکین شمارند تا در چند
آمده است اگر در خانه یک آمده باشد مثل او تا دو یازده هم و هم و سیزدهم و پانزدهم بیک شمرند
حکم کنند بر منسوبات او مثلا اگر خانه آنکس در اول آید و از خانه او بشمارند در دهم باشد دلالت
کند بر سبب عزت و جاه و بنگرند و طلب مال از آنجهت که با صاحب این خانه که فرح است ضرب
کنند با نفر خارج که مال آنکس است حاصل شود و همچنین اگر نفر داخل در اول آید و خانه او
او بشمارند در شش باشد دلالت کند بر ملالت و غم و فکر و او چیزی که از منسوبات خانه ششم
است و طلب امید کنند از آنجهت که با صاحب خانه ضرب کنی عشر خارج حاصل آید که او امید نفره
داخل است زیرا که یازدهم است و باقی بدین قیاس حکم باید کرد والله اعلم حکم مطلوب بدین
نوع است که بنگرند که مطلوب او شکل که در اول آمده است در رمل موجود است و ظاهر یا باطن
و باطن آنست که هر ستاره شکل که در رمل آمده است با صاحب آنخانه از نکبه مذکور ضرب کنند
و متولد معلوم کنند که در رمل است یا نه اگر باشد در چندم آمده است از خانه نامی شود اگر در خانه یک

باشد و بدل نیکی مطلوب شود و اگر در خانه نامی بدی آمده باشد بدل بدی مطلوب شود اما حصول و لا حصول
مطلوب را با صاحب خانه که مطلوب در او آمده باشد ضرب کنند اگر حاصل متولد شود دلیل حصول باشد
سعد یا سعد و نحس یا نحس شود و اگر خارج متولد شود دلیل لا حصول باشد سعد باختیار و نحس بغیر
اختیار و اگر منتقل متولد شود از حالی بحالی بگردد سعد حصول باشد در غایت و نحس لا حصول بود
ثابت باشند تا بر یک حال بماند سعد بالعاقبة حاصل شود و نحس نشود و اگر مطلوب در رمل نباشد
بنگرند که در خانه مطلوب چه شکل آمده است آنرا با شکل مطلوب ضرب کنند و متولد معلوم کنند بر همان
طریق حکم کنند اما در این صورت دلالت در توقف افتد والله اعلم فصل پنجم در بیان نقطه میزان
و سیر بدانکه حکم کلی برای خبر راندن از میزان است و اختیار اکثر علما و حکما است بدانکه نقطه مقابل
نقطه است و شکل پانزدهم قاضی رمل است و قاضی تحریر نگوید مگر برای حکم پس نقطه میزان آنرا که
از پیاده قاضی است بر اندازند هر جا که قرار گیرد سؤال از دو کار بود یا او دو شکل که بر آن نقطه بود
است بر هم ضرب کنند هر جا که بود خبر در او شکل بود یا در آن خانه و اگر نتیجه در رمل موجود نبود خبر از غایب بود

جدول حرکت نفس از خانه پانزدهم

خبر از نفس یا از غایب یا توقع از بزرگان بود	خبر از پوستی یا از بیمار یا از جهت ملوک بود	خبر از نکاح یا از غایب یا از خصومت بود	خبر از مال یا از وصال یا از غایب کار بود	خبر از غایب یا از دوستان یا از مال یا پادشاه بود
خبر از مال یا از غایب یا از دوست بود	خبر از مال غایب یا از بیمار یا از خصومت بود	خبر از صفر یا از علم یا از عمل بود	خبر از سفر یا کار یا پادشاه یا از رنجور بود	خبر از غایب یا از دوستان و محبوبان و خبر باشد

خبر از غایب یا از دوستان یا از مال یا پادشاه بود
خبر از غایب یا از دوستان یا از بیمار یا از غایب بود
خبر از سفر یا از غایب یا از نکاح یا بیمار بود

جدول حرکت نفس از خانه پانزدهم

خبر از پوستی یا از نفس یا بیمار بود	خبر از نفس یا پادشاه یا حرارت رفته بود			
خبر از غایب یا نکاح یا کار بود	خبر از مال غایب یا از پوستی یا عمل بود			
خبر از مال یا پادشاه یا پوستی بود	خبر از مال یا پادشاه یا پوستی یکی بود			
خبر از یاد دشمن یا غایب یا صفر بود	خبر از کار یا بیمار یا عمل بود			
خبر از خوف یا تلف شده یا گم شده بود	خبر از خبری که از دوست یا از پوستی بود			
خبر از دوست یا نکاح یا امید بعد بود	خبر از مال غایب یا عمل یا از کرخه بود			
خبر از عاقبت یا نکاح یا کار بود	خبر از عاقبت یا پادشاه یا غایب بود			
خبر از کرخه یا بیمار یا یکی بود	خبر از سفر یا پادشاه یا علم یا چیزی که عاقبت بود			
خبر از فرزند یا محبوب یا حاجت بود	خبر از فرزند یا محبوب یا غایب یا از زن بود			
خبر از خصومت یا خوف و خطر باشد	خبر از فرزند یا از زن یا از غایب بود			
خبر از سفر یا نکاح یا عمل یا غایب بود	خبر از سفر یا از خبری که از دوست رفته بود			
خبر از محبوب یا بیمار یا سفر بود	خبر از حیوان یا غایب یا کرخه بود			
خبر از خوف یا توقع مال یا پوستی بود	خبر از سفر یا پوستی یا از پادشاه بود			
خبر از پوستی یا خبری که از دوست رفته بود	خبر از پوستی یا مال یا پوستی یا از پادشاه بود			
خبر از دوستی یا سفر یا غایب بود	خبر از پادشاه یا مال یا پوستی یا از نکاح بود			
خبر از بیمار یا سفر یا غایب بود	خبر از توقع مال یا کار یا پادشاه یا از نکاح بود			

سؤال از بهر اهل مال بود یا پوستی یکی یا از بهر اهل خصومت	خبر از سفر یا بیمار یا از غایب بود			
سؤال از بهر اهل دوست بود و از عمل یا از پوستی بود	خبر از عمل یا غایب یا از توقع مال بود			
سؤال از برای مال بود یا توقع مال یا تفرق میان دو	خبر از توقع مال یا سفر یا تفرق میان دو			
سؤال از پوستی یا از مال یا از دو	خبر از غایب یا از سفر یا از توقف بود			
سؤال از سفر بود یا توقع یکی یا از غایب	خبر از خوف یا از خبر گم شده یا از غایب			
سؤال از سفر یا از مال یا از نکاح و سعادت بود	خبر از غایب یا کسی که طلب غایب یا نیامده			
سؤال از دوز دزدیده یا از مال یا از بهت یا از خوف بود	خبر از محبوب یا از توقع یا پوستی بود			
خبر از مال غایب یا پوستی یکی یا	خبر از سفر یا توقع یا پوستی بود			
خبر از نکاح یا از دوز دیده یا از مال یا	خبر از مال تهمت یا گم شده یا غایب یا از رفته بود			
خبر از عمل یا گم شده یا از مال یا پوستی بود	خبر از نکاح یا از سفر یا از غایب بود			
خبر از بیمار یا از یاد دشمن یا پوستی یکی بود	خبر از بیمار یا نکاح یا کار بود			
خبر از پوستی یا از مال یا از گم شده یکی بود	خبر از مال غایب یا بیمار یا پوستی بود			
خبر از بیمار یا از نکاح یا از شرکت یکی بود	خبر از پادشاه یا از عمل یا از وصال بود			
خبر از سفر یا غایب یا توقع یکی یا از دوستی بود	خبر از پوستی یکی یا بیمار یا خصومت بود			
خبر از سفر یا نماز یا غایب در راه بود	خبر از کرخه یا خوف یا خصومت بود			
خبر از یکی که یاد زد یا نکاح یا کرخه یا سحر بود	خبر از سفر یا کرخه یا تا سحر یا سحر بود			

این حاشیه مقدم است

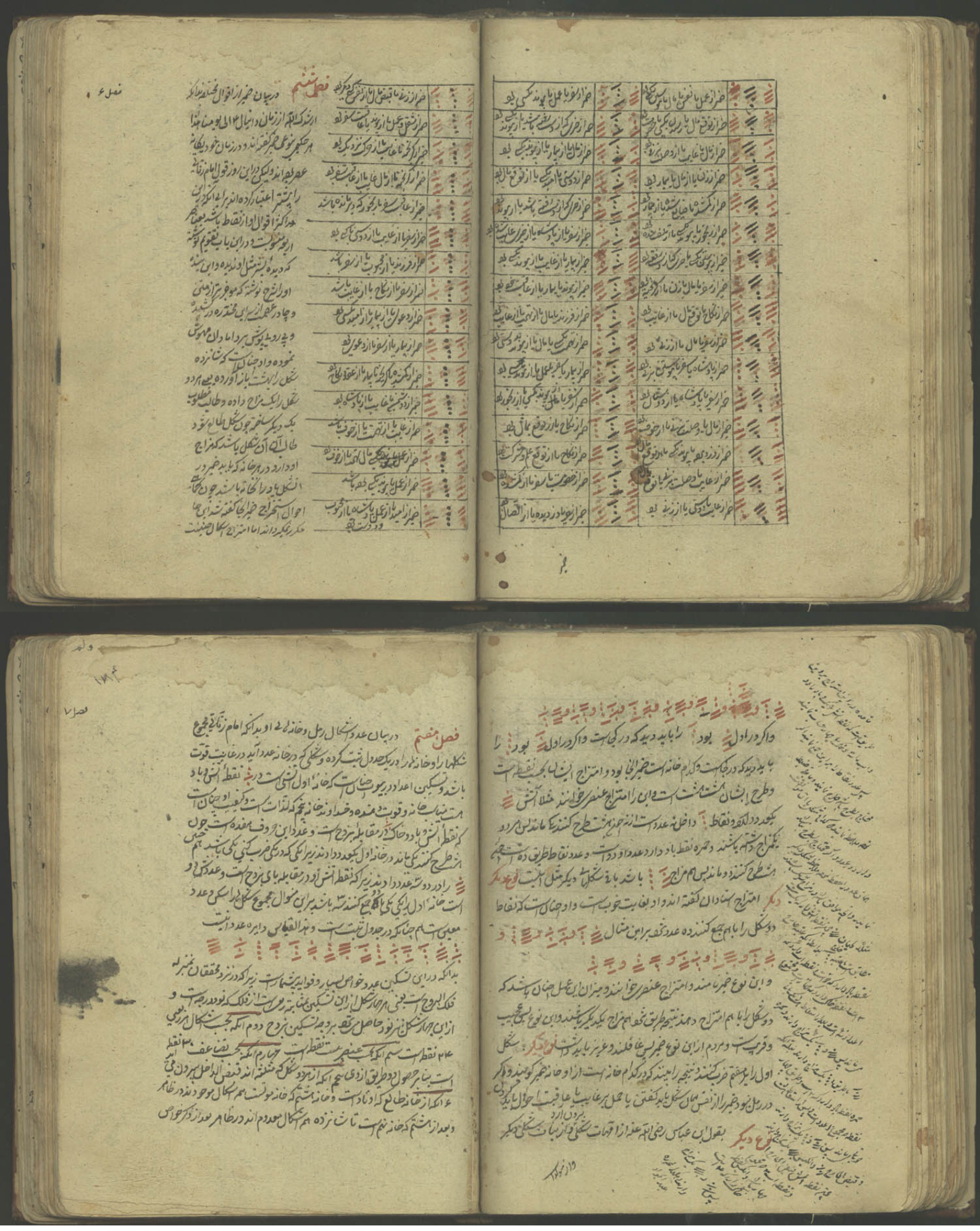

فصل ششم

در بیان خبر از اقوال مختلفه بدانکه ارشک الله از زمان دانیال ع الی یومنا هذا هر حکیمی نوعی خبر گفته اند و در زمان خود یکانه عصر بوده اند و لیکن در این روز قول امام زمانه را بیشتر اعتبار کرده اند برای آنکه در این حدا کثر اقوال او از نقاط باشد بعضا حاصر از یوم سنوات و در این باب تقویم نوشته که دیده بشر مثل او ندیده و این بنده او را خرج نوشته که موفورتر از همتی و چادر عمل از بی این مختصره در کشیده و بی روی پوش بر داماد ان مهوش نموده و او چنان است که شانزده شکل را بهشت باز آورده بیست هر دو شکل را یک مزاج داده و طالب مطلوب یک دیگر ساخته چون شکل طالع شود طالب آن شکل باشد که مزاج او دارد در هر خانه که باید خبر در آن شکل یا در آن خانه باشند چون کیفیت احوال آن مزاج خبر جا گفته شد اینجا مکرر نمیکردانند اما امتزاج اشکال صنعت

فصل هفتم

در بیان عدد اشکال رمل و خانه ها و بدانکه امام زمانه مجموع شکلها را و خانه ها را در یک جدول ثبت کرده و شکلی که در خانه عدد آید در غایت قوت باشد و تسکین اعداد در بیوت چنان است که خانه اول آتش است در بیت نقطه آتش و باد هست منتاب خانه و قوت مفرده و خداوند خانه نجم که لذات است و کیفیت او چنان است که نقطه آتش و باد و خاک در مقابله بزوج است و عدد این حروف مفرده است چون از طرح کنند یکی ماند در خانه اول بعدد دادند زیرا که در یکی که ضرب کنی یکی باشد هم چنین را در دو سه عدد دادند زیرا که نقطه آتش او در مقابله بای بزوج است و عدد کش دو است خانه اول را یکی یکی با هم جمع کنند سه باشد بر این منوال مجموع شکل را سی و عدد معین است هم چنانکه در جدول ثبت است و هذا القیاس دایره عدد اینست

بدانکه در این تسکین عدد خواص بسیار و فواید بی شمار است زیرا که در نزد محققان نمبر له فلک البروج است یعنی هر چهار شکل از این تسکین مشابه بروج است از فلک که نود درجه است و از این چهار شکل نیز نود حاصل میشود بر وجه تسکین بزوج دوم آنکه بحسب شکال اربعه ۴۱۶ نقطه است سیم آنکه بحسب عنصر ست نقطه است چهارم آنکه بحسب نضاعف ۳۰ نقطه است بنابر حصول دو طریق از وی پنجم آنکه از هر دو شکل که مشتبه اند قبض الداخل بیرون می آید ششم آنکه از خانه طالع که اوتاد است و خانه هشتم که خانه موت است هم اشکال موجود اند در ظاهر و بعد از هشتم که خانه نهم است تا شانزده هم اشکال معدوم اند در ظاهر بعد از ذکر خواص

این تسکین گفته اند که این بیان تسکین مزدوج است لیکن در این تسکین شش
شکل را تغییر داده اند بسبب تغییر آنست که خواسته اند تا در ربع اول هم اشکال موجود
باشند در ظاهر و باطن و ربع دوم در ظاهر موجود باشند و در باطن معدوم و ربع سیم در
باطن موجود باشند و در ظاهر معدوم و ربع چهارم در ظاهر و باطن معدوم باشند موجود
و ظاهر آنست که ظاهر نقطه را حساب کنیم و زوج زوج بودیم اگر فرد بماند در ظاهر
موجود است و اگر زوج بماند در ظاهر موجود نیست و موجود در باطن آنست که نقطه های
فرد شکل را بحساب الجمل بگیریم و زوج زوج از عدد دریم اگر فرد بماند موجود در باطن
و اگر زوج بماند معدوم در باطن باشد پس شمار حساب عناصر تنظیم شوند بر ۴
قسم موجود در ظاهر و باطن مثل اینست ⁞⁞⁞ و موجود در ظاهر و معدوم
در باطن مثل اینست ⁞⁞⁞ و معدوم در ظاهر و موجود در باطن مثل اینست
و معدوم در ظاهر و باطن مثل اینست ⁞⁞⁞
بدانکه شکل در خانه عدد وقوف تمام دارد مثل کوکبی که در شرف باشد و شکل ها که در خانه
عدد آیند تعیین عدد ایام حصول مطلوب کنند و عدد اشکال در بیوت بر این وجه است در خانه
اول یکعدد دارد در ۲ و ۳ عدد داخل در ۳ شش عدد بیاض در ۱۳ ده عدد
در پنج ۱۵ عدد در ششم ۲۱ عدد در ۷ بیست عدد در ۸ ۳۶ در ۹
۳۵ در ۱۰ ۵۵ در ۱۱ ۶۶ در ۱۲ ۷۸ در ۱۳ ۹۱ در ۱۴ ۱۰۵
در ۱۵ ۱۲۰ در ۱۶ ۱۳۶
و جدول اینست

وز متولدات شکلی دیگر و از شواهد ربع شکلی دیگر بیرون آرد و از این چهار شکل ده شکل پیدا
کند و از اوتاد و یکی و استخراج کند این نوع چنان است که از زوجانی روح و از فردان فرد
و از نتیجه او خبر گوید و در وقت کتابت رمل اتفاق افتاد بعد از ضرب رمل نتیجه را
در رمل نیافتیم گفتیم سؤال از غایب است که بطلب مال رفته است سائل گفت
بلی چنین است معلوم شد که این نوع نیکوست و خطا کم کند و در باب که بعد از تجربه
بسیار نوشته ام **نوع دیگر** مفردات متولدات را دوازده ۱۲ طرح کنند آنچه مانده
بخانه ها قسمت کنند **مثاله** نقاط مفردات گرفته شد هشت بود چون قسمت کردیم
در خانه هشتم استاد و در آن خانه ⁞ الخذ بود در خانه ⁞ فرح بود ⁞ صاحب
خانه پنجم است و پنج را در هشت ضرب کردیم گفتیم نتیجه از فرزند یا از محبوب یا از
پدر است گفت بلی چنین است **نوع دیگر** بطرح دایره بزوج نظر کردیم که در طالع
چه شکل آمده و در چندم خانه فرو آمده خبر از رمل صاحب طالع گوییم فرض کردیم
در طالع بود خانه اول دهم ولیت خبر از جاه و عمل باشد یا از مال یا از سفر بر این
آنکه جنبی با ⁞ ضرب کنند ⁞ میشود و آن شکل را که نقطه خارج است صاحب خانه نهم
است که دوم است و اگر نقطه داخل در اول آید خبر از بیمار یا از غلام یا از کنیز نگفته
باشد زیرا که در ششم خواهد آمد است خبر از طالب گوید و حکم از مطلوب کنند دایره بزوج
اینست ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ ⁞ ⁞

بعضی گفته اند که ادریس ع نام خود را بزوج تقریر کرده و این تسکین را بنام خود نهاده و در این
دایره عدد آتش و دم و باد و آب چهار و خاک هشت و جمله عناصر دوازده طریق است
۱۲ بیان این معنی آنست که دویست چهل عدد از او موجود باشد از برای آنکه عنصر اصلی طریق
نسبت با دوازده پانزده است و اشکال رمل شانزده چون این دو عدد در هم ضرب کنی
دویست چهل باشد چون نقاط رمل را که نود شش است با وجه کنی ۳۳۶ باشد چون آن
مبلغ را بر خانه ها ع گانه قسمت کنی هر خانه ۲۱ برسد که عدد هم بزوج است قاعده تسکین اشکال این تسکین
است که هر شکلی را که عدد عنصر و آن از ۱۲ زیاده باشد شانزده از وی طرح کنند آنچه باقی ماند بعد او باقی
خانه گردد و سه شکل بیشتر نیست که قابل طرح شانزده باشند یکی ⁞ دوم ⁞ سیم ⁞ زیرا که طریق
از بزوج تمام حرف دلکو که بعدد بیست و یک است جمع ۱۲ از وی طرح کنی باقی مانده
بدین سبب از اصحاب خانه نهم گردانیده اند و بذ از بزوج با و ز و حا دلکو که
که مجموع ۱۲ باشد جمع ۱۲ از وی طرح کنی یکی ماند او را در خانه اول قرار دادند و
از بزوج ز و دال و حا دارد جمله نوزده باشد جمع شانزده از وی طرح کنی ۳ ماند
باین اعتبار از خانه سیم دادند و هر حرفی که قابل طرح ۱۲ باشد بعد الحرف که خانه
از بزوج دلکو خانه گرد مثلا الحبان با دارد خانه دو بدان دادند و بیاض دال
دارد خانه چهارم دارد و بر این قیاس تا ۱۵ بقیض الداخل دادند بجهت آنکه از از بزوج
زاو حا است که ۱۵ باشد و باقی ماند از وی بیوت ۱۲ از اشکال ⁞⁞⁞ را باو دادند

فصل

فصل هشتم در بیان احکام بدانکه حکم مطلق هیچ حکمی نگفته است بر آنکه حاکم
علی الاطلاق خدا است هر که از رمل و نجوم حکم مطلق گوید و بر او حصر باشد او کافر است
ولیکن اگر گوید که فلان ستاره با فلان شکل در فلان خانه است و بتجربه معلوم شده است
که از این شکل این خاصیت حاصل شود و از این نوع سخن گوید خاصیت اشکال بیان
کند بالاستنباط بر آنکه خواص اشیا حق است و در زمان حضرت مصطفی ص شخصی آمد
و گفت یا نبی الله مرا در آمده است و در ریگ خطها می کشد و ما فی الضمیر میگوید حضرت رسالت ص
این آیت را بخواند قَالَ اللهُ تَعَالَى ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ
أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و بعد از این حدیث فرمود که
كَانَ نَبِيٌّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ يَخُطُّ مِنَ الرَّمْلِ فَمَنْ وَافَقَ خَطَّهُ فَذَاكَ
فَقَدْ أَصَابَ حَاجَتَهُ وَهُوَ عِلْمٌ يعنی نبی از انبیا که خطها
میکشیده بر سر ابر و ضمایر واقف میشده اگر کسی این علم را نیکو داند اکثر تجربه ها او
پسندیده افتد غرض از این سخن آنکه جنبی بر حالی واقف شوند حکم مطلق نکنند
بگوید که دلیل چنین است که چندین وقت را چنین شود ان الله تعالی از جنس اتصال
الحکم الطریق اول باید دید که سؤال بکدام خانه تعلق دارد از جنس اتصال است یا انفصال
و شکل این خانه را در ظاهر و باطن رمل موجود هست یا نه اگر موجود بود کار بمراد باشد
سعد با سعد و نحس با نحس توافق و اگر نبود حال بر فلان اندیشه نبود سعد با سعد و نحس با نحس
الحکم طریق وضعی اول باید دید که سؤال بکدام خانه تعلق دارد از جنس اتصال است

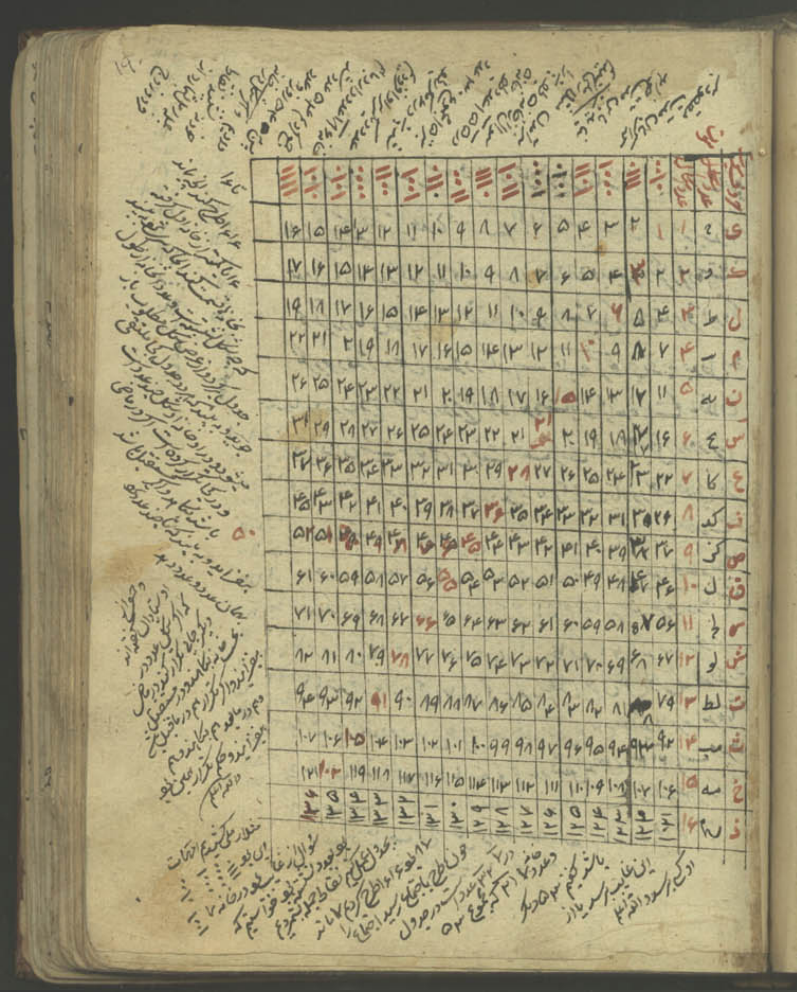

مجموع از خریدن چیزی و زیادتی حرمت و نعمت و عزت و رحمت و آمدن غایب
و یا از نوع انفصال است مانند فروختن چیزی و زایل شدن غصها و زحمتها و نا آمدن
غایبان و خلاص محبوسان و بردکان و مثل این ها و شکل خانه سؤال متعلق است
در داخلی و خارجی یا نه اگر موافق بود کار مراد گردد و سعد با آسانی و نحس بدشواری
و اگر غیر این بود یعنی موافق نباشد حال بر خلاف مراد بود سعد با آسانی و نحس بدشواری
و بدو اختیار روی بمعرفت اما باید که حل و عقد را بداند که یعنی تبدیل اشکال که
خارج چگونه داخل شود و داخل کی خارج گردد و منقلب چون ثابت شود و ثابت
چه نوع منقلب گردد و این مسئله را نیک باید فهم کردن تا در حکم عاجز و متحیر و متفکر نشود
و البته خطا نیست که هر کس که این نسخه را ضبط کند بی تعلیم اوستاد مرتبل نشود و مثال
حل و عقد نقطه است که موجود را از دو فرد و زوج گشاده دارند و از زوج بستر و از
فرد و زوج نیم گشاده و از او حکم بر بود و نابود کنند مثالش آتش و باد گشاده و
این مرتبه شکل ... و خاک و آب نیم گشاده چون قوت آتش و باد است ... آتش و باد گشاده است و آب نیم گشاده و خاک نیم بسته چون قوت آتش و باد
پس ایشان بدلیل رفتند پس این داخل خارج باشد مجموع متولدات بر این
قیاس کنند در خارجی و داخلی و سعدی و نحسی و این بغایت نیکوست الحکم بطریق
رد بما و این مشهور است که ایشان بصلبیات حکم کنند و این نیز پسندیده است و او
چنان است که از امهات شکلی بصلیب فرود آرند و از بنات شکلی بالا برند

مثالش

الحکم بطریق رد بما

و عمل برین جدول چنان است که افراد را بل از اول تا شانزدهم بشمار و شانزدهم
کان طرح کند بقیه را بخانه ها قسمت کند آنجا که برسد نشان کند و ببیند که در
جدول در او خانه عدد چند است او عدد را نگاه دارد و ببیند که تکرار کرده است یا نه
اگر تکرار در مافی خود کرده باشد نقصان کند و اگر منقبل کرده باشد بر افزاید و اگر
تکرار نبود تعداد او همان است که در خانه است فایده اگر خواهی که بی جدول عدد
باید دیدن که هیچ شکل در روز مزاج خود آمده است یا نه اگر آمده است گوید فلان
روز یا فلان شب از احوال این نیت واقف گردی اگر دو سه شکل در روز مزاج
و یا شب مزاج آمده باشد سخن از نزدیک تر باید گفت تا دور یعنی فلان روز
یا فلان شب واقف شوی باید دانست که نوع دیگر در عدد مطلوب گفته
اند او چنان است که شکل چون سطح شد چند انگه رفته باشد از عدد او خانه بگاهند
انقدر که با عدد او باشد و عمل اطرح کنند تا کدام میطلبد مثلا طریق در ۱۲ باشد
۷ مرتبه اسفلی باشد چون هفت از هفتاد و هشت بگاهند ۷۱ باشد عدد طریق در ۱۲
۷۱۲ باشد جمع اطرح کنی ۷ باشد گویم همه میطلبد چون شکل علوی شد انقدر که رفته
باشد بر سر انقدر دیر دهان عمل باشد مثلا قبض الداخل در ۱۴ آید ۱۱ مرتبه آمده باشد
و عدد این خانه ۱۰ مجموع ۲۱ باشد گویم عدد قبض الداخل در ۲۱ است و طریق
مطلوب است والله اعلم دیگر انکه اعداد مشهور در رمل است که از خانه اعداد گیرند که خانه
مطلوب آید رمل است پس هر شکل که در ۱۴ آمده باشد حکم از او کنند بدانکه هر شکلی از این
طالب را خواست و او مطلوب او بدین وجه

و از آن دو شکل شکلی بیرون آرند و صلیب را بیش الامر بر هند و شکلی بر
آرند و او را اکبر اعظم خوانند و نگاه داشته باشند و هر شکلی بر نداز او بود و نا
بود معلوم شود و از آن دو شکل شکلی بیرون و خبر و حکم از او شکل گویند الحکم نقط
افراد رمل را از اول تا شانزدهم بگیرند و دوازده کان طرح کنند آنچه ماند بر خانه ها
قسمت کنند آنجا که منتهی گردد آن شکل را باصاحب خانه ضرب کنند و شکلی بیرون آرند یا نهان
نقاط را نه طرح کنند و مثال اول قسمت کنند هر جا که برسد آن صورت را باصاحب
او خانه ضرب کنند و شکلی بیرون آرند و بر سؤال او شکل تحتانی بنهند باز دیگر همان
عدد را بهفت هفت طرح کنند و قسمت کنند هر جا که منتهی شود آن صورت را باصاحب
آن خانه ضرب کنند و شکلی بیرون آرند و در برابر او دو شکل نهند باز دیگر همان عددهای
مذکور را جمع طرح کنند و مابقی را قسمت کنند هر جا که تمام شود آن شکل با صورت که
صاحب او بیت است امتزاج دهند و شکلی بیرون آرند تا چهار شکل بدو اثرات سازند
و شانزده شکل تمام کنند انگاه از پنجم و هفتم شکلی بیرون آرند و از نهم و دهم شکلی دیگر
بیرون آرند و از او شکل و شکل شانزدهم شکل حاصل کنند و حکم خیر مطلق بدان شکل
باشد بدانکه چهار شکل او تعلق بزمان ماضی دارد یا شکل آنکه از او متولد شده و چهار شکل دوم
تعلق دارد بمستقبل یا آن شکل را که تولد یافته است از او بدانکه بتحقیق چهار شکل اول از زاده
سائل است و چهار شکل دوم از آن مسئول الحکم بطریق انقلاب و این نوع میان استاد
مشهور است و او چنان است که وتد را با وتد با هم ضرب کنند و نتیجه بینند که چیست و حکم مطلق

الحکم

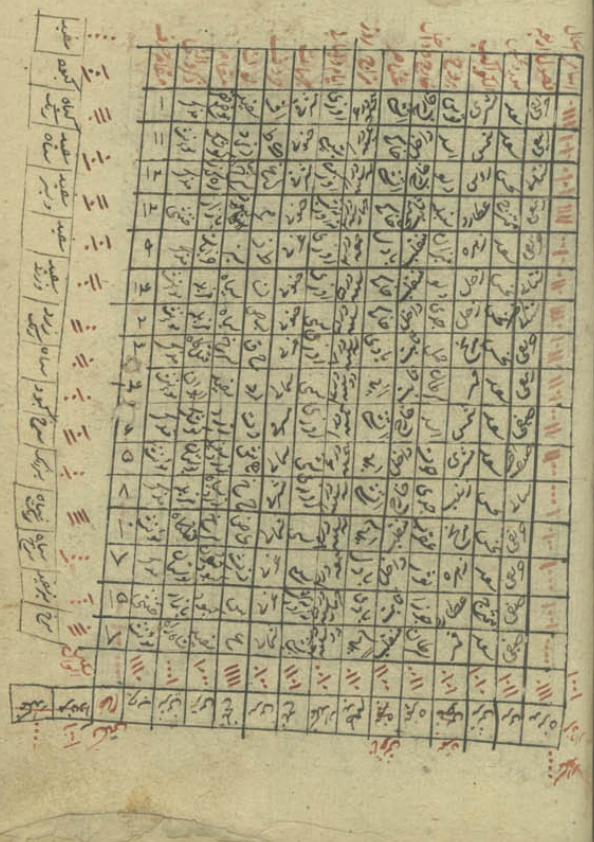

یرایی کنند و طریق آنست که از سیزدهم شکلی بیرون آرند و از چهارم و چهاردهم شکلی و از
و از هفتم و پانزدهم شکلی و از دهم و هشت نزدهم شکلی بیرون آرند و رمل تمام کنند و حکم از
سیزدهم این نهاد کنند و این نزدیک محققان پسندیده است و مشرف انواع است و باقی احکام
از نوع مشترک است میان وضع دایره و ما از هر نوع چیزی یاد کنیم تا مبتدی را فایده باشد **فصل**
نهم در بیان احوال مشترک میان وضع دایره بدانکه در احکام شکل مکرر رمل نگاه داشتن اصل عظیم
دارد و قاعده آنست که سؤال از هر خانه که باشد نگاه کنند اگر در آن خانه شکل سعد باشد
حکم بر سعادت آن خانه کنند و اگر نحس باشد حکم بر شقاوت آن خانه کنند **مثال** اگر کسی سؤال کند که مرا مال چه
سبب بدست می آید از مکرر دوم گویید و اگر مکرر نباشد از دوم گویید و اگر از معاون گویید دوم را
در هشتم ضرب کنند و از او گویید و اگر از معاطی پرسند دوم را در دهم ضرب کنند و از او گویید **و اگر**
پرسند که مرا فرزند خواهد شد یا نه پنجم را در هفتم ضرب کنند نتیجه اگر داخل باعظم یا بیاض بود فرزند
شود و از باقی نه **قاعده** اگر پرسند که فلان چیز فروخته شود یا نه نظر بخانه دوم کنند اگر شکل خارج
است فروخته شود با آسانی نحس بر باقی و اگر داخل بود فروخته نشود و اگر مقید بود و فروخته شود اما
باز گردانند زیرا که داخل دلیل دخل است و خارج دلیل خرج است و مغلب دادوستد و ثابت
در توقف ماند و احوال عموم کارها بازار بدین قیاس کنند **مثال** بهمت عقد و نکاح اگر پرسند
که این نکاح خواهد شد یا نه نظر بخانه نهم باید کرد که خانه علم و خطیب است اگر خارج بود خطیبه
خواهد شد و کار بر آید و اگر داخل و ثابت بود در توقف افتد و اگر پنجم و نهم شکل نحس باشد

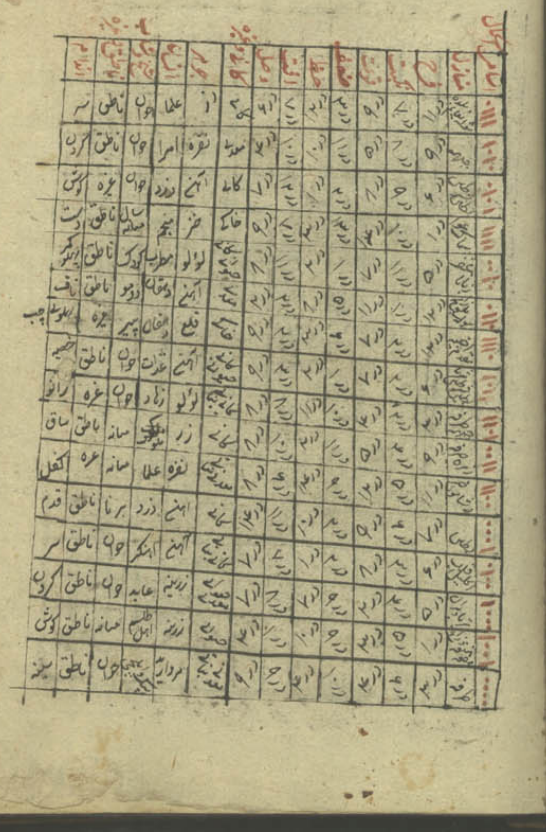

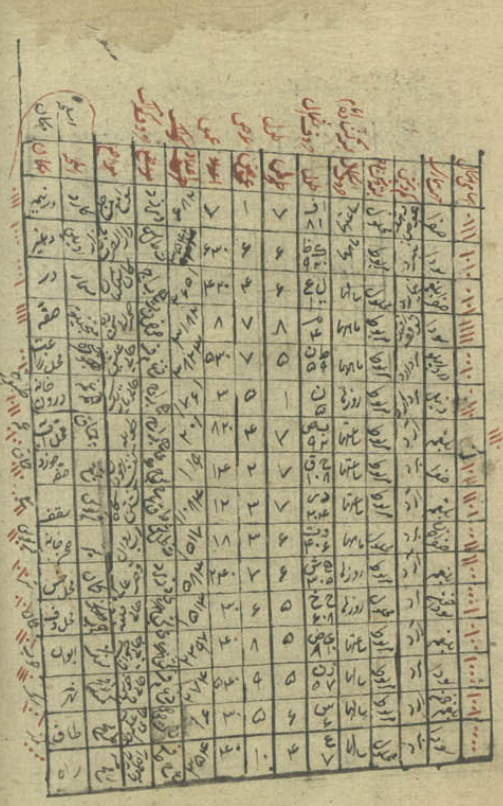

سعد و نحس و داخل خارج و ثابت و منقلب شرف و هبوط و اوج و حضیض و طول و عرض و عمق اندازه
که لایق بود از منسوبات در جدول ثبت شد تا طالب رود مطلوب برسد اما بیان اشکال و صفت
ایشان دو وجه تعبیر اینست بشکل اول گویند برای آنکه منسوب بشخصی بزرگ پیش خرد سر میانه بالا سفید چهره
اصل خردمند فراخ چشم زرد مو دراز بینی فاضل و نیکو رای و از اهل شرف بر سر با بر روی باشد
داشته باشد بشکل دوم گویند برای آنکه منسوب بشخصی کندم گون و بلند بالا و خوش چشم
و پیوسته ابرو و بزرگ سر و خرد با از سر زخم سنگ داشته باشد و سوداگر یا صراف بود و این
شکل را قبض الخارج گویند برای آنکه نقطه آتش دارد و در آبرا بمیان دو درج گرفته است
دلالت کند بر شخصی دراز بالا سبز رنگ فاسق و بد کردار و سرخ رنگ و مایل تنک و کبود چشم
دروغ گوید و بی ادب و بی نماز و غماز بود و این شکل را گویند برای آنکه از همه شکلها
نقطه بیشتر دارد و هر شکل که با ضرب همان شکل حاصل شود دلالت کند بر شخصی بلند بالا سبز رنگ بزرگ
پیش مرد حکیم و فربه اندام و بزرگ سر و فراخ شکم و این شکل را گویند که صبح و فرح و جوله نیز گویند
برای آنکه تعلق دارد بر محبوبان و عیش و طرب و منسوب بشخصی سرخ و سفید و خوب رو و کشیده
و نیکو گوی و خورد سر و بزرگ سرین و پیش بود یا کوته و این شکل را عقده و وثاق نیز گویند
برای آنکه صورت او به بند کرده و دیگ سر پوشیده میماند اگرچه در اصل اثبات است اما از انقلب
خوانند بر مثال طریق و او منسوب بشخصی سبز رنگ میانه بالا بنده یا بنده زاده و دروغ گوید خرد سر
خرد با فراخ شکم گیرد خصوصت جوید و این شکل را انکیس و منکوس میخوانند برای آنکه طیان
سر بر زیر کرده پر فن است و او منسوب بشخصی سیاه چهره و تلخ سخن و فربه تن و بزرگ سر

و خرد با و دراز بالا و کوتاه کردن و بد اصل و نادانست و بر طرف چپ نشانی داشته باشد و بنده
صفت بود و این شکل را حمره گویند یعنی سرخ رنگ چه نقطه با و شکل ثابت است اما بفعل
خارج و او منسوب بشخصی میانه بالا و دراز گردن و کم چشم و ابله رو و سرخ و سفید و پر مکر و حیله و دروغ
گوید و فاسق و بی نماز و سخن گوید و بد فعل و پر فتنه و قصاب یا جلاد بود و این شکل را نیاض
گویند و سامره نیز گویند برای آنکه نقطه آب دارد و سفید است و ثابت و داخل و دلیل کند بر شخصی
دراز بالا و خوب روی بلند بینی پیوسته ابرو سفید پوست تیز رفتار و این شکل را نصره خارج
خارج خوانند چون دو نقطه علوی دارد منسوب بشخصی دراز بالا کوشفید چشم خرد سر بزرگ پا زرد چهره
داصل و خردمند و نیکو رای و بزرگ منش و شکر و صبر مند بود و این شکل را نصره داخل گویند برای نقطه آب
و خاک و لکه دلالت کند بر شخصی خوب رو و سیاه مو و میانه بالا و سر کشنده و خورد پا و بزرگ سر بلند بینی
عاقل و جوان و نیکو رای و این شکل را عتبه خارج گویند و ثابت نیز خوانند بجهت آنکه نقاط علوی دارد
و صورت او مانند سهانه زیر پر در است شخصی باشد دراز بالا زرد رنگ و کم چشم برفته و کینه جوی
و تلخ سخن و کریه منظر و خرد سر و بزرگ پا و انکر و بی عقل و بی اصل و فاسق و بی نماز و ترش رو و بجانب چپ
نشان داشته باشد خرد بینی یا سر زبان بود و این شکل را نفی الذ گویند یعنی پاکزه رخسار و او منقلب
داخل است که در او نقاط سفلی بیشتر است و پیش رو میان سود اگر است شخصی باشد میانه بالا
سرخ رنگ کم چشم و این شکل را عتبه داخل گویند برای آنکه نقاط سفلی بیشتر دارد و باستر از
بالا و در میماند شخصی سرخ بلند بالا خوب صورت کم گوی پیش چشم سفید پوست بزرگ سر و این شکل را
اجتماع خوانند برای آنکه با و داب را با هم جمع کرده است یعنی صاحب شخصی باشد چشم یا نقاش و دراز
بالا و باریک اندام و بزرگ سر و با و گندم گون و این شکل را طریق گویند برای آنکه صورت او براه میماند

و اصل

داصل اشکال رمل و لیست که بر دانیال پیغمبر ع فرود آمده است و بحساب نقاط علم دانیال گویند
یعنی علم رمل نوشتن نقطه است و علم ارثه در او موجود است و اتم الاشکال و او منقلب و ممتزج است
منسوب بشخصی بلند بالا و نیکو گو و خندان رو و باریک اندام خرد سر و خرد پا تیز رفتار شل یک و ابلهی و مسافر
چست و چالاک و صفت او کج کار بود یا اصحابنا فصل سیم در بیان تعبیر گفتن از قول حکما و اهل علم
بدان ارشد که الله تعالی که تعبیر گفتن امر عجیب و غریب است کسی را زین معنی وقوف نیابد و انا که واقف شده
مظنت کرده اند سخن بر موزون اشاره گفته اند و ظاهر نکرده اند اما آنچه بدین تعبیر رسیده است از قول ائمه
و مشایخ این قوم رحمهم الله از مرموز چیزی قلمی میشود تا مبتدیان را آسان باشد و طریق سلوک
هر کس را دریابد که چگونه تعبیر گفته چنانکه تعبیر از طالب مطلوب و جماعتی از غایب و مغلوب سخن رانند
بعضی از شکل اول و گروهی از نقطه و فرقه از قوت و زیره از سیر و حرکت و چند نوع دیگر اگر
همه را بیان کنیم بطول میانجامد و از مقصود باز میمانیم خیر الکلام ما قل و دل تعبیر گفتن از طالب و مطلوب
بدانکه تعبیر گفتن از طالب و مطلوب اصل عظیم دارد و او چنانست که هر شکل که در اول بخط نگر و که مطلوب
او در کدام خانه است تعبیر در او خانه بود و در او شکل که در او خانه مطلوب است و اگر مطلوب در
ظاهر و باطن رمل نباشد سؤال از غایب باشد و این نوع پس نیکو است یاد کرد که غریب است و در
مفاتیح آورده که مطلوب هر شکلی کدام است بقول اهل خراسان و عراق مطلوب هر شکلی چهارم
دیست چنانکه مطلوب عتبه داخل است و از ان اجتماع و از ان طریق و از ان
لیان بدین قانون مجموع شکلها طالب و مطلوب یکدیگرند و لیکن بمذهب میان و جماعتی
بطریق دایره عدد میروند و دایره عدد اینست

و در این دایره مطلوب هر شکلی

هفتم ویست زیرا که هر شکلی که نظر در مقابله خود دارد و این را ناظر و منظور گویند چنانکه مطلوب
: حره است وازان : انیس وازان : نفره خارج وازان : عقد و مذب حکای بر بر
و طایفه دیگر مطلوب هر شکلی یازدهم ویست بسبب آنکه اشکال را نظر با هند خود است و خانه امید او
جانب یازدهم است پس آن که یازدهم مطلوب باشد و مدت مقصود را از مطلوب گویند
مثلا اگر مطلوب در امهات بود یومی بود و اگر بنات بود و نقره و اگر در منطقه بود ماهی
و اگر در شواهد بود سنوی بود و چون خواهند که از کمیت روز بدانند ماه و سال معلوم کنند یعنی
شکلی که از خانه مقصود در اول آورده اگر در امهات از روز خبر دهد و اگر در بنات باشد از ماه
و اگر شوارات باشد از سنین این را در جدول نمودیم که چگونگی خبر را از حصول و لا حصول و سال

و شوارات یازدهم	اشکال مریخ	اشکال مشتری	اشکال زحل	اشکال قابض	اشکال نقره	اشکال عطارد	اشکال قمر	جوزهر
	۱۰۱۱	۱۱۱۰	۰۱۱۱	۱۰۱۰	۰۰۱۰	۱۱۱۱	۱۱۰۱	۰۱۰۱
	۰۱۰۰	۱۱۰۰	۰۱۱۰	۰۰۱۱	۱۱۰۰	۱۰۰۱	۰۰۰۰	۰۰۰۱

اگر بسند که مرا فرزند خواهد شد یا نه پنجم را در هفتم ضرب کن نتیجه اگر داخل یا بیاض
یا عقلیه فرزند شود و در باقی نه اگر سؤال کند که فرزند در شکم این زن هست یا نه
رمل بزند شکل اول را با هفتم ضرب کند هر شکل که حاصل آید باز آن شکل را در پنجم ضرب کند
اگر از این دو : یکی حاصل آید البته فرزند باشد و از رحم بیرون آید و اگر غیر این
دو شکل باشد فرزند در شکم نبود و اگر پرسد که پسر باشد یا دختر اگر در خانه پنجم این
شکل آید دو پسر زاید و اگر این شکل آید دختر زاید بزودی و بروزی میند باشد
و اگر این شکل آید پسر زاید بسختی و اگر این : آید پسر زاید و اگر این شکل آید
پسر باشد سقت شود و این شکل پسر زاید و این شکل پسر زاید و اگر این شکل : آید
دختر زاید و سختی بیند و جراحتی بر اعضای او برسد و اگر این شکل باشد : دختر
زاید و این شکل : آید پسر نیکو زاید بزودی خلاص یابد و اگر این شکل : آید
نظر بجانب چپ و راست رمل کند اگر در جانب چپ شکلهای مذکر غلبه کرده پسر
زاید و اگر نه دختر و اگر این شکل : آید فرزند زاید مرده و این شکل : دختر
زاید و این شکل : آید هر گز فرزند نباشد و شکم او بزرگ باشد بجهت علتی
که در شکم دلالت اگر این شکل : آید دختر زاید نیکو رو و این شکل : پسر و دختر
هم زاید و لیکن دختر هم غالب باشد اگر سؤال کند که در طالع این زن
فرزند باشد یا نه اگر در خانه اول و پنجم یا یازدهم یا سیزدهم این شکل :

اگر بسند

آید یا این شکل مکرر کند فرزند باشد و اگر در این خانه اشکال سعد داخل آید فرزند
البته باشد اگر بسند که فلان چیز فروخته شود یا نه نظر بخانه دوم کند اگر شکل خارج است
فروخته شود سعد یا نحس بدی شواری روزی یا نه و اگر داخل بود فروخته نشود و اگر منقلب
باشد فروخته شود اما باز گردانند زیرا که داخل دلیل دخلت و خارج دلیل خرج است
و منقلب دلیل دوستد و ثابت در توقف ماند و مجموع کار دلیل بازار بدی قیاس
کند سؤالی عقد و نکاح اگر بسند که نکاح خواهد شد یا نه نظر بخانه نهم کند
که خانه علم و خطبه است اگر شکل خارج بود خطبه خوانده شود و کار بر آید دکار بر آید
و اگر داخل و ثابت بود در توقف افتد و اگر هم و اهم شکل نحس باشد در میان شر
و شور و خصومت واقع شود و بغیر از خطبه خواندن هر احوالی که باشد از خیر و شر
و نفع و ضرر از پنجم گوید و لیکن به تجربه معلوم شده که از اول رمل تا هفتم هر جا که شکل
خارج باشد بر صورت او شخصی مانع باشد سعد بدوستی و نحس بدشمنی و عدد مانع را
بحسب تکرار او شکل خارج باید گفت فایده اگر بسند که احوال میان ما و او چه خواهد بود
نظر بخانه هفتم کند اگر سعد بود نیکو بود و اگر نحس بود بد باشد و اگر داخل و ثابت
بود روزگار بر قرار بماند و اگر خارج و منقلب بود طلاق و جدایی واقع شود و
ظریف طبعان گفته اند که از شکل خارج طلاق بایی یعنی قطع شود و از منقلب
رجعی سعد باختیار و نحس باضطرار و جفا اگر خواهی بدانکه محبت از کدام

اگر بسند

سؤال

فایده

اگر خواهی

طرف

کدام طرف بیشتر است در اول و هفتم باید دید اگر هر دو سعد باشند هر دو
یکدیگر را دوست دارند و اگر هر دو نحس باشند همدیگر را دشمن دارند و در دوستی او
قویتر باشد که نحس تر باشد و در دوستی مثل این آنکه سعد تر است فایده دوستی و
دشمنی از عنصر معلوم توان کرد مثال باید که در طالع و هفتم نظر کند که در هر یک
چه عنصر است از آنجا حکم کند بر چگونگی احوال ایشان و او چنان است که آتش و آب
باهم دوستی ندارند و ناسازگاری از طرف بود زیرا که آب غالب است بر آتش و
آتش بزبد فیل است و متکبر و بزرگ منش و سبکسر و مغلوب و باد و خاک باهم دوستی
ندارند و دشمنی از طرف باد ظاهر تر است و او غالب بر خاک و خاک متحمل
بارکش است اگر چیزی دلالت در دل دارد از کینه و غیره و باد هر چه دلالت بر زبان
دارد و در دل هیچ ندارد پس باهم دشمن باشند و غیر اینها همه بر یکدیگر دوستی
دارند و سازگارند اما سعد دلیل بر خوبی و دوستی و نحس بر دشمنی فایده
اگر خواهی بدانی که زن جوان است یا پیر در هفتم باید دید اگر از این شکلها یکی
آنجا بود جوان بود : : :

دوازده خانه رمل را احکامی نوشته هر که احکام این دوازده خانه را ضبط کند احتیاج
بالیتا نبود و او انیست الباب الاول اگر در خانه اول شکل خارج باشد سائل رایت
نقل و حرکت باشد و اگر شکل داخل باشد سؤال از تحصیل چیزیست که از پیش سائل دور
دورست و اگر نایب است متحیر باشد و اگر منقلب باشد متردد و اگر سعد بود دلیل نیکی و
تندرستی و نحس عکس ماضی این خانه دوازدهم و مستقبل او دوم است اگر خواهد حکم بر بدل کند
از اشکال ناقص کند اشکال ناقص نیست و و و

مر فرزند را و اگر در دهم و دوازدهم و هفتم تکرار کند دوستی بست و در باقی خانه‌ها نه دوست
و نه دشمن و اگر سؤال از عاقبت خویش باشد از اول و چهارم شکل بیرون آرد و از چهارم و چهارم
شکل و از او هر دو شکل شکلی که او دلیل از سعادت و نحوست از تکرار او شکل فساد و صلاح معلوم کرد چنانکه
اگر در خانه دهم دست بود تکرار دست بود و اگر در خانه دهم رنج و خوف بود از دشمن مفرت بود
البیت الخامس اگر سؤال از فرزند باشد از این خانه از سعادت و نحوست حکم کند و اگر سؤال از حیوان باشد
از تکرار اشکال حکم گوید اگر در خانه ما سعد تکرار کند خبر خوش آید و اگر در خانه ما نحس تکرار کند خبر ناخوش آید
و شکل داخل بود خبر راست بود و خارج نحس خبر را چیف السؤال کند از فرزند باشد یا نه اگر شکل نجم
سعد داخل با منقلب سعد یا بیاض یا عقله بیش باشد و الا نه اگر سؤال کند که چند فرزند شود از تکرار
سهم گوید اگر سند که فرزند باشد یا نه در خانه نجم نگه کند اگر این اشکال باشد دلیل است که فرزند باشد
و اگر این اشکال باشد فرزند نشود و اگر شود فوت شود
در شکل نجم ملاحظه کند اگر نر باشد و اگر ماده باشد اشکال نر و ماده است
ماده تمتیع اوتاد
معتبر این رفته اند که هر گاه بیاض و عقد در رمل موجود باشد البته فرزند نشود اگر سؤال از موقوف
کند حالش از نجم و بر آمدن امید از لسان الامر که از اول و هم بیرون آید و دوستی و دشمنی از
تکرار نجم گوید البیت السادس اگر سؤال از بخور باشد در این خانه شکل خارج باشد از رنج بیرون آید
سعد بر دوش آسان و نحس بر گردن و داخل رنج زیاده شود و ثابت در توقف افتد و منقلب از رنج بیرون
آید و باز بخور شود بهر بیت نه و نحس بشوار بر و از رنج ماضی بیار و از چهارم عاقبت عمر و از هشتم میرد یا نه

ازدهم

و واقع شدن سوار سهم و نهم و اگر سؤال کند که رود باز آید یا نه نظر کند در سهم و نهم و شکلها یا
که از دوازده زاید باشد از اغلب اهل حکم آمدن کند و از خارج ثابت در توقف افتد و خانه سهم
نظر نزدیک و خانه هفتم میانه و خانه نهم سفر دور و پس اگر در این سه خانه شکلها متحرک خارج بیند حکم کند
بر فتن سفر اما سعادت و نحوست را از شکل ما سعد و نحس حکم کند البیت الغاشر اگر سؤال از شغل و عمل
کند و در این خانه شکل داخل شد یا عقد یا حمره دلیل راحت باشد و نباتات در این خانه نحس اند
و منقلب سعد و اگر شکل از نهم و دوم بیرون آید داخل شد مال نعمت و عمل بود و اگر سؤال کند که
هر کدام کار به آید از صناعت طلب شغل هم کند و از او گوید دوستی رنج و دوستی بزرگان یا کار زار تکرار
دوستی
و هم در سهم و هم در نهم زاد گوید و اگر تکرار کند دوستی بود و الا لا اگر از دوستی و دشمنی پرسد اگر در رنج سعادت
نظر از جانب دست است و اگر نحس است او دوست و دشمن است اگر این اشکال است اندوستی گرد
نیست دوستی از روی یاری است اگر از طلب حاجت از پادشاه پرسد اگر شکل در نهم سعد باشد از او یاد
شاه قوت پرسد اگر خواهد بداند که خبر یا دعا یا دیر شود شکل در نهم بر دوم گیرد است ضرب کند حاصل
اگر سعد است رسد و اگر نحس است نرسد اگر از حال مادر پرسد شکل سعد در این خانه دلالت کند بر سعادت
وی و نحس دلیل نحوست و دوستی و دشمنی از تکرار دهم گوید البیت الحادی عشر اگر در این خانه
شکل داخل سعد باشد دلیل بر سعادت و نیکوئی حال دوستان و بر آمدن حاجتها و امید بود و اگر نحس
داخل بود دلیل غم و اندوه بود اما امید بسختی بر آید و اگر ثابت سعد باشد دلیل بر نیکوئی حال دوستان
بود و امید بتوفیق بر آید و خارج بر عکس این بود و منقلب دلیل بر تردد حال دوستان باشد و امید
بعضی بر آید شکل سعد دلالت کند بر سعادت و نحس نحوست و اگر در خانه یازدهم باشد او مراد
هرگز بر نیاید و اگر این شکل باشد البته بر آید و اگر این شکل باشد بر اول نومید شود و او مراد رسد
و اگر این شکل باشد او امید خبر نشود و اگر این شکل باشد امر او بیاید و اگر این شکل باشد

بر نیاید

و از دهم که سعد شود دارد و از آنچه از اول و چهارم بیرون آید صلاح و فساد و عاقبت باید گفت
و اگر سؤال از بنده خویش باشد داخل و ثابت سعد نیک باشد و خارج نحس و منقلب نحس بد و اگر از
ستر پوشیده بود داخل ماند و خارج نماند و حمره دلیل خوف بود و از باقی بیانه حال باشد
البیت السابع اگر سؤال از سال بود پیوند این خانه داخل و ثابت سعد نیکو بود و باقی نه و اگر گوید
که زن بر است یا جوان شکلهای زحل بیرون و شکلهای زهره و مریخ جوان و دیگر اشکال کواکب میانه
سال اگر پرسند که نکاح چه شود یا نه نظر بخانه نهم کند که خانه علم و خطبه است اگر شکل خارج بود خواهد
شد و بر آید و اگر داخل و ثابت بود در توقف افتد و اگر در نجم و نهم شکل نحس باشد در جمله شر
دنیا افتد اگر خواهی بدانی که زن از چه قوم است در دوم و هفتم و نهم نظر کن اگر شکل نحس باشد
بد اصل باشد و در سهم و دهم اهل صلاح و چهارم قوم بزرگ نهم و هفتم اهل طرب اول و نجم اهل صلاح
و اطبا و اهل علم و تجارت و اگر خواهد بداند که از چه قبیله او را زن کنند از تکرار هفتم گوید
مخالفت و موافقت از تکرار هشتم گوید البیت الثامن اگر در این خانه شکل خارج افتد
دلیل بیرون آمدن از خوف بود اگر خواهد بداند که در کدام کس خوف است از اول و هشتم شکل
بیرون آرند اگر بستارگان علو نسبتی دلالت در سیر و آثار عکس اگر خواهد بداند که غایب و
بیرات بر بیانه داخل برسد ثابت در توقف افتد و منقلب تردد بسعد باشد و نحس
بدشواری اگر سؤال از حال غایب بود با فرض که بخواهد بدهد بیانه از اول و هشتم شکل بیرون
آرد اگر داخل بود و چهارم هم داخل با منقلب سعد قرض بدهد و الا نه البیت التاسع
اگر شکل خارج با منقلب سعد در این خانه بود سفر رفته شود و نیکو بود و داخل و ثابت در توقف
افتد یا سائل بر خود دشوار بیند و راه از سهم و موضع مقصد از هفتم و بازگشتن از تکرار نهم

البیت السابع

البیت الثامن

البیت التاسع

البیت العاشر

البیت الحادی عشر

البیت الثانی عشر

فصل ۱۱

ودعوی و گفت گویی و تهمت و زیان و نا ایمنی راه ها ؛ فتوح و خوشدلی و پیوند بدوستان
و مراد یافتن بود ؛ فتوح و جمعیت و خبر خوش و رستن از غم بود حرکت اختیار بود
تندرستی و مراد یافتن و امدن خبر خوش بود ؛ غم و پراکندگی و حرکت بی اختیار و پریشانی
خاطر بود ؛ سر گرد بی باشد و احوال میانه گذرد و خوب ؛ احوال میانه باشد و فتوح اندک
خبر از عوانان بهتر باشد ؛ تنی درستی و رسیدن مراد و رستن از غم و اندوه بود فصل
دوازدهم در بیان دوز و دوزیدن بدانکه اشکال حسن تعلق به بدکاران و فاسقان و بد اصلان
و کذابان و دوزدان و عیاران دارد علی الخصوص ؛ و ؛ و ؛ که خاص اختصاص بدکاران رمل کشیدن برای دوز و دوزیدن بر صورت و رنگ و هیات دوز دار شکل هفتم باید گفت
هر چه باشد و دخل و خرج او را از شش باید دید یعنی اگر شکل شش داخل و ثابت بود هیچ خرج نکرده
باشد و اگر خارج بود تمام خرج کرده باشد و اگر مختلف بود بعضی را خرج کرده باشد و اگر عدد و کواکب
پرسند از تکرار هفتم و ششم باید گفت مثلا اگر شکل هفتم دو جایگاه تکرار کرده باشد دوز دو دوس
باشند و اگر سه جا باشد سه کس باشند اگر هفتم و ششم هر دو در اتحاد تکرار کرده باشند دوز دو مال
بدست آیند اگر هفتم تنها تکرار کند دوز بدست آید و لیکن مال حاصل نشود اما اگر مطلوب شکل اول در
رمل بود دلیل یافتن مال بود بی توقف بدست آید اگر پرسند که دوز دوز اگر است یا بیرون شهر شکل دهم
و چهارم را باید دید اگر داخل و ثابت بود دوز دوز شهر بود و اگر خارج بود بیرون رفته باشد و جهات
هم از شکل دهم باید گفت و اگر کیفیت مقام دزد پرسند دهم را باید دید و اگر از افعال و معاش او
پرسند شکل دهم را باید دید که چه شکل و بچه منسوبست چنانکه حیات منسوبست مساجد
و مدارس و خوانق ؛ بر قصر و مواضع سلاطین یا سوق و اگر ؛ بود باید گفت که دوز در

مکتب

مکتب خانه یا موکه با کاردان را یا جایگاهی که مردمان بسیار الحاح شوند و مانند این
چنانکه در حدود منبوست ذکر کرده شده است و اگر از در خانه دزد پرسند که از کدام طرف است
از شکل سیم باید گفت و اگر از جامه او پرسند که چه گونه است از رنگ و نو و کهنه و قیمت هر چه باشد
از شکل یازدهم باید گفت و اگر در بیم شکل بخش باشند از پس خانه حفره زده باشد و اگر در دهم باشد
از بام فرود آمده باشد و اگر سؤال از یافت نایافت باشد اگر شکل هفتم و ششم در نصف اول رمل
تکرار کرده باشد مال حاصل شود و اگر در نصف آخر رمل باشد در توقف افتد و اگر سؤال از یگانه
و خویشاوند بود از تکرار شکل هفتم باید گفت و این از شکل دایره معلوم توان کرد چنانکه اگر شکل
از دایره بیرون آمده بود در خانه خویش بود که یازدهم است دوز دیار یا شد از آن سائل از در
چهارم تکرار کند گوید همان عمل میکند که صاحب خبر میکند و اگر در پنجم بود گوید دزد فرزند او بود
و اگر شکل هفتم یا شکل دایره ؛ یا ؛ یا ؛ یا ؛ یا ؛ یا ؛ یا ؛ یا ؛ باشد دزد شخصی
معروف و مشهور و اگر یکی از این شکال در هفتم بود و در اول تکرار کرده باشد اصل بود دزد را معروف
بود باشد و لیکن مرد مجهول بود و اگر از این بیرون نیاید شکل دایره را در هفتم ضرب کند آنچه حاصل
شود از نتیجه آن هر دو شکل گوید و اگر اوتاد اول و چهارم و هفتم و دهم در هفتم بود و اگر نتیجه
شکل اوتاد بود دوز دو معروف بود و اگر شکل مایل الوند بود متوسط و اگر از اول بود دوز دو مرد مجهول بود
اما شکل دایره اینست و این را نقاط افلاک نیز گویند چهار شکل از رمل حاصل کنند و ابتدا از
یازدهم کنند از نقطه خاک پانزده و سیزده و نه و یک شکل بیرون آرند و از نقاط آتشی آنها
شکل دیگر و از نقاط آتشی بنات شکل دیگر و از نقاط خاکی اشکال هشتم و دوازدهم و چهارم و از نقطه آبی

یازدهم شکل دیگر

یازدهم شکل دیگر بیرون آرند و از این چهار شکل دو شکل و از دو یکی این شکل را دایره فلک خوانند
در دو شکل بلکه این دزد مرد است یا زن و هفتم تکه کند اگر نر باشد مرد باشد و اگر ماده باشد زن
در خانه نهم اگر این اشکال باشند دزد گرفتار نشود ؛ ؛ ؛

وازینجهت سخن گوید و لیکن مقام اول که او دران حاست خانه چهارم است وانکه بیان خواهد فرمود خانه هفتم را
باید دید که کدام سعادت وکدام نحس و خارج و منقلب است که دلیل بیرون آمدن یا شدن سعد یا اختیار و نحس یا اختیار
وباقی سؤالات دیگر را بر همین اصول جواب باید گفت **فصل پانزدهم** در بیان استخراج جنی و دفین و غیر هما بدانکه
استخراج جنی را حکما این علم را انواع گفته اند و هر یک شقی گرفته اند آنچه بدین بنده رسیده است بعضی را یاد کرده میشود
جنی چیزی را گویند که در دست یا در زیر پنهان دارند بر اهل رمل و در این علم چهار مسئله میان حکما مشکلست اول آنکه
دانستن دوم جنی سیم اسم معلوم کردن چهارم دفین بیرون آوردن هر کس از عهده این چهار مسئله بیرون آید در این
علم اورا کامل و ماهر باید گفت و این قول که دیگر بر باطنست و نگاه داشتن نفس از مناهی و بعضی که شرایط بجا
آورند و سخن درست ادا نمایند جماعتی حناد و اعادی زبان طعن دراز کرده میگویند که فلان را سحر است و
اینقدر ندانند که کسی را که تسخیر باشد بر اهل نجوم احتیاج نباشد و انها که از این شرایط بی بهره مانده اند
سخن از بجه میگویند که ممارست بسیار نموده می توانند الله که موافق افتد **فایده** اول در این معنی است که نظر کنی
که در دست یا گیره چیزی هست یا نه روا بود بیرزه امتحان کند بنگر بطالع و هفتم و چهارم اگر در این خانه ها شکل
خارج باشد در دست چیزی نبود و اگر شکل داخل باشد چیزی باشد بنگر شکل اول و یازدهم و دوم نزدیک که جنی از این
اشکال بیرون نیست و اگر شکلها از اشکال عبد کند یا در خانه خود بود اورا با شکل اول جزو کند و نتیجه را بگیرد
و از وی حکم جنی و صفت وی کند **نوع دیگر** از قول حکما دیگر نقاط آتشی مجموع خانه ها را تا یازدهم جمع کند
آنچه حاصل شود دوازده کان طرح کند آنچه باقی ماند بر این خانه ها قسمت کند بگاه منتهی شود ببیند که در آن
خانه کدام شکلست و او شکل از وفق تهی کدام حرف دلکش آن حرف را بحساب جمل بگیرد دوازده
کان طرح کند آنچه باقی ماند جهات و خبر و خبی و هستی و نیستی بگیرد و این هم تعلق بدان دانند که طرح خانه بر این

فصل ۱۵

فایده

نوع دیگر

شهر

نوع دیگر

نوع دیگر

مقرر شده است **نوع دیگر** بگیر داخراد مجموع خانه ها را تا یازدهم جمع کند آنچه حاصل شود ببیند که
که چند عدد است و ان عدد از حروف ابجد کدام حرف دلکش و او حروف بکدام شکل تعلق دارد
و او شکل در رمل در کدام خانه است از او خانه کیفیت سؤال کند و اگر او شکل در رمل بیابند عدد داخل
اصل او را باید گرفت و دوازده کان طرح باید کرد و آنچه منتهی شود جنی و باقی حوالی زمانی باید گفت
نوع دیگر در سؤال استخراج خبایا و آنچه نهانست اول را در هم ضرب کند و نتیجه را نظر کند که کسان الاغر است
در هم باب فی بکار آید و حکم او نیست اگر این شکل است ید خیر باشد نرم و سفید که اندک بیزار زند
قیمتی و طعم شیرین نه شور و نه تلخ یا آتش سیاه رسیده بنفش و اگر این شکل است باشد خیر باشد نرم و
سبز رنگ یا خاکی رنگ و شاید که دو سه رنگ داشته باشد میانه قیمتی و بی طعم و اگر طعم داشته باشد قابض
بود و بیکی مجوف یا سوراخ و یا نقشی داشته باشد و اگر این شکل است باشد خیر باشد سخت و درشت
و کوتاه مربع میانه سفید مطلق یا سیاه و خیر زند بدبوی ترش قابض یا تلخ و شور جنس قیمت اگر این
شکل است باشد خیر باشد سخت و سوده مربع خاکی رنگ خوش بوی ترش قابض میانه قیمت و اگر این
شکل باشد خیر باشد نرم و لطیف سفید مطلق خوشبوی شیرین اندک سهل تلخ دارد و اگر این شکل
است باشد خیر باشد سخت و درشت کوتاه سیاه سرخ و بدبوی تلخ و شور قابض جنس قیمت و اگر
این شکل است باشد خیر باشد درشت و دراز نازک بی طعم بی قیمت و اگر این شکل است باشد
سخت و سوده مربع میانه سیاه سرخ خوش بوی بی قیمت یا میانه قیمت است باشد نرم و لطیف یا سوده دراز
سفید کبود رنگ یا سیاه مربع رنگ خوشبوی شیرین میانه قیمت است باشد سخت و سوده مربع میانه زرد و کبود خوشبوی
شیرین اندک سهل تلخ دارد و نفیس یا قیمتی اگر این شکل است باشد نرم و لطیف سوده میانه بالا سفید مطلق تازه
کبود شیرین نفیس یا قیمتی اگر این شکل است باشد نرم و لطیف یا درشت دراز بالا زرد و کبود بدبوی ترش قابض
یا تلخ شور جنس بی قیمت اگر این شکل است باشد سخت سوده کوتاه زرد کبود مختلف بوی ترش قابض تلخ شور

اگر این شکل است باشد خیر باشد دراز سبز خاکی رنگ خوشبوی شیرین اندک میل تلخی دارد نفیس یا قیمتی اگر این شکل
است باشد خیر باشد میانه بالا نرم و لطیف سفید کبود رنگ یا سبز خاکی رنگ مختلف بوی یا مربع تیز یا کج
بی طعم میانه قیمتی اگر این شکل است باشد نرم و لطیف دراز بالا سفید کبود رنگ یا سبز خاکی رنگ مختلف
بوی شیرین میانه قیمت **فایده** حاجتی جنی را از غلبه نقطه گویند این اشرف انواع است و اصل تمام دارد و هر نقطه
که غالب شود اگر با دایره جنی باید و اگر آینه نباید و اگر نباید کاذب و اگر خانه عدد باشد و اگر دو عدد چون یکدیگر باشد
باید کرد الجا که منتهی شود از او شکل باید گفت مثلا و باید هر دو هفت نقطه بود در خانه هشتم نگاه
طرح باید کرد الجا که منتهی شود از او شکل باید گفت مثلا این شکل است بود جنی جنوب آنکه بود و اگر این شکلها است
باید کرد هر شکلها که باشد از آن باید گفت مثلا این شکل است بود جنی جنوب آنکه بود و اگر این شکلها است
جنی آتشی میدهد و اگر این شکلها است بود جنی آب باقی بود و اگر این شکلها است بود جنی خاکی
کاذب بود بدانکه موقف خبایا باید دوازده گواه معلوم شود یعنی از خانه اول تا دوازدهم هر شکلی در این خانه ها
گواهی باشد خانه اول گواهی بر طبیعت جنی و بر ترتیب دوم رنگ او و سیم شکل و هیات او و چهارم حرکت
و پنجم قیمتی و ششم فعل که مردم بر آنچه کار اید هفتم بر چگونگی که مرفوع است و کم بیش را بر میگیرد هشتم اگر هشتم در چهارم
و پنجم بر قیمتی ششم فعل که مردم بر آنچه کار اید هفتم بر چگونگی که مرفوع است و کم بیش را بر میگیرد هشتم اگر هشتم در چهارم
فروکند حاجت کار نباشد هشتم از ترکیب و غیر ترکیب نهم که طبع دارد دهم طرح یازدهم بر کام او دوازدهم
بر مکان که آنجا ساکن شده اما این چهار خانه دیگر گواه است بر اوده دوازده خانه بر استی و کژی و محو و اثبات
فایده دیگر طبیعت اشکال نرم اشکال سوده اشکال درشت
اشکال زرد و سفید اشکال سبز رنگ اشکال زرد مطلق
شکل کبود سیاه مطلق سرخ مطلق شکل قیمتی
اند قیمتی شیرین تلخ شیرین
قابض تلخ شور تلخ نه تلخ نه شیرین بی طعم منوبات اشکال

فایده

فایده دیگر

نوشتم

۲۲۰

استخراج دفین

نوشته شد بر اسلیه تا بجدول احتیاج نباشد **استخراج دفین** اول رمل باید کشید بنیت آنکه
که کجا است شکل چهارم در هفتم ضرب کند بنیت اگر شکل اصل یا ثابت باشد دفینی بر جایی باشد
و اگر شکل خارج باشد الجا هیچ نیست جنی معلوم نشد که دفین مست الموض را کجا قسمت کنی برای طریق
نگاه کند که در خانه چهارم چه شکل آمده است و بکدام نوای
تعلق دلکش و در خانه هفتم چه شکل است که گواه است بر درست
چپ دفین و پنجم گواه است بر درست راست دفین و دهم
گواه است بر قبله دفین جنی بکیفیت معلوم شد که در کدام طرح
است باز اوبع را بچهار قسمت کنی و همان عمل بجا آورد تا بدفینی برسد و اکثر حکما متفق اند
که شکل خانه چهارم را در هفتم ضرب کند و حکم بر نتیجه کند و این اشرف انواع است چون معلوم شد
که در کدام طرف و طرح بدانرسید طول و عرض و عمق را از او شکل معلوم کند و بحفر و رفع او مشغول
شود امید است که بمقصود برسد الله تعالی **فصل شانزدهم** در بیان علم نقطه و کیفیت او بدانکه اصل
این علم از چهار نقطه طریق بیرون می آید و بعضی او را جیلی نویسند و جیلی معتبر تر است زیرا که
هر یکی بمنزله کوره است اول کره نار دوم کره باد سیم آب چهارم خاک چند نقطه که جماعت کنند
یعنی جنس چون جمع و کسر کنند شکلها که حاصل شود بدین مثال حاصل خواهد بود
اول دوم سیم چهارم پنجم ششم هفتم هشتم
نهم دهم یازدهم دوازدهم سیزدهم چهاردهم

نقطه ۱۶

پانزدهم ❊ شانزدهم ❊ در بیان اصل بود تمامه مضاعف در وسط قوتش شش است اگر سه کسی زیرا که قوت
از نقطه است پس در هر شکلی که نقطه بیشتر بود قوت او زیاده تر باشد اما در کتاب بحر در علم نقطه آورده است که فهم
طبیعت عناصر و بیوت معلوم کرده باشند یعنی اگر شکلی در خانه خود حصول عمل کنند و داد استدا و چیست چون عمل
وحده هر یکی را مرکز و ماه و ایام معلوم است از خانه بخانه که حرکت میکند غرض چیست بدانکه این حرکت
که از نقاط میزانست بر شش نوع است نوع اول حرکت طبیعی که یزید یعنی هر نقطه را میل و محبت بخانه و مرکز
خود باشد نوع دوم قسری خوانند یعنی حرکت خود را بر مرکز خود نزول آتشی در خانه طراب صعود کند
و آب در خانه آتش و باد در خانه خاک و خاک در خانه باد این حرکت بغیر ارادت است هر یکی از این
دو نوع حکم دلکه چنانکه حرکت ارادی نقطه دلیل بود بر سعادت و نیکو حال و حرکت خود این عکس این طور
و اما او چهار نوع دیگر نقطه ایست که در میزان حاضر نبود و در خانه که در او نشکیل دلکه و بخانه دیگر
رود و آن چهار نوع یکی حرکت طول و دیگر عرض و سیم عکس خود و بر عکس و این نه چند گانه حکمی
دارد چنانکه اگر نقطه خاک در اول منزل خود بحکم طبیعت بر چهارم کواکب و بهر یا بر او نقطه که بر سکس
او طوه هر نقطه که هست از او حکم بود یکی کلی و دیگر فرعی یعنی کلی بر خانه خود و حکم فرعی بر مرکز خود
چنانکه انگلیس در هشتم کلی بود و در چهارم جزئی اگر چه انگلیس در میزان نیابد و لیکن از نقطه که در میزان
می آید وقت سیر اگر با انگلیس منتهی شود انگلیس بتر و اگر بعقل عقله و طبایع چند نقاط میزان
بر این قیاس باشد و تواند بود و این نقطه در طول انگلیس شود و در عرض غیر انگلیس پس گوییم که احوال
تو اول بد باشد و آخر نیکو یا بر عکس اول نیکو و آخر بد یا که هم اول نیکو و آخر نیکو بود یا بعکس
و حکم فرو شرآن انقلاب بحسب انتهای نقاط باید کرد که در کدام خانه بتر و یکدیگر پیوسته باشند
و از میزان که طلوع کرد چه طبع دارد و بخانه که برسد چه صورت مرتبه دو سیر او از میزان

بطرف

بطرف یعنی معنی نهم و دهم با برطرف سیری که یازدهم و دوازدهم است هر یک از این خانه ها را
جداگانه تحکیم بنسبت کوکب این یعنی نهم را از اول و دوم و دهم را از سیم و چهارم و یازدهم را از پنجم و ششم
و دوازدهم را از هفتم و هشتم و حکم مطلق از او نقطه است که از میزان در خانه گردد و جانب قرار گرد
هم چنانکه گفتیم که حکم از انتهای نقطه باید کرد اکنون فرض کنیم که از میزان گردد در دهم رسید بیشتر سوال
از نفس مرکز خواهد بود و اگر این نقطه یا اول رود سوال از حال ماضی بود و اگر سیم و دوم سوال از حال مستقبل
و اگر پنجم و چهارم رود از حال میپرسد که حالا در آوات و اگر بپنجم رود از حال روزگار اینده که بر سائل
چگونه گذرد و اگر ششم رود از احوال ضایع شده و از اثاث در دست بود و اگر هفتم رود از احوال زن و جهاد
کرایه وغیره و در هشتم از خوف و خطر و میراث و قرض و آنچه خارج بدست و نا امید بود بدانکه هر دو نقطه که در
صورت بود یکی کند یکی بر ماضی و دیگر مستقبل مثل ❊ نقطه نار او از سال گذشته و نفس خرد بود و نقطه باد او
از حال اینده و عنایت سال دیگر و این دلیل که گفته شد بر بعض مقبول نیست که یک نقطه ماضی باشد و یک
مستقبل زیرا که اتفاق علما بر آنست که یک نقطه حال است و یکی مستقبل و این قول مستحسن است
و دیگر باید دانست که هر یک نقطه که در میزان اید حکم از خانه ها یی که مرکز او عنصر باشد باید کرد چنانکه
آتشی را بر خانه های نار و باد و آب و خاک بر این قیاس عدد بیوت هر یک سه باشد ۱ و
۵ و ۹ و ۳ آتار یکشنبه ۲ و ۶ و ۱۰ و ۱۴ بادی ۷ و ۱۱ و ۱۵ و ۳ آبی ۴ و ۸
و ۱۲ و ۱۶ خاک و در این حکم رجوع بخانه یازدهم است مثلا نقطه اول که آتش است از دو شکل بکر
که یازدهم حاصل شده است بکند یعنی دیگر هر جا که کوکب کند بر دهد تا محلی که منتهی می شود که از آتش
نجاوز نکند اگر نقطه آتش بخانه اول که آتش است رسید بغایت خوبست بواسطه موافقت و اگر بسیم رسد که خانه آب است
بخانه باد که دوم است رسید نیز خوبست کعبیانه آتش و باد مصاد قیست و اگر بسیم رسد که خانه آب است

مثلا

بدست بواسطه ضدیت و اگر بچهارم رسید که خانه خاک است هم خوبست چرا که میانه آتش و خاک مصاد قیست
در کتاب رباب الرمل و جامع الاسرار این تشکیل را بدین وضع نهاده اند ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊
و این تشکیل شکل عنصر صفرا نیز گویند اما ناقص از این جهت که
از ده در بگذرد و صفرا از این جهت که در این تشکیل آتش یکی و باد دو و آب سه و خاک چهار است
بجهت آنکه بر دانیال هم مربع آمد چون باد را با آتش جمع آرند : نقطه شود چون آب را با او جمع آرند
نقطه شود چون نقطه خاک با آن جمع شود چهار نقطه شود در موضع خود هر یک باز یک و دو و سه و چهار
اند دلیل دیگر آنکه چرا آتش یکی و باد دو و آب سه و خاک چهار است و این چنان است
که عدد در آتش شود که طرح نار اینست طرح آتش است و طرح باد ده و طرح آب یازده و طرح
خاک دوازده چنانکه در این جدول ظاهر است

عدد مراکز آتش طرح نار	عدد مراکز بادی طرح هوا	عدد مراکز آب طرح ماء	عدد مراکز خاکی طرح خاک
خانه	خانه	خانه	خانه
۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
آتش یکی باقی ۲۸	باد ۳۲ باقی ده طرح کردم دو باقی	آب ۳۶ باقی یازده طرح کردم باقی	خاک ۴۰ باقی دوازده طرح کردم باقی

در رعایت الاصول

در رعایت الاصول این تشکیل بوضع دیگر
ذکر کرده است و بنیاد تشکیل جدول زنانه
بر تشکیل عنصر صفرا است و این تشکیل تشکیل مربع
نیز خوانند و از ده در نگذرد اما صفرا از این
جهت گویند که آتش یکی و باد دو و آب سه و خاک
چهار و حاصل عمل رمل از این تشکیل کنند
و او اینست ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊
۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵ ۴ ۳ ۲
بدانکه این دایره را بمراتب ابجد اعتبار کرده اند پس آتش این دایره را بالف ابجد و باد را
بباء ابجد و آب را بجیم و خاک بدال دلف اند بنابر این قاعده ❊ را در اول سکتی دلف

اند

اند زیرا که نقطه آتش پیش ندارد و ❊ در دو که نقطه باد پیش ندارد و ❊ در سه که نقطه
آب پیش ندارد و ❊ در چهار که نقطه خاک پیش ندارد و ❊ را در سح که نقطه آتش و خاک
دارد بر این قیاس تا آخر ده خانه اینست دایره ابجد ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊
بدانکه تشکیل ابوح تشکیل کلی است و احکام بر این تشکیل است و
این تشکیل را عنصر کبری و تشکیل انبال و تشکیل حکم هند و تشکیل اصل ام الدوایر نیز خوانند اما تشکیل
عنصر کبری در برابر صفرا گویند اگر چه آتش این تشکیل یکی و باد شش دو و لیکن آتش چهار است و خاش
هشت بخلاف صفرا که آب سه و خاک چهار است دایره ابوح اینست ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊
و در مفاتیح ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊ ❊

در اول وتد در دوم مایل و در سیم زایل و در چهارم خنثی باشد در کار یا معظم نکو طبع اما در
مریض و در زیر ده بود و باد بر امتزاج بر طبع خانه رود ⁝ ⁝ ⁝ ⁝ در اول مانند همان در
خانه دوستان در دوم بر مرکز خود در سیم ابی خود و در چهارم زایل گردد و نقاط دیگر این شکل
بر طبع خانه رود **فایده** بباید دانستن که نظر و نطق و اتصال و انفصال هر شکلی چگونه است تا وقتی که
سؤال کنند عاجز نشوی و اینها را از احمات اصلا معلوم باید کردن ⁝ ⁝ ⁝ ⁝ هر دو شکل بهم ضرب
کنند اگر نتیجه ⁝ بود او دو شکل را هم نظر و اگر نتیجه ⁝ بود نطق است و اگر سیه ⁝ بود اتصال است
و اگر نتجم ⁝ بود انفصال است زیرا که ⁝ نظر و ⁝ نطق و ⁝ اتصال و ⁝ انفصال
فایده بدانکه این ضعیف چهار کلمه ترکیب کرده است چنانکه از ایا دیگر بی توقف حرف ابجد را
بر اشکال تواند قسمت کردن و اصطلاح چنان است که حرف نخستین هر شکلی نام وی باشد چنانکه
از ⁝ ل و از ⁝ ا تا آنجا که مستعمل است بر حرف شکل داخل را بر خارج مقدم دارند این
است طریق والله اعلم بالصواب **لاحب تبعه کنفق جعفا**
⁝ ⁝ ⁝

اگر در زایل بود سؤال از ماضی بود و اگر در اوتاد بود سؤال از حال بود و اگر در مایل بود سؤال از مستقبل بود
و طریقی دیگر در این علم آنست که حکم حال هر شکلی را در خانه که افتاده باشد از آنجا حکم کند و حکم ماضی را
از اوتاد که ماقبل اوست و حکم مستقبل آنش از شکلی که مایل اوست و الله اعلم **فصل** در بیان سیر رمل
و آنرا ادوار نیز خوانند بباید دانست که سیر رمل از جمله ضروریات است هر که او را بیکو ضبط کند
در جواب هیچ عاجز نشود و سیر رمل از دوازده بگذرد و باز از سر گیرد چون ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ ادوار
بباید مثال آن اگر شخصی سؤال از محبوب کند خانه پنجم را اول خانه محبوبست و پنجم که نهم است خانه
محبوب محبوبست و اگر سؤال از معشوق زن باشد خانه هفتم خانه زن و پنجم هفتم که یازدهم است خانه
محبوب زن باشد و اگر سؤال از پدر زن باشد خانه هفتم خانه زنست و چهارم هفتم که دهم است خانه پدر
زن است و اگر سؤال از سفر نزدیک باشد از خانه نهم گوید که نهم هفتم است و اگر سؤال از پادشاه باشد
از خانه دوم گوید که پنجم دهم است و اگر سؤال از ربع پادشاه باشد از نهم گوید که ششم دهم است اگر سؤال
از پسر عم بود جواب آنست که خانه چهارم خانه پدرست و خانه برادر پدر که عم باشد سیم چهارم است که
ششم است و خانه پسر عم خانه پنجم که ششم که دهم است و از این روش شود که خانه دهم خانه مادرست
زیرا که دهم هفتم چهارم است و این را که گفتیم نمودی بود دیگر هر ابراهیم قیاس جواب گوید **اگر پرسند**
که محبوس یا حاجی یا بیماری که در شقت یا در قید بود که مقید باشد خلاصی یابد یا نه نظر کند در
خانه اول و دهم و ششم و پنجم و یازدهم که خانه های سعادت اند اگر داخل آمده باشد از مشقت
خلاصی یابد و بسعادت رسد بشرطی که در خانه ششم و هشتم و دوازدهم که خانه های متفاوتند
و نحست و ذروشی و نامراد اند شکل خارج بود خاصه در خانه نهم و نهم که مدد خانه های ساقط
و مدد خارج باشند اگر شکل سعد بود باسانی و نحس بدشواری و اگر بعضی داخل بعضی خارج بود هر کدام

قوی

قوی بود حکم او را و اگر برابر باشند مانع و معطی را ضرب کنند و حکم از او کنند و اگر عکس مذکور بود
حکم بر عکس کنند و بعضی گفته اند که اگر دوازدهم شکل خارج بود محبوس از بند بیرون آید سعد باسانی و نحس
بدشواری اگر سؤال بد مدد کند و اگر داخل بود در بند بماند سعد براحت و نحس بمشقت و ثابت حکم داخل
دارد و اگر منقلب بود از بند بیرون آید و باز در بند افتد و اگر در ۱۲ و ۸ و ۳ آید هم قتل بود و در
نسخ ۳ ذکر نکرده اند و اقتصار بر دوازده و هشت کرده اند و در مجموعه گفته است که محبوس را
از خانه ۱۶ و ۶ و ۸ و ۱۲ حکم کنند و شیخ زناتی در بعضی از مصنفات ذکر کرده که شکل اول با هشتم
ضرب کند و از حاصل ضرب حکم کند که خلاص یابد یا نه بر حسب شکلی که آمده باشد و در مفتاح گفته است
که شکل خانه هشت را با اول ضرب کنند شکلی بیرون آرد و هشتم با دوازدهم ضرب کنند شکلی بیرون
آرد و از آنجا حکم کنند خط نباشد اگر خارج باشد بیرون آید و اگر داخل باشد در بند بماند و
اگر ثابت باشد در توقف افتد و اگر منقلب باشد بیرون آید و باز در بند افتد اگر پرسند که
بند خلاص یابد یا نه رملی بزند از جهار و هشت سیخ بیرون آرد و از هشتم و دهم شکل و از هر دو
شکلی پس از این شکل و شکل ششم شکل نظر کند که داخل است یا خارج اگر خارج سعد است حبس
و مانند او زندانی خلاص شود و اگر داخل سعد بود دیر شود و اگر نحس داخل بود حبس
در زندان بمیرد و اگر نحس خارج باشد حبس باختیار خصمان بیرون آید لیکن بضرب
کسی و اگر در چهارم بود البته چوب زنند و اگر در دهم بود هم کشتی باشد و اگر
در دهم باشد زندانی را بیاید بزندان کردن و اگر شش بود بزحمت تمام خلاص یابد
و اگر غیر این بود بیرون آید **نوع دیگر** آنکه از خارج و داخل دوازدهم گویند شش

اگر از مدت حبس پرسند از عدد دوازده گویند و روز را از مهامات گویند و اسبوع را از سنات
و عدد وسطی را از مولودات گویند که شهور است و عدد کبری را از زوایدات گویند که سنین است
تا از تعلق ایام دلگو هوا یا باسبوع آید بشهر خلاص یابد **فایده** اگر در دوازدهم و ششم
و ... و ... بود در حبس بماند مدتی و اگر ... باشد در حبس بماند زحمتی و درشتی بدو
رسد و اشکال خارج سعد در این خانه دلیل خلاصی محبوس بود باسانی و نحس بدشواری و داخل و ثابت
در حبس ماند سعد براحت و نحس بمشقت و اگر ... و ... بود از زندان فرار نماید و باز در
حبس افتد و اگر این سه شکل بود در این خانه بسبب دزدی در حبس افتاده است و اگر فرح و عبد داخل
بود بعلت عشق و اگر ... بود بعلت خون و خمر خوردن و اگر ... و ... و ... بود بعلت
مذهب و علوم و عمل دیوان و اگر انگیس و عقله بود بعلت عمل زراعت و قرض بود و هم چنین
تا یک رمل بکار دارند تا آخرش جواب نزدیک بود **فصل** اگر کسی پرسد که لشکر کجا در این سال
آید یا نه رملی کنند و تمام کنند پس خانه هشتم و هفتم و چهارم و نهم را امهات سازد و رمل تمام کنند
اگر در میزان رمل آخر نقطه باد بیاید لشکر آنجا کند و باز تعویق افتد و اگر پانزدهم رمل اول در چهارم
رمل آخر تکرار کند البته لشکر بیاید و اگر شکل خارج غلبه کند در رمل دلیل بیامدن باشد و اگر داخل
غلبه کند دلیل آمدن باشد **اگر پرسند** که این قلعه را بتوان گرفت یا نه نظر کند باد و تاد و چهارگانه اگر
بعضی سعد بود و بعضی نحس بتوان گرفت و اگر همه سعد باشد بتوان گرفت بمکر بصلح یا مکر یا حیلت
و اگر اوتاد و اشکال عطارد باشد بمکر و حیلت بتوان گرفت **نوع دیگر** رملی کنند اول و چهارم
و ششم و هفتم را امهات سازد و رمل تمام کنند در اوتاد نظر کنند در بازده و شش

اگر

اگر اشکال داخل باشند او شهر را بگیرند **اگر** کسی سؤال کند که جاسوس در شهر هست یا نه در شکل
یا نه نظر کند در رمل اگر در خانه چهارم یکی از این سه شکل باشد ... جاسوس در شهر هست
و در شکال دیگر نیست و اگر در چهارم شکل داخل یا منقلب باشد در شهر است و اگر تکرار در ... و هشتم
و پنجم کند بجانب مشرق خواهد رفت و اگر در چهارم شکل ثابت باشد بکمر بندش خصوصا که چهاردهم
نیز ثابت باشد و اگر در چهارم شکل خارج باشد نتوان گرفت **فصل** در غالب مغلوب اگر پرسند
که من غالبم یا دشمن بقول بعضی از قوت شکل اول و دوازدهم گویند و بعضی از زوج و فرد آتش خانه
اول تا سیزدهم از مرکز رمل بر گرد و خاک را از دوازدهم تا هشتم و از قوت و ضعف و نحوست
و نواظر او غلبه مذکور بر گویند و اگر ... و ... تکرار کند غلبه در آن طرف بود و ... و ... دلیل هزیمت بود
و ... و ... دلیل صلح است و ... و ... و ... دلیل مکر است و ... و ... و ...

است دلیل شمیر کنید بلو و این شکل نیز و در هر طرف که از این دو شکل بنه و بیست شکل باشد
خراب از آن طرف باشد والله اعلم بالصواب تمام شد این کتاب رمل در غره شهر شعبان المعظم
سنه ۱۲۱۱

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلق الخلق علی غیر مثال تقدمه وابتدع الاشیاء لقدرته وخلق اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره وخلق السموات
والارض وما بینهما بلفظه انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون الذی یحیی ما یشاء ان یقول له کن فیکون الذی بیده ملکوت کل شیء
الله رب العالمین وصلی الله علی محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین وسلم تسلیما کثیرا کثیرا اما بعد بدانکه علم نجوم بر دو قسم است یکی از آن
علم هیئت است و هندسه و آنرا علم کل خوانند دوم زیج و آن علم احکام است و این بر انواع است اما علم احکام را چند باید تا حکم درست
آید اول انتهات سال عالم و طالع سال عالم و به باید دانست و طالع اجتماع و استقبال که پیش از مسئله باشد یا بعد و باید معلوم کرد
طالع آن شهر که اندر وی حکم میکنند تا بر چه طالع بوده است بهاس و ترتیب او زمان آن شهر و آنجایگاه بکدام کوکب و بکدام برج دلالت میکند و
خداوند طالع و وی صاحب برج طالع شهر بکدام کوکب نظر میکند و در کدام جایگاه است و بر چه دلالت میکند و معرفت سیر کواکب بحقیقت و رجعت
و دقایق بطول و عرض و صعود و هبوط و ناقص و زاید و سریع السیر و بطی السیر و تشریق و تغریب و ظهور و اختفا و مواضع و دلایل و مهام
متعلق و غیر متعلق و حالات کواکب و طبایع بروج و مزاجات ایشان بقدر لمعه و بقدر تدویر همه را نیکو باید دانست بتحقیق تا حکم درست آید
و منجم سایل را بفراست نظر کند و خوب تامل کند که بکدام برج شمایل و حرفتش دلیل میکند از وی دلیل گیرد که بسیار وقت باشد که
فراست سایل درست تر از طالع زیاده آید علی ابی محمد السرقندی الله رحمه از بسکه دیدم و بخواندم احکام بهار استاد انرا و کتابها
این مرا چیزی از نیک کتاب و حرکت کتاب مقصود حاصل نشد عزم چنان جزم کردم تا کتابی تصنیف کنم و در نفع از جهة آنکه بسیار روزگار باید
تا شما مرکتابهای استاد انرا بدست آورند و بخوانند تا بمراد این بنده برابر و در مقصود حاصل نمیشد پس جهد کردم تا عمل برنج و تعب تا
این کتاب را جمع کردم از اقاویل حکما ماتقدم و ماتاخر و اقوالها که از استادان و حرکتها بمن رسیده افتاده بود مجموعه آنرا تالیف دادم از برای
درست تر و برادران که اهل این صناعت استند تا غنیمت برین مرا ذخیره باشد مرا درست تر تا هر وقت که باید نگاه کنند فایده یابند و
بهره وافر حاصل کنند و نام من زنده باشد پس بحقانکه من حق این از طریق حرکت و برادر بکار آوردم چنان باید که این از حق درست
و بیکزاده بجا آورند و نام مرا از دعا کم نکنند هر وقت باین کتاب نگاه کنند مرا بدعا خیر یاد آورند تا حق تعالی نیز کنار دهد چنانکه
من حق این را گذاردم و حق را از باطل جدا کردم و مسئله نامی فایده مفید را بتسمیع و اختیارات یاد کردم چنانکه مذکور است نام
کتاب این کتاب بسکریده را بهر الکفایه چنانکه برهان علم نجوم اندر وی است مثل بیرون آوردن ضمایر و بیدا کردن چیزهای پوشیده
طرفه چنانکه کفایت بهر حرکت و برادر انرا تا بکتاب دیگر احتیاج نباشد و هر مسئله که از این کتاب بدست آید کفه تمام باشد بسیار مسئله از دیگر

کتابها زنده

کتابها زنده و معلوم شما زیرا که احکام نجوم را حد و نهایت نبود نیست لکن این اصل که من نهاده ام بسیار سخنها را حکایت بدهد والعلم عند الله
معرفت در بند کردن اندر مسئله که درست آید یا نه نزد اهل این صناعت مختلف است الیس عمر گوید که وقت نگریستن در مسئله
آنگاه بنهی که سایل نزد منجم رسد اگر قیاس کند یا نکرد و هرمس حکیم گوید آن وقت که سایل و مسئول قیاس متفق باشند یعنی سایل باتفاق
قیاس نزد منجم رسد اهل بابل گویند که وقت سؤال باندازه قصد بنهی که از آن خبر رسد اهل هند و فارس گویند که اختلاف مسئله بر
اندازه اختلاف سؤال سایل بنهی هر وقت که بنهی سایل سؤال کند الا بتاثیر فلک و ما نیز همچنین یافتیم و لیکن عقل هر کس صواب تر است
والله اعلم معرفت تجارب و دلالت مسئله که چند گاه بنهی در نزد اهل این صناعت مختلف است بطلیموس گوید که تا آنگاه که آفتاب یکدرجه
بگردد چنین مسئله بعد و چون بیش بمعاملت یکدرجه اندر فلک و الیس عمر گوید که تا آنگاه که یکدرجه بگردد آن کوکب که دلیل مسئله
است یا جالع هندوان و اهل فارس گفتند تجارب مسئله تا آنگاه بود که ضمیر دیگر آرد و بعضی دیگر نگردد و متقدمان گویند
تا آنگاه بود که دلیل مسئله بر همه برجها و کواکب تمام بگذرد و قولی که ما بران اعتماد کنیم و بدان کار میکنیم آنست که تجارب مسئله تا آنگاه
بود که حاجت سایل زایل شود تمام شدن یا نومید شدن مثلا اگر سؤال از برآمدن کار بود مقیم تا وقت افتتاح و مدت مسئله بود
والله اعلم معرفت اقتدا در حظ از حکم مسئله از چهار جهت بنهی اول از آلت قیاس کردن مسئله بود که آلت کثیر بود یا خطا چنین
اطلاب و ربع مجیب و مانند و دوم از سنه بود که بقیت سلخ درست نتواند کردن و آنچه در دل او بنهی بزبان عبارت نتواند
کردن یا نتواند اشارت از راه قوت یا امتحان بود سیم آنکه سؤال وقت نیم روز بود یعنی وقت سؤال همانند که آفتاب بزوال گشت یا نه
که هر چند اندکی دقیقه بود از زوال و ظل اندر این وقت بسیار خطا افتد اندر ساعات و طالع از نصب جیب و بروجها چهارم
آنکه وقت عدد و نجوم برابر بنهی شهادت و دلالت چنانکه فرق نتواند کرد و قیاس درست نتواند کرد و مبشر نتوان شناخت
آنگاه خطا افتد و هر مسئله که از این چهار علت بیرون بنهی صواب آید و کیفیت ضمیر لقمن خداوند مسئله بیشتر بر کارها باید
که ضمیر کند مدت بیست و هشت روز و شبی یکدرجه بر گرفته بنهی و از همه فلک و کواکب نیز رفته باشند و بیست
سایل رسیده و آنچه کمتر از این بنهی هشت شبانه روز است تا تمام یا دست هر کوکب که اندر آن ایام بسر رسد بنهی و آنچه کمتر از این
است سه شبانه روز است که قمر از آن اندر آن برج که بنهی اتصال و اصرار افتاده بنهی یا بکواکب یا بسهام بکل و آنچه از این کمتر است
یکشبانه روز است که تمامی دور فلک بیست و چهار ساعت طلوع و غروب دوازده برج بنهی که تا تاثیر فلک اندر ضمیر سایل درست شود باشد

دیگر بیان مسئله

بیان اقتدا در مسئله

اقتدا در حظ از حکم مسئله

وهرچه کمتر از این باید واجب نکند نگریستن اندر چیزی سایل که خطا افتد و حکم راست نیاید مگر کار بدی افتاده و سخت عظیم و دلیل باشد
بزرگ یا طیر بزرگ که همچو سایل بدان مشغول باشد هرگاه سائل بیاید و سخن از آمدن و سوال کردن و نرسیدن الا تا سر ملک
چیزی اندر طالع او نگرد و حکم کند صواب آید دیگر چیزی که اگر کسی بیاید و سوال کند بتعنت یا امتحان یا بعداوت که هیچ صواب نیاید دیگر
بهیچ طالع اندر مجاری و کاران نظر نکند الا آنچه در اندیشه کند بدان و هرچه اندر وهم و خاطر سایل نگذشته باشد و بر زبان بگذرد که درست
نیاید مثلا اگر چیزی تزویج آورده باشد و حکم کند یا نگوید از صفت و تمیز حکم کند و در چیزی در نیمه باشد حکم صفت کند خطا آید مگر که چیزی از کل
احوال خویش گفته باشد که هرچه حکم کند صواب آید زیرا که فلک بر مقدار همت سایل برآید آنچه اندر همت او بود بر زبان آید چیزی
دیگر بهتری چیزی ها آن بود که سایل هست بر آنچه چیزی که باشد و وهم و خاطر بدان مهم که خواهد راست کند و گوید چه چیزی دارد
منجم بنیم سوال کنم این را سوال مطلق گویند و چیزی چون و این سخت درست آید چیزی طالع بنیم تعویه راست کنیم و دلیل طالع بر دلیل آید
و بنوا است سایل نیک نگرد تا از کدام ستاره بهره دارد و بکدام هیچ منسوب است آن ستاره را نیز دلالت بر مسئول طالع یا رکن تا حکم درست
آید در معرفت استخراج دلیل طالع و دلیل مسئول عنه طالع بنه و اوتاد را راست کن اگر خداوند طالع در طالع بود یا بطالع ناظر باشد که
و در دلیل است اگر خداوند طالع قطب باشد و قرب طالع ناظر بود و دلیل است اگر در برج بصاحب شرف طالع نگر اگر در برج ناظر باشد صاحب
وجه طالع نگر و اگر در برج بنیم حکم بر کوکب هر برجی کن و بر کوکب که بر طالع باشد اگر ای دلیلها که گفتیم نظر باید نگاه کن که قمر از که باشد
که قمر است و بکه متصل است آن کوکب که قمر از و منفرد است دلیل مال است و آنکه قمر تو در متصل است دلیل مسئول عنه است دلیل
مسئول عنه خداوند هشتم و آن کوکب که در هشتم بود دلیل مسئول عنه باشد و خداوند برج قمر دلیل مسئول عنه است اما اگر قمر در برج خویش باشد
صاحب شرف خانه قمر دلیل مسئول عنه بود و اگر قمر اندر شرف بود صاحب مسئله خانه قمر مسئول عنه است و اگر در برج دلیل نگند صاحب
ساعت را نیز دلیل سائل کند و صاحب خداوند برج ساعت دلیل مسئول عنه کن دیگر اگر در برج قران بود و بطالع شهادت دارند
یا نظر بدشان هر کدام کوکب که قمر اندر و نظر کند دلیل سائل است و اگر با بطالع بود دلیل مسئول عنه باشد و دیگر اندر مقابله و
تربیع و تثلیث و تسدیس هر کدام کوکب از این کواکب سه بود دلیل سایل است و هر کدام مغربی بود دلیل مسئول عنه است
و همچنین حال دلیل سائل و جنوبی دلیل مسئول عنه بود شمسی دلیل سایل است و خداوند برج شمسی دلیل مسئول عنه است اگر
طالع بیاید دلیل سائل است و اگر جنوبی آید دلیل مسئول عنه بود زیرا که مردان خلق را بعد دیگر نگرند دیگر نگر که ماه از پس یا پیش آفتاب

در حقه کدام کوکب بود است و باز اندر طالع مسئله اندر حقه کدام کوکب است صد پیش دلیل مسئول عنه است و مردم دلیل سائل است هست تمامی
دریافتن دلیل سایل و مسئول عنهم کن نیک و دلیل حاجت هر کوکب که اندر خانه حاجت بود یا صاحب حاجت یا صاحب شرف باشد یا
یا صاحب حد یا صاحب وجه خانه حاجت هر کدام که شهادت غالب تر بود دلیل حاجت بود و قمر و سهم حاجت و صاحب ساعت حاجت
و کوکب که دلیل است مر حاجت چیزی شمسی مسئله و مشتری مال و مرد بزرگ و مانند آن اینهمه دلیل حاجت اند و از این دلایل هر کدام را
در شهادت بها یا بیشتر اعتماد بر آن کن و مانند دلیل سنا و دیگر آنرا بر آن دلیل ابتدا کار طالع و صاحب طالع و دلیل آغاز کار است و قمر
دلیل ابتدا کار است و دلیل طالع هم دلیل ابتدا کار است و سهم السعادة دلیل ابتدا کار است و خداوند ساعت چیزی طالع ناظر بود دلیل
ابتدا کار است دلیل عاقبت خانه چهارم از طالع و صاحب وی دلیل عاقبت کار است و خداوند خانه قمر دلیل عاقبت کار است و آن
کوکب که قمر تو در متصل است دلیل عاقبت کار است اگر همان کوکب اتصال بود و خانه چهارم از درجه قمر دلیل عاقبت است موقوف مقادیر
شهادات بر کون و فساد آنکه حاجت که مسئول عنه است تمام شود مگر بدو شهادت شهادت صاحب طالع و قمر یا شهادت صاحب طالع
و صاحب بیت حاجت و قوی ترین شهادتها قبول است پس باید دانستن هر دلیل بغیر دلیل سائل و مسئول عنه دلیل حاجت خود نظر کن تا
این دو دلیل را شهادت چگونه است تا بدانی که حاجت تمام شود یا نه و اگر تمام شود چه مقدار شود اما بدانکه قبول یک شهادت است و دو
قبول یک دو شهادت است و این حال بیشتر قمر را باید زیرا که آفتاب و قمر را قبول کنند از همه برجها و چیزی در اسد بود و یا در حمل و آفتاب
متصل شود اتحاد و قبول آفتاب بطبیعت و قبول خانه و اگر در حمل بود و با آفتاب اتصال کند بعد از تمیز متصل شود اینجا شهادت بها
قبول است یک شهادت و اگر با اینهمه آفتاب اندر اسد بود هم شهادت دهد بر نفاذ بدان شهادت و اگر کسی از خانه خویش بها مقبول
باید چهار شهادت بر آنسو و مفصل یاد کنیم شهادات قمر اتصال قمر بشمس یک شهادت بود و اتصال قمر بشمس تمام باشد دو شهادت بود
اتصال قمر بکوکب که اندر خانه خویش بود اندر وند نوعی نیمه شهادت بود و اتصال قمر بکوکب سعد که اندر وند نبود و نیز در قرانیه
شهادت بها چیزی قبول کند یک شهادت و نیم بود و با اینهمه اگر قمر را قبول نکند و آن کوکب اندر خانه خویش باشد یک شهادت بود و
اگر سعد اندر وند باشد اندر خانه قمر بود و اندر شرف او یک شهادت بود و اگر سعد زایل باشد از وند نیم شهادت بود اتصال قمر از وند
بصاحب وتد یک شهادت بود و اتصال قمر بکوکب که در خانه حاجت بود نیم شهادت بود و چیزی و چیزی ماه اندر خانه حاجت نیم
خانه قمر اندر وند نیم شهادت بود و اتصال قمر بکوکب مقبول نیم شهادت است و بهتر آن بود که سعد بود و نیکو جایگاه شهادت صاحب
طالع قبول صاحب طالع یک شهادت است قبول صاحب حاجت نیم شهادت اتصال صاحب طالع و صاحب حاجت بیکدیگر یک شهادت

واگر از یکدیگر مقبول باشند دو شهادت و اگر اندر خانهای یکدیگر باشند سه شهادت بود نقل انوار نیم شهادت بود و بیشتر قمر است
جمع انوار نیم شهادت است و بیشتر زحل راست اتصال صاحب طالع بکوکب سعد از وند که نیز در نیم شهادت بود و اگر آن سعد اندر
خانه خویش باشد یک شهادت بود اتصال سعد از وند بصاحب طالع بکوکب که اندر وند بود اندر خانه صاحب طالع یک شهادت بود
اگر آن کوکب اندر وند بود نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع بسعد اندر خانه حاجت نیم شهادت بود چیزی بیاید اگر مقبول
بود اتصال سعد از خانه حاجت بصاحب طالع نیم شهادت بود اتصال صاحب طالع بسعد که در اندر خانه صاحب طالع بود یا در شرف
و نیم شهادت است اتصال صاحب حاجت بکوکب سعد اندر طالع یک شهادت است اتصال سعد بصاحب طالع از خانه صاحب طالع
یا از شرف یک شهادت است صاحب طالع در خانه حاجت باشد نیم شهادت است صاحب خانه خداوند طالع اندر وند بود نیم شهادت بود اندر
طالع باشد اگر صاحب حاجت اندر بخت اتساع بود دلیل کند بر قضای حاجت زیرا که این شهادت است بزرگ چیزی خداوند خانه آن را
بر نظر سعد و قمر تر آنگاه بود که صاحب طالع بخانه خویش نظر کند از نیت مقادیر شهادات نیک فهم کن و السلام در معرفت استخراج
دلیل بعض مسئول بدانکه دلیل آن کوکب بود که در مسئول بود اندر فلک بوقت مسئله اندر ابتدا کار و دانستن وی و وجوه بسیار است
اول از طالع نگرند و از برج نیز و از سهم السعادة و از خداوندش و از خداوند ساعت و از جزو اجتماع و استقبال که پیش مسئله
بود است و از صاحب جزو از علم و انتهاء آن علم و مسئول و صاحب اجتماع یا اتصال و از مسئول و صاحب ارباع و فضل از ده دلایل
که گفتیم هر کدام بر طالع زمانی تولیت بدارد بیشتر یا کمتر تنها یا دلیل دیگر و در این شهادت بود اندر طالع و در دلیل باید نگرد بصاحب
برج و بصاحب شرف و بصاحب حد و بصاحب مثلثه و بصاحب وجه و بصاحب ساعت هر کدام که از این دلیلها که گفتیم در طالع
مزاعه یا شهادت و اندر وی دلیل باید مثلا طالع سنبله عطارد اندر طالع بود در دلیل بها و اگر طالع حد عطارد آید شهادت غالب
تر بها یا از نیت یا اندر برج طالع و برج بیشتر و خداوند برج را پنج بهره دلالت است و خداوند سر فراز چهار بهره و خداوند حد
سه بهره و خداوند مثلثه دو بهره و خداوند وجه یک بهره و خداوند ساعت یک بهره و اما اندر برج سهم السعادة و برج اجتماع
مثلا خداوند برج راست بهره است خداوند شرف و خداوند حد را یکی و خداوند مثلثه و صاحب وجه بسه بهره و اگر خداوند خانه را
نیز هم اندر طالع حد بود یا خداوند ساعت بود شهادت غالب تر بود و دلیل است همچنین هر چند شهادت غالب تر دلالت قوی تر
و اگر خداوند طالع اندر وند بود خاصه اندر وسط السما و از نظرها مر دلیل را بجز خداوند طالع دیگر حظ نبود دلیل باید که دیگر شرکت بود
بود نباید مگر کوکب بسلامت که در دلالت شرف باید بمثلثه و نیز اندر وند بود اگر آنگاه روا بود که مشارکت خداوند طالع بود بدلالت

اثنا عشر بیت هر چه کوکب وجوه کواکب نیز دلالت قوت خاصه که بطالع ناظر باشد بحسب نیرین ناظر باید که در دلیل باشد و اگر خداوند طالع
اندر طالع بود بدرجه طالع و رجع تر بود از همه دلالها که دلیل از بسیار شادت و یار شمار باشد از خداوند خانه و خداوند
شرف و خداوند حد و خداوند مثلثه و خداوند وجه و خداوند رعایت و خداوند نیرین و اگر این دلیل اندر خانه خویش یا اندر
شرف یا اندر حد و مثلثه خویش بود و سزاوار تر بود بدلالت اما بدانکه هر روز دلالت شمس و برج و رب طالع و حظوظ این دو
برج قوی تر و سزاوار تر بود بر روز و رب برج قمر و سهم الغیبة و حظوظ حد و رد و وجوه این چهار برج غالب تر و سزاوار تر اند از دلیل
بدلالت و غافل مباش از مستولی سال که یاد کردیم هر روز دلالت و مدت و غالب تر و غالب تر بر همه دلیلهاست و همچنین صاحب آن
ارباع اگر دلیل از بعض دلایل عالم باشد و بوضع خویش نظر کند که اندر روز دلالت برج را اندر و بود یا نظر کند اندر ربا خداوند آن
برج بود نظر کند یا خداوند حد حکم کن بر دلالت خیر و شر آنچه واجب کند خوبی دلیل از تن نیک که بکجاست و که متصل است و بر جهاد و جهان این
بوقت تحویل سال نیک عالم که آن جایگاه دلالت شر باید اندر سنها و خانها اگر این دلیل طالع آنجا بود و همچنین مواضع سعدان
اندر تحویلها و دلیل سعادت بود چون دلیل آنجا آید یا آنجا باید و نگاه کن بخداوند حد دلیل که کدام جایگاه است از طالع و حال او اندر
ذات خویش و طبع برج خویش حکم کن بر دلالت خیر و شر آنچه واجب کند خوبی دلیل از تن نیک که بکجاست و که متصل است و بر خداوند
که منصرف شد ضمیر سائل را بآنجا باید بیرون آوردن ضمیر بکند وجوه از تجربه جمله دریافتی ضمیر احیله آن است که بصورت سیرت
و بفراست سایل نیک نگاه کن که بکدام کوکب و بکدام برج است حکم مسایل بران کوکب و برج کن و با دلیل یار کن از انتقال
و انصراف و این دلیل که یاد کردم اندر ضمیر خطا نیفتد و همچنین غافل مباش از کوکب که اندر طالع بود و از درجه طالع فضل نبود
که ضمیر سایل از روی بود اما ضمیر آن بهتر است که سهم ضمیر بدانی که اندر کدام برج است و خداوند آن برج مر خداوند رعایت چهارم
اگر در هبوط باشد از نجم و مهار و حسب و مثل آن بپرسد و اگر در وبال بود از زنا بی دغی برسد اگر در شرف بود از بی بود
و جاه و منزلت و اگر در برج بود و طلوع دارد ما بعید بدرک اما بقوالیس مقرر که بینه بندگی بهم السعادة کی افتاده است
ضمیر آنجا بود اگر ضمیر بجوزا از برج بود آنگاه ضمیر از سهم السعادة یا از صاحب برج سهم السعادة اما بقول بدان از درجه طالع
یا از درجه کاله یا از آنکه عشر تیر یا از نه بهر طالع ضمیر بیرون آید اگر صاحب طالع یا صاحب سهم الغیب برج قمر باشد پس از
استقبال باید هر چه را پس از استقبال انتقال یعنی باید از مقارنه و از تسدیس و از تربیع و از تثلیث و مقابله که نزدیک
تر باید آن احوال که گفته باید از ضمیر و آن انتقال که پس از استقبال باید ضمیر آنجا باید اگر آید یا بدانه انتقال دیگر

دلیل

دلیل ضمیر آن است که نگاه کن بنظر دو کوکب که بیکدیگر ناظر باشند اندر میان این دو کوکب چه کوکب باید ضمیر از آن کوکب است و از خانه و دیگر
ضمیر را دلیل از سهم ضمیر است تجربه بسیار کرده و آزموده که هیچ گونه خلاف نیاید همچنانکه صاحب ساعت در کدام برج است از خداوند آن برج یکی
تا صاحب ساعت و در درجه طالع بر افزار و جمع کن و سر کار از طالع بیفکن هر کجا که افتد ضمیر آنجا بود اگر ساعت تا آخر آمده باشد ساعت
از مستقبل گیر تا درست آید دیگر اندر ضمیر بیکر از درجه خداوند حد تا درجه طالع هر دو را فزای و از طالع بیفکن هر کجا برسد ضمیر سایل از آن
برج باشد و از خداوند و اما بهترین دلیل خبر آن است که یاد کردیم از این دو دلیل از حد و از رب ساعت و اگر گویند یاد کنیم دانستن چیز دیگر که چه
که چند ماه از آفتاب باز گردد و آن وقت را که نزدیک مسئله باشد آن انتقال را طالع پرده اگر که ماه با آفتاب پیوسته باشد و خداوند
طالع را نگه کن که کجاست اندر طالع سایل ضمیر آنجاست و صاحب ساعت آن طالع و رب آن طالع و الله آن طالع هر کدام از این دلیلها
قوی تر است ضمیر سائل از وست زیرا که مردم را هر کار که افتد پیشتر است دلیل اندر ماه و آفتاب است و این چه دلیل دلیل
است مردم را زیرا که همه لاخت دلیل ایشانند دیگر دلیل ضمیر از سهم ضمیر است بگیر از درجه صاحب طالع تا شمس و از آن جمله طلب کند
هر کجا برد ضمیر طبع و کوه هر آن برج بود و صاحب وی دیگر دلیل ضمیر است که والیس مصر گوید که درجات طالع را از عدد ساعت عشر ضرب
کن آنچه برسد از درجه آفتاب بیفکن بروز و بساز در چند ماه هر کجا برسد ضمیر سائل بر طبع آن برج و صاحب وی بود دیگر بدلیل اگر
اندر قدر سایل از چیزی برسد که اندر دست عسر بود یا از خالی که در اندر آن بود و اگر اندر مایل و تدارک چیزی که طلب کند یا
امید دارد و بدست خواهد آوردن و اگر اندر قطع بود از چیزی برسد که از دست بیرون رفته است یا غایب شده یا هلاک شده یا از
کار برسد که از وی صادر شده باید و یا از دست رفته باید اگر دلیل اندر طالع بود ضمیر سایل از حالت و جان و جاه زاد و خویش
برسد یا از خالی خویش برسد که در دست اسلام بود از انباشتن یا از خصومت یا زیان و یا از حالی که برسد و اگر دیگر بود از حالی از آن
و چه سائل و سفر و علم برسد و اگر اندر چهارم بود از حال عاقبت کار که برسد و یا از حال زمین و عقار و صنعت و
اگر در پنجم بود از حال فرزندان برسد و آنچه بدین ماند و اگر در ششم بود از حال بندگان و حیوان برسد و یا از بیمار برسد و اگر در
هفتم بود از زنان و شوی و نکاح یا هم باز و خصومت برسد اگر در هشتم بود از مرگ و از خراب و بیم و ترس برسد و اگر
نهم بود از علم و دین و خواب برسد و اگر در دهم بود از معاملت و شغل و پیشه و عمل سلطان برسد اگر در یازدهم بود از امید
و سعادت و دوستان و عشق برسد و اگر در دوازدهم بود از زیان و غم و اندوه و دشمنان و دشتوران برسد و همچنین بکار برد اوفق
کن و تا مایل جواب کند چنانکه بیاید از دلیل و مزاجات کوکب که از طبایع برج و صفت خانها جواب کند و دانستن صفت ضمیر و قول

مانند و انکه هیچ خطا نکند و اما دلیل جامع اندر باب ضمیر یکی است که مرتجه کردم بنگرید دلیل طالع که بکه انتقال میکند اگر ضمیر از انتقال و
انصراف آن بود و اگر انتقال و انصراف نبود بنگر اگر دلیل اندر طالع بود مسئله اندر تن و جان است و از خانه ده بوم خویش و عمر خود بها
و اگر دلیل در روز دهم قطع بود از طالع از چیزی برسد که از وی بدست یا از مال غایب شده و همچنین همه خانها را و اگر دلیل اندر هبوط
خویش بود از دیده یا از محبوب و از چیزی که هلاک و تباه شده باید از آن برسد و اگر در آخر برج ماه باید از سفر برسد یا از کنج کان و اگر در
سیم در چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از کنج برسد یا مانند و اگر خداوند طالع اندر چهارم بود و خداوند چهارم اندر طالع از
زمین برسد یا از کنج و اگر دلیل بصاحب ثانی عشر پیوندد و صاحب ثانی بگیرد از جای که از حرکت از بیم و ترس برسد و
دلیل مقیم جهت باید از احراجت من برسد که کی باز گردد و اگر دلیل مقیم باشد مر استقامت را از بگو تا کی احوال برسد که تا کی خوش و اگر
متحیر باید از متحیر احوال برسد و اگر دلیل با رأس باید از اندر شرف خویش باید و رطا اسما باید از خداوند جلاله برسد اندر چهارم یا هفتم بود
از کنج برسد و همچنین اگر دلیل اندر چهارم بود یا با رأس یا ذنب اندر طالع و یا قمر و یا دلیل با رأس و ذنب بود اندر طالع یا اندر چهارم و همچنین اگر
خداوند دقم اندر چهارم بود یا صاحب چهارم اندر طالع و اگر دلیل با قمر باید از کنج و خصومت برسد و اگر ماه اندر طالع باید از چیزی از
خصومت یا از سفر برسد اگر دلیل با ذنب بود بجوان جایگاه که یاد کردم از سحر و جادو برسد و چنین عطارد و مقابل بود راست تر بود و تحقیق
و اگر دلیل با زحل بود و عطارد بود ناظر بود و یا عطارد بود با زحل بود ناظر بود از سحر و بند و جادو برسد و همچنین اگر دلیل از تحت الشعاع بیرون
آید و متصل گردد بحسین یا اندر حد عطارد بود یا اندر حد زحل بود از سحر و جادو بی برسد و اگر دلیل اندر تحت الشعاع باشد از دو آنچه مجموع
و بیهوشی برسد و اگر دلیل با زهره باید بود و تربیع بود ناظر با ماه از تهمت برسد از قبل زنان و اگر دلیل اندر هبوط
و برج آتش بود از کیمیا برسد و اگر برج بر صورت آدمی از حرب برسد و اگر طالع از نشانهای عطارد بود و عطارد بود ناظر باید یا
دلیل اندر جایگاه عطارد باید و بود متصل بود از کتاب نامه و یا از خط و خبر برسد و اگر دلیل اندر چهارم بود از محبوس برسد یا از کار بسته
یا از بند و یا از جداد یا از آب و نمی اما بدانکه دلیل حبس چهارم است و ششم و دوازدهم هر گاه دلیل اندر این جایها باید و دلیل که حبس
و اگر دلیل با زحل باید و تربیع بود متصل بود از نامزد برسد و اگر قمر منحوس بود عطارد اندر عقرب بود ناظر بود مسئله از بیهوشی
باید و دیوانه کان و همچنین اگر زحل با عطارد اندر طالع بود و تربیع در هفتم با نظر سعد و همچنین اگر قمر اندر طالع بود و زحل اندر و رطا اسما
و عطارد در هفتم بود و اگر قمر و تربیع و عطارد اندر اوتاد با دلیل بیند در آنجایی از دزد یا از دزد برسد و همچنین اگر زحل و عطارد و تربیع
اندر هفتم بود و قمر اندر تربیع از دزد یا از کشته یا از کشنده برسد و همچنین اگر تربیع و عطارد اندر اوتاد باشند یکدرجه از دزد و یا از دو تن

کوبان

کوبان و سخنان دروغ برسد امیت در دلیل مثال ضمیر و وجه دیگر دانستن حقیقت ضمیر کار چه چیز است و اگر طالع برج نحس بود و بنحس باید طالع بود و نحس
بدرجات طالع ناظر باید خاصه که طالع ارد یا عقرب یا دلو باید خداوندان این برج یا ایشان ناظر باشند یا طالع جزایی جهاد بود و تربیع بود ناظر بود مسئله
از کم زده بود یا اگر بکینه و اگر نحس با صاحب دوم بود اندر ششم یا هفتم از طالع و طالع برج نحس بود مسئله از کم زده یا بر کینه باید و اگر صاحب نحس
با صاحب طالع بود اندر دوم یا در ششم یا در چهارم و نحس در طالع بود مسئله از کم زده یا بر کینه باید و اگر خداوند دوم از طالع برج ثابت بود و خداوند
در طالع بود و دلیل بود یا صاحب طالع اندر طالع بود یا خداوند مسئله طالع اندر طالع بود مسئله از چیزی که فراموش کرده بود اگر طالع برج دو
جسد باید و صاحب مرطالع بود یا ناظر بود بود مسئله از چیزی بود که گم شده یا افتاده اما دزدیده شده و اگر طالع برج منقلب بود و خداوند
بود ناظر یا اندر طالع بود مسئله از چیزی بود که دزدیده بود و بر نشر و شه بود و اگر طالع برج منقلب بود و خانه سعد بود و اندر ستاره نحسی
بود از چیزی برسد که اندر دست وی باشد و اگر طالع خانه سعد بود و سعد اندر طالع بود و یا ناظر بود بمثله خویش چیزی برسد که اندر دست بود
لیکن اندر چیزی بود و اگر طالع بر جهار پا باشد و یا بسته و هیچ کوکب اندر طالع نبود مسئله از حیوان دو پا سه پا باید و اگر بر کوکب اندر سیم بود
یا اندر نهم و این برج جسد باید و دیگر کواکب اندر وسط یا ناظر باید بر طالع یا مسئله از طالع و آن ناظر صاحب طالع بود مسئله از حیوان دو پایه یا دو
اگر طالع برج حیوانی باید از جهار پایان چون ثور و قوس و حوت یا از سنگ از مسئله هم از جنس بود و اگر طالع از برج سباع بود نحس بود
و برج یا ناظر بود مسئله از سباع بود و ترس و بیم از سباع و اگر زحل از شرف خویش بود طالع بود دو طالع برج جسد باید یا خود از طالع مسئله از دو پا
و بریت و جادوان و اگر بکار تن حل عطارد بود مسئله از علما و نجوم و فسون گران و کاهنان و خداوندان همه و بازیگران و صناعان بود و اگر طالع
برج چنانچه که مصور آدمی است یا برج ذو جسد و نحس بود ناظر بود مسئله از ملوک بود و اگر کواکب نحس تربیع بود مسئله از اسیران و دزدان بود
و اگر شتر باید از اجناس شتر و همچنین از جمله هر زهره و عطارد و قمر بکوب لیکن بر دانستن ضمیر و خبر بگیر که آن همه جرات اگر بر جهار آتش باز
که در برسد اگر آن کواکب شتر یا قمر یا زهره اندر طالع بود یا ناظر طالع بود از کوه بر آبی برسد و اگر زحل یا تربیع با شمس یا عطارد اندر طالع بود یا ناظر از
جوار آتش برسد و اگر از آبی که کواکب و یا باید اندر طالع بود یا ناظر بنگر هر کدام قوی بود و بدرجه طالع نزدیکتر و اولی تر و اگر طالع از آنکه دفاع
بود از نبات زمین برسد اگر راس یا قمر یا زهره یا شتر اندر طالع بود یا ناظر از نبات آبی برسد و اگر تربیع با زحل یا شمس یا عطارد بود و طالع یا ناظر
طالع از بیابان برسد و اگر طالع از مسئله جهار پایان بود از حیوان برسد و یا از مرغان آبی یا مرغان خاصه که شتر اند و در بالای باد زهره و طالع یا ناظر
بود و همچنین زحل با تربیع نگرد به باشد و یا اندر مرغ باشند از حیوان شتر از حیوانی که در میان سنگها یا کوه همانا بود یا از مرغ یا از دو پایه اگر
راس بود از جهار پایان برسد و عطارد از مرغ یا اگر قمر بود یا آدمی و اگر شمس بود از ملوک برسد یا از اشراف یا از بهایم زمین که با پرستاری شمس و

بنگر اندر سلطانیت که کوکب باید دلیل که مشتری یا زحل بر پلانت مریخ را بر گیرد و خود که عطارد بر خراب و قمر بر کاوان کسی بر مشتری
همچنین هر یک را حکم کن فصل دیگر اندر دقایق و تیر اگر دلیل آفتاب آید و اندر طالع بود با کی فکرت سایل بود و اگر زهره بود با حفظ سایل بود
اگر عطارد آید با فکر دان و با لفاظ سایل باید و اگر ماه آید دلیل کند که مغز سایل پاک باید و اگر زحل باید دلیل کند که فکرت سایل خیال
پیوسته است و اگر مشتری بود حفظ او پاک باید از اندیشه‌های ناپاک و اگر مریخ بود نطق در بعضی پیوسته باید و اگر آفتاب دلیل آید
و اندر وسط السماء باید دلیل نطق است بر سیاست و مریخ نیز دلیل باید بر سیاست و مشتری دلیل عدالت فصل اندر دلیل کند با دلها
و تباهی و اگر زهره باید دلیل دوستی و مهربانی باشد و عطارد دلیل خیال و مخرج و قمر تا بفراوانی و انقصان چنانکه بود بدان قدر حکم کن اما
هر کوکبی که اندر طالع باید دلیل و مشتری اندر فکرت و هر کوکبی که اندر وسط السماء باید دلیل سیاست بود این دلیلها که یاد کردیم اگر کوکب مسعود
باید و وسط و همان است که گفتیم و اگر نحوس باید یا راجع بود دلیل کند بر آنکه بدگمان بسیار و ضعیف الفکر و بد قول اینکه یاد کردیم آن است
بنگر بوقت که سایل نزدیک تو بیاید بدانی که بچه حال خواهد آمدن و هر سایلی که نزد تو آید بنگر که صاحب طالع تو از آن طالع سایل کدام
جایگاه است و بچه صفت است آن جا را که میان سایل و میان تو دو آن باید آمادیه چون باید از هر چیز بر هر چیز احوال خویش بنگر و معلوم
کن مستولی طالع را و هر وقت که سایل نزد تو بیاید بدان طالع سایل بنگر تا مستولی طالع تو کی افتد و بچه صفت است و بکدام موضع نظر دارد
طالع و در کجا بچه صفت است جا را که میان تو و میان سایل بود و از کجا تو دانست که سایل نزد من آمد و وقتی که مستولی طالع سایل طالع تو
دسی بود و بنظر تربیع پیوسته گفتیم باستقرار و عداوت من آمدم مرا دشمن دانست و مقر آمدم تو به بحر دکه تا بدانی که اینکه یاد کردیم بسیار بود
و دیگر چون دلیل اندر وسط السماء باید و از کوکب علو باید دلیل اندر کار ملوک باید که با سلطان پیوسته بود و اگر کوکب سفلی باشد
دلیل اندر پیشه و از خدمت و معاملت بود و اگر برج بوسط السماء خانه کوکب علو بود چنانکه گفتیم و اگر وسط السماء خانه کوکب سفلی
باشد بیمان دلیل کند که کوکب سفلی اندر وسط بود و اگر علو خانه سفلی بود و سفلی بخانه علو باید حکم آمیخته کن این دلیلها که گفتیم بسیار است
در باقی چیزها فصل دیگر چون کوکب را دلیل مستولی باشد و در مقیم اول باید مراجعت دلیل مخبر باید سایل را اندر برج که ستاره است
و اگر مقیم باید استقامت یا استقامت کرده کار باید و اگر کار باز نگردد که صواب بود باید بصواب بود و اگر کار آغاز نکرده جهت کوکب
کوکب چیزی مستقیم شود و آن کار فرو ماند و اگر بوقت استقامت کوکب آغاز کرده باید آن کار باید بود تا بوقت جهت کوکب
یا وحشی یا ایل اگر شی در آن وقت و همچنین حکم کن خداوند خانه قمر را اگر دلیل کوکب باید که در زیر شعاع باید دلیل ضعیف قمر آن کار باید که بدل
آن کار میرسد اگر مثل سایل بیمار پرسد علامت هلاک بیمار باید از بیمار چون سل و دق و دیوانگی و آنچه بدین ماند و اگر دلیل

کوکب

سعد باز گردد و بسعد پیوندد این دلیل نیک سخن باید و سلامت در کارها و اگر نحس باز گردد و بسعد پیوندد از بدی رستی باید و نیکو رستی
و اگر از سعد باز گردد و بنحس پیوندد این علامت بد باید که از نیکو چیزی بود و بجهت و مشقت رسد و اگر از نحس باز گردد و بنحس پیوندد این
علامت بد بود و تباهی باید و همچنین حکم کن بکوکب که از وتد باز گردد و بکوکب پیوندد که قطع بود یا از قطع قطب که متصل شود دلیل
صفت که بسعد نحس باید یا کدام قیاس کن و اگر کوکب از شرف باز گردد و بکوکب پیوندد که اندر هبوط بود یا از هبوط بشرف باز آید بود
و بطل اثر گردد یا بطل اثر بود و سریع اثر کند یا از شمال بجنوبی پیوندد و یا از جنوب بشمال متصل شود یا از اوج بحضیض و یا از حضیض
باوج متصل شود و همچنین حکم کن که از شقاوت بجهت و از نحوست بسعادت چنانکه گفتیم پیش از این وجه در پرون آورده تیر اگر دلیل اندر
طالع باید یا اندر خانه خویش یا اندر حد خویش یا بصاحب خانه خویش نگرد و تدبیر سایل اندر کار خویش بود و از او بود و عزیز خویش بیند
و اگر بکوکب دیگر پیوندد تدبیر از کار دیگر دارد و اگر هفتم نگرد یا بصاحب او یا اندر حفظ هفتم از جهت کسی دیگر رسد و اگر اندر طالع
کوکبی غریب بود خصم از جهت کسی دیگر بود و اگر بکوکبی نگرد که اندر دوم باید یا صاحب دوم را نگرد یا سوم نگرد تدبیر سایل اندر شغل
مال بود باندازه انصال و اگر آنکه گفتیم بصاحب هشتم بود یا بصاحب سیم بود تدبیر سایل از شغل برادران بود یا عزیز دیگر و اگر دلیل
اندر چهارم بود یا اندر خانه خویش یا بصاحب چهارم نگرد خیر آن اندر آبادانی بود خصوصا که زحل اندر وسط سعادت بود و اگر
سعادت یا بود از قبل پدر پرسد و اگر ماه را بود جهت مادر یا از قبل مرده و کم مرده و اگر زحل را بر چهارم قمر بیند پدر از
رود آبادانی و اگر مشتری بود از قبل پدر یا از قبل کنج و امانت بود و هر یکی دلیل که اندر وسط بود یا هبوط باید مرگ و حبس و ویرانی بود
و اگر مریخ بود خصومت و حرب و زدن و کشتن و مرگ و فجاءه باید و اگر دلیل اندر پنجم بود یا بصاحب پنجم بیند و یا کوکبی
باید اندر وسط و یا عطارد و مشتری را اندر وسط سعادت بود خیر سایل اندر عقل فرزندان بود یا مال پسر را طلب کند یا کوچ کردن
باید و اگر دلیل اندر ششم باید یا بصاحب ششم نگرد یا مریخ را در وسط سعادت بود خیر سایل از شغل و احوال بیماران بود و یا از قبل اصول
یا حبس چیزی را طلب کند از محبوس پرسد و اگر دلیل اندر هفتم بود یا سوی کوکبی که اندر هفتم باید یا بصاحب هفتم نگرد شغل
سایل اندر کار انبازی بود یا معاملت یا خصومت و حرب بود اگر زهره را اندر وسط سعادت بود از قبل زنان پرسد و همچنین
اگر سعادت عطارد و مشتری باید از قبل زنان و انبازی پرسد و اگر در هشتم باید یا بصاحب هشتم نگرد یا بکوکبی که اندر هشتم بود
خیر سایل از شغل میراث بود یا از مرگ یا از کابین یا از جهاز زنان و از کار کتابت و یا دعوی و یا مال ضایع مرده طلب کند و اگر
دلیل اندر نهم بود یا بصاحب نهم یا مریخ نگرد از تدبیر و تشکیت یا بکوکبی نگرد که قبول خواهد کردن و یا بکوکبی نگرد که نایل خواهد شدن

ضیعت سایل از کار سفر بود یا از دین یا چیزی ضایع گشته را طلب خواهد کردن و اگر دلیل مشتری بود در دوم اندر دین و طاعت بود
و اگر ماه بود نامه خیر بود و همچنین هر کوکبی را باندازه حکم کن و اگر دلیل اندر دهم بود و یا متصل شود بکوکبی که اندر دهم بود یا بصاحب
دهم یا آفتاب بیند شغل صدر اندر کار سلطان و اگر کوکب سفلی بود اندر کار پیشه بود و اگر سعادت زهره را بر شغل مرد اندر
باب زنان بود یا چیزی که بزنان منسوب است و اگر دلیل اندر یازدهم بود یا بصاحب یازدهم متصل شود یا بکوکبی که اندر دهم بود خیر
اندر کار حرص سایل بود یا از امید کسی بود و از یا از قبل فرزند پسر یا مال سلطان را طلب کند یا از خیر پرسد که آن خیر سلطان را کار آید
یا کسی پرستش خواهد کرد و اگر دلیل اندر دوازدهم بود یا متصل بود بکوکبی که اندر دوازدهم بود یا بصاحب دوازدهم بود شهادت بود شغل
و عطارد اندر دهم خیر سایل از کار دشمنان بود یا اندر کار مکر و حیله‌ها از غم و زندان پرسد یا از غرق و یا از دزد و گم کرده یا از بیرون رسیدن
پرسد و معرفت آنکه خیر سایل در کدام خانه است اگر دلیل اندر طالع باید بنگر که عطارد را بود نظر است یا نه و اگر نظر باید باید دانستن
که خیر اندر طالع است و اگر دلیل آفتاب و مشتری باید خیر اندر غم مال است و اگر دلیل در برج دوم بود و مشتری بود ناظر دلیل خیر
هم اندر دوم بود بدانید که مشتری دلیل مال است و اگر مریخ را شهادت بیشتر باید خیر از قبل زنان باید و اگر دلیل اندر برج سیم باید بنگر که
مریخ و قمر بود نظر دارد یا نه و اگر بشنده هم اندر سیم بود خیر و اگر دلیل اندر چهارم بود و آفتاب و ماه و زحل و مشتری را شهادت باشد
اندر عقد آنکه خیر هم اندر چهارم بود و اگر دلیل اندر خانه پنجم بود و مشتری و زهره و عطارد را اندر وسط شهادت بود بدانکه خیر هم اندر
پنجم است و اگر دلیل اندر ششم بود و مریخ کوکب اندر وسط شهادت بود از آن معنی که کوکب بدانکه خیر هم اندر ششم است خاصه مریخ را
که خیر هم بکوکبی خطا کند و اگر دلیل اندر هفتم باید و زهره و عطارد و قمر را اندر وسط شهادت بود خیر اندر هفتم بود خاصه در
کار زنان و اگر شهادت زحل و مریخ را بود خیر از دعوی و خصومت بود چیزی شهادت مشتری را بود خیر از دکانها و ضیاعها
بود و اگر مشتری راجع باید اندر کار وکیل و وصایت خلل باید و اگر دلیل اندر هشتم بود و زحل و مریخ را اندر وسط شهادت بود
صاحب سعادت هم شهادت بود بدانکه خیر اندر هشتم است و اگر دلیل اندر نهم بود شمس و مریخ و قمر را در وسط شهادت و ستاره تحویل
کننده و اقبال از باید و تدبیر و تشکیت بود بدانکه خیر هم اندر وسط است و اگر دلیل در دهم بود از هفت کوکب هر کدام را که بیند دیگر
شهادت بود خیر هم اندر دهم بود و اگر شهادت کوکب علو را باید یا صاحب شرف را یا کوکب شرف را خیر اندر پادشاهان بود و اگر
اندر یازدهم بود و شهادت زهره و مشتری و عطارد را بود بدانکه خیر هم اندر دوست خاصه که چیزی مشتری باید و اگر دلیل اندر دوازدهم
و شهادت زحل و مریخ و عطارد و قمر را بود بدانکه خیر اندر دشمن خاصه که زحل و عطارد شاهد باشند این است مجملها دلایل و اینچنین

حکم

حکم کن سایل و حرفت و سیرت او طالع بنگر که دلیل سایل چون است اگر دلیل که گیرد ساکن قطب از وتد یا برج غریب بود سایل مرد مجهول باید
و بجرب و اگر از وتد ثابت و لیکن خیر حفظ خویش باید بدان مقدار معروف باید که سایل را مثلا دلیل اگر اندر ششم باید از اندر حفظ خویش نام
در بنام چهار یا یا منسوب بود چنانکه اندر چهار و پنج و پنجم باید و اگر دلیل زحل باید یا نحوس اندر دوم زینت کار و زینت و رنج بود
اگر دلیل زحل و مریخ بود و خالی استیر باید سایل در وحشت طبع باید و اگر مشتری و زهره باید سایل کامل باید یا تازه فروش و اگر عطارد
و ماه باید سایل کاتبی باید یا برده فروش یا بخیل و اگر دلیل اندر وتد بود خیر معروف بود باندازه قوت کوکب اگر اندر خانه مشتری
و آفتاب باید معروف و در از قبل سلطان باید و اگر ناظر اندر این مبنا عطارد بود معروف در اندر کار بازرگانی و علم و حکمت بود و اگر
ناظر زحل باید از خانه آبادانکنان و دهقان و اگر دلیل زحل باید اندر طالع و قمر بود ناظر بود از تشکیت و تدبیر
اندر برج خاکی یا آبی این سایل در پاک زنان باید و اگر عطارد ناظر باید قسام بود که زمینها قسمت کند و خداوند کتابت بود و درست
دارنده غلامان و قحبه باید و اگر دلیل مشتری باید اندر طالع و عطارد و عطارد بود ناظر این مرد خداوند ادب و حفظ و زبان آور باشد
و اگر دلیل مریخ باید و عطارد یا ورثه این مرد خداوند احتیال باید و دزد و کیمیا گر و زراق باید و قمار باز و دیگر رام برین
قیاس حکم کن اگر دلیل مسئله مقابله کوکب باید این مرد سخن چین باید و خداوند شر و اگر در هبوط خویش باید یا راجع این مرد تهمت زده
باید و نکوهیده و اگر دلیل مریخ بود اندر خانه زهره و زهره اندر خانه مریخ بود این سایل سخن چین بود و اگر عطارد یا مریخ بود و
زهره اندر وسط السماء بود و زهره بود ناظر و این هر سه مشرقه باشند پس آن سایل موقوف بود بر سخن چیز و مرضی بود اندر آن
کار و اگر زهره و مریخ هر دو یکدیگر ناظر باشند از چهارم و هشتم پس این سایل سخن چین مرد یا زن و اگر مشرقه بود بکار ابلهان
بدان کار و اگر مغرب بود پنهان بود اندر سخن چین اگر صاحب ساعت و صاحب طالع و قمر و خداوند برج قمر یا صاحب مثلثه قرآن
تحت الارض باشند این سایل استهزا کننده بود و آزاینده و اگر فوق الارض بود نیکو بود و اگر چنانچه بعضی از این دلایل تحت الارض
بود و بعضی فوق الارض این استهزا استهزا خویش پدید کند و اگر دلیل ناظر کوکبی باید تشکیت یا تدبیس این مرد خرد مند بود و آمیزنده
با مردمان و دوست دارنده سفر باید و اگر مقارن باید خداوند اسرار باید و کارهای پوشیده باطل و اگر دلیل برج منقلب بود این
مردنا شکیبا باشد و خلاف کننده بود در همه کارها و او متلون باید و شکیبا و اگر در برج ثابت باید صبور بود اندر زینت و بد
و راست کارها و اگر در برج ذو جسدین باید این مرد دو رویه باید اندر کارها و خداوند صناعت باید و حیله کننده بود و اگر
دلیل کوکب سعد باید اندر برج نحس و نحس بود ناظر بود ظاهر این مرد جامه او مشفق بود و باطن او پاکیزه و اگر دلیل کوکب سعد

بها اندر برج سعد و سعد بر نحس پیوسته ظاهر و باطن و لباس و نحس سایل پاکیزه و نیکو بود و اگر دلیل کوکب نحس بر برج سعد
ظاهر این بهتر از باطن بود چنانکه مرا از بها یا منافقی و اگر دلیل کوکب نحس بها اندر برج نحس ظاهر و باطن این مرد تباه بها و بحث
و نکوهیده بود و همچنین دلیل اندر هم العیب بر آنها که گفتیم اگر هم العیب اندر وتد مرد دلیل مرد ایذه بود اندر دنیش و اگر هم
العیب نحوس بود نظر یا بحد یا برج ظاهر ایذه مرد بها و اگر همچنین خداوند هم را جمع بها با نحس بها باطن و جمع ظاهرش بها و اگر هم
و اگر خداوند هم اندر برج خرجیدین بها زدن بدین در ایذه بها و هر یک دین با زیان دارد و اگر هم العیب اندر طالع بها بعد پیوسته
با خداوند طالع با وبر بود با کوکب سعد و قوت سایل قوی باشد اندر هر چه اندر یه کند و اگر نحس پیوسته بود قوت و مدت هم هوس باشد
و اگر هم العیب اندر نهم بود خداوند هم بدرجه سهم ناظر بود و خداوند طالع به تثلیث یا تسدیس ناظر بود دلیل کند سایل را به
کرد و اندر دنیا نام و نماند خاصه مشتری را اندر سعادت بها و همچنین بها اگر خداوند نهم اندر طالع بها و سعد بها اندر طالع بر
مذهب اهل بدعت و ضلالت بود و خانه فرجاگاه مجردان و نیک مردان بود و اگر نحس بود خانه فرجاگاه دزدان بود و
همچنین خداوند طالع اگر در نهم بها بر بود قیاس حکم کن و اگر دلیل اندر یازدهم بها دوست بد بود و دوردمند و بامت بها و اگر نحس بود
مزاج کننده و کاره طبع بود و اگر اندر سیم بها خردمند بود و آمیزنده و اگر در دوم بها تباه کننده مال و اگر در چهارم بها ترنج طبع بود
و ابادانی کننده و راست دارد و اگر نحس مقابله بود از جانب فرو آمده باز سلطان آسیب رسد به عمر و معزول و اگر در پنجم بها وحشی طبع
و بسیار کار بود و ابادانی و حیوان پیوسته و اگر در هفتم باشد روزه از عقب زنان و اینان بها و زن کننده بها و اگر مقابل بها
بها و آن نحس خداوند هشتم با خداوند هشتم بها بیمار و ممکن رسد او را از آنها ناخوشی با خصومت رسد و اگر اندر هشتم بها ضعیف
دل و مرده رو بها و میراث جوید و اکار مردگان پیوسته دارد و اگر در دهم بها خداوند نهم بها و پیوسته دارد بها با سلطان بها
اگر در دهاز دهم بها و نحس مقابل بود و بد مهر و بد اندیش بها بهم خلها خاصه اندر شمکار و اگر نحس پیوسته بها با بهم آشفته
نحس کسیه بها و بار بلند و اگر نحس کننده و خداوند هشتم بها با خداوند هشتم سایل کننده بها خویشتن را با یکدیگر بکند و اگر
نحس دیگر اندر وسط آسمان باشد اندر برج خرجیدین این سایل کسی را بر دار کند یا چوب بر سر دار شما آیین مقالها که نهم خوش تر
آنگاه بها که این دلیل چون خداوند طالع را بها خاصه در مولود یا دوار در موقوت خود و طبع و سیرت و مسکن دلیل کوکب باشد سعد
اندر طالع و سعود اندر حظوظ خویش دلیل کند که این سایل آهسته و ترحیم دل و حلیم بود و بهتر آنگاه بها که اندر برج ثابت باشد
و اگر نحس ظاهر ناظر بود یکباره از سعادت و مرتبه قوت نحس و اگر سعد ناظر بود سعادت و نیکو خوی و حلیم نادت باشد

و اگر دلیل نحس بر زمین خداوند خشم و بدکردار بها و بد طبع و خلاف کننده و خشمگین بود و اگر سعد بر ناظر بها از نحوست او بکاهد و اگر نحس ناظر بها زیادت
کند بد خوی و بد طبع و بکار بود اگر این دلیل اندر برج منقلب بود این سایل اندر گفتار و رفتار از جنب ضیا بود و بر خویشتن ایستنده باشد
و بر سیرت ایستاده و آهسته بها و کار خاصه چه بود هر مراد در خلاف و نحس بود و اگر در برج ثابت بها مرد جکار بها و آشتی و سکار
و راست کار و دیر خشم گیرد و اگر در برج خرجیدین اندر جمله کار با میانه بها از آهستگی و خداوند اندیشه بسیار بود و اگر عطارد دلیل
ناظر باشد خداوند مسئله سبکبار بود و حرست کار و سخن و فهم بود و اگر اندر آن میان برج نار بود و مرد سکار بود و در حق خویشتن
بدگویند و اگر زحل ناظر بود پیر بود و حرست دارنده آب و زمین بود و دور اندیشه و سفله و اگر مشتری ناظر بود پاک بود و خوب روی
و نیک مخبر و میل و حرم و حرست دارنده مال و تجمل و اگر مشتری اندر هبوط یا منحوس بود مرد بود و اگر زهره ناظر بود خداوند طبع
و طرب بود و بقرار بود اندر کار و سخن گفتن و مزاح کار بود و امیزنده با رسولان و صاحب هر دیدار و اگر ماه تنها باشد اندر درجه
طالع مرد بی عقل و مصروع بود و اگر زحل با وی باشد زشت رو و ابله و نادان بود و اگر قمر اندر سیم بود منحوس کشته برج و
زحل معیوب چشم بود و هفتم اندر برج سطرا و اگر دلیل ماهر کاهی باندازه سوخت و نحوست کوکب حکم کن و با دلیل یک تا نوشتند
نشود و اگر دلیل ماه بود اندر طالع باید یا ماه با دلیل پیوسته باید دلیل اندر طالع بود و ماه بهر پیوسته این مرد نیک بود
و جاسوس و اگر برج منقلب بود و اگر برج ذو جسدین و عطارد بود ناظر این کس صاحب نامه و خبرها و پیغامها بود و سخن
چین باید و اگر دلیل ستاره مریخ اندر برج ماده ظاهر مردان بود و با نحس باطن مردان و اگر این دلیل اندر برج ذو جسدین باشد
بهر دو فعل دلیل کند این اگر از آن زن یا در برج ذو جسدین زن با زن گرد آینده بها و اگر مرد باید این مردم غلام باشد
کند و هم فعل مخنثان کند و هر آنگاه بود که اندر برج دوبل بود یا اندر هبوط با نحس بود ناظر بود این مرد اندر آن کار
نکوهیده بود در میان مردمان و اگر آن دلیل اندر حد زهره باید که اندر مرد کهیم نر بود این مرد با شکیبا بود در باب خویش
و اگر زن باید اندر حد عطارد و مریخ بود نیز نر باید و اگر برج منقلب باید این مرد کار خویش پیدا کننده و ستم بود
و اگر اندر برج ثابت بود اندر آن باب صبور بود و با ایمان و اگر زحل ناظر بود زشت و نازیبا بود و فحش کار و اگر مریخ
ناظر بود در کار فحش و مقرر باید از همه روی حرام راحرست نرود و اگر مشتری ناظر بود این مرد از آن کار باز ایستد و
با کار سر کند بسیم دهد بهر آن کار و کرد عالمان کرد و اگر عطارد ناظر بود لطیف طبع و زیبا رو اندر آن کار کرد و بیار زان
و نکو رویان کرد و اگر زهره و عطارد و مریخ باید و مقبول مر یکدیگر را پیوسته دل بعشق مشغول باشند آن ستاره که اندر این

باب دلیل کند هر کجا باید بنگر چهارم برج از آن ستاره اگر خانه زحل باید دلیل خود اندر خانه زحل باید جاگاه خلوت و ویرانی و تن ما نها بود و اگر
خانه مریخ باید جاگاه خلوت و سلاح و آتشکده بها و اگر باز هره و مشتری بود جاگاه خلوت و سرای طلها و جاگاه خرم بود و اگر شمس بود
جاگاه خلوت و رایها و سرایها بود و جاگاه بزرگان و اگر عطارد بها جاگاه خلوت و سر نزدیک کتاب خانه و رایها و دبیرستانها
بود و اگر قمر بود نزدیک حوضها و جویها و آبهای روان و بنگر که به کدام متصل است باندازه اتصال حکم کن جاگاه خلوت و ویرانی الله اعلم

باب بیرون آوردن چیز در معرفت آنکه در دست کدام چیز است یا نه در بیرون آوردن چیز اگر سؤال کنند که اندر دست مرد چون
هست بها که چیز نیک و لیکن بران چیز که در دست ضمیر کرده بود بر چند که چیز باشد یا نه چون ضمیر کرده باید بر جوهر چیز حکم کن
آن چیز باشد و اگر گفته اند دست آن سایل چیز هست یا نه چیز باید و سؤال کند اگر خواهی بدانی که در دست چیز دارد و اگر
اتصال نبود دیگر از این که یاد کردیم هیچ چیز نبود اندر دست سایل و بتعنت پرسد حضور صاحب نجوم تا او تا دیده باید
و ممکن بود که چیز باید از جاگاه و جوهر چنانکه بجواهر اصلی خود ماند البته **و اما معرفت بر وجه هر وی** در معرفت چیز طالع بنه و اوتاد را
کن و دلیل بیدا آن جو هر چیز از جو هر طالع و خداوند نیز کوکب و طلوع آن چیز از طلوع صاحب ساعت کوکب و طلوع صاحب طالع نگر
و عدد آن چیز از قمر و عطارد و کهن و نو وی از جاگاه صاحب طالع از اباع شمس و از اباع فلک جو هر نگر اگر طالع برج آتشی بود
آن چیز بود که اندر آتش آمده باید یا حیوانی بود و اگر برج خاکی بود از معدن زمین یا از نبات یا از خاکی و اگر باد برج باشد
یا چیز باید که اندر هوا به پرد یا چیز باید از مرغ پرشان بود و اگر برج آبی باشد آبی و نمناک و مانند آن طلوع چیز اگر صاحب
ساعت شمس بها زند و قام بود و چون زمانه و اگر زهره بود سپید بها و اگر عطارد بها آسمانی کوکب و اگر قمر باشد
سبز بود و اگر زحل بود سیاه بها و اگر مشتری کدام کون بها و اگر مریخ بها سخی بود و نیز دلیل که از آن اوان جهان
و از اباع فلک بخداوند ساعت بنگر که صاحب ساعت اندر کدام برجست و طلوع آن برج چیست و بکدام از اباع است
و بفلک طلوع صاحب ساعت یا طلوع آن برج یا طلوع از اباع فلک قیاس گیر و بنگر که بکدام خانه است و با وی نیز مرتبه
و با که متصل است از طلوع آن کوکب که نیز متصل است نیز با وی بها میر تا بدست شناخته آید بر بن مثال **لباس کو آب**
در معرفت لباس کو آب قمر سفید است که بر زمین زند زهره زرد است که سپید و سر خر باوی آمیخته است عطارد
اندر وی سپید و سیاه است و روش زحل سیاه است همیشه مشتری سرخ ملیح و مریخ اندر وی خر سپید است گاه
گاه سیاه آفتاب زرد است گاه گاه اندر وی سرخ است و سیاه اما این الوان که یاد کردیم این لباس کو آب است که چون

نزد کوکب کوکب دیگر باید یا خانه یا ارباع یا برج مختلف رنگ خویش این الوان ظاهر تر باید نیک تفحص کن در معرفت لباس برج حمل
سرخ است نیک و نور سپید است بیاقوت سخت سپید و گران و جو زا سرخ است و اندرون تاریک است سرطان سپید است سخت است
سپید است سرخ آتشی سنبله مایل سرخ و سفید است و سرخ است و گران سپید است با زرد زند عقرب سبز و زرد است قوس
سپید است با سرخ آتشی سنبله مایل سرخ و سفید است و سرخ است و گران سپید است با زرد زند عقرب سبز و زرد است قوس
سپید قبا بان است جدی سیاه قاریک است دلو سیاه است سخت سیاه حوت سخت سپید است دانستی الوان برج آنچه
هر تو یاد کردیم آن لباس برج است و این الوان برج است بحقیقت حمل سرخ است و سبک و نور سپید است و گران جوزا
سبز است و سبک سرطان سفید است و سبک است و سبک اسد بور است و گران سنبله زرد است سبز زند و گران میزان
سبز است و سبک عقرب سپید است و سبک قوس سپید است و گران جدی سیاه است و سبک دلو سیاه است و گران حوت
سپید است و سبک و جه دیگر حمل سرخ است و سپید و قلیح نور سپید است و تند جوزا زرد است که سبز زند و
شیرین سرطان همرنگ دود است و شعله آتش است و قلیح سنبله بنفش است و ترش میزان سرخ است
که سپید زند عقرب سبز است بسر خایل و سیاه چرده و شعله قوس زرد است و قلیح جدی سیاه است که سپید زند و ترش
دلو سرخ است که سیاه زند و شیرین حوت سپید است که بسر خر زند و شعله است اینست بحقیقت الوان برج و السلام
الوان ارباع فلک از طالع تا چهارم سرخ است و از چهارم تا هفتم سیاه است و از هفتم تا دهم سبز است و از دهم تا طالع سفید است
الوان بیوت طالع اغبرست دوم و دوازدهم سبز است سیم و یازدهم زرد است چهارم و دهم سرخ است پنجم و نهم سپید است ششم و هشتم
سیاه است هفتم تاریک است بر لون آن ساعت که آفتاب فرو شود در معرفت عدد جزر از درجه و قرینه یکی را در درجه قمر تا درجه
عطارد و درجات جمع کن بنگر اگر میان این از بر جهاجفت بود آن چیز بیشتر از یکی بود یا چیز بود پیوسته و اگر میان
این از بر جها طاق بود پس چیز بود تنها و یکی و اگر عدد بسیار بود از درجات قیاس گیر و اگر قمر و عطارد بهر اندر یک برج
باشند و اگر آن برج منقلب بود عدد بسیار بود و اگر ذو جسدین بها دو بود یا چهار یا چیز باید مرکب بر یکدیگر ساخته یا
زنده یا تافته یا بافته و اگر برج ثابت بود دیگر بود بتنها بنگر دلیل چیز اگر اندر آن برج که است اندر و وجه اول بود از
یک بود تا ده و اگر در درجه دوم بود از ده بها تا صد و اگر اندر وجه سیم بود از صد تا هزار و وجه دیگر بنگر که اندر طالع چند
کوکب است اگر یک کوکب باشد یک چیز بود و اگر چند بها و اگر سه بها و وجه دیگر بنگر که عدد چیز چند چیز واجب کند و اگر زیادت
از یک باد و باید باید دیگر بنگر که دلیل چیز اندر کدام برج است و کدام ستاره است و سال صعود آن دلیل چند است چیز بود و قت

بدیر واگر در هبوط بود واگر در منازل خویش بود اندر ده ضرب کن واگر اندر شرف بود اندر صد ضرب کن واگر اندر خانه خویش بود
اندر هزار ضرب کن و چون کوکب راجع باشد از آنچه بیرون آید نیمه و کم کن واگر محترق باشد باندازه درجه احتراق کم کن مثلا دلیل آفتاب
بیست و درجه است با احتراق نیمه آنچه از عدد بیرون آید کم کن و اگر بجهار درجه بقایا ملک آن عدد بماند باقی کم شود واگر دو درجه باشد
ربع آن عدد باند باقی کم کن واگر راست بدرجه احتراق بود هم کم کن و هیچ باقی نماند و باز بنگر که بدلیل که نظر دارد و اگر کوکب سعد
ناظر بود زیادت کند باندازه قوت خویش چنانکه یاد کنیم از عدد و اگر کوکب نحس بود نقصان کند و اگر دلیل یا با راس بود و چهار یک آن
عدد که از دلیل بیرون آمده باشد بیفزاید و اما قنب بیع آن عدد بکاهد و اگر دلیل با نحس باشد هیچ زیاده نکند و کوکب سعد زیاده کننده
را همچنانکه یاد کرده در جهت و احتراق که دلیل را نگاه دارد است و نحس کاهنده را نیز همچنین و اگر دلیل آفتاب بود و سعد زاده
مقارن بود هیچ نیفزاید و اگر نحس مقارن باشد هیچ نکاهد و آن کوکب که افزاینده و کاهنده باشد عدد را بنده کرد در بیع و دو چندین
باید تضعیف کرد عدد و بیرا نحس نظر موقت بیفزاید باجتماع و مقابله و تربیع بکاهد این باب جز باب هیلاج و کدخداه است
که اندر باب ایدالتزاید و ناقص النوا قص که سعد آن تثلیث و تسدیس و قران بیفزاید و نحس تربیع و مقابله و قران کم کند
و الیه مثل سعد بیکدرجه و نه چهارم تا در طالع نحس آنچه بیابی از عدد در جا عدد آن جز باید ان شاء الله تعالی و ذنوس گوید که
بنگر اگر دلیل اندر برج محبت باشد یا در برج کثیر الاولاد عدد بسیار بها و اگر در برج منقلب باشد همچنین و اگر در برج ثابت باشد کمتر
باید بعد و تا یک جز بها این باب را بنگر تا مثل کن که بسیار جایگاهها فایده کند و بسیار جایگاهها این عدد ها اندر کار باید در معرفت بقای
و گفتند جز اگر دلیل بعین صاحب طالع اگر مشرقه بود از آفتاب و از طالع و از برج جز نو بود و اگر معرفی بقا کهن باید و اگر
جنوبی باشد باید شمالی باشد که نیز نزدیک بود و جنوبی میانه باید که کهن نزدیک تر باید و اگر مختلف باید حکم بر غالب کن اما
بدانکه هر چیز که سؤال بر وی زنند از مشرقه و مغربه و سر طالع و از رباع طالع و درست بر آید و هر چیز که بهر دایم
بود در روزگار دراز تر بنگر که دلیل مشرقه یا مغربه و اندر ربع آفتاب بفلک تند پر دیر تر باید و اندر ارباع طالع هر کدام
دیر تر باید حکم بر کن و اگر تر جایگاه جز اگر دلیل اندر تحت الارض بود آن چیز مدفون بود اندر زمین یا اندر دست
و یا اندر جایگاه پوشیده باید و اگر بفوق الارض بود ظاهر بود و آشکارا یا اندر دیوار یا سقف خانه یا نردبان و اگر در برج
بدی همچنین باید که از فوق الارض گیرند و سراخ دیوار یا فراز طاق یابد و اگر در برج منقلب بود اندر جایی بود که
کوه و اگر در میان جامه یا در چیزی بی ثبات یا باور یعنی با آب بود و اگر در برج ثابت بود که جایی قدیم بود و تخت استوار

بخند

بخند و اگر دلیل اندر طالع بود یا وسط السما آن چیز بود پرنده و لطیف و سبک و همچون روحانی و از وسط السما تا هفتم فرو رفته بود از
سبکی سوی کثافت جسمانی بود و روحانی بود از درجه معرفت تا چهارم فرو رفته است بمقام کثیف است و جسمانی و از چهارم تا طالع پرنده
است بر وشیئی از تاریکی و بی روح است و این دلیلها که نمودم و مثال زدم هر قوی شده نشود اندر شناختن دلیل و قیاس کردن و معرفت
جز اگر دلیل اندر وقت بود و این چیز بود بیست و بکار آمدنی خاصه که مشرقه بود و قیمت بود و اگر اندر مایل متقلب بود اگر از وقت بود و اگر
قطب یا زایل جز بود نا بکار و نکشته و عیب ناک و اگر این دلیل اندر خویش بود چیز بود معروف و پیاسته و همچنین اگر که اندر
قطب یا زایل جز بود نا بکار و نکشته و عیب ناک و اگر اندر هبوط بود چیز بود تباه یا کنده یا شکسته یا مسقط و اگر باذن بود چیز بود یا شکسته یا سقط
خط خود بود باندازه نصف خطها و اگر اندر هبوط بود چیز بود تباه یا کنده یا شکسته یا مسقط و اگر باذن بود چیز بود یا شکسته یا سقط
بود و اگر با راس باشد چیز بود نیکو و ستوده پس بر تها و فی و اگر حمل بود دلیل چیز باید از آهن و سنگ و آنچه بدین ماند باندازه جوهر
طالع و اگر دلیل نظر ناظر بود همچون اجناس بود در تعشیم و اگر بعشیر بود چیز بود که بر زر و سیم پیوسته بود یا از اجناس او و اگر تربیع
ناظر بود چیز بود از آلات برنده و خلقه بود و اگر با ثبات ناظر بود از اجناس جامها و سایر آنچه بود و از مرکبات زر و جواهر بود
و اگر بر هر ناظر بود از اجناس مثل زر و جامها بود و اگر سطا و ناظر بود از اجناس کتب و دیوان و نامه و خط بود یا از نقشها و اگر تسدیس
ناظر بود از نظر و طبع برج حکم کن و قیاس کن بر وجه دیگر اگر دلیل در ربع شرقی باشد چیز چیننده یا جانور بود و اگر در ربع جنوبی باشد
چیز بود از جای و جسم که حرکت نکند یا چیز باشد نا بکار یا خود چیز باشد و اگر اندر ربع مغربی بود چیز بود که او را حرکت بود و ساکن باشد
و اگر اندر ربع شمالی باشد چیز بود جنبنده دایم یا جانور بود و حرکت او چیز هر چند یکدیگر وجه دیگر اگر ضد اندر طالع راجع بود یا در هبوط
یا محوس چیز بود عیب ناک و اگر محترق باشد چیز بود نا بکار و سقط و اگر صاحب طالع مسعود بود در درجه شرف چیز باشد نیکو و خوب که در طرف و اگر اندر وقت باشد
یا باید چیز باشد باثبات و اندر بای و اگر قطع باشد نا بکار و سقط و اگر صاحب طالع مسعود باشد یا بسعد پیوسته بود آن چیز از حیوان بود
یا از چیز حیوان خوردن از آن بود اگر احتمال ضد دو بود و اگر احتمال دیگر باشد پس سخت اندر پای و بکار آمدنی چیز باشد بنگر که صاحب طالع
در کدام جهت اندر آمده است یا جایگاه یا دیده یا اثر معدن جوهر چیز بود و مردمان و از آن چیز باشد مثلا صاحب طالع اندر برج
بود و هر چه پیوسته از برج آبی بدلایل یک هفتم حیوانیت و جان یا چیزی که از حیوان بیرون آید از زندگانی و از آب و خاک بود
همچنین آنچه پاره استخوان کوشفند بود و اگر خداوند سرعت سپید بود و بکار آید یا پیوسته بود و بکوب این چیز باصل سپید و اما او
رنگ کرده باشند بهر رنگی که دلیل کند بر چه و خانه و برج فلک و اگر دلیل در طالع است تا وسط السما این چیز سبک لطیف باشد و تخت
لطیف و روحانی باشد و اگر از وسط السما باشد تا هفتم چیز باشد باصل که نه روح بود و نه جسم و از هفتم تا چهارم چیز باشد جسم صلب و

و از چهارم تا طالع جسمی باشد با روح مزه جز اگر خداوند طالع زهره بود چیز باشد بمزه خوش و چرب یا بدیدار نرم و دل ربا و کشنده و روشن
و اگر صاحب طالع عطارد بود آن چیز بود مازو و ترش و بی مزه و باید بدیدار درشت و زشت و اگر زحل بود چیز بود تند چون مزه
هلیله یا درشت بدیدار و خوش و بد چشم و اگر مشتری بود در چشم شیرین و بدیدار نرم و لطیف بود و اگر مریخ بود تلخ باشد و بدیدار
سخت و مزاج کواکب ناظر نیز یاد کن تا درست آید کمرانی و سبکی جز اگر دلیل اندر طالع بود و این جز کران باشد و اگر در روم بود و کران
باشد و اگر در سیم باشد سبک بود و در چهارم بود اگر ران باشد و در پنجم میانه بها و در ششم سبک بود دوباره کمرانی دارد یا کران یا سبکی
دارد و در هفتم مقدار کران سبک بود و اندر هشتم سبک بود و اندر نهم سبک تر بود و در دهم سخت سبک بود و در یازدهم سبک بود
و در دوازدهم میانه بود نه سبک و نه کران شکل جز اگر دلیل حمل باشد کرد بود در دیاره کنز و جنبد کرد بود و اگر دلیل ثور باشد
کرد بود و درشت و خلط و اگر مریخ باشد چیز بود دراز و در سوراخ بود و اگر شمس بود که بود و اگر زهره باشد چیز باشد
چهار گوشه و اوتاد کرد بود و اگر عطارد باشد چیز بود اوتاد تیز باریک و میانش اسطوره آفرش باریک و اگر قمر باشد بنگر که وقت
سؤال جزم قمر بچه صفت است و بچه حال است هم بدان ماند بود اثر قمر با بصال کواکب دلیل کبر و امیر شده تا درست آید در ذکر
و گفتاهر جز اگر دلیل از طالع بود یا از وسط السما تا هفتم خاصه که زاید النور باشد آن چیز دراز باشد دو چندان باندازه که اجناس
جز باشد در معرفت آنکه جز خوشبوست یا کنده اگر دلیل اوتاد و قطب باشد از اوتاد اندر جایگاهی بود که بطالع نظر ندارد یا بشمس و
قمر نظر نبود شوش بر سعد آن این چیز کنده باشد خاصه که چون نحس بود نظر دارند یا از آسمان یا باد نیا یا کید و اگر اندر اوتاد یا
مایل الاوتاد باشد یا بشمس و قمر بود نظر دارند یا بطالع نظر دارند این چیز خوشبو بود دانستن جز که از چه جایگاه است اگر دلیل
اندر وجه اول بود چیز باشد که اول آن جوهر باشد و اگر در وجه دوم باشد از میانه آن جوهر باشد و اگر در وجه سیم بود از آخر آن
جوهر باشد مثلا طالع بر چهارم آمد جز از جوهر بود یا از درخت چون صاحب طالع را اندر وجه اول یافتم گفتم که از سر جای
یا از سر درخت همچنین تا هر سه وجه چون خواهی که اخراج و بدانی هم برین قیاس میکن در جه بدرجه تا آخر بر در معرفت صفت
چه معلوم است که از حیوان است اگر دلیل اندر جوزا و سنبله و قوس و حوت باشد و یا اندر وجه دوم اندر جز دلیل کند که پرنده
که بر دو و اگر دلیل اندر حمل و ثور باشد و اول نیمه چون باشد چهار پا سم شکافته بود و اگر در سرطان باشد چهار پا سم با چنگال و شتر
باشد و اگر در نیمه آخر از قوس یا در نیمه اول از جدی چهار پا باشد و اگر اندر حمل و ثور و اول نیمه چون باشد چهار پا سم شکافته
بود و اگر در اسد باشد چهار پا سم با چنگال و شتر باشد و اگر در نیمه آخر قوس باشد چهار پا سم بود و اگر در اسد و قوس و حوت

بود سباع درنده بود و اگر دلیل اندر سرطان و عقرب و جدی بود حیوان هوام باشد چون مار و کژدم و جنبنده زمین و مانند وی
بر چهار پا بود و اگر دلیل اندر حوت باشد مرغان آبی باشند یا ماهیان و اگر دلیل اندر سرطان باشد لاکرمان و ماهیان و مار باشند یا بر چهار
حیوان آبی است و اگر دلیل اندر عقرب باشد سباع آبی باشد درنده و کژدم و چون دلیل اندر جوزا بود ماران و میزان یا دلو
درخشان دراز باشد و چون اندر سرطان و عقرب بود و در نیمه آخر از حوت دلیل کند بر درختان میانه تازه با چوبی و دلیل
اندر ثور و سنبله و جدی باشد دلیل کند بر نبات زمین اگر اندر ثور باشد بر نبات مانند درخت بود که تخم کند و گل نیز کند و بلا شد
و اگر در سنبله بود و تخم بود و جد نبات و گیاهها بود و اما بدانکه حمل و ثور و اسد دلیل بهایم چهارپا باشد جوزا و سنبله
و میزان و نیمه اول قوس و دلو دلیل صورت مردم است سرطان و عقرب و جدی دلیل هوام زمین است جوزا و سنبله و عقرب
و آخر جدی و حوت دلیل پرندگان اند تخصیص کنند بسیار فایده دهد و کفایت باشد اندر هر مسئله در معرفت حکم دوازده خانه
و آنچه بدین دوازده خانه منسوب است بیت اول دلیل است بر مسئله سایل از تن و جان خویش و از عوارضها تن و هر چه
طلب جوید کرد یا اندر هر کار اغاز کند یا کار که اندر عالم بود و هر مولود و مدت ملک مولود اندر حمل مادرش و بر عمر و
شرف و زیان که اندر ان زمان زاده بود و کار بر نفع پدید آمد و حال زندگانی و خیر و شر که بر مردم برسد دوم بیت
الاموال دلیل کند بر احوال مال و کسب و معاش و یار کران و دم روان و کوتاهان و خصومت و زیان و داد و ستد و صیت تا مه
و کاشتن کارها بر و امانت نهادن و پذیرفتن آن و همبازی و حرمها و کلیدها و اندر آمدن هر کار و رفتن سلطان که به
شهر خواهد آمدن و بیرون رفتن پیش غایب و آب خانها و شادی و کجها و یا بر خواستن که کسی باید و اگر نحس اندر این خانه بود
مولود را اندر دیدار چشم عیب برسد سیم بیت الاخوه دلیل کند بر سفر و فال چیز و فرح یافتن و بر حال برادر و خواهر
و خویشان و خویش و چران خانها و دین فتوحات و امرا و وزیر خواهان و بزرگان از زنان و قوم و کلیت و علم و عبادت
خانها و کلیساها و جهودان و مغان و ترسایان و آنچه بدین ماند چهارم بیت العاقبة دلیل کند بر پدر و عاقبت کارها
و ضیاع و سرو و عقار و کشت زار و کارها پوشیده و پنهانی و بر خانه مولود آنجا زاده و بند و زندان و بازداشت و
خویشان پدر و اجداد و بناها و عنصر و اصل و آنچه از بس مرگ باشد و جایها کهنه و چیزهای قدیم و سنگ مادر و آنچه بر سر دیگها
از نیک و بد و جایها پنهان کردن در دیدها و جایگاه تعلیم کردن کودکان و کتبها و دیهها و شهرها و بنیادها و دفینها
پنجم بیت الولد دلیل کند بر جایها زندان و رسولان و هدیها و نیکوییها و امید طلب نشان و در ستارها و ستاره و مغان

و زیر دیگان شهر و مال مردمان شهر و بر علما و صنایع و بر حاکم آسیب شدن زنان و غزاوزن بنها و پیغامها و سایه‌ها و جایگاه حق
و بر آشوب اطلاک زنان و پوشیدن جامها و نبات زینی و مزاج و بازرگانی و برکات کردن بر مالها کردن شهر و مالها بدران و رغایتها
آنچه بگویند مولود را پس از مرگ مرا از حمد و ثنا و نکوهش و در نام و طلاق زنان و آنچه بدین ماند **ششم** بیت المرض دلیل است
بر بیماری و ابتلا و فرزندگان و پرستاران و ستم و نقل کردن از جایی بجایی و معالجت و دلیل کند بر باطن باندامها و بر جا ماندن و
عیبها و جایگاه دروغ گفتن و بر چیزهای حقیر و ضایع مانده و چیزی کسا و امید بنای و تهمت اندر کار زنان و خشم و تنگ دلی
و زور و بهتان و سخن چینی و گرد دار روز بند و بازداشت و حبس و سحر و عناده دیوان و مردمان سقط دون و فرومایه اگر
میتر بر طالع مولود و اینجا بود مولود و هیچ کس **هفتم** بیت النساء دلیلست بر زنان و تزویج زنان شوهر و خصومتها و
انباز و معاملت و غایبان و دزدان و حیلت یاران و حرب و کارزار و بر چیزی که طلب کنند و جایگاه هر که قصد کند و سخن
که بوش شر کنند سوزانگاه و دلیلست بر کارهای اسیران و همسایگان بد حاسد و مرگ زنان و مبتلایان ایشان و معالجت ایشان
و قصد کردن و صندان و یاران استهزا و استخفاف کردن مردمان و معجل بودن اندر کارها و عزیمت کردن اندر زمین و مرگ
دشمن و صید کردن **هشتم** بیت الموت دلیلست بر مرگ و کشتن و میراثها و زهرها کشنده و بیم و ترس و بر چیزی که
در هلاک زنده و ضایع مانده بکار و کاهل زیان و حیلها و سوختن و دلیل کند بر بار گران مسئول عنه و مال و دروغ و
دفینه و چیز پوشیده و پنهان کردن و دزدیدن و زهر دادن و غرقه شدن و حیلها و مرگ بر چیزی که کسی بود و بر چیزی
که خصومت کنند با حق و مرگ و عزیمت و میراثها و تباهی از داروها و درویش و حاجتها و مزاوار و رنج و بیم و ترس
و احقی و ابلهی و بیهوشی **نهم** بیت السفر دلیلست بر سفرها و راهها و عزیمت و کارهای خیال و ثواب دین و علما و مسجدها
و علم فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل و علوم نجوم و کتابها و رسولان و چیزها و جوابها و خدمت ملوک و زوال چیزها و بر
کارهای گذشته و ابدال و وزارت و بر دین دار و مواد **دهم** بیت العمل دلیل کند بر رفعت و ملک سلطان و والی
قاضی و حاکم و عامل و صاحب شرف و کارهای ویژه و کارهای مادران و بازرگانان و حرست پیشه و امر و نهی و غایت کارها و چیزهای نو
و تمیز کردن اندر کارها و رسیدن اندر کارها و معروف در میان عام و فساد زنان بدران و مادران و جوانان و خویشان
یازدهم بیت الرجا دلیلست بر امید و سعادت و بخت و حرامت و دوستان و حرمت و فرزندان و یاران و عشق و
پیوستن بدوستی و مهر و جایگاه نیکبختی مولود و دانستن آنکه مال و فرزند که بار مولود را و یا کار بزرگ و حرامت جهان و یاران

کران

کران سلطان و مال و ملوک و بر حق بودن و حرامت بزرگان و حرمت و حشمت بزرگان و چیزهای راست و پایدار و چیزهای نیکو
پاکیزه و تجارت با مال و فایده یافتن و سود کردن و رشوت و خانه و دشمن دشمن است این خانه **دوازدهم** بیت الاعداء دلیل است
بر امید و شقاوت و دشمنان و حاسدان و بدبختی و احوال دشمنان و غم و حبس و بند و زندان و مکر و حیله و
رنج و محنت و مشقت و تب و عنا و ستوران و بندگان و کارهای که پیشها آرد و بلا و زور و غم دل و بیماری و خواری و
مردمان دون و خسیس و کارهای مردان و کشتن کردن از طاعت بگشتند و بیماریها و کنیزکان و مادر و فرزندان و فرزندان کم
مادر اندر بود و بر کار که پیش افتند بعد بلا و چهارپایان و نکبت و مبتلا و کارهای ستم کرده و مال زدان و بدنشان و عاصیان و
چیزی که رفته بجز از کارها و بدکاری و دور و پوشیده نهانی و زندان هم بر این مثال نگر آنچه پرسد سایل که بکدام خانه منسوب است از دوازده
صاحب آن خانه حکم کن نیک و بد یا ماند از نظر سعدان و نحاس بدانستن آنچه بدین هفت ستاره منسوب است **دلالت زحل** کاهلیز
بتازی زحل خوانند و بر دو مرغ و طوس طبیعت مرسد و خشکست و تاریکست و دلیلست از تن مردم بر زانو و ساقها و مغزها و استخوانها
و کبرها و شانه‌ها و سپرز و کوش راست و بر چیزی که اندر تن آدمی زنده و پلیدست بر زحل منسوب است و از غلتها چون فالج و نقرس
سل و مالیخولیا و کنگر و کر و آنچه بدین ماند و دلیلست بر بیماریهای گران و صعب و اینها چون کشاورزی و طلاع و سفرهای دور
و دراز و دریا و کوهها و بازرگانیهای گران و از پیشها صعب و دلیلست بر آهستگی و بزرگی و تنها و مذهب و در کارها و مسیار
خوردن و بیچارگی و درویشی و صناعتهای شوار و سخت و عمارت و زمینها و آبادانیها و بناها و آسیابها و صعوبتها و بزرگی و صحت
و مال و مدد و حیله و غفلت و خداعت و کم آمیختن با مردمان و عفت و عفاف و کشتن و بند و زندان و حبس اسیر و شکنجه و حد
کردن هر یکی بطریق و هر کس خشم نکند چند کرد خویشتن را نشواند داشتن و نیک و نیک کمتر خواهد و دلیلست بر پیران و کدایان
بیم و ترس و شدت و مشقت و غم و مغیر و دشوار و تنگ روزگار و میراث و نوحه و یتیم پیران و جدان و برادران کلان
و بزرگان و دزدان و کم بزیان و حقارت و کوه کنندگی و کفن دزدی و مرده شوی و دباغت کردن و حق و جادو و فسوس گری
و دلیلست بر کارها سخت و کنده و دشوار و پشتها که با موی و پشم و پوست بدل و بر آن قول و صدق این همه اعمال زحل است
دلالت مشتری طبیعت مشتری گرم و تر است و دلیلست بر فرزندان و زندگانی و نیرو کان و تحمل مرد علما و قاضی و انصاف دادن
و حکم کردن میان مردمان و بر آشوب حق دین و عبادت و افتخار کردن بکارها و نهفته بودن و زهد و ورع و تقوی و صدق و صلح
و جود و ثنا و ظرافت و بر دشمنان خویش و ریاست و بزرگی و آزادی و کرامت و نیکبختی و بر آمدن امید و شادی و رغبت کردن

بجمع مال و غلها و نقاشی و نیکوئی و بعشرت و نیک خویی و جوانمردی و کارها خیر و آشکرا کردن با راستی و درست داشتن بر راست بر
اهل شهر و یاری کردن هر کس را و بازرگانی و تجارتهای مرتفع و وعاها و عهد و وفا کردن و امانت داشتن و زینت و بسیار سخن
و چرب زبانی و بسیاری نگاه و نیکو کردن کارها و مردمان و امر معروف فرمودن و از منکر نهی کردن **دلالت مریخ** طبیعت
مریخ گرم و خشک و مذکر و مریخ است دلیلست بر آتش و سوختن و غارت و کشتن و خون ریختن و کارها ناگهان پیش آمدن
و مردانگی و سرکشی و جنگجوی و طلب بی‌سکی و راستی تعصبی و فتنه‌ها انگیختن و دزدیها و عیاری و رهزنی و مکاره کردن و
تیز کردن و غضب و حرام را حلال داشتن و خراب کردن و بند و زندان و بریدن اندام و چوب زدن و تنگ جای و بی‌خوابی و
بیم و ترس و خصومت و ستمکاری و شتاب زدگی و جفا کردن و پیش رفتن بکارها زشت و بد بخلق و بد زبانی و بد نطقی
و فحش و فجور و پلید کردن و دوستیها و شرها و حاضر جوابی و بی وفایی و بی مروتی و بسیاری دروغ و سخن چینی و
بلیدی و سوگند بدروغ خوردن و مخادعت و مکر و تباهی چیزهای نیکو و زود رنج دانیدن از علتی بجا و زود پشیمان گشتن و بی
شرمی و استهزا کردن و بی خردی و بسیار رنج و شدت اندر سفر و زنا کردن و می خوردن و لواطت و فحش و طلاق بسیار کردن
بزود و بچه افکندن و نکاح و فجور و بیطاری و شتابی و دار و کردن جراحتها و صناعتهای کر بآهن بدن و حشمت کردن کودک
و کودکان کشتن و کفن و پلیدی این همه از تاثیر مریخ است **دلالت شمس** طبیعت شمس گرم و خشک و او دلیلست بر تن و جان
و روشنائی و عقل و فهم و بر ملوک و بر شیخ و جباران و اشراف و جماعت مردمان و غالب گشتن بهر چیز بصفت و بندگی و
آشکارا کردن چیزها و حرامت پیش زر و سیم و جواهر و بسیار گفتن سخن بزرگان اما نزدیک بودن با درشتی و تباهی بلند و خوشی
با درد و منفعت و سعادت بود گاه ارتفاع با بدگاه سقوط گاه بر سعادت بود و گاه بر شقاوت و دلیل بر کارهای قضا و
حاکم و پدران و برادران و سخاوت بود هر کرا از پیر چیزی نخواهد بدهد و بزرگ کشت بر شرها و خداوندان خصومت هر دو
کرد و بر کردن خصمان همه قوت بدی **دلالت زهره** زهره مسعود و مرد است و دلیلست بر زنان و مطربان و مغنیان و شاعران
و مادران و خواهران خود تر و پوشیدن و پیرایه بستن و زند و سیم و مهر بانی بر برادران و بخشش آوردن و دوست داشتن
تو انگری و لهو و طرب و زینت و شت و رسایی و تحریک اوتار و عروسیها و بوی‌ها خوش و شعر و غزل و مزد و شطرنج بازی
و زنا کردن با زنان زانیه و کودکان که از زنا و حرام زاده باشند و سرود و کوس و بسیار سوگند خوردن و دروغ گفتن و بکار
داشتن منکرات و نکاح و بسیار کردن و مجامعت و بر حرامت داشتن فرزندان و دل نهادن بر هر کسی بدوستی و نیک خویی و

کران

سخاوت و جمال و شرم سخن و عشق و قوت تن و صنعت جان و بر زهر و صناعتهای نقره خوب رنگ بر رنگ و تاج سر حشمت و راستی ترازو و پیمانه
و نشستن اندر بازار با بزاز و عطار و خیاط و رنگ زن همه از تاثیر زهره است **دلالت عطارد** عطارد غمروح است با هر کوکبی و
هر برجی دلیلست بر کودکان و جوانان و برادران خورد تر و دهور ربوبیت و حرج و نبوت و عقل و سخن گوی و کلام و حکایتها
و اخبار و یاد داشتن سخنها و احادیث و علم و تصدیق و آموختن علوم و ادب و مناظره و فلسفه و دانستن چیزهای مستقبل و
حساب و هندسه و علم رملی و رمز و خاصه علوم نجوم و علوم زینت و بشناختن و زجر فال و دانستن اندر کارها حکمت و
کتابها و درستی و بلاغت و فصاحت و شیرین سخنی و زود گویی و بیان کردن و مشغول بودن اندر علوم و حشمت و ریاست و
مشهور اندر علوم و یاد و حمد و ثنا بسبب علوم و صناعت و مشورت کردن و کتاب خواندن و نوشتن دیوانها و قصه‌ها و دروغ و
زند و بهتان و کتابهای دروغ و حشمت و اندر یافتن راهای مردمان و فکرت در تباهی مال و جمع کردن و افراط کردن و بازار
کانها و بیع و شرا درستد و داد و انبازی و راست گوشیدن و خصومتها و مکر و مخادعه و گناه دانستن اسرار و احوال خود از
سر مردم و عداوت کننده و ترسنده از دشمنان و شتابزده اندر کارها و خواهان کناکون و زبان آور و مهربانی و دوست دار و
رحیم و پاک دین و طعنه زدن مر کارهای خیالی را و نگاه دارنده حقها و بر یاران خویش و نیک نام بود و مشهور و فراخ روزی
بودن از هر صناعی و زیرک بود اندر کارها و تمام کردن هر کاری و دلیلست بر بندگان و خدمتکاران و مورستن و بیماری و دلیل
است بر چشمها و آب و جویها و رودها و راهها و زندانها و مرگ و آنچه بدین ماند **دلالت قمر** طبیعت قمر رطوبت است و اندر
او حرارت عرضیست و سبکست و مدبر است بهر کار و دلیل ابتدا هر کار است بر ملوک و اشراف و سعادت معاش و ظفر
یافتن بهر چیز که خواهد و پیش رفتن اندر علوم علوی و بسیار فکر کردن اندر کارها و حدیث جان و هندسه و علم زمین و ابهای
و تقدیر ابتدا و مساحت و ضعیف عقل و دلیلست بر زنان و شرف دارند و بر تر بجها و بر زنان حامله و بر تربیت و احوال
و مادران و خواهران مادر و دایگان و خواهران کلان تر و رسولان و پیکان و چیزها و جاسوسان و کم بر یاران و دروغ
سخن چینی ملکت یا ملوک و بنده است یا بنده و با هر کسی همچون و زنان فراموش کار و ضایعت و سلیم دل و فاش کننده
راز مردم و تیمار کننده و جام پیمانان و مورستن و فراخ اندر طعام دادن و کم نکاح بودن نیز که یاد کردیم زیاده بعمل آید و تبشیر صفت
کوکب چون سعد بود آنچه از سعادت یاد کردیم زیادت شود و چیزی که خلل بود آنچه از بد یاد کردیم زیاده بعمل آید و تبشیر صفت
که اندر یک کوکب از لون و فعل که بر هند یکدیگر است از نیک نگاه باید داشت و بنگر تا جایگاه او چگونه است و اتصال سعد و نحس

وحفظ و شهادت بنگر تا تمامی تاثیر این باب بر تو معلوم شود اکنون یاد کنیم مفاتیح القضا چنانکه واجب است والله اعلم بالصواب باب

در مفاتیح القضا و آن دانستن حالات کواکب است اما آن چیز که تمام کند حاجت را و دلیل است بر برآمدن امورات و مراد از علم نجوم در امور است که اهل این صناعت اندر سخن گفتن اند و آن بر سه پنج وجه است وجه اول در نظرات و اتصال و انصراف و خالی سیر و وحشی سیر و قبل نور و جمع نور و منع و دفع قوت و دفع طبیعت و دفع طبیعتین و دفع تدبیر و ورود و اشکال و اعتراض و عقدت و قطع نور و نحوست و مکافات و قبول و سعادت و قوت و ضعف و نحوست و محصور و فنا و قوی چیز اقبال و ادبار و مراغه و مبشر و فرح و قوت در خانها بر هر یکی علیحده یاد کنیم ان شاء الله تعالی اما بدانکه نظر از هر برج بود چنانکه خانه سیوم و چهارم و پنجم و هفتم و نهم و دهم و یازدهم اگر کوکبی در هر اندرین خانه ها بود بود بطالع ناظر خوانند و قوی ترین نظرها آن بود که بدرجات یکی بود اتصال آن بود که کوکب و در و بکران رو متصل شود چون میان این بعد بود بقدر درجه هر چه ایشان بدان رونده باتصال خوانند و چون دقیقه بدقیقه یکی شود آنگاه اتصال تمام شود و اما اتصال و مقارنه هم برین طریق است تثلیث و تسدیس چون میان این اقران تمام شود هر چه بقوت مزاج یکدیگر باشند و اگر کوکب ناظر این بود و آن کوکب بطبع این هر کوکب باشد که قران کردند و اما اتصال دیگر است که آنرا اتصال عرض خوانند و آنچنان باشد که دو کوکب مقارن باشند و هر دو را عرض بر ابر باشد اندر یک جهت یکی در دیگری را بپوشد وجه دیگر آن است که مقابله یکدیگر باشند یکی صاعد باشد اندر شمال و دیگری هابط بود اندر جنوب و درجات عرض این یکی بدو وجه سیم آن است که ناظر باشند از تسدیس و تثلیث یا تربیع یکی صاعد اندر شمال و دیگری هابط اندر جنوب تا یکی صاعد بود اندر جنوب و دیگری هابط باشد اندر شمال این همه که یاد کردیم اتصال عرض است و چون یکدرجه از یکدیگر منصرف شوند اندر وقت یکدیگر باشند مادام که اندر یک جهت باشند که اتصال عرض بود و اما چون جهت مخالف شد پس اتصال منقطع شود و بسیار بود که کوکبی دیگر متصل بود بطول و بستاره بعض باستاره دیگر متصل باشد و از این جهت گفته است زرنیوس حکیم که اگر بنده بگیرند و دو فرمتصل باشد بتربیع از طول و بعض مشتری یکی با یطول بمشتری متصل باشد و بعض متصل باشد بتربیع و اتصال قمر بتربیع بطول یا بعض دلیل کند بر باقی بنده و اگر بجهت و اتصال قمر بمشتری بطول یا بعرض دلیل کند بر آنکه این بنده گریخته بر مدار عقوبت خداوند خلاص شود و قوی تر آنگاه باشد که اتصال یا انصراف از صاحب خانه یا صاحب شرف یا صاحب حد و مثلث و وجه باشد و چون تر آنگاه بود که اتصال از طول و عرض یکجا باشند بیک کوکب چون چنین باشد دلالت هر کز خلاف نکند و نوع دیگر است

انصراف

در جه مانع نزدیک تر باشد تا آنگاه که از در یکدر دمثال در حنانکه نقل اندر نقل باشد بر سه است درجه و عطارد بهم اندر جه و زهره ۱۲ درجه عطارد اتصال زهره را بر حل منع کند تا آنگاه که عطارد منصرف شود و اتصال پس از آن زهره باشد و تفسیر این چنان باشد که سایل کار طلب کند بدان نزد کار دیگر پیش آید و پس از آن امید بر آید یا نه باندازه سعد و نحس و چگونگی احوال و قوم آن است که کوکب با یکدیگر اندر یک برج باشند یکی دیگر متصل و کوکب دیگر متصل باشد مقابل اندر تدبیر نظر این کوکب که مقارن باشد باطل کند این نظر را و تباه کند اتصال را هر چند درجه ها زیاده باشد اتصال کوکب بصاحب ناظر او بود آنگاه کوکب قران کننده را این حال اتصال باطل نتواند کردن دفع الطبیعه آن باشد که کوکب متصل شود بصاحب برج خویش و یا شرف خویش یا بصاحب حد یا مثلث و یا بصاحب وجه این کوکب طبیعت خویش بوی دهد و حاجت تمام کند اما دفع القوة آن باشد که کوکب اندر خانه خویش یا اندر شرف خویش یا اندر حد خویش و مثلث و وجه خویش باشد یا بکوکب دیگر متصل شود و قوت خویش بوی دهد اما دفع الطبیعتین بود و دیگر آن باشد که کوکب اندر مزرعه خویش بود یا بکوکب متصل شود آن کوکب نیز در مزرعه خود باشد چنانکه زهره بمشتری متصل شود و حوت یعنی در یک برج مقارن شوند این نیز دفع الطبیعتین بود وجه دوم آن است که از چیز خویش اتصال کند چون اتصال کوکب و زر یا کوکب و زر و هر چه اندر یک جایگاه روز باشند و همچنین کوکب شب اندر مکان شب اتصال کند بیکدیگر آنرا دفع طبیعت بر سه قسم است اول آنکه هر کوکب که هر کدام در حفظ یکدیگر باشند بطبیعت خویش یکدیگر دهند همچون پیوستن بزهره از جهت وصل از نور بنظر تثلیث بر یکدیگر هر چه هم کوکب از حفظ کوکب دیگر بدو متصل شود آن کوکب نیز در آن مکان حفظ باشد چون پیوستن بعدین یکدیگر از حوت سیم آنکه اتصال کواکب در حفظ خویش باشد دفع التدبیر آن بود که کوکبی بکوکب دیگر اتصال کند بهر جای که باشد تدبیر خویش بدان کوکب بدهد و از این جهت کوکب سبک را دافع تدبیر کوکب دو کران رو را قابل تدبیر نامند و بر هر چه است اول آن است که کوکب بکوکب متصل شود که آن قابل التدبیر در تحت الشعاع یا دافع تدبیر در تحت الشعاع باشد رفعت تدبیر تمام دادن تدبیر نداشته باشد تا نتواند که نور در پذیرد و کند نور و بر هر وجه دوم آن بود که متصل شود بکوکب راجع بوی رو کند آنچه پذیرفته بود از جهت رجعت رو بود و این رو را هیلاج و نیکوفی باشد که دو بفاد باشد و تباه اما دفع الصلاح بر سه وجه است اول آن بود که دافع تدبیر به پذیرد خویش اجرام آن بود که دافع تدبیر مستقیم السیر باشد و مدفوع الیه محترق باشد یا راجع و هر چه اندر وتد باشد و یا قابل

الوتد

الوتد و سیم آن بود که کوکب مدفوع الیه راجع بود یا محترق و زایل از قطع بود و کوکب دافع اندر وتد بود یا زایل وتد چیزی چنان باشد نیز کوکب قطع یا محترق یا راجع تدبیر را و حاجت تباه کند چیزی رد کند قابل سوی دافع تدبیر خویش و کوکب دافع اندر جایگاه نیکو باشد نیکو شود آن حاجت تمام شود و پس از آنکه تباه شده باشد و اما در حرب بعد و تباهی باشد بر هر چه روایت اول آن بود که کوکب دافع قطع و راجع و محترق و مدفوع الیه اندر وتد بود یا زایل الوتد چیزی تدبیر خویش بوی دهد بحال رجعت یا احتراق یا سقوط نتواند تمام پیوستن بدقایق یا زایل تمام نتواند دادن تدبیر خویش بسوی حاجت تباه کند پس از آنکه تمام شده باشد وجه دوم آن بود دافع و قابل هر چه قطع و زایل یا محترق باشند رد کند بوی آنچه از در پذیرفته باشد از جهت رجعت یا احتراق و تباه کند تدبیر را و دافع را قوت تمام دادن تدبیر نباشد چنانکه زایل باشد که گویی آن حاجت را نه اول بود و نه آخر اشکال آن هر چه کوکب بر سبک رو بسیار در جه باشد و کوکب دیگر کران رو تر از و و کمتر در جه باشد از اول کوکب سیم میانه رو تر از آن اول خواهد بود که اتصال کند بدان کوکب کران رو و اول راجع شود آنکه کران رو متصل شود بحال رجعت تا آنگاه که منصرف شود آنگاه کوکب سیم میانه رو تر از آن اول خواهد بود آنکه اتصال کند بدان کوکب کران رو و آن کوکب اول راجع شود بآن کران رو متصل شود بحال رجعت تا آنگاه که منصرف شود آنگاه کوکب سیم را باید اتصال بدین کوکب راجع بدان کوکب کران رو و فرق آن باشد که کوکب دوم باید باتصال کوکب دیگر پیش از آنکه بوی رسد آن کوکب قابل تحویل کند برج دیگر و چون این واقع نیز تحویل کند پیش از آنکه اتصال کند کوکب دیگر باید نزدیکتر بدان قابل متصل شود و اتصال اول را باطل کند قطع النور بر سه وجه است اول آن است که کوکب خفیف صعد که اتصال کند بکوکب کران رو اندر برج دوم خفیف کوکب دیگر باید پیش از آنکه آن کوکب اول نادوم اتصال کند این کوکب اندر برج دوم خفیف باید راجع شود بدان خفیف متصل شود و سیر و نور این کوکب دوم را بفزاید و تفسیر این چنان باشد هر خداوند مسئله را حالی باز خورد یا کسر باید که حاجت دیر تباه کند و ظفر را بر دو وجه دوم آن باشد که کوکب خفیف متصل شود بکوکب ثقیل پیش از آن که این خفیف بدرجه ثقیل رسد این نقل بدیگر کوکب دیگر که ثقیل تر از و باشد متصل شود و از منصرف شود باطل کند اتصال اول را و تفسیر این چنان باشد سایل پیش از آنکه بحاجت خویش برسد کسی دیگر پدید آید و این حاجت بدان کس رسد و تمام شود و سایل محروم ماند وجه دیگر سیم آنکه آن بود که کوکب متصل شود بکوکب دیگر هر خداوند حاجت باشد یا کوکب بوی متصل شود نور نقل کند بکوکب دیگر نه خداوند حاجت باشد از این رو حاجتها را تمام نکند و بر نیاید نعمت و مکافات آن باشد که کوکب در هبوط خویش بود یا در برج خویش کوکب بوی متصل شود یا بکوکب متصل شود که در است

و بای یا از صاحب مثلثه و بای یا صاحب مراغه و بای یا کوکب دافع را یا قابل را سهادت بای اندر برج خویش پس چون همچنین باشد
از آن بپردازد بهبوط آرزش همیشه ویرا نعمت بود بیرون تا آنگاه صفت کوکب بر وی نعمت بای اندر هبوط خویش افتد
یا اندر سیر بدان کوکب متصل شود تا دیگر از آن جایگاه صفت کردم بیرون آرزش از آن هبوط و آن نعمت بدو وفا
کرده بای بر وی بود مکاتفا گذارده بای و بای صاحب شرف برج کوکب یا صاحب نعمت خواند قبول آن بای کوکبی
متصل شود از برج و سرو و مثلثه و مثلثه و وجه من آنگاه قبول کند شرش متصل واقع بقابل و این قابل اندر خانه
و شرف و حد و مثلثه و وجه دافع بود هم قبول بود و اما قوی ترین قبول اندر خانه و شرف بود و اما قبول حد و مثلثه و
وجه ضعیف تر بای مگر که هم حد و هم مثلثه و هم وجه بای هم جمله آنگاه قبول تام بای و این صاحب مراغه مر دیگر را
قبول کنند نیز بنظر اتصال و لیکن قبول اتصال قصر و بهتر و اگر کوکب اندر تثلیث یکدیگر باشند یا اندر تسدیس یا
اندر برجی باشند متفقة المطالع باشند یا اندر برج متفق القوة باشند یا اندر برج که هر یک کوکب باشند مر یکدیگر را
قبول کنند از جهة اتفاق طبیعت این بر جهار یکدیگر را و سعدان قبول کنند یکدیگر را از مقارنه و تسدیس و تثلیث و از قبول
سه نوع است قوی است و میانه و کمتر قبول قوی بیشتر مر قرا بود از شمس نیز که مر وی را قبول کند از همه برجها نور
قمر از آفتاب است مگر مر قبول استقبال مکروه است و اما چون اتصال از برجی بای آفتاب شمس اندر آن برج مر آنرا باشد
آن قبول طبیعت بای و قبول برج و عطارد چون کوکبی را قبول کند از سبعه این نیز قبول قوی است و قبول اوسط آن
بای بر مر کوکب یکدیگر را قبول کند از خانه یا از شرف یا از حد یا از مثلثه یا از وجه و اگر این مزاجها دو سه جمع باشد و خود
قبول تام قوی بای و اما قبول و قبول آن بای بر از یک حظ بای چون حد یا از وجه یا از مثلثه ماخوذ یکدیگر را قبول کند
از جایگاه طبیعت چون فرح و مانند آن سعادت کوکب آن بای که بنظر سعدان بای به تثلیث یا به تسدیس یا به تربیع
یا مقابله و بحث از وی ساقط باشند یا محصور استعدین باشند یا از سعد بای کرده و سعد متقبل سها ضمیمه باشد
و آن آنگاه مر اندر قلب آفتاب بای و میان آفتاب بشانزده دقیقه پیش بای و شانزده دقیقه پس این چنین
بغایت سعادت اندر بای که همه سعادت آفتاب بخویشتن کنند یا بنظر مودت آفتاب بای یا بنظر قرو مقعو
و سریع السیر بای تلید النور و زاید العدد یا اندر چیز خویش بود معز حظ خویش بود چون خانه و شرف یا در حد
مثلثه یا وجه یا فرح یا اندر درجات نیره یا مقبول بود یا اندر حظ خویش بود یعنی کوکب نیز اندر برج نیز و در فوق

الارض

الارض و سبب تحت الارض و ماده اندر برج ماده بر و زیر تحت الارض و سبب فوق الارض و شمس فرجون اندر حظ سعدان باشند
همچنان باشند که در حظوظ حق و همچنین سعدان در حظوظ بترین بود همچنان باشد اندر حظوظ خویش اندر آید لا بدان سعادت بر
تکونه است مضاعف السعادة است و سعیده و کمتر از این اما مضاعف السعاده آن بای کوکبی اندر برجی بود و ویرا اندر
برج سهادت بود بای یا بیشتر همچون عطارد اندر سنبله بای مر وی را دو سعادت بای یکی سعادت خانه دیگر سعادت شرف
و اگر این همه اندر حد خویش بای سه سعادت باشد و اگر اندر طالع باشد چهار سعادت بای خانه و شرف و حد و فرح و اما سعیده آن
بود که کوکبی اندر جایی که آن برج معتدل طبع و بای و موافق مر بای چون حمل اندر دلو و مشتری اندر قوس و مریخ اندر عقرب و
زهره در حوت و قمر در خانه ها چنانکه اما چه اکثر از وی بای بسعادت و هم دلالت کند بر صلاح آنچنان بای مر کوکب اندر جای
بای مر آن خانه خلاف طبع و بای چون حمل بحمل و مشتری اندر حوت و مریخ اندر حمل و زهره اندر میزان و عطارد اندر جوزا
قوت کواکب آن بای مر صاعد بای اندر شمال یا مایل بای یا صاعد بای اندر فلک یا اندر مقام ثانی باشند یا بر وی آن کواکب بای
باشند و قدر باشند یا اندر مایل و قدر باشند یا سبب کوکب علو شرقی باشند از آفتاب خاصه که آفتاب با ایشان اندرین حال نظر تسدیس
بای قوی باشند یا اندر ربع مذکر باشند یا اندر برج مذکر باشند و شمس اندر ربع مذکر یا اندر برج مذکر بای قوی بای نیک
نفس سعادت آن بای بر بطن استیر بای یا اندر مقام اول بای راجع بای و بدترین رجوع سفلیان بای خاصه با جنس
نیز احراق بود یا کوکب اندر تحت الشعاع بای یا اندر درجات مظلم یا کوکب علو را اندر برج ماده بود یا اندر درجات ماده و بر روز
تحت الارض بود یا سبب فوق الارض یا ماده اندر برج نر یا اندر برج درجات نر و سبب بر زمین و سر روز فوق الارض یا اندر هبوط
خویش بای یا بط باشند اندر جنوب یا جنوبی باشند یا قطع باشند اندر وقد یا اندر طریق محرقه باشند و آن آن پانزده درجه میزان
یا نه درجه عقرب نیز که این جایگاه هبوط بدترین است یا اندر خانه وبال باشند مر جایگاه دشمن خانه خویش است یا متصل باشند
بکوکب جامع یا خاص اندر هبوط یا قطع باشند یا زایل یا مقبول بای یا اندر عزت باشند و بدترین آن باشد که طالع استیر باشند
که سعد ناظر باشند از علو یا که مغرب باشند از آفتاب یا اندر بیت مؤنث بای و ضعف آفتاب آن بای که اندر ربع و ربع مؤنث
بای بر خانه هم که فرح اوست و ضعیف سفلیان آن است که باول تسریق باشند یا اندر ربع مذکور و بر ربع مذکر حوت کواکب
آن بای که نظر کنند باشند بقران و تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث میان وی و میانه نحس کمتر از حد کوکب بای یا اندر حدود

نحوس باشند یا اندر خانه های نحس یا بعض نحوس متصل باشند بر وی از دهم و یازدهم از جایگاه و بدترین این آنگاه بود که آن
نحوس متفق کنند یا بمقارنه یا بتسدیس بای یا بتربیع یا بمقابله بخش بای یا بارسی و نیز بر جوزهر خویش بای یا بفرایض یا بسر و
ذنب بود و میان این کمتر از دوازده درجه بای از جهت آنکه اندر عقده و ذنب ۱۲ درجه باشد از پیش و از پس سعادت و نحوست
جوزهر بترین و چنین گویند که از اوایل متفلسفان گفته اند مر راس را طبیعت زیادتیست چون سعدان باوی باشند سعادت
بیفزاید و چون نحسان باوی باشند در نحوست بیفزاید و در طبیعت ذنب نقصانست چون سعدان باوی باشند از سعادت آن
کم کند و چون نحسان باوی باشند از نحوست آن کم کند و حکما گفته اند که پس چون با سعد بای سعادت و چون با نحس بای نحس است و
ذنب بخس سعادت و از نحوستش بکاهد و بعد نحس است که از سعادتش بکاهد خصوصا نحس آن بای که کوکبی اندر برج باشد
و باوی اندر آن برج از پیش نحسی باشند و از پس نحسی باشند یا بشعاع نحس چون کوکب از اتصال نحسی بر گردد و بر حال پیوندد
و از مشتری بعطارد و از زهره بمریخ یا بالعکس این را محصور بین النحسین خوانند و دلیل واقع بین النحسین آن است که کواکب بر
گردد و بکوکب متصل که دوست یکدیگر نه بتربیع یا بشعاع نحس متوقف شود که کوکبی از نحس مقارنه و نظر متصل که بخش دیگر
هم بدان حال مر کهنه و وجه دیگر آن بای که کوکبی اندر برج بای و نحسی یا بشعاع نحس اندر برجی از دوم و نحس دیگر بالعکس او اندر
برج ۱۲ اول و اگر کوکب بای اندر وصال طالع بدین صفت بود که گفتیم یا بروج دیگر آن طالع یا آن برج که بدین صفت
بای سخت تباه و منحوس بود و محصور النحس خوانند اگر آفتاب یا بعض سعدان بدان کوکب محصور نظر کنند یا به برج محصور و
میان این کمتر از صفت درجه بها مثلا مریخ در اول میزان و زحل در آخر میزان بای و قمر در دلو منصوف مریخ و متصل بر زحل
و این نیز محصور بین النحسین است پس آن نحوست محصور را بکند و اگر محصور برج بای خاصه سعدان بود نظر کنند پس آن
نحوست پاک کرده شود و اگر برجی یا کوکبی محصور استعدین بای آن از بهترین و فاضلترین سعادتها بای فساد و دیگر بیازده
است اول آن بای که منحوف بای و تباه ترین آن بود که مسوف اندر برجی و در آن برج طالع مولود نحس بای یا تثلیث و
تربیع یا مقابله و تسدیس طالع بای دوم آن بای که تحت الشعاع نحس بای از پیش و از پس و در ۱۲ درجه بای سیم آنکه از دقیقه
استقبال ۱۲ درجه قمر دوازده درجه باز از پیش از پس و چهارم آن بود که بانحس بای به نظر یا اتصال یا قران و پنجم آن بای که اندر
اثنا سیر تربیع زحل یا مریخ بای و ششم آن بای که باز از پس و نیز بای و میان و قمر دوازده درجه بای پیش یا پس هفتم آن بای که جنوبی
یا بط بای اندر جنوب و هشتم آن بای که اندر طریقه محرقه بای از نوزده درجه میزان یا نه درجه عقرب نهم آن بای که در آخر برج بود

که حدود نحس است دهم آنکه بطن استیر باشد که کمتر از سی و اسه روز و از سیزده درجه است و ده دقیقه یازدهم آنکه اندر خانه
نهم بای زاید العدد و زاید الوقت و آن خانه تربیع اوست یعنی غم است قرا یا قصر النور و العدد و حساب بود و این دوازدهم سیف و قرآن
بای که کوکب نر بروز فوق الارض و سبب تحت الارض خاصه اندر برج مذکر و کوکب مؤنث اندر برج مؤنث بروز تحت الارض بود
بر فوق الارض خاصه که در برج ماده تا مریخ بروز فوق الارض و سبب تحت الارض تا مریخ اگرچه آتش است لیکن مؤنث است
و لیکن از جهة آنکه علو است نیز او علویان یکی آمد دیگر آنکه برج علویان برج مذکر باید و مریخ را برج مؤنث چنین کوکبی در حیز خویش
بای و قوی بای دلیل کند بر سعادت و اعتدال و اگر اندر خلاف حیز بای دلیل کند بر فساد و خلاف اعتدال و عوت اقبال آن باشد
که کوکب اندر وقد باشد یا مایل الوقد و مقبول بای اندر آن برج که هست و ویرا مقبول خوانند از بار آن بود که کوکب ساقط باشد
از قدر از جهة نار یا در زایل بای و به هیچ وقد ناظر نشد و نیز از آن برج که در وی بای نامقبول بای و مراغه آن بای که کوکبی را بر حیز نهاده
بای چون خانه شرف یا حد و دیا مثلثه یا وجه و آنچه بدین ماند آن کوکب صاحب مراغه آن جای بای بدتر آن بای که کوکبی اندر
برج سهادت بای و سهادت پستر افتد غالب که دو بهران برج و بر امیدت خوانند یعنی غالب گشته و اشتق بر جهاها متفقة المطالع
و متفقة القوة و متفقة الطریقه خوانند بر جهایی که بهیکدیگر نظر دارند و بهیکدیگر موافق اند این را متفقة الطالع خوانند
و آنچنانست که مطالع هر یک مانند یکدیگر چون آخر حمل که موافق است مر اول حوت را و اول حمل موافق است مر آخر حوت را
همچنین در جمله بر جه یکی از آخر با اول همیشه و این همه بر جها که با یکدیگر موافق اند حمل موافق است با حوت و دلو و ثور موافق است
و جدی با سرطان موافق است و قوس با اسد موافق است مر عقرب را و جوزا و سنبله موافق اند مر میزان را اما آنچه متفقة الطریقه
بود که بر جها که موافق اند مثلا موافق است با حمل میزان موافق است حوت با ثور و اسد با عقرب و سنبله با دلو و قوس با جوزا
یکی برج را از اول کبیر در جمله بر جه تا آخر و دیگر آن برج را که با وی موافق است از آخر که در جمله بر جه و از گونه تا اول هر درجه که بر امر یک
دیگر افتد و درجه اتصال بای اما آنچه متفق الطریقه و آنچنان است که مر برج مر یک ستاره بای چون حمل و عقرب خانه تربیع اند و ثور و میزان خانه
زهره جوزا و سنبله خانه عطارد و چون سرطان و اسد خانه نیز بترین و چون قوس و حوت خانه مشتری و چون جدی و دلو خانه زحل و این باب کار
آمد بیرون آوردن ایملاج و کدخدایی را و مر زنان و مردان و فرزندان و برادران و حرستان را بیرون آوردن و دلیل طالع و
ضیرا و چندین بر جها که متفقة المطالع خوانند و متفقة القوة را یکی مستوی کنند و دیگر را منکوس در درجات این متفق بکنند

الفت را نیز اگر از جهاتی که دلیل کند بر عداوت و هست که دلیل کند بر دوستی و هست که یکدیگر را مطیعند اما بر جهاتی که دوست یکدیگرانند
آن بر جهاتی اند که بیکدیگر نظر تثلیث و تسدیس دارند لا آنکه دشمنند یکدیگر را آن بر جهاتی اند که نظر این بر به یکدیگر تربیع است نه آن
تربیع طبیعی یا دیگر دیم و آن بر جهاتی که یکدیگر را عداوت کنند و خاصیت آن اند که نظر این بر بقابله است نه آن مقابله طبیعی که بیشتر
لا آن بر جهاتی که مطیعند یکدیگر را که دلیل کند بر اتفاق محبت و مودت چنین باشند نظر مودت و آن چون جوزا و هست و ثور
و سرطان و جدی و سنبله و عقرب و حوت و قوس و دلو و جدی و عقرب اینها را مطیع است همیشه معوج الطلوع و مستقیم
الطلوع را مطیع است مر معوج الطلوع را چون نظر این افتد به یکدیگر بدین نسق یاد کردیم اما آن بر جهاتی که مطیعند یکدیگر
دیگر را و یکی دلیل کند بر مخالفت و عداوت و چون حمل و میزان است و سرطان و جدی اما آن نظر که از تربیع طبیعی و
تسدیس و مقابله طبیعی یاد کردیم که نظر دارند به یکدیگر دلیل موافقت و بکار نظر باشند و این بزنهم مطیعند یکدیگر را مثال مر ماه
بکردیه درجه و دیگر بیست درجه یا بر بهیجه درجه بدین و دیگر بدوازده درجه همچنین تا تمام دانستن حال کواکب این
با بیر آفتاب با بقارنه ایشان رسد و خاصه و خفا و اما این سه کوکب علوی چون آفتاب با بقارنه ایشان بگذرد تا وقت مقابله
اندر این آفتاب باید و تا آنگاه که آفتاب با بقارنه ایشان رسد اندر اسیر آفتاب باید اندر این باشند و اندر طلوع و غروب
طبیعت اندر اسیر آفتاب باشند اما این سه کوکب علوی تا اندر قلب آفتاب باشند بنزدیک نزدیک دقیقه پیش پاس اند حمیدی باشند
چون از نزدیک دقیقه بگذرند تا نیم جرم خویش محترق باشند و تمام جرم در تحت الشعاع باشند و چون از نیم جرم خویش
بگذرد و باشد پس این که غایت سرعت باید در وقت تشریق در دستوریت باید و بعد از آن ضعیف تر شود اندر تشریق و
نشاید دستوریت را و چون باز بشصت درجه ماند مقابله اکبار شر خواند و بعد از آن مقابله مغرب باشند و چون بشصت
درجه احتراق برسد بکار روند خواند تا حد تحت الشعاع یا محترق باشند همچنین شوند بهره و عطارد را چون از تحت الشعاع
بیرون آید بر فرسته مشرق باشند و سایه باشند در دستوریت یا چون مقیم شوند بعد از آن تا مستقیم باشند اندر غروب
عداوت کنند مغرب و خواند تا باز به تحت الشعاع آیند و چون بگذرد اندر طلوع مغرب باشند یا مقیم گردند چون راجع
شوند باز مسرعه عیسی خواند در دانستن طبایع و مزاج کواکب بدانک اوج و فلک تدویر هر کوکب که صاعد باید در فلک
اوج طلوع و در خرک باید و حیزها بط باید نرم باید و علو یان از اقل تشریق تا بمقام اول مشرق باید بمقابله کسی گرم باشند تا بمقام تا در
خرک باشند صحیح شوند و عطارد و زهره از اقل مشرق که راجع بوند یا مستقیم تر بوند تا صحیح گرم بوند تا بمقام اول که بافق مغرب

الفت

خشک بوند باز صحیح شوند سرد بود و قمر اندر ربع اول گرم و تر بود و اندر ربع دوم گرم و خشک و در ربع سیم سرد و خشک و اندر ربع چهارم سرد و
تر باید و این ارباع دور ماست نه ارباع فلک تا دانسته باشی و اصل فراهات کواکب آن است که بنگری که طبع کوکب چیست و اندر علم
برجیت و طبع برج با وی بیامیزد اگر ضد بود و بیشتر انکه بود و آنچنان باید که طبع ربع فلک اوج و فلک تدویر همه یکی
با یکدیگر و مزاج وی و بنگری که کدام مزاج غالب تر است آن قوت تر باید چنانچه زحل سرد و خشک است اندر سرطان و قیمتی اندر آخر
مغرب و اندر فلک اوج هابط و اندر فلک تدویر هابط و برج سرطان مترزیادت کردند و آخر مغرب زیادت کرد لکن زحل سرد و
تر است و مریخ را همچنین مزاج است گرم مریخ اندر اسد بود اصلا از فلک اوج هابط از فلک تدویر مریخ گرم و خشک است برج گرم و خشک
و صعود خشک بود و هبوط سرد و سه جزو گرم و خشک است و چون سر این ارعی گم کردیم سه جزو خشک آمد و چهار جزو گرم و
زحل سه جزو سرد است و سه جزو سرد از چهار جزو گرم مریخ بر بر گرفتیم یک جزو سرد در زحل ماند و یک جزو تر زحل و جزو خشک
مریخ بر گرفتیم چهار جزو خشک ماند از مریخ فعل مریخ بد و جزو خشک است و فعل زحل یک جزو سرد ماند هفتم دلالت خشک غالب تر باشد
از آنجا حکم باید کردن بر افراط خشک مریخ و زحل کوییم یک کس سعادت که دلیل اعتدال است و همچنین همه کواکب را بدین دلیل
گیرد و همه اقسام را بدین حکم کن تا احکام گشوده شود و هیچ خطا نیفتد دانستن فرح کواکب بدو وجوه اول فرح ارباع
فلک اما کواکب علویه اندر ارباع فلک مرکز مرح است و چون شرف باشند همه در فرح باشند و کواکب سفلی را در ارباع موت
فرح است و چون اندر جهت مغرب آیند هم در فرح باید و عطارد اندر جهت فرح است و فرح دیگر است کواکب بنهایت را اندر
فوق الارض و لیل را اندر تحت الارض فرح است و فرح دیگر است که معروف است فرح عطارد اندر طالع و قمر اندر سیم از طالع
و فرح زهره اندر پنجم و مریخ اندر ششم و فرح آفتاب اندر نهم و فرح مشتری اندر یازدهم و فرح زحل اندر دوازدهم و همچنین
فرح دیگر است چنانکه فرح زحل اندر برج دلو است و فرح مشتری در قوس و فرح مریخ اندر عقرب و فرح شمس اندر پانزده درجه اسد
و فرح زهره اندر ثور و فرح عطارد اندر پانزده درجه سرطان و چه دیگر ماه اندر سیم باید قوت سیم برابر قوت برج
یازدهم باید و تا آفتاب اندر نهم باید برج نهم را قوت برابر برج پنجم باید و اگر مشتری اندر یازدهم باید برج
یازدهم برابر طالع را بقوت و چون زحل اندر دوازدهم باید قوت برج دوازدهم برابر برج دوم باید بقوت و چون
مریخ در ششم باید قوت برج ششم برابر هشتم باید و چون زهره در پنجم باید قوت پنجم برابر برج هفتم و چون عطارد در
طالع باید قوت قمر برابر قوت آفتاب باید که در وسط السماء باید و اگر شمس باید قوت قمر برابر زحل چه چون در برج دوازدهم باید

فرح کواکب

و چون کوکب اندر برج ثابت باید قوت تر از برج ذو جسدین باید برج ذو جسدین قوی تر از برج منقلب باید اندر برج ثابت اما کوکب علوی بهتر
باید اندر برج ثابت و کوکب سفلی بهتر باید اندر برج منقلب کوکب بیک اندر برج سبک و گران اندر برج گران و اما عطارد و مشتری
شکل برج ذو جسدین زند و شمس و قمر شکل برج منقلب و زهره و مریخ شکل برج ثابت اما قوی تر این اوتاد طالع است پس وسط آسمان پس
هفتم پس چهارم پس یازدهم پس پنجم پس سیم پس دوم پس ششم و خرخانه بماند و آن بدترین همه خانه هاست آن ششم و دوازدهم
هم لا چون کوکب بمقابله آن خانها افتد که ویرا فرح است بحث ضعیف و تباه باید ریز که آن خانه غم است و اندوه و چاه و ذلیل
غم باید و نا فتد با فتد ویرا نیک بدار تا حظا نشها از درجه بیت الاعدا تا در درجه طالع اندر این زحل قوت است هر چند که از وقت
دور باید از درجه بیت اگر قمر تا درجه نهم اندر این میان آفتاب با قوت است از درجه نهم تا درجه هفتم اندر میان هر هفت کوکب
بخوبیت بجوید و باید مگر مشتری و زهره را اندر درجه هفتم تا درجه ششم اندر میان مریخ قوت است و از درجه ششم تا درجه پنجم اندر این
میان زهره را قوت است و از درجه پنجم تا درجه چهارم هر کوکب قوت خاصه کوکب لیل را اندر برج آبی و خاک از درجه چهارم
تا درجه سیم قمر را قوت است و مریخ نیز اندر میان قوت است و از درجه سیم تا درجه دوم مشتری را قوت است و از درجه دوم تا درجه
طالع عطارد را قوت است اگر این ستارگان بجز این جایگاه باشند که صفت کردیم اندر سعادت ضعیف تر باشند مگر آنکه اندر خانه
باشند شرف خویش یا با حد یا مثلثه و وجه خویش باشند و اندر طالع نحس ستاره که دشمن شمس آرد و مهمان ناخانه برج در نیکانه
و اگر سعد باید مهمان آرد یا سعد پدید آید یا حاضر آید عطارد اندر هفتم زهره اندر یازدهم و شمس اندر سیم و ماه اندر پنجم و مریخ
اندر دوازدهم و زحل اندر ششم و مشتری اندر پنجم اینجایگاه مرایش را جایگاه نحست در صفت زحل و مریخ اندر دوازدهم و مشتری مر
نحوست کار را خاصه که بترتیب باشند که کوکب دلیل اسکار باشد و نحوست زحل اندر ششم خاصه بمقابله کوکب بحث شد باید و دو
ابو معشر گوید که چون کوکب جایگاه نیکو و برج خویش یا خانه خویش اگر نحس باید دلیل سعادت باید و اگر بر خلاف این جایگاه باشد
نحوست پدید کند و همچنین سعدان چون بجایگاه خویش باشند سعادت آن ظاهر باید و اگر بر خلاف جایگاه بد باید نحوست
پدید کند و چنانچه زحل با همه قوت نحوست و چون صاحب مثلثه طالع مولود بود اندر وقت باید نیکو جایگاه و نیکو جایگاه باشد
دلیل کند بر تربیت مولود و بقا وی و چون جایگاه بد باید و بجایگاه باید این مولود تربیت نیابد و چون دلیل حال مریخ و
عقارات تباه ماند باید و بدین جایگاه دلیل کند بر تباهی و ویرانی عقارات و مکروه هر پیش آید بسبب حال زحل اندر دوم
باید نحوست حال کند و اندر بدانکس تنگ کند و طعام نگوارد مریخ بنفسه و نحس و تباهی آرد خاصه از روی ذات اگر

مشتری بارج دلیل تربیت بر نیکو حال و نیکو جایگاه بر دلیل کند بر بقای تربیت و چون بد حال و بد جایگاه بارج دلیل کند بانتها هر ولایت و چون دلیل
بارج و نیکو حال و نیکو جایگاه بر دلیل کند بر فایده یابی یا مال یا ثنا و چون بد حال بارج و بد جایگاه بارج دلیل کند بر تاوان و زیان بدین نکته
سعدان و نحس اندر نیکوی حال و بد حال و جایگاه بشکل خویش میگیرند تا دانسته باشی این مثالها از آن یاد کردیم تا نیک فهم کنی و قیاس
گیری و بدانی صداقت و عداوت کواکب تا بدانکه عطارد و مشتری با هم اصل دوستند و آفتاب و زحل با هم اصل دشمنند و قمر با مریخ تا هم اصل دشمنند و
زهره و عطارد با هم اصل دوستند اما زهره و مشتری با هم اصل دوستند و هم دشمن باندازه اتصال ایشان مثال این چو کواکب چون
چو مرد و حاست که با یکدیگر دوستدارند و با دیگری دشمن دارند ملک و مملکت اما مریخ و زحل چو حاسدند و اندر نهان دشمن و زهره و آفتاب
دوستند و عطارد با آفتاب هم چو حاسدند اندر سر و بهتر چو سر اند آفتاب است و لیکن عطارد اندر سر دشمن دارد آفتاب را اما عطارد
و زهره همچون مشتری فضل اند اگر سر و دشمن اما قرار با زهره دوستند همچون آفتاب و عطارد و مریخ با هم دشمن دوستند همچون آفتاب با عطارد
و مریخ همچون عطارد است با آفتاب و مریخ با مشتری گاه دوستند و گاه دشمن مریخ با زهره دوستند با اصل دوستی اقتد بعاد خرد اندر کار
چون فنق و فجور و نا و عطارد با مریخ با یکدیگر اتصال اند پیوسته اند مکر و خیانت ایشت و شر و دشمن ستارگان با یکدیگر تا دانسته
باش اندر احکام کار بندی فصل در معرفت کواکب و دلالت ایشان بر سعادت و نحوست بدانکه قرد دلیل است بر احوال عالم و محسوس
فلک است و مثال ستارگان زیرا که بهمه فلک بگرد در بهشت و دوزخ و زهره همه جهان و ستارگان نقل کند و عالم سفلی افکند
پس و مانند است بکاه زیرا که هر چه در عالم پدید آید اول خور دیدن باز کلان شود تا بغایت خویش برسد بعد از آن خورد و خورد
نقصان گیرد تا چیز شود و همچنین یافتیم قرار از این جهت استاد این صناعت چنین گفته اند فال صلاح صلاح کل شیء و فساد
فساد کل شیء بدانکه نحوست کسوف دلیل کند بر فسادها و زوال کشتن و تباه کردن و تباهی احوال و بطلان تدبیر دلیل بر گرانی کارها و بر ماندن
حاجتها بدشواری و رجعت کواکب دلیل کند بر عصیان و پریشانی و باز ماندن از کارها و حاجتها و اختلاط بیچاره گی و بر دربار فرود و بازار
کار و قبول و هبوط دلیل کند بر غم و اندوه و ترس و بیم و حسد و بیماری و بالا دلیل کند بر زیادتی و محنت و غم و غربت و ترس و بر دوری
فساد کل شیء بدانکه نحوست کسوف دلیل کند بر فسادها و زوال کشتن و تباه کردن و تباهی احوال و بطلان تدبیر دلیل بر گرانی کارها و بر ماندن
حاجتها بدشواری و رجعت کواکب دلیل کند بر عصیان و پریشانی و باز ماندن از کارها و حاجتها و اختلاط بیچاره گی و بر دربار فرود و بازار
کار و قبول و هبوط دلیل کند بر غم و اندوه و ترس و بیم و حسد و بیماری و بالا دلیل کند بر زیادتی و محنت و غم و غربت و ترس و بر دوری
مقیم حجت دلیل کند بر متحیر و سرگشتگی و عاجز اندر کارها و نقصان حاجت و عصیان و هبوط اندر حبوب دلیل کند بر ضعیفی کار تا قایم
و فرو مانده که انکار و تنگی معیشت و بیماری و بالا دلیل کند بر رفعت و منزلت و بر وجاه و بر آمدن حاجت باشد اخراق دلیل کند
بر غم و بیم و ترس و مشقت و بیماری و بطالت و صاعد اندر شمال دلیل کند بر زیادت رحلت و قدر و منزلت و بر آمدن امیدها تمام
و استقامت دلیل کند بر نیکوی احوال و روان کار و فراخی معیشت و دعای کل تمام حاجت و مقیم استقامت دلیل کند بر ابتدای سعادت

و بازگشتن

و بازگشتن کار اقبال و حرارت و فرح دلیل کند بر شر و بر نیکویی و سلامتی و پدید آمدن منفعت و چون کوکب در خانه نحس باشد و وی
قبول کند بر و بازار دشمن را اگر با نظر نحس تثلیث و مسدس نحس باشد بازار دشمن را هر اما سعدان اگر مقبول باشند یا نباشند
دلیل کند بر سعادت و اگر مقبول باشد بهتر و نیکوتر است اما بدانکه علم نجوم چه چیز است و شر هر کوکب سعدان بین نیکو چیزست و هر کوکب
نحس بین بدتر است و کواکب را منحوس گویند تا آنگاه که نحس او بجرم و در غربت نیفکند چون از جرم کواکب نیست که شد و هیچ بلایی باید
بجز ترس و بیم الا بسلامت گذرد و همچنین سعد اگر متصل شد تا امید سعادت باید و چون منفرد شد امید علم افکند و لیکن کار تمام
و هر کوکب نحس کنند از طالع ساقط باشد هم آورد و زیان کند و همچنین سعدان چون سعادت کنند چون از طالع ساقط باشند طالع افکنند
لیکن تمام نکنند هر کواکب اندر اوتاد نحوست بلا آرد و شر آرد و چون منفرد شد زیان کند و اتصال قمر بکوکب دلیل کند بر
آنچه امید دارد باندازه طبیعت کوکب قابل پذیر قمر اگر سعد باشد خیر باید و اگر نحس باید شر آرد و انفراد قمر از کوکب دلیل کند بر آنچه
گذشته باید و رفته و اندازه طبیعت قابل بدتر قمر کوکب که اندر خانه زحل و مشتری باید حاجت مرا بر آید بدشواری و اندر خانه کوکب
زود تر بر آید تا بی کوکب که اندر حرب بهیت و بیخ درجه قوت مرا اندر حرب دیگر باید تا بیخ درجه بیع دیگر ضعیف شد
هنوز کوکب کند بر حرب باید و خواهد که با کوکب اتصال کند و اندر نیابد باید حرب دیگر تحویل کند اگر دریابد آن کوکب با حاجت بر آید
و تمام شد نحسی که مشرق باید اندر مزاغه باشد یعنی دیدکان که او را حفظ باید بهتر باید از سعد که اندر خلاف خرخوس باشد یعنی در کان
که دران ضعیف باید نحس مثل و بالا یا هبوط و غیر آن و اگر نحس در اوتاد باید صاحب مطلب از مطلب باز ماند و اگر چه کوکب غرض باید
من لوایح القمر چون خداوند حاجت از کوکب نحس باشد و صاحب طالع بود متصل شد از تربیع و مقابله حاجت تباه شد و بر
نیاید و اندر ای حال نحس باشد و صاحب طالع را فع تدبیر بود کوکب نحس و منفرد باتصال صاحب طالع باید بهتر از آن که قابل
الله پذیر باید نحس که اندر طالع باید و طالع ویرانه باید تیر و فرو باز دارد و دیگر که راجع باید تباه کند کارها را سعدان چون
نحس ناظر باشند آن نحوست و شر کمتر کند و چون نحس ناظر باشند بسعدان نه نظر مخالفت سعادت کم کنند سعدان که نظر
باشند از طالع یا راجع بکنند بنزدیک نحس باشند اگر سعدان باشند اندر جایگاه بد نظر و زایل یا راجع نحوس باشند چون اندر
تحت الشعاع باشند دلالت سعد و نحس ضعیف باید هیچ خیر و شر نتواند کرد و نحس اندر تحت الشعاع ضعیف باید
شر و زیان نتواند کرد دل نحس اندر اوتاد باشند یا تربیع یا مقابله نحوست ایشان بحث بزرگ و عظیم باید خاصه که قاهر باشند اگر سعدان
اندر خانه هشتم باید نه خرابی و شر و چون نحس اندرون باید شر و بحث بزرگ باید و اگر دلیل بخداوند حاجت متصل شد حاجت بر آید

بالحاج و حرص و طلب و اگر صاحب حاجت بصاحب طالع پیوندد و حاجت بر آید با رنج و تکلف و اگر کوکب نقل نور کند از خداوند
طالع بصاحب حاجت متوسط از سایل بصاحب متصل شد و بر آید کار و اگر نقل از خداوند حاجت باید بخداوند طالع از متصل شد
کسی آید بسایل حاجت بر آید و اگر اتصال بعودت باید با رنج بر آید و اگر به مخالفت و عداوت باید بدشوار و رنج و تعب و
الحاج و منازعت بر آید و همچنین حکم کن از قرچیا که از دلیل گفتیم چرا که در اول ماه تا تربیع اول قمر گرم و تر است و تر غالب و
زحل را مزاج سرد و خشک است پس به یکدیگر مزاج دهند و لکن را مزاج زحل شرف باید بقوت امتزاج میسر خواهد شد از این جهت که
زحل بار دو یابس است و چون شرف باید سرد یابس بکار اعتدال آید و پیوستن زیادتی شود پس طبیعت قمر حرارت و
خشکی زحل مقاومت نتواند کرد و حرارت و سرد ضعیف است و زحل شرف مقاومت می باید و از امتزاج اینها اعتدال مزاج
هر یک ظاهر شود والله اعلم اگر خداوند حاجت بنحس باشد و دلیل بر متصل باید و یا قرار افتاد از نظر تربیع یا مقابله و مقبول باشد
دلیل کند بر سر و بلا و مشقت چنانکه آرزو کند که صاحب آن حاجت از طلب آن پشیمان شود این حاجت خفا از اصل باشد
اما بدانکه قمر از اول ماه با زحل مزاج دهد خاصه که زحل شرف باید و آخر ماه با مریخ امتزاج دهد خاصه که مغربی باید چون مشرق باید مریخ نکتر
مزاج دهد و اصل آن است که زحل سرد و خشک است و مریخ گرم و خشک چون اول ماه باید قمر با زحل متصل باید و مزاج دهند یکدیگر خاصه که زحل
مشرق باید و چون مغربی باید مزاج اکثر دهد و باز با آخر ماه قمر با مریخ مزاج دهد خاصه که مشرق باید و چون مغربی باید که نور دهد هر وقت که مزاج دهد
دلیل کند بر صلاح و نیکوی و چون مزاج ندهد دلیل کند بر فساد و تباهی و فساد خوی و باز مریخ نحس باشد تا قمر ماه زیان کند و تباه شد زحل
آخر ماه با نحس زیان کار تر دهد والله اعلم فصل در بیرون آوردن اقوال مسایل بدانکه قمر دلیل کند بر نامه کارها و بر آمدن حاجت باشد
که تاخیر افتد از آن جهت که تا آن نحس جایگاه خویش زایل شد و بجایگاه دیگر آید و قمر را قبول کند و قمر اندران جایگاه باید که
باتدا حاجت بر آید که قمر بکار دیگر باید و مقبول باید بان نحس که یاد کردیم که ناظر باید بدان جایگاه که باقبال
حال باشد دلیل کند بر تمام حاجت و همچنین اگر دلیل قمر بکوکب دلیل کند زیان اتصال و قضای حاجت و آن کوکب اندران وقت
منحوس باید بکوکب دیگر دلیل کند بر بر آمدن حاجت تا آنگاه که دلیل باز بان کوکب متصل شد و بنظر مودت منازعت اندر بدید باید
که آید یا نه و طالع طالب و قمر اندر دلو بمقارنه مریخ و مریخ باذنب باشد اتصال قمر با مریخ دلیل کند بر آنکه هدیه هیچ دران روز نرسد
چون مریخ باذنب باشد و ذنب دلیل کند بر هدیه رسیدن و آنگاه که باز قمر بکمل رسد و مریخ متصل شد بر سر آن هدیه و لیکن باره نکرد
و چون کار را ابتدا کرده آید صاحب طالع و صاحب رابع هر چه کوکب باشند و مسعود باید و قطع باشند از نحوس باشد کار

حسان

شوند آن روز و آن ساعت آن حاجت بر آید اما بدانکه طالع بروج و ساعات بروج ضعیف آید بدلالت و قهر ها ساعات کواکب
مثل دور زحل هر سال و دور مشتری ۱۲ سال علی هذا القیاس و دوران بروج قوی تر آید از بروج بدلالت و قهر ها زیرا که بروج دلالت عدل
مکند مگر کواکب و از این جهت بود که ابو معشر گفته که هر جهان بر سبیل مردمانند چون خدر کواکب اندر ثانی آید زنده شوند و دیگر گفته
که بروج بر مثال تن است و کواکب بر مثال جان و اگر قرب منصرف شود از کوکبی از برج ذو جسدین بدلیل کند بر بودن حاجتی
وقت آنگاه بازی که متصل شود دیگر باره قمر اندر برج آن کوکب چنانکه زحل اندر سنبله بود و قمر بوی متصل شود و از قوس دلیل کند بر آمدن
رسولان وقت آنگاه باز که قمر از جدی بزحل پیوندد و اگر بعقرب کواکب دلیل کند بر چیزی از چیزی سر شتر حدوث آن جز آنگاه بصاحب
روز آن کوکب باز یا ساعت و ساعتها اندران روز بدان ساعت مثلا دلیل برج بود بر کوبی چیزی پس روز سه شنبه ساعت
مریخ تمام شود یا پیدا آید و اگر کواکب تنها باز بدلالت پس وقت تمام حاجت بعد دوران کوکب بها یا سال آن کوکب و اگر دلالت بر برج
را باز تنها پس وقت مطالع تمام آید دس طالع برج باز و مقوت تمام حاجت و اگر برج با کوکب شتر باشند جمع کن دور کوکب و مطالع برج
را و اگر دافع در برج ذو جسدین باز و قابل اندر برج ثابت یا قابل اندر برج ذو جسدین باز و دافع اندر برج ثابت پس وقت حاجت
با رباع و فصل سال افتد و اگر دافع اندر برج ثابت باز و مدفوع ایدر اندر برج منقلب و یا قابل اندر برج ثابت باشد و دافع اندر
برج منقلب پس وقت حاجت بر ماهان افتد و اگر دافع اندر برج ذو جسدین باز و اگر دافع اندر برج ذو جسدین باز و قابل اندر
برج منقلب پس وقت حاجت بروزها باز و اگر دافع و قابل هر دو اندر برج ثابت باشند پس حاجت بساعتها بر آید و اگر هر دو
اندر برج ذو جسدین باشند بماهها بر آید و اگر هر دو در برج منقلب باشند پس حاجت بساعتها تمام شود و همچنین قیاس کن
نظر را که از اوتاد یا مایل لاوتاد یا از قطع و زایل لاوتاد باز اوتاد بر مقام برج ثابت است و مایل لاوتاد بر مثال ذو جسدین
و زایل و قطع بر مثال برج منقلب است این فصل را نیک یاد دار و تامل کن که بسیار جایگاه بکار آید و اگر کوکبی متصل شود
بکوکب دیگر دلیل کند بر بودن چیزی پس وقت آنگاه باز که دافع اتصال کند مثلا صاحب سادس بصاحب طالع نظر کند
پس صاحب سادس دلیل کند بر بیمار و وقت و دراز بیمار را صاحب سادس کمتر یا از نظر یا از اوتاد دیگر دلایل بود و
اگر اغاز کار صاحب طالع یا دلیل کند کوکب متصل شود و آن همه کواکب باز بدان برج متصل شوند بکوکبی که اندران برج باشد
دلیل کند بر تمامی کار و به تمامی رادفع کند بعد دوران کواکب و دلیل باین متصل بها بازان بنشاند و مکروه
باز گردد و مثال چنانکه طالع سرطان بود و قمر بزهره و شمس بمشتری پیوسته باز و وسط السماء این همه کواکب بر یک زحل پیوسته بود

وفصل

وفصل اندر طالع بود بعد دور زهره و دور مشتری و شمس سعادت باز چون دور با سر سرطان زحل بخوست خویش پدید کند و تمام آرد
دیگر در دانستن اوقات بدانکه وقت بر آمدن کارها و تمام شدن حاجتها از پنج جا طلب کنند اول آنکه نظر کند بانکه نظر سعد با نحس
دلیل کنند آنچه میشود بیند که احد دلیلین بدیگری بحرکت یکی شمار روز حد و تقویم یا و سطی رسد آنچه باین حرکت بذکر قطع
کرده باز ساعت یا روز سال یا ماه خواهد بود و باعتبار برج ثابت و منقلب است و ارباع و غیر آن دانیا باین معز در معرفت باز آمدن
غایب فصل پانزدهم فرموده اند که انظر الی الاقتصار احد دلیلین الی آخر فاذا کان کل واحد منهما مرتبا در درجه ذلک الاخر مقتضیا یوم
و از کمان بینها درجات کان قضاوه مقدار ذلک اندر جا اما ایام و شهور سنون علی تقدیر المسئله این عبارات بعد از این مذکور
میشود بوقت سوال بدرجه بنور درج ها دافع و قابل بها بنور حد و فلش هر درجه را سال و ماه در روز ساعت دافع و قابل خود یا خود
درجات مابین الفلش سال بود یا ماه یا روز یا ساعت چنانکه گفتیم بر اندازه سرعت سیر دلیل و ابطا ایرانی مردم آن باز که دافع بدرجه
قابل برسد بعزیزی رکت تقویم یا بحرکت دافع بدرجه کامل رسد به شعاع یا بحد یا مایل و همچنین بر سیدن دلیل بموضع حاجت یا آمدن
صاحب حاجت بطالع یا بموضع دلیل یا کوکبی که هم موکل حاجت بود یا بطالع که مقبول باز دلالت بر تمام حاجت کند و این تفصیل
بعد از این مذکور میشود بسال و ماه و روز یا اقل التقویم بدرجه قابل یا دافع برسد بحد و سیم بنگر بعد حاجات مابین فرسنا اگر
شغل باز در حاجات مابین طالع و در جهان باز دلیلین هر دو بر جزی بعزیز درجات بود یا مطالع سال یا ماه یا روز باز باندازه سرعت و
ابطا دلیل آن و دلالت برج به ثابت و منقلب قمر هم بنگر و الی که دلالت کرد بر وقت گرسال صفر روی چند است اگر فوق الارض
بود مشرقه بر بعد و سال صفر بساعتها اگر مغرب بود بروزها باز اگر تحت الارض باز و مشرقه باز ماهها باز و اگر مغرب باز ساعتها
بود بعد سال صفر دلیل جسم بنگر و الی مشتد وقت بکدام برجست بعد در حاجات مطالع آن برج باشد و اگر ثابت باز طالع و
اگر ذو جسدین بود ماهها باز و اگر منقلب باز روز باز بود و نیز مابین طالع و در درجات قابل مابین قابل و در درجات طالع هر برجی ماهی باشد
هم در صعوبت کیفیت اوقات و کیفیت سوز کار بدانکه اوقات ابتدای کار پس هر ابتدای حرکتی که اندر فلک بود و تا اشهای خانه
آنکه اندر میان است دران وقت است و هر حرکتی را مبدا است تاثیر میشود بمزاج موافق بود او را یا نه آن نیز هم و فرست که در حرز
یا برش دلیل کند و جمله حرکتها اکنون صفت کنیم بدانکه تبدیل اشکال و تغییر حرکات و تبدیل اشکال یا از شرق کوکب بود و از مشرق
بمغرب و از مغرب نیز بمشرق و از شمال بجنوب و از جنوب نیز بشمال و این را تبدیل اشکال گویند و تغییر حرکات از جهت
استقامت تا رجعت و از ناقص السیر بزاید السیر و از زاید السیر بناقص السیر و از صعود با هبط گشتن اما انتقال باشد

که کوکب از آفتاب از ارباع ناصر و مسدس و در جه و از ضد و استاد در جه تمام دور و سیع این بالاتر یاد کردم آنجا که کوکب از آفتاب
آفتاب باشد و نیز مشرقه بدان کواکب از دور فلک مغربی بودن ارباع چنانست که هر کوکبی اندر ربع طالع بود مشرقه بود و هر
اندر ربع وسط السماء بود جنوبی بود و هر چه ربع هفتم بود مغربی بود و هر چه از ربع دوم و چهارم بود شمالی بود اما مانع
جایگاه دور از فلک آن نهاده است که صاعد است و آن از نقطه چهارم است تا طالع تا نقطه یعنی آن نصف طالع دور است
وسط السماء و جایگاه گرانی و دیر آن باز دیگر است که دیر ابطا خوانند دلیل کند بر دیر ربع طالع دلیل کند بر سرعت
اگر دلیل اندر برج منقلب بود و سریع السیر بود و اگر خلاف این بود دلیل کند بر روزها و وسط السماء و ربع دس دلیل کند بر روزها
و دلیل اندر برج منقلب بود و سریع السیر بود و ربع تیم یعنی مغربی دلیل کند بر ماهها چون دلیل اندر برج ثابت بود و سریع
السیر و اگر سرعت و ابطا بر برج سبک و گران مخالف شود حال ایام بدان قدر نیز بر گردد تمام فصل فروتر یاد کرده شود
دیگر بدانکه واجب کند مگر موقتی وقت از هر ستاره که قمر بنا یا آنکه دیر استهلاک باز اندر مسئله یا حاجت بدانکه جمله
وقتها اندر مسئله ها بر پنج قول بود و اجتماع باز در جهان مابین این ارباع از درجات مطلع یا سوا کمینا واقع و قابل بود و بنور یا
بحد یعنی هر درجی را سال یا ماه یا روز یا ساعت بر مقدر نور در جایگاه و دیر او یعنی ارباع فلک و نیز بر قدر برجها تمام
و ذو جسدین و منقلب و نیز بر قدر اوتاد و مایل لاوتاد و زایل اوتاد و نیز بر قدر سرعت و ارکان سیر و جه دوم بنگر بدان
وقت که ناقل بقبول رسد یا دافع بقابل رسد بدرج و دقایق و سیم وجه دیگر بنگر که چند است از درجات بعد دو برج آن
در تقویم سیم پس از این مذکور شد درجات مابین را سال یا ماه یا روز یا ساعت گفت و اینجا روز تنها گفت هر برجی دو درجه
است میان متصل شود آن در چهار روز ها گیر و چهارم وجه آن است که بنگر و بشمر از طالع یا جایگاه
قابل التدبیر یا بمطالع یا بر درجات شود از جایگاه قابل التدبیر یا بطالع هر برجی را مابین و جمع کن آن است که بنگر بدلیل و تشتی
که چند است سال صفر می هر قدر آن سالها بود یا ماهها یا روزها بود و یا ساعت و اوقات از این پنج نوع بر وی ثابت و
مثال آنم هر اوقات تا رسیدن مشرقه و اگر دافع در برج مجدد بود و قابل اندر برج ثابت باز اوقات ارباع سال بود
یعنی هر درجی ربع سال بود و اگر دافع اندر برج ثابت بود و مدفوع اندر برج مجدد بود این اوقات ارباع سال بود اگر دافع
اندر برج ثابت بود و قابل اندر برج منقلب بود یا دافع اندر برج منقلب و قابل اندر برج ثابت اوقات ماهها باشد و اگر
دافع اندر برج ذو جسدین بود اوقات روزها باز و فلک دافع و مدفوع اندر برج ثابت باز اوقات سالها باز و اگر دافع و مدفوع

ایرانی قابل هر دو اندر برج ذو جسدین باشند آن وقت تضعیف باید کردن بعزیزه در جه باز بیست و شش درجه اعتبار کنند و هر درجه را روزی
گیرند و اگر دافع و قابل هر دو اندر برج منقلب شوند اوقات روزها باز و اگر اندر ربع مشرقه باشند ساعتها باشند و اگر دلالت اوقات بر سالها
بود چون اندر ربع مشرقه باشند دلیل کند بر ارباع سال و چون ارباع سال بود دلیل کند بر ماهها و چون ماه بود دلیل کند بر روزها
و چون روز بود دلیل کند بر ساعت و اگر دلالت اوقات بر ساعت بود اندر ربع جنوبی بود جنوبی اشد ایام بود ارباع ماهها باز و چون
ماهها بود ارباع سال گردد و چون اندر ربع مغربی بود ساعتها ایام شود و ایام ماهها شود و ماهها ارباع سال و همچنین اندر ربع شمالی
واجب کند نگریستن از اندر آمدن دلیل با وتاد و مال لاوتاد و زایل لاوتاد زیرا که اوتاد بقیاس هر چهار ذو جسدین و ساقط
بقیاس هر چهار منقلب است و نیز دلیل کند بر وقت آمدن دلیل بموضع حاجت و بآمدن صاحب حاجت بطالع یا بموضع
دلیل یا آمدن کوکبی که هم شکل حاجت است بوقت یا بطالع که مقبول باز دلالت کند بر تمام حاجت دیگر اگر دلالت اوقات
از دوالی طالع بود یعنی از دلیل طالع اگر قوی باز بتمامی مرقوت بعد دو سال صفر بر بعد سالها و اگر راجع تا یحرق یا اندر هبوط یا
منحوس یعنی یک از این حالها بر بعد بعد سالها و صفر ماهها و اگر راجع باز یا راجع باز یا اندر هبوط و یا جالب و
منحوس بود و حال یعنی بعد فاسد باز بر بعد بعد سالها صفر روزها و اگر مجمع شوند نحسها بعد سال صفر ساعات و بعد
و بسیار باز در اوقات دلالت کند از رسیدن دلیل ام حاجت یا رسیدن بموضع حاجت بقدر درجات چنانکه اندر نه
وجه یاد کردیم که سهام را نیز دلالت قوت است اندر احکام تا مع حکم و کار با خلاق بی سهام نکنند دیگر بیشتر احکام اوقات
دلایل بدین معز بیرون آرد و این نیز مانند ترین قوتهاست چنانکه مردمان اگر اندازه وقت بر حوش بنه حالی مثلث یکجهته
بر دوران ساعت و بنگر بحال صاحب طالع و حال شمس و قمر و سهم السعادة و خداوند او و با اجتماع یا با استقبال که پیش از احوال
باز دیگر این دلیلها را و بنگر که کدام قوی تر است او دلیل است بر قوت پس آن دلیل را همچنانکه هیچ هیلاج را راند
در جه طالع سال رود و چیزی برسد بقارنه یا تربیع یا مقابله بخشی پیر دران وقت و اگر سعد قوی از تثلیث یا تربیس یا
مقارنه شعاع افکند هلاک نشود و لیکن نکبت رسد تا باندازه طبع برج و کوکب نحس برج و اگر نیز مقبول باشد
میلاد اگر اندر وقت بود بعد بعد سالها بر کس و اگر در مایل لاوتاد بعد بعد سالها بر سطح و اگر قطع بعد بعد سالها صغری
و والله اعلم گوید بنگر نخداوند طالع و قمر زیرا که عمر در خداوند طالع بود و نگه تنها در قمر بها چون پیوسته شوند خداوند طالع
حق یا با حراق بگیر هر برجی را که میان او بود و میان آن نحس یا بنا احراق نگاه دار پس اگر خداوند طالع در برج ثابت بهام

در درجه ابد واگر در برج دو خدیس باشد هر درجه ماهر بد واگر برج منقلب بود هر درجه رمدی باشد واگر شرقی بود هر درجه عاقبت
باشد پس آنچه بیرون آید از خداوند طالع آن عدد عمر باشد و هر چه با آن قمر بخش و یا احتراق باشد آن عدد بکتها باشد و دلالت اوقات بیشتر
ازاین یاد کردیم و اندر هوا هر و فصلی اوقات و حفظ بجاری وی یاد کرده ام و این از آن نیز یاد کردم که روش تربیت و بهم کران
و آن تربیت و بعوقت اوقات دل نشسته بود و بیاد داشتن آسان تر بود تا خطا نیفتد از جهت آنکه بیشتر منجمان اندر بیرون
آوردن اوقات بعاجل الحال عاجز آیند و سخنان ایشان بیشتر از آنچه باشد والله اعلم **فصل** فی اخراج الاوقات من مدخل القرآن
الی اتصال الجدلیین او آخر فاذا کان کل واحد منهما متساویا ان اتصل بالجدی کان الآخر مقتضیا یومه واذا کان بینهما درجات کان
قضاؤه مقدار تلک الدرجات اما ایام شهور وایام سنون علی تقدیر علی الشهور والمنقلبة بدل علی الایام وربما قضیت حاجة
عند بلوغ المتصل موضع المتصل به فی السیر وانظر فان وقع الدلیل والمدلول وربع الدرجة الطالع لها الکثیر فان المدة
ایام ومن کان من التسابع الی الکثیر فالمدة الشهور وکذلک من الطالع الی الترابع فشهور والترابع الی التسابع سنون واذا کان
بعض الکواکب فی الطالع ثم تصاعد فی بیت الحاجة قضیت مدتها فی ذلک الیوم فاذا کان بین اتصال الدلیل والمدلول درجات
کثیرة فانه تمامیا تیرت تلک الحاجة قبل ذلک وقد نقل القربین الدلیلین فاذا تم الاتصال قضیت تمامها واذا الی
الکواکب علی کون الحاجة ولم یتم فی الوقت الذی رجوه فلا تبشر منها حتی یدور القمر فالفلک مرة واحدة فان مروره بالکواکب
والاولاد موضع الحاجة دلیل قضاء الحاجة فاعتبر ذلک ولا تستعجل واصبر علی التعب وعلیه بکثرة الشهادات ابدا فقد
تدل بالقلیل علی الکثیر والاوقات تکون الشیء ویکون اما ایاما واما شهورا واما سنین علی قدر طبیعة المسئلة فی اوقاتها
فان من الاشیاء ما لم یکن ان یکون ارباعها کثیرة من اعداد والایام ومنها ما یکن الا ان یکون فی السنین لغرض الاکثار و
یذرا فینبغی ان یکون الذی یذرا فی اخراج الاوقات علی طبقة الحاجة وجه المسئلة فان کانت المسئلة فی الاشیاء التی لا یکون الا فی
السنین طلب الاولاد وحکمت بالسنین وان کانت من الاشیاء التی لا یکون الا الایام شهور والله اعلم بالصواب **قسم دوم** از
کتاب برهان الکفایة البرج الاول الطالع وما فیه من المسایل **فصل اول** در احکام ابتدا کار فی بدایة کل طالع دلیل کند بر ابتدا
کار و خداوند بدس و قرسهام السعادة این همه دلیلند بر ابتدا کار هر کدام را شهادت بیشتر باشد در دلیل باشد و خانه بهرام
و خداوند بدس و خداوند خانه قمر و خداوند سهم السعادة هر کدام از این دلیلان که بیشتر شهادت دارد دلیل عاقبت کارهای
درست است اگر بوقت آغاز کار دلیل اندر وقت باشد و دلیل عاقبت اندر زایل باشد یا ساقط آغاز کار نیک باشد و عاقبت کار بد

باشد

باشد و اگر دلیل عاقبت اندر وقت باشد و دلیل ابتدا ساقط یا زایل عاقبت کار نیک باشد و اول کار بد باشد و همچنین حکم کن بر نظر سعدان و نحسان و اگر وقت
ابتدا کار قمر یا دلیل ابتدا کار اندر برج منقلب باشد آغاز کار میان باشد چنانکه گاه انکار بکنند و گاه نکنند و اگر اندر برج ثابت باشد آغاز کار
قوی باشد و اگر اندر برج ذو جسدین باشد این کار را چند بار آغاز کرده باشد از آن کار کار دیگر اندر آید و اگر ماه یا دلیل ابتدا بسعدی
پیوسته باشد اندر وقت آغاز انکار بخیر باشد و حکم و اگر بنحسی پیوسته باشد همه نحوست و مشقت و ویرانی باشد **اندر دانستن احوال**
مردم به نیکی و بد چون بپرسد از عمر خویش بنگر بصاحب طالع و قمر نیز اگر عمر مردم اندر خداوند طالع است و بکتها اندر قمر
اضراف قمر دلیل کند بر عمر گذشته اگر ماه از نحسی باز گردد و بسعد پیوندد دلیل کند بر آنکه عمر گذشته برزق و محنت و تعب و مشقت
بود و باقی عمر بر سعادت و اقبال باشد و اگر از سعد باز گشته بود و بنحسی پیوندد عمر گذشته بر سعادت و حرارت بود و آخر عمر بر مشقت
و ادبار باشد و اگر از سعد باز گردد و بسعد پیوندد دلیل بر سعادت و حرارت کند و اگر بنحسی باز گردد و بنحسی پیوندد عمر گذشته
و تا مانده بر ادبار و مشقت و ذل و محنت باشد و همچنین حکم کن بهر کاری که بخواهی کردن و اگر خداوند طالع اندر تحت الشعاع
باشد و دونده باحتراق و قمر منحوس باشد یا ساقط از طالع یا در هفتم یا بعض نحوس اندر طالع باشد یا اندر هفتم دلیل کند بر مرگ
سایل و دانستن وقت و زمانه باشد هر بنگر اندر درجه صاحب طالع تا درجه احتراق آنچه جمع شود بنگر که اندر کدام برج باشد
و بکدام جایگاه حکم کن بر سال و ماه و روز و ساعت چنانکه بر تو یاد کردم و تباه تر آن باشد که آن نحس در طالع باشد یا در قران و صاحب
چهارم باشد یا صاحب هشتم باشد و اگر سعدان بطالع شاهد نشوند و قمر یک باشد از نحوس و صاحب طالع پاکیزه باشد و ناظر باشد بطالع و قمر نیز
بصاحب برج خویش ناظر باشد یا به برج خویش دلیل کند بر بقای عمر و درازی و زندگانی و حرارت و اقبال و سعادت و دیدار بکر از
درجه صاحب طالع تا درجه سعدان و نحوس و همچنین از قمر آنچه جمع شود از درجات یا بحد یا شعاع سعدان و نحوس هر درجه یا ساعتی
باید دید باساعت چنانکه گفتم آنچه که برسد اگر سعد باشد دلیل و اقبال و سعادت باشد اندر آن وقت و اگر نحس برسد ذل و نکبت و
مشقت و محنت باشد قول عمر بن فرخان الطبری گوید که بنگر که تیر و یا طالع یا سهم استقبال که پیش از تولد است
باید پیش کدام سوال بود بنگر که ثابت است تیر بهیلاج الکاه بگیر از درجات بهیلاج تا درجه سعد و نحس یا بحد
و بدرجات باساعت چنانکه گفتم آنچه که برسد اگر سعد باشد دلیل و اقبال و سعادت باشد اندر آن وقت و اگر نحس برسد ذل و نکبت و
شعاع هر دو بر آن طالع باشد چون در درجه نحس آید یا بشعاع و حد و اگر سعد شعاع نیفکند هلاکت باشد و اگر سعد شعاع
شعاع هر دو بر آن طالع باشد چون در درجه نحس آید یا بشعاع و حد و اگر سعد شعاع نیفکند هلاکت باشد و اگر سعد شعاع
افکند نکبت باشد و بگذرد و اگر بحد یا شعاع سعد رسد حرارت و سعادت باشد و اگر سعد بی شعاع افکند سعادت افزاید و
اگر نحسی شعاع افکند از سعادت کم کند و فی الجمله صد اندازه سعد و نحس معتبر است ایشان و مزاج ایشان حکم کن و اگر پرسد از اقل

عمر خویش و میانه عمر خویش و آخر عمر خویش که اندرین سه بخش کدام اندر سعادت است و کدام بخش اندر نحوست است بنگر بصاحب مثلثات
طالع صاحب مسئله اول دلیل کند بر عمر و قسمت اول و صاحب مسئله دوم دلیل بر قسمت دوم از عمر و صاحب مسئله سیم دلیل کند بر
تمامی قسمت آخرین از عمر و بنگر بنظر و سعادت و نحوست و جایگاه و مقوت ارباب مثلثات از هر یک علیحده و چگونه اندر آن حکم کن چنانکه بگویم
اندر باب اول از اضراف و اتصال قمر و سعد و نحس و اگر چهار بخش عمر سؤال کنند بنگر بربع طالع و بربع وسط السما و بربع هفتم و بربع چهارم
هر کجا سعد نیک باشد یا شعاع سعدان سعادت و دولت و اقبال اندر آن قسمت عمر باشد و هر کجا نحسی باشد یا شعاع نحوس آن از مشقت و محنت و
تباهی اندر آن قسمت عمر باشد ربع اول دلیل کند بر کودکی و جوانی و ربع دوم از وسط السما است دلیل کند بر جوانی و دنیا
و مردانگی و ربع سیم از هفتم است دلیل کند بر کهلی و میانه عمر و مرگ ربع چهارم از رابع است دلیل کند بر هر و مرگ و ربع مرگ
پیوستن و آخر مرگ و از پس مرگ هر چه بخواهد بدان از کفن و کفن و سؤال مرگ و آنچه بگویند و از پس مرگ اندر خانه چهارم
و از ربع چهارم دلیل کند بر قدر سعد و نحس و اگر پرسد از اندامها هر کدام اندام نیکوی و سلامت است و بر کدام اندام و درد
و ضعف است بنگر بصاحب طالع و بطالع که از کوکب سعد و نحس کدام کوکب است که ناظر است و از کدام برج است بگویی که بگویی
آن اندام که بدان برج منسوب است نیکوست و اگر نحسی باشد ناظر بنگر که کدام برج نظر دارد آن برج که اندامی منسوب است
بر آن اندام ضعف و تباهی مثلا سر حمل را و گردن مرغزار است و جوزا کتف و دست راست سینه و پرتو و ماه عهده
سرطان است و معده سوزان اسد است و شکم و ناف سنبله است و میان ثور است ماده میزان است و عورت و جایگاه و در عقرب است و انها
قوس است زانو هر چه در راست ساقها مرد لوت است قدم و پشت پا چپ راست و نیز گویند فوق الارض از سر تا سینه اندام را
و تحت الارض چپ است چون این دانستی حال نیک و بد بر تن نیز بدانی اگر فهم کنی **فصل سیم** اندر دانستن سال بیل چند است اگر سایل
پرسد که سال من چند است بنگر که در درجه طالع چند درجه است و نسبت و مزاج بر حرجی چند باشد بر سدس یا ربع یا ثلث یا نصف یا خمس
یا سبع یا ثمن یا تسع چون این معلوم شد بنگر که عمر طبیعی چند سال است و آن صد و بیست سال است هم بدان اندازه از
و بگیر چندان سال باشد مثال طالع بیخ درجه آید بیخ سدس جرجیس باشد بر سدس از صد و بیست بر گیر بیست سال باشد و
اگر خواهی هر درجه را از درجه طالع اندر چهارم بگیر آنچه بیرون آید آن بود عمر تمام و این در کتاب ابو جعفر است
قول مصنف مصنف این کتاب گوید علی ابو محمد شریف بنگر بدلیل طالع که علویست یا سفلی اگر علویست بنگر از
درجه دلیل تا درجه شمس و اگر سفلی باشد از شمس بگیر تا درجه دلیل و بنگر که نسبت اندر دور فلک یعنی تا هر چند است هم بدان قدر

بر گیر

بر گیر از دور و اگر هر دو اندر یک برج باشند بنگر که نسبت دور از سیر چند است هم چندان از دور بر گیر آنچه بیرون آید آنچه
بیرون آید طالع باشد آنچه آفریده شد هر نصف سدس دور ماهی باشد و نسبت چنان باشد که بنگر که آن درجات جمع شده از سیر چند باشد سدس
ربع یا ثلث تا آنچه بدین باشد از دور هم چندان بر گیر چنانچه پیشتر یاد کردم **وجه دیگر** بنگر که دلیل طالع را که دور هر از آفتاب
چند درجه است یاد دار و بنگر که آفتاب از دلیل چند درجه دور است نسبت دور تا تمام و تند چند باشد از جمله دور بر گیر و بر
دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید ساطها باشد و هر نصف سدس و دور باشد **وجه دیگر** بنگر که دلیل طالع از طالع چند دور است
درجات ماهیان ایشان را نسبت کن و اگر اندر طالع باشد ماهیان درجات ایشان را نسبت برج گیر چندانی که از دور بر گیرد آنچه جمع آید
بر دوازده قسمت کن آنچه بیرون آید ساطها باشد و اجزاء او هر نصف سدس از دور ماهی باشد اینست بیرون آوردن سال یک
فهم کن تا معلوم شود **فصل چهارم** اندر بیرون آوردن طالع مولود و طالع سایل و تا بخبر از ولادت اما اگر سایل پرسد
که مرا بکدام سال و بکدام ماه زاده ام و طالع مولود بر چیست طالع وقت بنه و اوقات و اوقات دراست کن بدرجه و دقایق
و بنگر درجات طالع را بدرجات صاحب طالع حرکت کن آنچه جمع شود قسمت کن بر درجه قمر که اندر برج روشن است آنچه بیرون آید تمام
کن دلیل و جداگانه نگاه دار بگیر از قل تا دقیقه شمس اندر درجات طالع که هر آنچه برسد بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید اندر دوازده
کم کن آنچه بماند اگر از یک باشد تا سه ولادت اندر فصل مار باشد و اگر سه باشد تا شش اندر فصل تابستان زاده باشد و اگر شش
باشد تا نه اندر فصل پاییز زاده باشد و اگر از نه زیاده باشد تا دوازده اندر فصل زمستان زاده باشد و باز بنگر باقی آن حساب که بر
دلیل قسمت کرده است و از اول جمله بیفکن هر برجی که بگیرد آفتاب اندر آن برج باشد یا آن حرکت کن و دقایق شمس را
در بهما اندر نسبت و بر دلیل قسمت کن آنچه بیرون آید سرکان بیفکن آنچه از سر کمتر باشد آفتاب اندر آن درجه باشد
و باز بنگر اگر قر فوق الارض است مولود روز متولد باشد و اگر تحت الارض است شب متولد باشد اگر قر ماهیان حمل و سرطان
باشد در ربع اول زاییده باشد از روز یا از شب و اگر ماهیان سرطان و میزان باشد اندر ربع دوم باشد از شب یا از روز
و اگر ماهیان میزان و جدی باشد اندر ربع سیم زاییده باشد از شب یا از روز و اگر ماهیان جدی و حوت باشد اندر ربع آخر زاییده باشد
از شب یا از روز و اگر قمر اندر طالع باشد باقل ساعت زاده باشد از بیرون و اگر در دوم طالع باشد بساعت دوم باشد از روز و
همچنین تا دوازده خانه بکن و باز بنگر بوجه طالع اگر بر اول باشد از آن وجه چرخ هر وجهی را سه بهره رسد سه گاه اول زاده
باشد از آن ربع بهره دوم باشد ماه دوم آن ربع زاده باشد و اگر بهره سیم باشد ماه سیم از ربع زاده باشد و باز بنگر که صاحب کدام

هر زاده بود
طالع بود

کوکب است آن کوکب صاحب ساعت باشد و بنگر به بهر که بعده بعنی که پیش از درجه طالع است از ابتدا ارادت حمل هر بهر را ۳۰ درجه
۳۰ درجه بگیر و نهر در درجه طالع را آنچه حصه درست بگیر آنچه از عدد جمع شود از اول حمل بشمار آنچه باشد بنگر که بکجا رسد و که آنچه
که سیر شمس آن برج طالع مولود بود آنچه از نه کم تر باشد اگر از یکی باشد تا به درجه اول بعد باشد
طالع از شمس یا نه درجه بود جوزا سیم زاده باشد و دیگر بنگر از اول برج طالع تا درجه طالع چند نهبهر است حساب کن هر نهبهر یکی
بگیر از نهبهر طالع آنچه حصه درست از درجات هر یکی و جمع کرده از درجه ساعت طالع بیفکن بحساب هر برجی که بمان آنچه که هر آن
برج طالع مولود شش باشد و باقی ضرب کن در درجه صاحب ساعت با اندر دوازده آنچه جمع شد از آن برج که صاحب ساعت آنجاست بیفکن
پس هر برجی که بمان هر کجا برسد اندران روز صاحب آن برج زاده باشد باز بنگر بصاحب برج چهارم از روی که خداوندان
ساعت است که اندروی زاده باشد و جدول دیگر اگر در درجه صاحب طالع را اندر درجات شمس ضرب کن آنچه بر بیست ساعات هر آن روز
قسمت کن آنچه باندر وی باقی باشد و آنچه گذشته است آن باشد که از قسمت بیرون آمده است و اگر آنچه از ضرب بیرون آمده است
بیشتر از صد باشد صد از وی بیفکن به باقی عمل کن و دیگر ضرب کن در درجات طالع اندر درجات صاحب ساعت آنچه برسد از صد کم کن که
آنچه کمتر از صد باشد آن مقدار عمر گذشته بود بنگر که صاحب طالع در کجاست و بنگر که صاحب عدد را در چند است
درجات عدد را اندر درجات صاحب برج و در کجا ضرب کن آنجا که برسد اگر زیاده از صد باشد از صد کم کن آنچه باقی ماند باقی
و عمر گذشته باشد آنیت بیرون آوردن سال و ماه و روز و ساعت مولود مثل والله اعلم فصل نهم اندر دانستن احوال
نامه خط اما بدانکه عطارد دلیل خط است بنوشتن کاغذ و نقاشی است و فرد دلیل نیکوئی و بد نامه است و خط باندازه اتصال سعد
و نحس و از آن کس که نامه بیرون آمده است دلیل او منصرف قسمت و بدان کس که سیر متصل قسمت بود اگر آن کوکب که قرار
و منصرف است سعد بود یا اندر شرف بود یا اندر وتد بعاین نامه از نزد سلطان باشد و اگر اندر شرف بود و زایل بود از
اوتاد مراکز سلطنت بود اکنون از وی سنده اند و اگر اندر خانه خویش بود و اندر وتد یا زایل بیت معروف بود
از اعیان شهر و حد مثلث و فرد تر از خانه بود و حد کمتر از مثلث و حد کمتر از وجه باشد و اگر طالع در جایگاه نیکو باشد و بجاوند
برج خویش و ناظر نیز و بکوی که منزلت دارد و لیکن سوده نیست در میان قوم و جای خویش اگر آن کوکب که قرار و منصرف است
اندر هبوط باشد لیکن اندر وتد باشد از آنکس که نامه نوشت و بر احرف و نسب باشد اگر با سلطان باشد و جاه باشد و اگر بهبوط
نیز زایل باشد و بر احب جاه باشد و بدین کس که نامه بوی است بنگر آن کوکب که قرار و منصرف است اگر نظر تثلیث و تربیع نیکو
باشد

باشد میان ایشان محبت باشد و اگر تربیع و مقابله باشد میان ایشان خصومت و شر بود و همچنین حکم کن در احوال آن کوکب که قرار وی
منصرف است نیکو و بد بنگر این کوکب را هر یکی از کدام طبقه اند و بچه صفت اند و هر یکی بکدام جایگاه و در کدام حالت اند از آن
نوع که پیش حکم کن والله اعلم فصل دهم اندر دانستن احوال نامه از نیک و بد اگر قمر متصل باشد بعد از نامه خبر و خوبی بود
اگر نظر مودت باشد و محبت و مهربانی بود و اگر نظر تربیع و مقابله بود آنچه خبر و خوبی باشد بر صد بود و بر دو طاعت باز آنان باشد
باشد و اگر بجایگاه نیکو باشد قرآن کوکب که بود متصل باشد دلیل خیر و سعادت باشد و اگر قمر بنحس ناظر باشد از نامه شر
و تباهی باشد و لیکن پایدار نباشد و همچنین که مثال کردم از خیر و شر حکم کن و الیس میگوید که اگر قمر با نه شلیث و تسدیس
طالع یابی اندر معنی نامه شادی و مژده باشد و اگر به تربیع و مقابله یابی غم و ذل مشغول باشد و اگر قطع باشد نه غم و نه شادی
و از حال چگونگی عطارد نیز دلیل کند بشر و درست بر آید و در دلیل نامه است باتصال و انصراف جایگاه نیک و بد و سعادت
و نحوست و نیک بنگر تا حظ نیفتد اگر عطارد مسعود بود اندر نشستن نیکو بود و اگر منحوس باشد نحسان نشست بود و
اگر اندر وتد باشد سخنانش قوی باشد و اگر زایل باشد بود سخنانش ضعیف و دروغ باشد و اگر مستقیم باشد سخنانش راست
و نیکو باشد و اگر راجع بود سخنانش همه دروغ باشد و بدان نامه کار نکنند و بر آن نامه فرستادن پشیمان باشند و اگر طالع بد و تحت
نگرد و مردمان از آن شاد باشند اگر بر سند که نامه بکه آمده است و بکه میرود اگر قمر بزحل متصل بود نامه بجاجکان و دهقانان
اگر بمشتری ناظر باشد نامه بوزیران و قاضیان و متولیان و فقیهان باشد و اشراف و اگر بمریخ نگرد بصاحب لشکر و سرهنگان
باشد و اگر بآفتاب نگرد بملوک و رئیسان باشد و اگر بزهره نگرد بزنان و خادمان و خصیان و مغنیان باشد و اگر بعطارد نگرد بدبیران
و بنده و دبیران و منجمان و عالمان باشد و اگر قمر خالی است باشد بنگر بجایگاه و برج و اگر طالع باشد از اهل همه شهر بود و
اگر اندر دوم باشد بازرگانان و خداوندان مال باشد و اگر سیم باشد بر برادران و اقربا باشد و همچنین میگوید تا دوازده خانه و اگر
بنگرید که از کجا آمده است این نامه بنگر که مصرف است از آن کوکب که همچنان که گفتیم و اگر خالی است باشد بنگر که از کدام برج
و از کدام خانه بیرون آمده است تا آنجا بگو اگر بر سند که نامه مراضمه کردند باز بنگر بدلیل قرار گیر از آن یا پوشته بود یا بعطا
بگوی ختم کنند و اگر بدر جه باید و در جه منصرف باشد یا کمتر از صد بگو که ختم کردند و اگر دلیل متصل باشد بر اصاحب سلطان یا
شمس یا عطارد باشد اندر وسط السماء بر کنار یا صاحب وسط السماء متصل باشد یا شمس یا عطارد بود بطالع ناظر باشد بگوی ختم
کنند و اگر متصل شده باشد و هنوز از عدد تمام نگذشته باشد بگوی ختم کردند و اگر بیشتر از عدد عطارد گذشته باشد و منصرف

باشد

بگوی که ختم نکردند و نکنند و اگر بعطارد متصل باشد و نه عطارد بشمس ختم نکنند آنگاه شهادت از طالع جویند باید صحت که از دلیل
گفتیم اگر بر سند نامه از نزد سلطان بیرون آید بگوی بیرون آید اگر خبر این باشد بیرون نیاید از نزد سلطان اگر بر سند که این
بسلطان رسد یا نه طالع دلیل نشانست وسط السماء دلیل سلطان و عطارد دلیل نامه و لک عطارد منصرف باشد از دلیل طالع
و متصل باشد بصاحب وسط السماء یا بشمس یا قمر یا قبل النور باشد از عطارد بصاحب وسط السماء یا شمس بگوی که رسد یا نه سلطان
و همچنین اگر گوئی نفوذ عطارد بدلیل سلطان نقل کند و اگر صاحب وسط السماء قابل تدبیر عطارد یا صاحب طالع باشد یا نه
از درجه طالع منصرف باشد و بوسط السماء ناظر باشد بگوی که رسد و اگر بر سند نامه کی آید بنگر
بعطارد و اگر او را نصیبی است اندر طالع یا اندر دلیل طالع نگرنده است دلیل کند بر آمدن نامه چون عطارد در درجه طالع آید
یا از چه طالع یا از راست طالع بدان وقت نامه آید خاصه پیوستن از دست بدر باشد و اگر نه نظر ندر جه طالع آید و اگر
عطارد را اندر طالع نظر نبود و اندر دلیل ناظر نبود هیچ نامه نیاید و اگر عطارد منصرف شد و بدر جه طالع پیوندد آن
وقت نامه آید چه متصل شد و لک عطارد متصل شد بدلیل چند در جه بدر جه رسد نامه این خاصه اتصال این وتد بعاد
چون از قطع باشد و شوار بر آید و باز که نیاید و بجاوند نرسد و اگر عطارد اندر دوازده هم باشد بدر جه طالع یا نه باید
و نزول کند و اگر جز این باشد چه گفتیم یا چه عطارد راجع باشد و از دلیل یا از طالع نور بگرداند هیچ نامه نیاید و باز
که نامه آید و باز گردد بجای خویش اگر بر سند که نامه نوشتم و فرستادم جواب من چگونه باشد بنگر باتصال قمر بدوم کوکب
که اتصال دوم جواب نامه است و آن مابین در جات قمر باتصال دوم دلیل کند بر ایام و شهور و سال آمدن جواب نامه و
اتصال مودت و مخالفت و سعادت و نحوست و جایگاه هر یکی و برج حکم کن تا حقیقت کیفیت جواب نیکی
و بد بدانی چنانچه پیشتر اندر باب آمدن نامه گفتیم اگر بر سند که خبر آمدن حق است یا باطل بنگر بدلیل طالع
قمر هر کرا شهادت پیشتر باشد اگر از نحس پاک باشد و یکوکب ساقط متصل نباشد و اندر وتد باشد خبر حق باشد ترا آنگاه
بود که اندر برج ثابت باشد یا مستقیم الطلوع و قمر نیز اندر برج ثابت بود و اگر دلیل اندر وتد باشد یکوکب ساقط
متصل از آن خبر حق بود و لیکن تمام نشود یعنی بعضی راست و بعضی دروغ باشد اما بدانکه استقامت دلیل دلالت
او و اتصال به کوکب سعد و برج ثابت بود و برج مستقیم الطلوع و وتد این همه دلیل بر حق است و راستی کوکب
نحس و کوکب راجع و برج منقلب و ساقط این همه دلیل خبر دروغ باشد و اگر از دلالت خبر دروغ و بعضی از دلالت خبر

باشد

راست بدلیل جمع شود حکم بر غالب تر کن و اگر هر دو برابر باشد حکم آمیخته باید کردن و تمام این فصل اندر خاتمه بیاید کنیم انشاء الله تعالی
فصل دهم اندر دانستن آفرینش که نرخ و ورزیدن یا نقصان بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام قوی تر است و بدلیل کن و اگر دلیل
متصل شد بگو که اندر طالع بود یا اندر وسط السماء آخریان را بهاء گران شود و منبع بر فروتر شد و اگر متصل شد بگو که اندر هفتم و
چهارم باشد بهمه نیک باشد دلیل است بر فروتنی آنچیز که مطلوب است پس بنگر بدو کوکب که اندر این
مرضی خداوند طالع را یا قرار دلیل کند بر گرانی نرخ و روائی بازار و فروتنی بها و اگر مقبول باشد و سعد بود هم نیک باشد فروتنی و روائی
باشد و اگر دلیل متصل شد بگو که بر مقبول آن آخریان کامل شد و از آن باشد بهای وی و خریدار بگیرد و خوار ماند و اگر با
همه شرط مقبول باشد از اصحاب مراتب خویش یا قابل باشد مر قدر باخداوند طالع را خریدار از آن بسیار باشد و کاسد نباشد و لیکن نرخ
از آن باشد و اگر قمر صاعد باشد اندر شمال زاید النور و الود و باشد فوق الارض خاصه که صاعد باشد اندر وسط السماء دلیل کند بر
روائی بازار آخریان که از وی سؤال کند و آنکه بطالع باشد اندر جنوب ناقص النور و النور باشد و اندر ارباع فلک باشد یا اندر تحت
الارض باشد دلیل کند بر کاسد بازار آخریان و کم بها و زیان اندر و اما بدانکه کوکب دلیل اگر اندر وتد باشد نرخ افزون کند
و اگر مقبول باشد یا سعد روائی بازار بود و اگر ساقط باشد نرخ نقصان کند و اگر غیر مقبول باشد یا منحوس روائی باشد و کاسد بود
فصل دهم اندر مکرستن حال کشتیها اگر قمر منحوس بود یا نحس بود نظر کند و عطارد با زحل یا مریخ باشد که بکشتی نشیند باب
اندر آید بیم مرگ باشد و اگر قمر مسعود بود و سعدان بود ناظر باشند دلیل صلاح و امن و سلامتی باشد و اگر آن نظر
سعدان و نحسان بگیرد که قمر و عطارد این هر کوکب را سعدان سعد کنند و نحسان نحس کنند و این باب بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر نظر سعدان
و نحسان بود و جایگاه و در اصاحب طالع و حال عطارد و اگر صاحب طالع یا صاحب برج قمر اندر وسط السماء باشد یا در حد خانه
نهم دلیل کند بر کشتی و زود رفتن و سبکتر آنگاه باشد که اندر دهم باشد اگر بگیرد از این هر دلیل که گفتیم اندر چهارم باشد یا اندر
ششم دلیل کند بر گرانی کشتی و دیر رفتن اگر دلیل اندر طالع باشد دلیل کند بر زود رفتن و سبکی و اگر قمر زاید النور و الود باشد دلیل کند
بر آنکه زود رفتن و سبکی باشد و اگر ناقص النور و الود باشد دلیل کند بر گرانی و دیر رفتن و اگر صاحب برج قمر بمقابله نظر کند و آن
مریخ باشد دلیل کند بر آنکه میان مردمان کشتی کامنداز افتد و اگر زحل باشد از اهل کشتی از آب دریا بخورند یا هلاک شوند یا میان ایشان
قحط افتد و اگر نظر تثلیث و تسدیس باشد سهل تر باشد و اگر نظر خلافت باشد از سعدان دلیل تنگی و عداوت باشد میان ایشان و اگر
بطالع بگرید بنگر اندر حال کشتی از دوازده برج هر کدام برج که نحس است و فرو تباه بود آن رکن باشد و هر که سعد باشد خیر و نیکوئی

بدان جایگاه بود چنانکه سینه کشتی مرحل است و آنچه فوقتر از سینه باشد مرتبه است و پهلو کشتی شتر طالع است و دم کشتی
که بر آب ایستاده مرا ایست و شکم کشتی مر سنبله را است و آنچه بر آید فرود و از سینه کشتی مر میزان را است و جایگاه کشتی آب مر عقرب را است
و قوس کشتی با برج است و سنهاری جدی است و شراع بزرگ قوس و دلو است و بینها مر حوت را است و هر کدام جایگاه بود
با قمر یا صاحب برج قمر منحوس باشد اندر دلیل شود و با هر آن موضع باشد اما قمر طوایع دلیل کشتی است و به خداوند طالع دلیل آن
مردم است که اندر کشتی نشینند هر کدام که سعود یا سعد بود ناظر و یا با سعدان باشد دلیل سعادت باشد و هر کجا نحس باشد
دلیل تباهی است و اگر قمر اندر تحت الارض و منحوس باشد زحل ایستاده باشد دلیل کند بر بلا و موج و باد و مخالف و تباهی
و نظر سعدان سود نکند و اگر نظر به تثلیث باشد و نظر ایستاده باشد زحل با مالک کشتی همه بدیها افکند تا امید رهایش بود و اگر
زحل مقیم باشد و نظر نباشد آسان تر باشد و سلامت باشد پس نیم و فرخ و اگر اندرین حال زحل با عطارد مقارن شود تباهی
و شدت سخت باشد و اگر سعدان بر زحل ناظر باشند از راست زحل ایستاده فوق ایشان نحس کمتر باشد و اگر مریخ تحت
الارض باشد و قریب متصل از فوق الارض بود دلیل کند بر شدت بلا و موج و باد و جنگ و کارزار و عداوت میان اهل
کشتی و بدتر آنگاه باشد که عطارد نیز با او باشد و اگر یکی نحس با قمر باشد و یکی نحس با شمس باشد و دلیل تباهی و هم هلاک باشد و خاصه
تر از نظر تربیع و مقابله اگر تربیع یا کینه باشد و قمر با مشتری باشد دلیل سلامتی باشد و اگر زهره نیز ناظر باشد بهتر و نیکوتر و اگر قمر
اندر فوق الارض باشد و سعود باشد از سعدان دلیل سلامت باشد و منفعت و اگر با این همه زهره تحت الشعاع باشد همه
سلامتی باشد و زحل دلیل کرسنگی و تشنگی باشد و غرق شدن و مریخ کارزار و جنگ و صاعقه و سوختن و دزدان و از
جایگاه بر چهار آبی و آتشی و خاکی و بادی حکم کن و اگر قمر نحس متصل شود بتربیع و آن نحس اجتماع باشد کشتی از همه اهبا باز
گردد و بنگر قمر در کدام مثلثه است از آن عرض باید باز گشتن کشتی و کوکب اجتماع دلیل باز گشتن کشتی باشد و اگر سعدان
سلامتی باشد و اگر نحس باشد فساد و تباهی باشد و سریع آید دلیل زود رفتن کشتی باشد و بطلمیوس دلیل کران رفتن بود
و هر وقت دلیل با نحس باشد و با نحس مستولی باشد دلیل تباهی و هلاک شدن باشد و چون سعدان ناظر باشند از آن هلاک
برهند باندازه قوت کوکب و اگر نحس سعود افکند تباهی و هلاکت سخت باشد و اگر اتصال مودت باشد بهتر از آن باشد
استقبال تربیع و مقابله و اگر قمر اندر امتلا باشد و نحس بود ناظر باشند و عطارد با یکی از نحس باشد دلیل کند بر هلاکت
و اگر نحس به تربیع قمر یا طالع ناظر باشند و این هر چه تربیع ذو جسدین باشد یا از این هر یکی محجوب بود اهل آن کشتی بکشتی دیگر

تحویل

تحویل کنند بنگر بصورت طالع و طبع و طبیعت برج قمر و حد قمر و اندازه جواهر و تبایع با دانش گشت و اگر سهم السعادة ساقط بود
اندر دوازدهم باشد هم دلیل کند بر وهم و ترس و زیانها و اگر دلیل با صاحب طالع راجع باشد بیم بود که کشتی از نیم راه باز گردد
فصل نهم اندر بیرون آوردن طالع سایلان که مع شده روحها جهار حاجت یا بیشتر چنانکه گوید ذرونوس فیلسوف چون
گردانید توسایلان و ارتفاع زمانی هنوز یکدرجه باشد چیزی نگذشته باشد طالع سایل اول را باشد و وسط السماء سایل دوم را
و بقول بعض طالع سایل اول را و نگاه شرف دوم را سایع سیم را رابع چهارم را حادی عشر پنجم را چون مسایل از پنج گذشت بارتفاع
دیگر رجوع نبود چرا که در مدت احکام این پنج مسایل تغیر درجه و برج طالع شده خواهد بود و خانه یازدهم مر سایل ششم را باشد
بیت الولد طالع سایل چهارم باشد و تد هفتم سایل پنجم را باشد بیت الاخوه مر سایل ششم را و بیت الاباء سایل هفتم را باشد
بیت الغربا سایل هشتم را باشد و آن چهارم خانه بطالع نظر دارند و دلیل نکنند و گفته اند که حاجت اول از طالع باشد بیستی
و حاجت دوم از بیت المال و حاجت سیم از بیت الاخوه باید نگریستی و این سخن بر نحوست بر آنکه سرایش هر کدام در
برجی دلالت کند و همچنین دوازدهم حاجت را از بیت الاعداء و دیگر حاجت اول از اتصال اول مر و حاجت دوم را از اتصال
دوم قمر و حاجت سیم را از اتصال سیم قمر اگر قمر اندران برج که هست اتصال بعد دها جهانها باشد اندر برج دوم قمر نگرد با اتصال آن
برج حکم کن و اگر اندران برج نیز اتصال نبود آنکه خداوند آن ساعت کو در صاحب ساعت اول صاحب ساعت دوم حاجت دوم را
و صاحب ساعت سیم حاجت سیم را و همچنین تا ساعت هفتم بر این ترتیب حکم کن فصل دهم اندر نگریستی دو چیز یا بیشتر
که کدام بهتر است یا فوق تر یا دو گروه مردم یا بیشتر یا دو همباز یا از هر حاجت که کدام نیکوتر و بهتر و کدام فوق تر
و کدام از دیگر بهیده تر یا از هر جزء کدام حق است و کدام از دو باطل است بگو سایل را از آنچه میرسد یا از هر چیز یا بیشتر
هر یکی را بر مرتبت و لابد نهد چنانکه حاجت اول با اول و دوم را بدوم و همچنین تا آخر پس آنگاه بنگر بصاحب طالع و نفس
طالع و برج دوم و صاحب و همچنین حکم کن هر یکی خانه را و صاحب و سیران حاجت که بر مرتبه و نهاده است و از
سعدان و نحوست همچنین حکم کن تا معلوم شود هر دلیلی که اندر وتد باشد قوی تر باشد از آن دلیل که قطع باشد یا مایل
و سعادت و نحوست همچنین حکم کن تا معلوم شود هر دلیلی که اندر وتد باشد قوی تر باشد از آن دلیل که قطع باشد یا مایل
العود باشد و هر دلیلی که اندر شرف باشد غایت سعادت باشد یا قوی تر باشد یا ما سعد باشد حکم از حاجت و آن نگرد
آن مردم بهتر و قوی تر باشد نیک هوش باز کن تا معلوم شود و اگر اتصال قمر نیز دلالت نیابی از ارباب ساعت حکم کن چنانکه

هر تو حکم نهم و مثال یاد کردم هر ترتیب هر یکی و آنچه بجهت سعدان و نحس اعدام حکم کن و بطلمیوس گوید که بنگر حاجت اقوال را از
ارباب مثلثات اول و دوم را از حاجت مثلثه دوم و سیم را از صاحب سیم بسعد و نحس و قوت و ضعف و صعود و هبوط و قوت
و غیر و تد بنگر و حکم کن با اتصال و انصراف با اتصال مودت و اتصال مخالفت حکم کن تا تمام بر تو معلوم شود اگر سند از زمین
و از شهری که کدام سهم موافق تر باشد مر اما یا کدام زمین معمار یا کدام رکن از شهر بنگر بصاحب طالع و سعادت قمر یکدام
ربع است و کدام ستاره است که ویرا مسعود کند یا از نظر سعادت بدو نظر افکند و آن ستاره بکدام ربع و بکدام برجست
بنگر که بدان جانب و بدان افق سعادت بود و اگر نحوست بود بدان روی نحوست باشد و آن جانب تشبیه بود که سیم
هلاکت باشد و تباهی احوال و اگر خواهی ان اتصال قمر یکی باول و دوم و اگر خواهی باز باب مثلثات و اگر خواهی
بطالع دوم و سیم نگر و اگر خواهی باز باب ساعت نگر بجهتها و نواحی که باشند به سعادت و نحوست از آنجا حکم کن **الباب الثالث**
وما فیه من المسائل در دانستن حال و یافتن مال و منفعت اگر پرسند که از مال که یابم یا نه و مال روزی و مهمات چگونه باشد
بنگر بصاحب طالع و قمر که این هر دو دلیل سایل اند بخانه دوم و صاحب برج دوم اگر قمر یا صاحب برج طالع بصاحب مال
پیوندد یا اندر برج دوم بود دلیل کند بر یافتن مال بر برج و طلب و اگر نظر از مودت باشد و اما اگر نظر از تربیع و مقابله بود
آن مال سخت دشوار یابد و بسیار رنج و تعب یابد و الحاح و منازعت و درشتی و اگر صاحب مال بکدام برج متصل
شود یا اندر طالع باشد و معقول باشد مال یابد بی رنج و تکلف خدای تعالی بر سر خاصه نظر مودت باشد و اگر تربیع
و مقابله باشد باندازه اندیشه و تفکر باشد و آخر بر سر بود و اگر میان دلیلان اتصال نبود و کوکبی باشد که ناقل النور بود
مال یابد بسبب کوکب ناقل النور بنگر که کدام کوکب است و صاحب کدام برجست و کدام خانه است از آنجا دلالت
کند بر یافتن مال و اگر نه بهره بیشتر اندر بیت المال باشد دلیل یافتن مال باشد و اگر نحس در بیت المال باشد دلیل کند
بر ادبار صاحب مسئله و اگر قمر خالی السیر باشد یا سایل با مولود همه اندران حال باشند هست نه بر فزون و نه
بر نقصان و اگر قمر متصل شود بسعد صاعد و ناظر زاید باشد بر طالع پس مال یابد بر نیکوی و تفضیل و منزلت و رفعت
و اگر آن سعد منحوس باشد نیابد از مال الا بقوت سعد بر روز جاه و منزلت نیابد پس آن کوکب که دلیل کند بر یافتن مال
اگر اندر طالع باشد بجهت خویشتن یابد و اگر در دوم باشد از دست رنج یابد و اگر اندر سیم باشد از قبل اقربا و برادران
و سفرهای نزدیک یابد و اگر اندر چهارم باشد از قبل پدران و جدان یابد و همچنین تا دوازده خانه و اگر صاحب طالع نیز

دلیل

دلیل کیرد شاید که بنگر که بکدام جایگاه است بسعادت و نحوست مال از آنجا یابد و از آنجا فایده بود قول بطلمیوس که گوید بنگر
بصاحب طالع و قمر و سهم السعادة اگر سهم السعادة بصاحب طالع یا قمر متصل شود و مسعود باشد مال بسیار یابد و امیدهای
بزرگ یابد و دولت و اقبال و سعادت بزرگ یابد و اگر با این همه طالع منحوس بود نقصان بزرگ بیند و کوشد تا فرو
سهم السعادة را نهادت بزرگ است اندر توانگر و در وی بسی از یکدیگر یابد خواه و غافل مباش بهیچ مال و اصل
سهم السعادة آنست که ریاست و فایده و بخت و دولت از وی است که حالها بعد الثبت از وی توان دانستن و اگر
سهم السعادة متصل باشد بنحس و مشتری و آن سعدان ساقط باشند یا بعض از آن در شرف باشند و مسعود باشند بسهم السعادت
و اندر اوتاد باشند و قمر بدان سعد متصل باشد دلیل کند بر بقای دولت و رنج مالی بی نهایت و میراث رسد بفرزندان و رنج
کند بنیکی و اگر عطارد بهره ناظر باشد بسهم السعادة و مسعود باشند و در جهت سهم السعادت و اندر اوتاد باشند و
قمر بدان سعد متصل باشد دلیل کند بر بقای حرمت و رنج مال بی نهایت و میراث رسد بفرزندان و رنج کند بنیکی و اگر عطارد بهره
ناظر باشد بسهم السعادة و مسعود باشند و در جهت سهم السعادة مسعود باشند و نحس از دور ساقط باشند بدانکه آنکس از مردمان میانه است
و مال عظیم بدست آرد و بزرگی و ریاست از قبل کتابت و بازار قبل تجارت بغایت رسد هرگز سیر نشود بنیکی و اگر با این همه قمر یا عطارد
بازهره سهم السعادة یا با یکی از این سه آستخص متصل باشد و مسعود باشد آنچه کسب آید بماند تا فرزند و فرزندان و اگر با این
نحس از اوتاد بسهم السعادة ناظر باشند بیشتر از آنکه جمع آورد آن هر دو نفقه کند و اگر نحس اندر اوتاد بسهم السعادة باشند
و سهم سعادت با این نحس متصل باشد به تیران نحس اندر طارد در جهت سهم آنچه جمع کند باشد از اهل همه تباه کند و بر وارث بر نگذارد
و چیزی نماند و اگر قمر با سهم السعادة و عطارد اندر برج خویش باشد و مسعود باشد پس سعد که اندر وتد باشد مقارن باشد
اندر کار خویش نافذ باشد و نیکو معیشت بود اندر تجارت بدانکه صلاح سهم السعادة نظر شمس بقمر قوی تر آنگاه بود قمر قوی
باشد یا ناظر از موت چون این اتفاق بود گفتم دلیل کنند بر ریاست و عز و جاه و منزلت و فایده و مال بسیار بود جوهر آن
جاری دلیل قوی تر است اندر و و اگر قمر تر است کرت باشد با سهم السعادة زیان کند و سعادت قمر اگر صاحب برج یا قمر یا
بصاحب برج سهم قطع باشد و اقاویل اوایل چنین یافتم اگر پرسند که از مالی که امید دارد از سلطان یا از مال اشراف
خاصه بنگر بجایگاه شمس و مشتری اگر این هر دو کوکب مالی یابی اندر وتد یا با صاحب سهم مال یا اندر خانه مال بشیند صاحب
و بر برج و مریخ از آنجا ساقط باشد پس این مال باید هر آینه با تنی و سلامت و نیکوئی اگر مریخ اندر وتد باشد چنانکه

مشتری

و یا بازداشتن یا پشتر از دن بعد و تباه کند و اگر کاتب مریخ زحل باشد پس باید دراز روزگار گذشته و دیر بدید بر و پیر و پریش و اگر
از مال پرسد که امید دارد و پیدا نباشد که مال کیست از صاحب هشتم دلیل کیرد یا دلیل طالع چنانکه صفت کردم و اگر از مال
برادر پرسد از پنجم جواب کیرد و اگر از مال فرزند پرسد از سیم جواب کن و اگر از مال بندگان پرسد از هشتم جواب کیرد
و اگر از مال زنان و خصمان و انبازان و کرا دیگر پرسد از هشتم جواب کیرد و اگر از مال سلطان پرسد از یازدهم کوی
و اگر از مال دوستان پرسد از دوازدهم کوی و اگر از مال دشمنان پرسد از طالع کوی و اگر از مال خویش باشد از خانه دوم
جواب کیرد هم برین صفت که کفتم حکم کن از دلیل مالی یا دلیل طالع یا اتصال و نظر و نقل چنانکه بر تو یاد کردم تا بر تو روشن
کردد و قول ابو معشر اگر صاحب سهم السعادة صاعد باشد اندر شمال پس مال بسیار کسب کند از خداوندان دولت
و از بزرکان یا چون توانکر باشد از مال و اگر صاعد باشد اندر اوج حال بسیار کسب کند از سلطان و ملوکان و اگر صاعد باشد در
شمال و صاعد فلک اوج باشد پس مال کسب کند از ملوک و بزرکان و خداوندان قدر و منزلت و همچنین بنکر به همه دلایل
اگر دلیل بعض خانها چنین باشد بزرکی و شرف و قدر و منزلت یابد از آن جنس و اگر آن کوکب که دلیل کند بر سعادت
زاید النور و العدد باشد و سریع السیر باشد زاید سعود باشد اندر فلک اوج بناحیت کمال یا بعرض پس دلیل کند بر آنکه این
سایل یا مولود را روز بروز سعادت افزون شود و اندر حالت ترقی کند و هر روز بر دولتی و سعادتی پدید آید و
اگر آنکه کفتیم هابط باشد اندر جنوب ناقص باشد اندر سیر و عدد و نور دلیل کند بر تباهی حال روز بروز زیاده قول ماشاء الله
کوید که بنکر اندر مولود و مسئله بصلاح بیت المال و بفساد او همچنانکه اندر خداوند طالع کفتیم که خداوند بیت
المال بخداوند طالع اتصال کند از مودت خواسته از دور جا کرد کند و رنج و تعب و اگر خداوند طالع بخداوند
بیت المال اتصال کند از عداوت بسخن و تعب کرد کند و اگر کوکب میان این هر دو دلیل نقل کند خواسته بنقلت
و میانجی یا به نسبت کرد کند پس بنکر بدان کوکب که اتصال کند که اندر کدام برجست خواسته در طبع آن برج باشد
و کوکب آن خانه و اگر اندر دهم باشد از ملوک یا بدیا از کار کردن و اگر برج آتشی باشد از کار آتش یابد و همچنین
هر دوازده خانه را بر این قیاس کن اگر میان این هر دو دلیل اتصال نبود بنکر بصاحب مال تا اندر کدام برج است اگر
اندر وتد باشد روزی مبتدی باشد و اندر کار کردن قوی باشد و اگر قطب باشد روز بروز باشد اندازه قوت که نخورد
اگر اندر مایل الاوتاد باشد میانه باشد و اگر خداوند از نحاس دور باشد و سعدان متصل باشد خاصه بشتر و طالع یا صاحب طالع

ناظر

ناظر باشد دلالت کند بر حال بسیار که کرد کند که مشتری دلیل عالم عظیم است بنکر بصاحب مال اگر زحل باشد مال از جهت کسب و درد و تعب و معالجت روزی
بود و اگر مشتری باشد خواسته از فقها و قضاة و دوزرا و از دین و حج و تجارت و امانت بدست آرد و اگر مریخ باشد
از لشکریان و اهل حرب و از کارها با آتش و خون ریختن و دزدی و قهر کردن فراز آرد و اگر آفتاب باشد از حصار و بزرکان و ملوکان و از زران
و از کار آتش کرد کند و اگر زهره باشد از زنان و لهو و طرب و حجاست و از میراث و از نشست فراز آرد و اگر عطارد باشد از کوکب و
تجارة و علم و کتابت و محاسبت کرد کند و اگر قمر باشد بنکر که اتصال بکیست از دو حکم کن و اگر خالی است باشد از جاسوسی و
صاحب حرب و طوافی کرد کند و از طبع آن برج که قمر اندر وی است نیز حکم کن راست آید قول ابو معشر کوید که بنکر بصاحب مثلثه
برج تا کیست اندر وتد کدام خانه باشد از فلک ارکان رو باید طلب کردن که آن کوکب بود آن خانه که اندر وی باشد و بهتر آن
باشد که این دلیل مایل بشرف بود یا زاید یا صاعد و اندر وتد باشد و میان و صاحب طالع اتصال باشد یا اتصال متفق
المطالع و متفقة القوة یا متفقة الطریقه آنکاه غایت مال باشد و نیک بخش مولود و سعادت مال از سعادت
بزرکتر و نیک بخش مولود آن باشد هر صاحب مال و صاحب جاه و عز و صاحب سهم السعادة زاید باشد و اندر وتد باشد و
صاحب طالع با این سعود بود آنکه دلیل غایت سعادت مولود باشد والله اعلم **فصل دوم** اندر معرفت نفقات
کردن اگر کسی پرسد که بمردی هر درم نفقه کردم آن درم مرا اثار کیرد یا نه بنکر بصاحب آن درم یا صاحب تا درم و اگر
بمزاج نیکو باشد و مقبول بود یکی از دیکر یا یکی از این هر مقبول بود و وقت باشد پس بکرد شمار نفقات و مزید زیادت از آن
رفته باشد و اگر اندر حوت مایل اوتاد باشد همان نفقه را حساب کند بعینه و اگر قطب باشد یا یکوکب قطع اتصال کند بعض از آن
و باقی بود پس اگر بسقوط محسوس باشد که مایه نماند کرد و اگر با این همه نیز مقبول بود هیچ نماند کرد و آفت در آن جنس و مرغ
آن بخش و آن خانه باشد و چون بخش مفرط کنند بنظر باید دلالت از اینجهت تا و آن و آفت و زیان بیشتر افتد پس از صفت یازدهم او
سهم سعادت بزیادت خواه و از صاحب جنس **فصل سیم** اندر معرفت روح در فراخی و تنکی آن هر جهاز که دلیل کند بر جوانمردی و سخاوت
و فراخی کار بسبب نفقه آن جوزاست و سنبله و میزان و عقرب و قوس و حوت و چون این هر جهار طالع باشد یا قمر یا مدبر طالع نیز
اندر این هر جهار باشد دلیل کند هر مولود یا سائل مال یا اسراف کننده باشد بر بسیار نفقه کند و به بخشد و اگر هر جهار هر توانکر و مدبر بسیار خواست
و مثلثات و مدس و هر جهاری حال بر شما باشد همه بسته و فارغ دست کند جوزاست و مثلثات و مدس اگر این هر جهار که کفتم اندر جایکاه مدبر باشد
از دور فلک و نحاس اندر وتد باشد دلیل کند بر بسیار نفقات و تباهی معیشت و دست تنکی و فتق مال آنچه بدست آورده باشد و بوده خود

مال بسعادت روز بخویش و اگر نیکو حال از هر فلک و نحاس اندر وتد باشد دلیل کند بر آنکه حال او اندر فراخی و توانکری باشد و اگر
نیکو حال باشد و سعدان اندر وتد باشد دلیل کند بر بسیار یافتن مال و سعادت اما آن برجها که بدهند مال و باز بستانند سر طان است و مثلثات
و اگر نیکو حال باشد از هر فلک و سعدان اندر وتد باشد دلیل کند بر توانکری و سعادت و اگر جایکاه بد باشد از فلک دلیل کند بر درویشی و تباهی
حال و دست تنکی و اگر سعدان و نحاس باشد بر هر کدام قدرت است حکم کن اندر دانش آنکه مال چند درم یا فوت شود اگر بسیار شود مال
که چند درم یا فوت شود یا چند درم باشد بنکر بصاحب مال عطارد و هم مال و صاحب بیت هر کدام از این دو قوی تر باشد و جایکاه او نیز و حالت
بیشتر و دلیلست بر عدد مال اگر عطارد باشد و اندر هبوط باشد یا اندر جایکاه بد دلیل کند بر آنکه زیان مال که رسد بیست درم بود و اگر اندر
مثلثه بود هر چه زر درم یابد و اگر در شرف باشد بیست هزار درم یابد و همچنین هر کوکب که دلیل آنکه باشد باندازه جایکاه او بدهد
سال صفر خویش اندر هبوط و جایکاه بد بیست درم دهد عطارد اگر در مثلثه بود سال صفر را اندر دو ضرب کن آنچه بیرون آید چنان
باشد و اگر در خانه خویش باشد سال صفر اندر صد ضرب کن و اگر اندر مشرق باشد هزار ضرب کن هر کوکب که دلیل باشد همچنین کن اکثر
دلیل راجع باشد آنچه بدهد بنیله زر کم کند و اگر محترق باشد باندازه احتراق کم کن اگر از آفتاب بیش و رجعت بعد بنیه مال کم کن و اگر در جهار رجعت بعد
بود ثلث مال کم کن و اگر با در جهش هر ابر باشد یا بعض رجعت بود هیچ چیز نیابد بنکر بعطارد که کدام کوکب نظر دارد آن سعدان و نحاس
و جایکاه آن ناظر چکونه است و اگر سعد ناظر باشد باندازه جایکاه خویش زیاده کند از سال صفر خویش چنانکه بر تو یاد کردم و اگر
نحس ناظر باشد باندازه خانه و جایکاه خویش کاهد و اگر راجع باشد بنیه عدد حق کاهد و همچنین از احتراق که کفتم اگر در جهش باشد چیزی
کاهد و سعد نیز همچنین چون در جهش باشد چیزی بدهد و چیزی آن دلیل دلالت کرد بر عدد مال یا آنکه زیادت کند یا آنکه نقصان کند
اندر بیرج خرجدین باشد آنچه دلیل کند از عدد تضعیف کن و سس چون بدلیل ناظر باشد از تثلیث و تسدیس زیادت کن و از نظر
تربیع و مقابله و مجامعه کم کند قول الیس مصری و الیس فیلسوف کوید یکی از درجه وتد چهارم تا درجه آفتاب آنچه بیابد از عدد و حساب
عدد مال چندان عدد است ده یا بیست یا صد یا هزار یا بیست پرون آوردن عدد مال و هر چه خواهی والله اعلم
در معرفت حال امام دار هر چکونه باشد مال ده الله کوید بنکر سائل از طالع و مسئول عنه را از ۸ و عطارد و قمر دلیل مال است
اگر میان دلیل سایل و مسئول عنه اتصال تربیع و مقابله باشد میان این دو جنگ و عداوت و خصومت باشد و کوکب اتصال کند
آغاز جنگ از مدبر باشد و اگر بعود باشد میان این دو صلح و اگر بتربیع و اگر بسیار باشد بنظر باشد و قمر یا کوکب میان این دو نقل کند رسول یکی بیاید یا جنگی دیکر را بپیند و بشنود اگر کوکب ناقل از دلیل سایل منصرف شد یا اتصال موقت مباد دلیل مسئول عنه متصل شد اتصال اجتماع

این سایل

این سایل کسی نزدیک است بشفاعت نزد خصم و این کس نزدیک خصم کار تباه کند و عداوت و تعب انکیزد اگر کوکب ناقل دلیل مسئول عنه متصل
شد بمودت شفاعت کند و جهد کند و بسیار تیمار کند و نیکویی کوید و اگر این کوکب ناقل از دلیل مسئول عنه بمودت منصرف شد یا دلیل
سایل بمودت اتصال کند کس فرستد نزدیک سایل بمحبت بسخن نیکو و نقاضا کند و اگر مخالفت منصرف شد بمودت کند خصم بدیشتر و رشتی
پیغام کند بدیشتر این رسول نرشتیها و درشتی کوید همچنین نیک تامل کن و تفرق کن و جواب ده و اگر قمر مسعود باشد دلیل کند بنکویی
تقاضا و اگر منحوس باشد دلیل کند بر شر و حسد و ملازم کردن خاصه نظر تربیع و مقابله و اگر عطارد بزحل متصل باشد منحوس بقبال باشد
و یا بدعوی یا نکیرد بکواهان دروغ و اگر بمریخ منحوس باشد دلیل کند بر خصومت و جنگ و عداوت و اگر قمر بتحت الشعاع باشد دلالت آن
کیرد بحال قمر و اگر قمر مواضع باشد یا اندر طریقه محرقه سخت شاه باشد دلیل و مال باشد و اگر قمر یا عطارد باشد یا باشد دلیل بر همچنین کن و نیکو
باشد

در معرفت حال تجارت و بازرکانی اگر هر دو از تجارت و بازرکانی بنکر بعطارد و قوت و ضعف و شرف و نقص شفاعت
و جهت او و جایکاه او و قرب اتصال و انصراف و حال او و سعادت و نحوست و قوت و ضعف آن قمر زاید النور باشد و زاید العدد و
اسیر باشد و سریع السیر صاحب عدد و سما فوق الارض باشد دلیل کند بر کرانی و روایی آنچه هر برسد و اگر بخلاف آن باشد دلیل کند بر زیانی و
کاسدی و اگر از این دو دلالت قمر را کفتم بعض بر نیکویی باشد و بعض بر بد بر هر کدام دلالت شاهد تر و قوی تر است حکم بر وی کن و
از زانی و کس بنکر اندر مسئله که از مال بدهد بجای فرستاده باشد و زیادتی امید دارد بقمر و عطارد و در جهت مال و در جهت
بیت الرجا و اگر قمر بعطارد متصل شد از عیبها باشند و مریخ از این قطع باشد خاصه که زهره بقمر ناظر باشد یا بدر جهت بیت الرجا و
یا صاحبش دلیل کند بر زیادتی و بسیاری و اگر آنکه کفتم بر بیت المال یا بصاحب او همچنین باشد و اگر آن سعادت شفاعت
و عطارد راجع بود پاره نقصان افتد و اگر بر خلاف این باشد هر کفتم از سعادت دلیل زیان و نقصان و کمی بود در
معرفت خرید و فروخت هر ابر دیانه و چکونه باشد اگر از خریدن و فروختن پرسد بنکر بدلیل سایل و مسئول عنه از طالع و از ۸
همچنانکه در صدر کتاب کفتم اگر این دو دلیل بیکدیکر اتصال کند دلیل کند بر بیع بر آمدن از بیع و نزد و تمام از آن کوکب
باشد که زود بر و تر باشد و اگر کوکب میان این دو نقل کند از بیع و شرا بر آید بدست متوسطان و هر دلیلی که در قوی تر باشد
دست آنکس را بهتر و ارزانی باشد و سود کند و اگر خداوند ۸ در طالع باشد یا بصاحب طالع اتصال کند مسئول عنه دوم بود و
سایل و جوینده باشد و اگر سعد اندر طالع باشد دلیل کند بر آنکه بیع و شرا و راستی نیکویی و اگر نحس باشد دلیل کند بر دشوار بیع و
شر و دروغ و ولا حال نیکو و مدت بیع و مقدار بهای در از و سطا تمام بر حساب توان دانستن و تدبیر چهارم و قمر دلیل آید بر کوکب آن

چیزی که بیع و شرا از بهر آن است و اگر قمر را اتصال باشد و انصراف نباشد این پایه که آنجا بود نگذرد بیع و بیع را شایسته باشد یا بهاء وی نداده باشد و اگر انصراف باشد
و اتصال نباشد آن چیز را نگذرد باشد بتاخیر و نسیه و باز نیک بود و برج دوم تا نیکه اتصال میکند اگر سعد متصل شود سینه چیزی باشد و آن خوش نگذارد
و اگر آن سعد سعادت باشد یا بسیار قطع باز آید حد چیزی آن چیز را بسود بفروشند و خوش بگذارد و اگر مخدر باشد و یا مخدر باشد هم بسر مایه بفروشند و اگر قمر
در برج دوم نحس شود آنچه بر کردی باشد بگذارد و باشد که رد کنند خریده باز دهد و اگر باز ندهد که خریده بسود بکند و فخاد دست باشد و دروغ
و ریخ و نشر و اگر اندر وتد برج هام کوکب سرقه باشد آن آخر بین نوبه باشد و اگر مغربی باشد که بین باشد و اگر اندر شرف باشد دلیل کند بر نیکو
جنس از آخریان و اندر مثلثه و حد وجه فروتر آن باشد و اندر هبوط چیزی باشد ناکار و اگر قمر اندر برج مستقیم الطلوع باشد اید
السعود و العود و باشد و سعدان بود ناظر هر چیز خریده شود آن روز زیادت از بهاء وی سود کند و اگر نحاس سعود و نحس باشد دلیل زیان
و نقصان باشد و اگر قمر بطارد و مریخ ناظر باشد دلیل خصومت و ریخ و تعب باشد و اگر مادنیا باشد و جنگ و زیان و نقصان باشد
و همچنین باشد بر زیان و نگر و هم و نقصان اگر قمر اندر برج معوج الطلوع باشد و ناقص السعود و العود و ناظر نحاس باشد و اگر سر برج
بهاء چند دهم است اصحاب وسط السما بکو چنانکه اندر باب عدد مال صفت کردم ۸ دانستن آنکه آخریان باشد و خوش بهتر باشد و خوش بهتر
بنگر بصاحب طالع و قمر هر کدام از ایشان قوی تر باشد و دلیل کند اگر دلیل نیکو حال باشد و بجایگاه نیک باشد و بسعد متصل باشد دانستن
آخریات بهتر باشد و همچنین اگر صاحب ثانی مقبول و مسعود باشد از صاحب طالع یا از طالع دانستن بهتر باشد و اگر غرابین باشد نشاید
دانستن فروختن بهتر باشد و همچنین در معرفت آنکه آخریان بسود فروخته شود یا نه اگر بر سد فروختن بر سود یا بر زیان بنگر بدلیل بعضی
بصاحب طالع و صاحب ثانی و قمر هر کدام را نهادت بیشتر باشد و در دلیل باشد اگر دلیل قطع باشد و اندر اوتاد بکوکب اتصال کند
اندر وتد باشد یا اندر شرف باشد دلیل کند بر آنکه بسود فروخته شود خاصه طالع و وسط السما و اگر اندر دلیل اوتد باشد میانه
باشد میان سود و زیان و اگر دلیل اندر وتد باشد یا مایل و تد و قطع شود و یا بکوکبی اتصال کند که از زیان
فروخته اند اما بدانکه اوتاد دلیل زیادت نرخ باشد و مایل الاوتاد دلیل میانه است و قطع دلیل نقصان و کاست و تد و ۱۰ میانه
است اگر کسی پرسد و گوید که آخریان را دارم که فروشم سود کنم بنگر بدلیل آن آخریان با سهم آن آخریان و بحساب هر قمری که اندر وتد
آید یا بکوکبی اتصال کند از زیادت نرخ باشد و قمر و سعد و نحس و قمر مصاعد باشد یعنی صعود در فلک ابه و تدبیر باشد یا در وتد
از اوتاد باشد و نوع نحاس و برج مستقیم الطلوع و برج شرف و بیت شرف و استنزاز و تصنیم و تسقامت بر شریف مقدره و برج
و استعلا و بیت فرح و سعود در طالع و فرح از شعاع نحس و برج کثیر المطالع و انظار سعود صاعد و سعود باشد و اندر وتد باشد

رود

رود بیع و خوشی که سعادت باشد و اگر بد خلاف این باشد زیان کند بقصان و فروخته شود و اگر دلیل را اتصال نباشد مذکوره حالات از ذات دلیل طلب
اگر بدیگر چیز خواهم خرید که کی بخرم تا از آن خریده شود بنگر بدلیل آن آخریان با سهم و صاحب آن آخریان هر وقتی که زایل گردد
یا ساقط یا بکوکبی زایل یا قطع متصل شود اندر آن روز کار باید خرید که خاصه اتصال بکوکب باشد و قبض
النور و العود و ۴ بط بهاء زال خریده آید نیمه بهاء و چیزی شکل بکند و اندر نرخ باز افزون شود و سعادت بدید آید آنست
مثال اگر گفتیم یا دوار البرج الثالث من الطالع و ما فیه من الاسباب در دانستن حال برادران هر کوکبی که اندر
خاشیم باشد و منحوس باشد دلیل بر کم برادران و ناخوشی مال ایشان و بد تر آنگاه باشد خداوند سهم منحوس باشد یا محترق و اگر کوکب
سعد باشد دلیل کند بر صلاح حال برادران و مواسات کردن یکدیگر و اگر برج سهم ذو جسد باشد و اندر وی کواکب بود و سه یا
بیشتر دلیل کند بر این برادران از یک پدر و مادر باشند هر کوکبی که اول برج باشد برادران کلان تر باشند و آنکه میانه برج باشد
برادران میانه باشند و آنکه آخر برج باشد برادر خورد تر باشد و باید نگریستن این ستارگان چگونه است هر کوکبی که بهم
بدان احکام کن اگر نیک باشد نیک و اگر بد باشد بد و دیگر نگر باب ثبات خانه سهم اگر ادلی دلیل برادران باشد باندازه شهادت
نظرات ایشان و مریخ را نیز اندر این باب شهادت است چنین مریخ را شهادت آمد اندر جد طالع تا در جد وسط السما و اگر مریخ اندر میانه
باشد سایل برادران باشد و جلد و شدت فام دارد خاصه مریخ اندر شرف باشد اگر دلیل برادر از در جد طالع بود تا در جد خانه هفتم
برادر خورد تر باشد و اگر صاحب سهم آن کوکب دلیل برادر است چون بخداوند طالع به تربیع یا مقابله بود دلیل کند سایل را با برادران
خصومت و داوری و اگر خداوند طالع با خداوند سهم هر دو متصل شوند بخداوند دهم و بخداوند چهارم و بخداوند پنجم بتربیع اند
میان برادران خصومت باشد از جهت مال اگر آن تربیع خداوند دهم بود از جهت سایل بود و اگر بخداوند چهارم بود از جهت برادران
بود و اگر بخداوند پنجم بود از جهت مال بود هر کوکبی که اندر این سه جایگاه است حکم وی نیز همان است که گفتیم خاصه
مشتری که در برج چهارم بود دلیل مال برادر آماده و نقد و قول مال از ابو معشر گوید بنگر بصاحب برج سهم و آن کوکب که اندر
سهم باشد بنگر که بعد از آن ستاره عزیز آنجا بود دلیل کند بر برادرانش اند که بعد از آن ستاره کسی از تربیع یا مقابله آن برج
بنگر که زینهار بود و اگر ستاره نظر کند و مقبول باشد مولود دیگر سایل برادران بسیار باشد و اگر ماه خداوند برج سهم باشد
از ستارگان بدو دور باشد یا بکوکبی از این ماه سعد بود بنگر در برادران بسیار باشند و اگر ماه تحت الشعاع بود برادرانش اندکی بود
تمام آن بود ۱۲ احراق بود و اگر صاحب سهم منحوس باشد از مقارنه یا تربیع یا مقابله بکوکبی اتصال کند و آن کوکب آن فعل

نکند برادرانش بیمار اندکی بود و اگر خداوند طالع با خداوند سهم بنگر بصاحب سهم یکی خداوند طالع از نظر مودت اتصال کند آن برادران او را بدوستی
نگرند و اگر نظر عداوت بود میان ایشان دشمنی باشد و اگر مقارنه باشد یا کرو هر نیک باشد و اگر کرو هر بد در معرفت حال برادران
نیکی و بدی ایشان آگه بدید اگر پرسد که برادرم را چه چیز است بنگر بصاحب برج سهم یا بصاحب خداوند سهم هر کدام قوی تر باشد وی
دلیل برادران است اگر خداوند دلیل برادران را اند نه ناظر باشد یا متصل دلیل کند بر برادرش بیمار است و اگر
خداوند سهم را همچنین در سهم برادرش بیمار است در پنجم یا زدهم باشد برادرش بیمار و اگر صاحب سهم و
هر دو اندر تحت الشعاع باشد در احراق و فنا از بیمار سعد و اگر محترق باشد دلیل کند بر مرگ صاحب سلطنت
سهم تا دوازده خانه در معرفت آنکه کسی نزد تو بیاید که به بین ناصح است یا نه نگر اندر بنگر که بر وسط السما
اندر وسط السما باشد پدید آید تو او بود و اگر مقبول بود بهتر باشد و اگر سعود اجتماع باشد و آنچه
بگوید غیر آن کند کند نه اما چون فروش بود و اگر نحس اندر وسط باشد دروغ گوی و فاضیحه گوید باشد و قصد جفا دارد و اگر
این نحس در وسط السما باشد شهادت دارد یا مقبول بود ناصح باشد بدست نحس بدروغ آمیخته بود و بنگر که صاحب کدام
برج است و کدام ستاره است بطبع گوی و در بگوی و اگر سعود اند طالع بود و در او تو فضیحت بود و چیزی منفعت باشد
و از تو وعده باید و اگر نحس باشد طالع ابیح نصیحت و منفعتی و چیزی نباید مگر ناخوش شود و از تو برود و
بیم بود اگر نحس سرد و دشنام باید که نحس شود و دلش گمان و ناخوش شود و این باب بسیار تمام اند صدر کتاب
یاد کردم و از اینجا نیز از آن یاد کردم تا هم باشد اندرین در نگریستن چیزی چه باید حق یا باطل باشد الله
گوید بنگر بقمر و صاحب طالع اندر وتد باشد و از نحس باشد یا بکوکب ساقط متصل نباشد آن خبر شنیده آید حق باشد و اگر
از وتد بکوکب ساقط متصل باشد یعنی مقبول از آن خبر تا در فرو گیرد بود و دلیل کند بر باطل شدن تمام نشود و یا فساد اندر آید
و اگر بکوکب ساقط یا برج متصل شود خاصه نحس باشد و مقبول باشد دلیل کند خبر دروغ و باطل باشد و بیهوده و اگر صاحب طالع
یا قمر از وتد بکوکب نحس متصل شود و مقبول نبود خبر دروغ و باطل باشد و اگر صاحب طالع اندر وتد نبود و بکوکب متصل
شود که اندر وتد باشد اگر آن کوکب سعد باشد و صاحب طالع مقبول کند آن خبر حق باشد پدید آید و اگر آن کوکب نحس باشد و صاحب
طالع مقبول کند آن خبر باطل و دروغ باشد و اگر صاحب طالع اندر وتد نبود و بکوکب ساقط متصل باشد خبر دروغ بود
مگر صاحب طالع آن کوکب مقبول باشد آنکه خبر حق باشد و اگر صاحب طالع بکوکب نحس متصل باشد و مقبول نبود دلیل کند

بتمام

بتمام خبر دروغ و صاحب حاجت از سایل بعد از آن که امید باشد اگر اتصال آن نحس را باشد فساد و تباهی از دو دیگر بدانه از سایل نگر بدان
کوکب چه قمر یا اتصال طالع و اگر پاکیزه باشد از نحوس و احراق و حاجت آن خبر تمام شود و نیک باشد و اگر منحوس باشد و غیر مقبول
راجع دلیل کند بتمام خبر دروغ و اتصال از نیک کند قمر صاحب حاجت بر حبس دلیل کند بر درستی خبر خاصه در وتد باشد اگر طالع برج
ثابت باشد بجسته و صاحب حبس بود ناظر بود و قمر بود متصل باشد یا صاحب حبس بسعد از وتد ناظر باشد پس دلیل کند بر
قضای حاجت و درستی خبر بحق و راستی و اگر صاحب طالع تحت الشعاع باشد آن خبر مستقیم باشد که اندر آن شک نشود قول حکما
و حکما چنین گویند اگر طالع با قمر اندر برج منقلب باشد و معوج الطلوع دلیل کند بر دروغ خبر و باطل خاصه نحس
بود ناظر باشد و اگر اندر برج ثابت باشد و مستقیم الطلوع دلیل کند بر درستی خبر خاصه اگر سعدان شاهد باشند و اگر
برج مجدد و مستقیم الطلوع بود خبر حق بود و بعضی از دروغ و هزل خاصه اگر سعدان و نحس ناظر باشند لا بد آنکه خبر سهم و نزد
صاحب این دو برج را و قمر را دلالت است اندر اخبار و همچنین سهم الغیب را اندر این دلیلان نیز حکم کن چنانکه گفتیم قول ابو معشر
گوید دلیل اخبار بهار دلیل حرکت قمر است در درجه طالع و صاحب طالع و سهم الاخبار اگر بر مدار خبر بنگر با نظر این دلیلان
و هر کدام قوی تر باشد بر خبر دلالت کند که منزه و باشد کوکب راجع باز نگر که بر از برج معوج الطلوع باشد یا از برج منقلب باشد یا از برج قطب و قمر
نیز هم بدین صفت باشد و بدین حال اگر کند بدانکه خبر دروغ حرکت از هر کدام جنبش شد اگر خبر بر سد و نحوا باید بود خبر دروغ و دلیلان
متصل باشند بکوکب راجع معوج الطلوع منقلب باشد یا دلیل و حال قمر نیز بدین حال باشد دلیل کند آن خبر باید همه دروغ و اگر انصراف
از کوکب مستقیم باشد از برج مستقیم الطلوع باشد از وتد باشد بجهت بعد باشد یا اگر اتصال نیز بدین صفت باشد آن خبر راست باید
و حق باشد لا بد آنکه خبر گفته شده بود از انصراف کند و خبر راست بخلاف آمد از اتصال دلیلان کوکب البرج الطالع و الطالع و قمر
اندر خریدن سلاح و صنیعت یا سلعت ۱۲ شیشه یا نه باشد و اگر گوید که اگر سر سلاح صنیعت و قطعه آهن است یا
متصل بنگر بطالع و صاحب وی دلیل سایل است و مغنم و حصانی دلیل مسئول عنه است و چهارم و خداوند وی یا زحل و قمر دلیل
سلاح و صنایع است و وسط السما و خداوند وی دلیل بهار است اگر خداوند طالع اندر مغنم باشد یا بخداوند مغنم متصل باشد
دلیل کند بر آنکه آن بیع تمام شود بطلب و حرص سایل اگر نظر مودت باشد یا با شادی و نیکویی بر آید و اگر نظر عداوت بود بهاء بدتر و
دشوار بر آید و اگر صاحب حبس اندر طالع بود یا صاحب طالع باشد آن بیع بر آید و تمام شود بی وجع و تعب سایل و مسئول عنه
بدان مطالب رسد و اگر عطارد ابیح اتصال نبود بنگر صاحب طالع و قمر اندر چهارم یا صاحب چهارم اتصال باشد و اندر طالع باشد
یا بصاحب طالع اتصال کند دلیل کند بر تمام بیع و بر آمدن کار چنانکه گفتیم اگر اتصال نبود بنگر بجمع النور و نقل النور و اند

ایشان شهادت کیرند تا بر ویران بیع و شرا و نیکو کردن مقبول باشد یا مسعود خوش بود یا نیکو طبع باشد کار باشد و هر دلیل
که مخوس باشد مقبول آید باشد آن بد طبع تر و بد خوتر و دشوارتر باشد هر کدام دلیل و اتصال و تربیع و مقابله کنند آن
دشوار کار باشد و جهد تر باشد هر کدام اتصال بود کند آن کار و بهتر کند و خوش شود خلاصه

اندر صفت زمین و صناع و سرای و مال آبادانی یا ویرانی اگر نحس اندر چهارم باشد آن سرای ویران باشد
و تباه اگر راجع نامبارک و بد باشد و اگر صاحب رابع منحوس باشد یا بد هبوط یا راجع هم دلیل بر ویرانی و تباهی
و نامبارکی آن سرای باشد اگر سعود اندر و باشد یا خداوند چهارم مسعود بود یا در شرف دلیل کند بر آبادانی
و نیکویی و مبارکی سرای و اگر نیک یا بد کردم اندر حال سرا بهاست و اندر باب صنیعت و آب و زمین و باغ و
بوستان طالع دلیل بهار آنها که اندر و کار کنند و چهارم دلیل آب و زمین و صنیعت است و مفهم دلیل نبات و
کیاهها و دلیل درختان و میوه‌ها و هر جا سعد بیش چیز و خوبی آنجا باشد و هر کجا نحس بیش چیز و تباهی آنجا باشد و اگر
نحس اندر طالع باشد یا بد آنکه با بکر و عقرب باشد و اگر راجع باشد از آنجا بیرون آیند و بگریزند و اگر مستقیم
باشد آنجا باز دارند و از آنجا بیرون اگر سرشت باشد از آغاز آنجا نو آمده باشد یا جوان باشد و اگر مغربی باشد یا
دیرینه باشد یا پیر باشد و اگر طالع حظ باشد آنجا معروف باشد و اگر حظ بود آنجا مجهول باشد اگر طالع سعد باشد آن
کدیوان باشد مناصح و امین باشد و نیکو کار و اگر راجع باشد از آنجا بیرون آیند و بگریزند و اگر مستقیم باشد
آنجا باز دارند و نیز از آنجا و همچنانکه صفت کردم بکوی و همچنین از خداوند طالع و آن نظر بسوی آن و سالی
حکم کن اگر سعود اندر وطاء اسما باشد و مستقیم باشد در دخانها قوی باشند و بسیار باشد و اگر راجع باشد و بسیار آب و دلیل کند بر
مانده باشد و بهر آغاز فرو خیزد و در حث از آنجا بر کنند و بدیدن کنند و اگر نحس اندر وسط اسما باشد در دخانها
اندک باشد و آنچه باشد ضعیف باشد و اگر راجع باشد آن درخت بکنند و ببرند و اگر وسط اسما خالی باشد و از خداوند
وسط اسما بکوی چنانکه از کوکب دیگر گفتم مثلا اگر صاحب وسط اسما بجای خویش نظر کند یا متصل باشد و سعود بود
در خانها باشند و اگر چه این باشد در خشنده باشد و اگر صاحب وسط اسما با آن کوکب که اندر وسط باشد سرشت و باشد آن درخت
نو زنده باشد و اگر معوق باشد آن درختها سیر باشند و کمتر باشد و اگر مستقیم بود آن درختها آنجا باشد و پایدار باشد
و اگر راجع باشد آن درختها از آنجا بکنند و ببرند یا همه تباه شود و از نفع نیز هم بدین صفت حکم کن و اگر کشم و اگر

صاحب وسط اسما بوسط نظر ندارد و نه خداوند و نه خداوند و نه مقیم بدانکه آنجا درختان و نباتها هیچ نباشد و زمین خشک باشد و اما جو هر زمین از
چهارم پدید آید و اما مسلمات حمل دلیل کوه باشد و مسلمات ثور دلیل زمین و هموار و کشت زار باشد و مسلمات جوزا و سرطان
دلیلست بر مرغزار و حوضها و باکیزه‌ها و کیاه خشک خار ستان و نهایت جو هر زمین از چهارم بنگر هر کدام برج باشد از آن جو هر
باشد و صاحب آن کدام برج باشد از آن جنس نیز باشد یا نیکو و اگر جا بر کوه و دره باشد شمالی دلیل جایها باشد بر سنگ ناک باشد
شیخ و کل سخت باشد و اگر برج چهارم ذو جسدین باشد آن زمین هموار باشد و بعض از و صحرا و هموار باشد و بعض از و بلند باشد
و تودها و قلعها و اگر برج منقلب باشد زمینی باشد هر چیز یک خاک خوش و آب و خشکی و از هر نفع چیز باشد اندر وی
و اگر برج ثابت زمین سخت باشد و نیک باشد و بهموار نه بلند باشد بدین صفت شرح کن اندر صفت
خانه در کهنه و نو و مبارک و همچنین که جایگاه اگر بر سر صفت خانه چگونه باشد لابد آنکه خانه چهارم دلیل خانه است و مصاحب
چهارم با آن کوکب که اندر وست دلیل نیکی و بد خانه و نو و کهنه و مبارک و چنانکه صفت کردم طالع دلیل کند
خانه است و موضع قمر دلیل در خانه است و موضع شمس دلیل حجت و اگر کسی دیگر سرای و صحن خانه است و جایگاه زهره دلیل مشاطه
جایگاه شرب و مشاطه زنان و رامین و عطر و جایگاه عطار دلیل مخزن و گنجینه باشد یا کتاب خانه و خانه و جایگاه زحل دلیل آب
خانه و کنیف و جایگاه تاریک و کنده است و جایگاه مشتری دلیل مجلسگاه و جایگاه مالک و بزرگ و حبس است و جایگاه خیر و
نماز است و جایگاه مریخ دلیل مطبخ خانه و تنور و آتش و دانها و جایگاه خون ریختن است و جایگاه رای دلیل کند بر جایگاه
حرزها و بهای چیز و سر بالا بر آید و جایگاه ذنب دلیل کند بر جایگاه خس خاشاک و کنده و جایگاه ستور یا جایگاه
چوب افکنده باشد و غارستان و بنگر هر یک کوکبی کدام ناحیت است آنجا باشد و نیز بدان ناحیت بنگر اگر شرقی
و مغربی و جنوبی و شمالی و هر کوکب بنگر اتصال و انصراف و نیز کوکب با خویشتن باتصال و انصراف حکم کن چنانکه
کن و بنگر قمر کجاست آن ناحیت آن ماه گرفته باشد دلیل است خانه است و بر جهار ماند و دلیل جنب خانه است نیز و اگر سعد
وسط اسما دلیل است خانه است و نیز تحت الارض دلیل جز خانه است فوق الارض بر سبیل خانه است و تحت الارض فرو رود
خانه است و اگر ماه اندر بیع منقلب باشد در خشنود باشد و بر سر بالا و اگر اندر بیع ثابت بود عمارت خانه کلان باشد و بزرگ و محکم و
یک لخت اگر در بیع ذو جسدین باشد خانه دو در باشد یا دو طبقه باشد یا اندر این خانه یک بنه خانه دیگر باشد و یا این خانه یکی اندر
دیگر باشد و اگر ماه اندر بیع اشتی باشد در خانه جایگاه آتش باشد یا شیشه‌گاه و اگر بیع آبی باشد بر لب حوض و یا بر لب جوی باشد و اگر اندر بیع

باول کوکب باشد و اگر بوجه دوم باشد خانه بیابان کوه باشد و اگر قمر بوجه سیم باشد خانه بر کوه باشد جز مشرق و مغرب بعلو کن اول و آخر بر پیدا آید
اندر صفت خانه و مبارک باشد یا شوم باشد بر خداوند اش لابد آنکه مبارک باشد خانه و نامبارک خانه بر خداوند اش هر چه کوکب باشد اول آن باشد آسمانی بجای
تحویل کند بوقت تحویل باشد خداوند طالع یا صاحب جلسه باشد بنگر اگر سرای خانه بر اول آید و شاه و نحس از و برود و اگر باشد بر خانه
تحویل کند بر و مبارک و نیکو باشد بر وجه دوم آن است خانه بنا کنند بطالع بدو ساعت بد آن جا شوم باشد بر هر که اندر آن خانه باشد بر و
باشد اختیار خانه بعض مردمان را موافق آید و آن چنان باشد که آن زائچه و دلیل کردند بر شوم آن خانه مر طالع مولود یا طالع تحویل را اگر نیک باشد موافق
باشد و چنین سرای خانه از اصل میدان کنی و بنا نو طالع صعد زیاد نیکو نشود و هر وقتی از حل و مریخ در وسط اسما باشد بالا و سقف
بود باشد و چنین سرای خانه از اصل میدان کنی و بنا نو طالع صعد زیاد نیکو نشود و هر وقتی از حل و مریخ در وسط اسما باشد بالا و سقف
آن خانه معیوب باشد و شکسته و اگر آن وسط اسما زایل باشد آن عیب بالا خانه بود یا بدیدار عیبی باشد زیرا که چهارم اوتاد دلیل چهار حد
دیوار خانه است هر کجا نحسی باشد خشنود باشد یا نحس و هر کجا سعد باشد بنگر سلامت باشد و اگر نحس باشد خلاصه اندر بالا لاقادر باشند و صلاح
و فساد و آبادانی و ویرانی اندر کجا و کدام خانه باشد و اگر اندر زایل و قطع باشد اندر پس و بیابان یا بکوشد و هر چه بر یا پایگاه خانه باشد بر وصف باب
خانه این است قسم صفت خانه و سرا گفتم این باب بسیار کار آید خاصه اندر باب جز بدین خانها و اندر باب کم شده و گم گشته و اندر باب جستن دزد
که کجا باشد و یا خانه دزد بر صفت اندر دانستن آنکه سیل خانه را کجا خواهد آمد اگر سر و چهارم این خانه
یا آب و زمین و صنیعت و بنا چند دردم است یا بر چند دردم بیع بر آید و بگیرد دردم جزو شمس بنگر بصاحب وسط اسما بکوکب که اندر وی
باشد بر کدام قوت بر آید و شهادت بیشتر داشته باشد و دلیل است بنگر اگر سال صغیر و جنین است باندازه سال صغیر و دهها باشد یا
صد یا هزار یا بیشتر یا بیشتر کند کوکب سعدان و نقصان کند کوکب نحس چنین نظر باشد همچنانکه در باب جنین و عدد اندر بیع دردم
یاد کردم تمام اگر چنان باشد صاحب وسط اسما ضعیف باشد و دلالت نکند و نه کوکب عارض پس بنگر سال وسط اسما تا در جه
مطالع چند است اگر ایجاد دلیل کند و در دانستن آنکه این صنیعت چه زیان از و منفعت باشد یا نه اگر بر سر این سال بر یا
صنیعت یا متصل اگر زیان ما چه ملک منفعت و اگر منفعت خیر و سفق بهانه بنگر نظر دلیلان یعنی دلیل سیاه و دلیل سهیل
عنه و یا دلیل صناع و سر اگر میان این اتصال سعدت بود و قبول بود منفعتها بسیار باشد و سعادت اگر اتصال عداوت بود
قبول بود منفعتها بسیار باشد و لیکن بیع نو مشقت و اگر نظر سعدت باشد و قبول نبود کار باشد و نادر بود و لیکن منفعت
بر کنده باشد و اگر نظر عداوت بود و قبول نبود بیع خیر و منفعت و بنا دیگر نظر کن بسهم اسعاد و زحل اگر سعود و مقبول
و بطالع ناظر باشد منفعت باشد و اگر چنین باشد بیع منفعت بنگر دانستن آنکه بیع در بکدام وقت تمام شود و بیع صنیع
شود بنگر اتصال دلیلان اگر در میان این اتصال قبول بود هر وقت که در جه بدرجه برسد آن وقت باشد و اگر دلیل نکند بنگر بدو دلیلان
در جاها باشد در جاها بنگر چند است و چندان روز و ماه و سال آن کار بر آید و تمام شود در نگر سیق آنکه در خانه

باول

دلیل است و چهارم وصایت دلیل جایز است و هفتم وصایت دلیل مال باشد و هشتم وصایت است خاصه که کسی منسوب بنگاه که بر یاد کردیم لا بهر غرض را که
نداری و اصل اگر کسی وصیت از هفتم نکرد بنگر بصاحب طالع و قرب صاحب ساعت و صاحب طالع و هفتم و کوکبی اندر هفتم بصاحب طالع بنگر که بر کدام را
شهادت بیشتر باشد و قوت بر دلیل است و فیض از خاصه تر دلیل و فیض آن کوکب است و مستبعد است دلیل و فیض خاصه از دو معلوم شود و دیگر که شکی
نیک دلالت باشد تحقیق کن هر کوکبی را دلالت بر دلیل است و اندر جایع شهادت دار یا نظر دارد و دلیل است بر دلیل و فیض و باهر کوکبی دلالت بر دلیل
بدلیلان ما متصل کرده شهادت بعد دلیل است هر دلیل و دلیلان را گفتیم اندر مانی و نتوانی فرو گردان بر دلالت پس کوکب خاص
اندر هفتم و بر دلیل است اگر مستولی بر صاحب سابع باشد و بر دلیل است اگر دلیل شمس باشد و اندر خانه خویش باشد و شرف خویش باشد
آن و فیض زیادت باشد و هر سرخ تابنده و اگر ان تاجر از این هر چهار باشد آن از خبیث باشد و هر بیخ و آبگینه و اگر دلیل قمر باشد یا اندر برج و شرف خویش
بدلیل سیم بدلیل چیزی باشد سفید از جنس حریر و دیبا و قیمت بیش و اگر جز آن برج بدلیل چیزی بمرتبه فروتر و اگر دلیل مریخ باشد اندر برج خویش یا
شرف خویش یا بمریخ یا سنگ آبگینه سنگین و اگر در هر چهار دلیل باشد از این کمتر باشد و اگر دلیل زحل باشد و اندر برج شرف خویش باشد چیزی
سیاه یا آب یا بغیا یا سنگ سرمه و اگر مشتری باشد اندر برج و شرف خویش سیم باشد یا جامه سفید مرتفع یا یاقوت سفید و مانند آن و اگر زهره
باشد اندر برج و شرف خویش مروارید باشد و ملیحه از مروارید آید و مانند و عطر عطار باشد و اندر خانه و شرف خویش باشد آن
باشد یا یاقوت سپهر یا قاقم و اگر بدین ماند و اگر این هر گفتیم جز این برج خویش یا شرف خویش باشد یا زحل باشد یا عطارد مشترک و باکی از
باد و طالی و فخار و آتش و همچنین نیز از کواکب سر قدر دلالت کن والله اعلم و اگر این دلیل زحل باشد یا عطارد مشترک و باکی از
ایشان دلیل باشد یکی که شهادت داند از دفین سحر باشد و همچنین اگر از جز دلیل بگیرد باز نیست و اگر دلیل مشتری باشد از آفتاب آن نو
باشد و اگر مغرب و بدیر کوه باشد

و در دانستن آنکه دفین ظفر یابد یا نه اگر خواهی که بدانی که ظفر یابد یا نه و بدان دفین بر قوت
باشد یا نه بنگر بدلیل دفین بعیوکی که سعد عارض اندر طالع و قدیا اندر هفتم تا اندر صاحب هفتم اگر بصاحب طالع نظر دارد یا باشد یا
و خاصه که مودت باشد و اگر نظر عداوت دارد بدشواری رسد و برآید و اگر صاحب طالع را اتصال بدلیل دفین باشد بدشواری رسد و اگر نظر
مودت باشد اگر کم تر باشد و اگر نظر عداوت باشد بحشیخ و مشقت رسد و آخر دست آرد و اگر شمس و قمر بدو صاحب طالع ناظر باشند یا یکی از آن دو
طالع را بسیار یافتن و اگر بزرگ باشد بسخت رنج و تعب یابد یافتن و بعضی جایها که نشانه بنگر بسهم السعادة و صاحب آن که بطالع نظر دارد یا باشد
یا بصاحب طالع دلیل کند بر یافتن و اگر قطب باشد و صاحب آن یا بر دن خاصه قمر از سهم السعادة و سهم و صاحب آن فقط بطالع نظر طالع و صاحب آن دلیل کند
بدشواری یافتن و تعلق افتد بدان رسد

و در دانستن که جایگاه دفین موضع دفین اگر خواهی که بدانی که موضع دفین کجاست بنگر
بدلیل دفین که اندر کدام برج است و اندر کدام ربع است از فلک بدان ناحیت باشد یا نه خانه باشد یا نه اندر موضع دفین اگر اندر ربع شرقی باشد
مشرق آن جانب باشد و اگر اندر ربع دوم باشد اندر ناحیت جنوب باشد و اگر اندر ربع سیم باشد اندر ناحیت مغرب باشد و اگر در ربع چهارم باشد اندر شمال
باشد و از برج نیز دلیل گیر ما از اتباع باشد بر آنچه شهادت غالب تر باشد حکم کن بر دلیل اگر دلیل اندر برج ثابت باشد اندر زیر زمین باشد و اگر در برج

دلیل

دو جسد بدو اندر دلیل باشد و اگر در برج منقلب باشد اندر خانه دفین باشد و بچه چیز معلوم شود که بکدام ناحیت است و بکدام جایگاه است آن چار است
قسمت کن و هر قسمتی بخش کن و بنگر که دلیل اندر کدام برج است بچند درجه است و بکدام درجه است اگر اندر دو جسد اول باشد قسم اول باشد
از آنجا و اگر اندر دو جسد دوم باشد قسم دوم باشد و اگر اندر دو جسد سیم باشد قسم آخر باشد و همچنین قیاس کن اگر از درجه چهارم باشد
بدلیل دفین یا اندر آن چار بدلالت قول اول و ثانی است چنین گوید و حکما اول بنگر بدلایل دفین و بصاحب ساعت اگر اندر خانه
بدلیل دفین یا اندر آن چار برج نشسته است یا اندر سر قرآن جایگاه دفین است و اگر همچنین است و اگر همچنین است تنها
زیرا که بدان صاحب ساعت دلالت دهد بجز دلیل دفین بعضی هم از صاحب ساعت هم از دلیل سخن گوید و این اگر بقیه صواب
حرمت است اگر دلیل اندر سه اسباب یا اندر دیار خانه باشد یا اندر ناحیت جنوب و اگر در مغرب باشد همچنین تا چهار ارباع فلک و اگر
دلیل عطارد باشد اندر طالع بعد آن دفین زیر زمین باشد و اگر زهره باشد زیر فرش باشد و اگر مشتری باشد اندر دیوار باشد و اگر زحل باشد اندر
جایگاه تاریک کهنه باشد و اگر شمس باشد اندر جایگاه بلند و خرم باشد و اگر قمر باشد اندر سر آنجا باشد یا جایگاه زنان و اگر مریخ باشد اندر
راهگذار باشد یا اندر تنور یا زیر تخت یا در آتش دان و اگر راس اندر طالع باشد اندر جایگاه بلند و مرتفع باشد و اگر ذنب باشد اندر جایگاه تاریک
و تاریک باشد تا درجه صاحب ساعت چند است اندر دو از مغرب کن و از درجه طالع بیفکن بحساب هر درجه که باشد هر کجا باشد دفین
آنجا باشد اگر اندر مثلثات آتش افتد بسر قبر باشد اگر اندر مثلثات خاک رسد بجنوب باشد و اگر مثلثات باد در مغرب باشد و اگر مثلثات
آب رسد شمال باشد و چون دانستی که کدام جهت است بعد هم مر آن ربع را بچهار قسمت کن هر قسمتی مربع و هر یکی را بدو کن مشرق و
مغرب و جنوب و شمال و بنگر که خداوند آن برج اسم اندر افتاده است اندر کدام برج است و چند درجه است و چند دقیقه است
بگیر آن موضع خداوند برج بیفکن بحساب هر درجه هفت و نیم درجه هر کجا برسد خداوند آن برج دلیل باشد و بنگر که آن دلیل کجاست اندر برج
عربی و شرقی و شمالی و جنوبی آن ربع را بچهار قسمت کن آنکه بنگر که دلیل در کدام درجه است آن درجات او را هفت و نیم در
جزء از هر جزء بیفکن هر کجا برسد بنگر که بکدام جهت افتاد آن ربع را بچهار قسمت کن باز بنگر که خداوند آن برج از این اجزا رسید
کدام کوکب دلیل باشد اندر درجات او را نیز هفت و نیم درجه هر جزء بیفکن آنجا برسد آنجا دفین باشد و اگر برج مشترک باشد یا هوائی یا
یا جنوبی همچنین قسمت میکن تا آنجا که هر چیز بدست دفین باشد مثلا طالع حمل خداوند ساعت عطارد آمد درجات او را اندر دوازده
ضرب کردم مجموع بلا برس درجه را جزء بیفکندم بسنبله رسید گفتم دفین بجانب جنوب است خداوند برج سنبله عطارد بود عطارد
بر آنرده درجه بهر طالع هفت و نیم درجه سرطان را بیفکند و هفت و نیم اسد را بیفکند درجه اندر درجه سنبله رسید گفتم دفین
هم بجانب جنوب است و باز بنگر تا دلیل همین آمد آن خداوند برج عطارد گرفتم بعض قمر را دانند اسد بود هر بیست و پنج
هفت و نیم درجه بهر افکندیم و هفت و نیم درجه سنبله رسید بناحیت مغرب باز اگر جهت آید از درجات زهره

باز اگر فرض

کردن همچنین هر کجا برسد از خداوند آن برج باید که رفتن و اگر خداوند برج چهار برسد از صاحب آن برج باید که رفتن و دلیل آن بجای سیدی باز والله
اعلم قول و نوع دیگر چیزی دانستن آنجا دفین است آنجا بر یک دایره بکش و بصد قسمت کن و هر سی درجه بر زمین کن خط مشرق و
خط مغرب و خط جنوب و خط شمال بدین دلیل و بنگر که قدیا کدام است اندر کدام برج و کدام درجه بطول و عرض خط فرد کشی از آن درجه تا بر کنار دایره
دفین اندر آن خط باشد و باز بنگر که قدیا دلیل چند است تا حاصل شود که تقویم و در تقدیا چه مقدار شک کرده شود است از ثلث و سدس و ربع و نصف
هم بدان قدر مرکز دایره قدیا در دلیل بدو آنجا برسد آنجا دفین قول یعقوب ابن اسحق و ورد گوید که اگر خواهی که اگر اندر آنجا
کمان بر کرسی نهی بر میانه طالع بنواقدا در است کن اگر اندر طالع سعد باشد یا در اقدا آنجا گنج باشد یا مال مدفون و آن دفینه باز اندازه قوة
سعد باشد و ضعف و اگر آن موضع بر منحنی قوس بطلیموس که بدیم آنجا گنج است بدان از دو قسمت کن مشرق و از میانه موضع مقسوم
تا بنهایت موضع خطوط اخراج کند و نقطه طالع جزو مشرق آن خانه است و بقدر دقیقه دلیل از طالع دور و دفین باز از مشرق خط طالع
موضع دلیل تا آن درجه فرو کشد و دفین در تحت آن خطوط است همین خط را مدد بر وتیم کند و این دایره را که منطقة البروج اخذ نمود عاشر
عرض کوکب را بدیدند جهت شمالی بود و حال آنچه عرض جهت آن نصف از خطوط جنوب شمال است تا جنوب او را بعد از عرض کل و
قسمت کند و عرض او از سر کرد تا دایره شمالی بود و از دایره تا نهایت خط جنوبی آنچه هست از منطقة البروج و هر جا که در موضع دفین
باشد و اگر کوکب بعرض باشد بمحل دفین همین دایره خط بدو و دفین باطل شد باشد یا بر کرسی باشد بعد از آن هر چه مانده باشد
اگر سعد مسعود باشد آنجا گنج باشد و اگر نحس باشد هیچ چیز نباشد و اگر شمالی است در جنوب اندر طالع یا اندر اوتاد نحس باشد آن گنج باشد و
اگر خواهی که بدانی که هر دفین ظفر یابی یا نه بنگر که صاحب طالع با قمر هر کدام قوی تر باشد و اگر میانه ایشان و میان آن اتصال باشد
ظفر یابد خاصه که اتصال قبول باشد و اگر اتصال نباشد و نقل و جمع باشد ظفر یابد و اگر غیر این باشد ظفر نیابد و همچنان در دفین
مانند قول ابو معشر است جز آنکه ابو معشر دایره فرا باید و استخراج کند جمع فرا باید و دوازده برج را صورت کند و حیله و نسبت
درجه و مرکز پیدا کند و اندر کرد تا درجه خط بکشد هر اندازه قدیا بر دو این مثلا تا صورت آخر زیاد کنم قول علی بن محمد شریف
این کتاب گوید علی بن محمد شریف ابکر الموصلی بدانکه اگر کوکب دلیل کند بر جواهر نیاید چیزی خاک و عطارد و مودت
دلالت کند بر آتش و جواهر آتش و چیزی سرخ و مریخ و مهر دلالت کند بر هوا و چیزی هوائی و اگر چیزی مشتری و شمس و عطارد و قمر باشد
است و هر دلالت کند بر آب و بعض هر آبی چیزی فرو برد از جواهر نیاید آنچه غایت خشک باشد و اگر هر سه نیز دلالت کند
و شمس بعد کرکب خاک و عطارد و آنچه اندر زمین فرو برد و قمر شرکت دارد و بعض از این کواکب دلیل کرد بر جواهر هر چیز بر خلق
بدین کوکب آن پس دلالت کند بر مشترک بر چیزی هر چیز هر خاله کوکب بر دلالت ضعیف و کمتر چیزی دلیل مشتری باشد آن
جوهر نرم و سبک لطیف بر چیزی مغرب و بر آتش و حیوان صاعد بر الطبقة الرابعة هم سبک و لطیف باشد و چون
باشد بدین کرد و بعد آن اگر در وسط آسمان باشد و دلیل کند بر اعتدال هر کجا که دلیل مشتری باشد اندر جایگاه بلند باشد بر اوج فلک

و نظر شمس با مریخ مطلق بمزاج دلیل کند بر زنا با کنیز و اگر دلیل شمس با زحل تحت حسیت طبع خویش دلیل کند بر یاقوت و فیروزه و اگر در حمل آید با
و اگر اندر قوس باشد و اندر برج جهارم دیگر بدلیل یاقوت بود و بدلیل زمرد سفال سبز و بدلیل الماس سنگ پاره باشد و هر کوکب که اندر این صفت
حکم کن چیزی اندر برج خویش باشد حکم قوت بر چیزی اندر برج غریب بود کمتر و فروتر باشد و اگر خواهی بدانی از خانه یا از عمارت کدام جانب
اگر دلیل مریخ باشد بدلالت دلیل کند بر تنفذ و معدن آتش و اگر کوکب باشد بر شرق یک بطبع آن کوکب باشد باید
کردن چنانکه قوت مریخ ناظر باشد دلیل کند آنجا که ماه باشد یا جایی که آنجا گرم کنند یا اندر آن سرکه باشد و اگر زحل باشد ناظر دلیل کند
مستراح باشد یا اندر آن دلیل خلل باشد جایگاه بدی و اندر آب و رطوبت دلیل کند آن آب بیند مردم آنجا تب شوند
و اگر اندر برج آبی باشد اندر آب روان و بلند باشد و اندر چاه و اگر زحل نیکو باشد و اندر برج آبی باشد بوستان بدی خاصه قوت ماه
با وی متصل باشد و اگر زحل رطوبت باشد دلیل قوت بدی آن چیز اندر چاه آب بود و مانند صرف و اگر دلیل زهره باشد نیکو جایی اندر خزینه
بدی و اگر اندر برج آبی باشد شراب خانه بدی و اگر اندر برج خاکی باشد خزینه لباس باشد و اگر دلیل مشتری باشد دلیل کند بر
خزینه مال و اگر شمس باشد دلیل کند بر ذکر عالمی و اگر عطارد باشد دلیل کند بر کتاب خانه و مانند صرف و اگر دلیل در نقش دایره
برج باشد دلیل کند بر سوراخها و هلیزه و اگر دلیل رطوبت باشد و کوکب رطوبت متصل باشد این اندر فرو تر بود یا زیر زمین و اگر اندر سعد
بود و کوکب سعد متصل بود بلندترین جایگاه بود یا اندر دیوارها و بوستان خانها باشد و چنین معلوم کن اندر زمین هست اگر دلیل
اوج بود اخبر بر روی زمین بود و اگر در حضیض بود اندر زمین باشد جایگاه قعر و مغاکه بتوان دانستن مقدار و نیکو اگر دلیل
اوج بحضیض رود و بخدود درجه است و دلیل اندر درجه اوج تا بدرجه دلیل طالع شهر نیکو و درجه هست و چند حد ستاره است و اگر درجه
بیست دلیل کند آب بر چیزی بلند و ظاهر زمین دلیل کرده باشد بهر درجه که بر است بود و اگر نزدیک تر دلیل کند بر چیزی که بر
بر است و اگر مایلان بعرض الارض باشد بر هر درجه بر هر درجه که اصبع دلیل کند و اگر دلیل اندر حضیض باشد ما بوج رود بمقدار
درجه از تحت الارض فوق الارض چنانکه نوشتم و اگر دلیل اندر وسط الطالع باشد از حضیض تا بجای آن رود بسوی اجهاز
باشد و طول و عرض زمین لاحق شد و فرو تر زمین چنان است یا اگر دم طرف باب بکار آید مر زمین آورده آن آب را از
زمین تا بدانی که مقدار باشد کند تا آب بر دل آید چنین باشد و مغاکه دانستن طول و عرض و عمق است بدایره قلاده دانستن
یا بالکل عمارات چنانکه ابو معشر گوید و اگر دلیل کند با کوکب است و فرو تر نزدیک می قول ابو معشر صواب است و این
خلالات یاد کردم و صورت نام از جهت آن سنگ که دلیل کنی و دفین کی است بکدام برج و بکدام درجه و از خط
مشرق یا مغرب یا جنوب یا شمال چند دور است و از مرکز زمین چند است آنجا که دفین آنجا باشد بهر جا که دلیل باشد از
جنوب و شمال باشد بود البعد تا جهاد قرب بکلی بدانی چنین باشد یا چنین باشد یا یصف یکی آنجا که دلیل از مرکز دایره تا بدرجه
دلیل زحل باشد بر بدان قیاس از مرکز آنجا که دفین آنجا باشد بر این است اخراج دفین و دیگر و آنچه بدان باشد ماند
اندر دانستن پنهان شده و کی پیدا شود اگر کسی بطلب بی پنهانی برج و خواهی بدانی که کدام وقت پیدا آید یا ظاهر شود اگر

یکی از چیزین

یکی از چیزین بصاحب طالع متصل شود خاصه اتصال از تربیع یا مقابله بدی و یا یکی از این چیزین بطالع آید یا ناظر باشد بآفرینش ناظر باشد
اندرین وقتها اتصال بکی آنکس ظاهر شود و اگر صاحب طالع یکی از این چیزین باشد هر وقت که اندر او تا طالع آید و خانه خویش
نظر کند اندر آن وقت ظاهر گردد اندر احکام بدی و نیکو نیکی حال سایل باید بنگرند اندر برج جهارم و اندر خداوند
و در دلیل است بدی و آفتاب دلیل است بدی و زحل نیز دلیل است بدی از بس این دلیلها مشتری نیز دلیل است بدی
و خداوند سهم و قاد دلیل بدی است و خداوند برج آفتاب دلیل بدی است و ارباب مثلثات جهارم دلیل بدی است و ارباب مثلثات
برج شمس دلیل بدی است هر کدام از این دلیلها قوت بدی دلیل بدان کوکب بدی سخن از بس باید گفتن و اگر آفتاب باشد اندر دلیل بدی
شهادت بدی یا اندر جهارم و مراجعه بدی و از نحوس و عدو بدی و صاحب آن برج نیز پاکیزه بدی دلیل کند بر نیکوی حال پدر و سلامت
صلاح تن و حال پدر که مولود حلال زاده بود و از کدر بد بود و اگر بزنان بدی تباه بود و اگر نحس اندر جهارم بدی یا از برج
و مقابله بدی دلیل کند بر ویران شدن خانه پدر و زنگانی او و اگر صاحب جهارم در خانه آفتاب بدی یا محترق اندر هبوط یا برج
اندر و بال دلیل کند بر فوت احادیث و بیماری و علت فنا امید و سعد و محنتها خاصه نیز که این همه اندر بر جهار زایل شود مولود
از پدر یتیم ماند و بدانکه عاقبت هر کار مر مولود را با خویشتن و تا بر مالک گردد و اگر سعد بدان جایگاه احتراق یا هبوط یا
و بال رسد یا از آفتاب آن ستاره بلا بکشد و اگر نحس اندر آنکند تباه شود و اگر شمس و صاحب جهارم هر دو اندر
قدر باشند حال پدر بس نیکو بود و قوت خاصه شود و بود ناظر و اگر نظر خسها باشد نعمتها رسد و دل مشغولی پدر بس آید و اگر شمس و
صاحب برج جهارم از طالع قطع بود پدر بس افتاد و گرد و دلها سعادت بسیار محنت رسد خاصه اگر بر جبال باشد یا ناظر نحس و اگر
قطع بود و ناظر سعد بود و مقبول بود سالم بدی و اگر صاحب طالع با آفتاب یا صاحب این برج نظر باشد یا اتصال مقبول بود
بیکدیگر مولود باید متفق باشد و بیکدیگر مهربان بود و یاری دارد در غم خوردن یکدیگر و اگر منصرف یکدیگر باشند یا اتصال تربیع و مقابله
باشند منازع یکدیگر و بدیر و بدکار باشند خاصه اگر میان ایشان قبول نبود و اگر قبول ایشان منازع باشند و غم خوار یکدیگر باشند و اگر
نحس اندر بخانه بود پدر مولود را هر کز نان مولود شود و چون مسقط النطفه اندر آن بزنگانی او و پدر آن که صاحب این
برج را از این برج مسقط بین و صاحب برج هم لا هر کدام از جای خویش ساقط بینی بدانکه آن مولود نه از آن پدر باشد معروف
راستی زاده پدر هر آن کو که مرد بود دلیل بدی صاحب آن برج و دلیل یا اندر مدت دلیل جدا است اگر اندر جهارم کوکب بود
غریب و دلیل بدی یا مادر تعیین پدر شد رفته و چون خداوند آن برج و دلیل باشد یاد دلیل آنها از مواضع خویش قطع
باشند جهاز یا کدام آن مولود باید بدی از آن مرکز و مشتری اگر خداوند جهارم اندر قدر بدی یا از سرف دلیل کند بر پدر سایل معروف
بدی یا بانداز آن برج اندر یکی و اندر جهار قطع بدی یا نحوس بدی دلیل کند بر پدر سایل مجهول بدی یا معیوب و اگر خداوند طالع اندر
قدر بدی یا اندر شرف نام معروف انتام بدی و اگر خداوند جهارم قوت بر ثبات انام بدی سایل قوت بدی و همچنین حکم کن از نظر و

اتصال سعد و نحس البرج الحادی عشر

اگر دو یا نه پسر که فرزند بدی باید بنگر بطالع و صاحب طالع و قمر و برج پنجم و صاحب
پنجم اگر صاحب طالع اندر پنجم بدی و با صاحب پنجم متصل باشد و پاکیزه از نحوس و از احتراق دلیل کند بر آنکه فرزند بدی بود و کار تردد
و جهد اگر اتصال صاحب پنجم با بدی یا اندر طالع بدی و پاک بدی از احتراق و جهت و نحوست فرزند نقش بدی بود و بدی و همچنین اتصال
قمر دلیل کند و اگر میان این دو اتصال نشود و لیکن نقل انور بدی یا جمع انور دلیل کند بر امید فرزند بطلب و جهد و تنها
و اگر قابل التدبیر قوت بدی و پاک بدی از آن همه عیبها و اندر عقد بدی فرزند بدی و اگر قابل التدبیر منحوس بدی یا رجع یا محترق یا در
هبوط یا ساقط فرزند بدی و لیکن تام نشود لا بلکه بجمع انور و نقل انور عود و انور امید فرزند بدی و لیکن دیر بدی
اگر مشتری بجایگاه نیکو بدی از طالع و منحوس نباشد و تحت الشعاع نیز نباشد دلیل کند بر بقای فرزند خاصه اگر بطالع ناظر باشد
اگر منحوس بدی فرزند بدی و اگر قمر منحوس متصل شود هر کز باز نیکو و فرزند نبود اگر سعد اندر خانه پنجم باشد فرزند بدی و اگر
نحس اندر عقد باشد یا ناظر بود فرزند نبود و به آب تن شود قول اوایل چنین گویند اگر بر سعد در طالع باشد هیچ مرا فرزند نباشد
بنگر بطالع اگر سعد اندر بدی یا صاحب طالع اندر طالع بدی یا در دهم باشد یا زهره هم یا در پنجم یا مشتری اندر جایگاه
نیکو بدی یا ارباب مثلثات خویش ناظر بدی و پاک باشد از همه عیبها دلیل کند بر امید فرزند بدی و اگر سایل امید بدی
بدی از آب تن باشد و اگر صاحب طالع اندر طالع یا اندر سابع بدی و مشتری اندر جایگاه نیکو بدی پس دلیل کند از آب تن
شود یا فرزند نشود و لیکن دیر تر و اگر نحس اندر طالع بدی یا ناظر کند اندر تربیع و مقابله و صاحب طالع اندر جایگاه بدی و مشتری ساقط
بدی یا اندر بیت الموت بدی یا تحت الشعاع دلیل کند بر کم فرزند و اگر باشد کمتر بیند و اگر سعد اندر پنجم باشد یا فرزند
بود و اگر نحس اندر بدی و مشتری ناظر علامت خیر بود پس فرزند بدی و لیکن دیر که فرزند بیند و اگر مشتری اندر بدی
بدی و مشتری فرزند باشد و صاحب جایگاه نیکو بدی پس فرزند بود بدیر تر بود و نیکوتر قول ابو معشر بلخی گوید بنگر بخانه پنجم
و جایگاه صاحب او و نظر ستارگان بدی و بخانه پنجم از نیک و بد اگر برج پنجم و صاحب او از نحسها و ستارگان زیان کار و بد
چنانکه از زحل و مریخ و صاحب پنجم و هفدهم و ششم پس دلیل کند بر بسیار فرزندان و صلاح ایشان و حرمت
ایشان است اندر برج پنجم و تربیع و مقابله او افتاده باشند یا صاحب پنجم تربیع و مقابله ایشان افتاده باشد این دلیل
نیک بود و کمی ناظر کمتر لا اگر صاحب پنجم اندر جایگاه نیک بدی و بخداوند اتصال کند دلیل کند بر مولود افزونی بسیار
بدی خاصه اندر برج بسیار فرزند بدی و مسعود بود پس اتصال صاحب طالع را بصاحب پنجم فرزند کمتر بدی و نیک باشد و
اگر اتصال ایشان بود و صاحب پنجم اندر جایگاه نیک باشد فرزند بسیار باشد و اگر صاحب پنجم با برج دوم
از جایگاه صاحب پنجم تا بدی کمتر از سعد و نحس یا اندر و که بدی اگر نظر سعد باشد بود یا سعد اندر بدی فرزند نشود
سلامت بود از نکبت و آفت و اگر نحس اندر بدی یا ناظر بدی دلیل کند بر فرزند اشتاب پس اگر آنکه آمده باشد بیم هلاک

بدی

بدی و اگر صاحب پنجم از ستارگان نحس بدی بفرزند آفت رسد و اگر صاحب پنجم اندر احتراق باشد و ششم و هفتم و دوازدهم یا زحل و مریخ نظر
دارد بیکدیگر ناظر باشند دلیل کند بر کم فرزند و آنچه بدی نکبت و آفت رسد و بیمار ناک شود هفتم خود و بر زن و اندر و بکدیگر صاحب پنجم
اگر اندر هبوط بود یا سوخته خویش بدی یا بمقام اول و یکی کوکب نیاز ناظر بدی یا منحوس دلیل کند بر افتادن فرزندان از جای بلند
و اگر فارغ نحس بدی یا اندر برج ثابت بدی دلیل هلاک بدی بدان افتاد و اگر ناظر سعد بدی یا اندر برج منقلب یا فرد بدی دلیل کند بر تلف
و اگر صاحب پنجم اندر برج عقیم بدی دلیل کم فرزند بود و اگر اندر برج بسیار فرزند بدی بزحل یا صاحب پنجم و سعد بود دلیل کند فرزندش
بسیار باشند و لیکن کمتر زند هر که کمتر زند سالم و دلیل آفتاب اندر برج جهارم قطع باشد یا فرزند زایل بدی بر مادر نامبارک و نا خوش
و شوم آید بدی و همچنین صاحب طالع اسما فرزند زایل بدی بر مادر نامبارک و شوم بدی مگر اندر سرف و حفظ خویش باشد اندر سعد
آفتاب به آنکه بنگ بود و دیگر بهر کوکب که اندر خانه فرزندان باشد اگر برج فرزندان باشد دلیل کند بر کم فرزندان و همچنین
اگر کوکب نحس اندر خانه فرزندان بود دلیل کند بر کم فرزندان و غنا ک بعضی سایل زنان و اگر صاحب پنجم اندر خانه خویش بدی یا ناظر باشد
دلیل فرزند بدی و همچنین اگر کوکب سعد اندر پنجم چند برج بود و مشتری و عطارد و قمر این همه دلیل فرزند بدی و اگر ماه اندر برج پنجم
یا اندر جایگاه باید که خانه فرزند آمده است یکی از اندرزان یا نظر افتاده است و اگر خداوند برج زهره بدی زهره منقبل
بدی اندر جه طالع تا در جه وسط اسما اندرین میان بدی او فرزند باشد وقت بزاد بود و مشتری اندر جایگاه نیکو بدی پس فرزند باشد خداوند
طالع متصل بدی بتربیع یا مقابله میان بدی و فرزند صورت بود و عدد اتفاق اگر اتصال بصورت بدی الفت و موافقت باشد
و باز بنگر و اگر صاحب پنجم اندر شرف بدی فرزند بزرگ و جاه رسد و اگر هبوط بود فرزند بدبخت بود و همچنین اگر راجع یا
محترق بدی یا منحوس و اگر صاحب پنجم از پنجم ساقط بدی او مطلع او کوکب نحس اندر او افتاده باشد فرزندان او نزیند و اگر ستارگان سعد
باشند بزایند و عمر یابند و اگر زحل مستقبل بدی خداوند خانه پنجم یا بر زهره و بر خداوند یا زهره هم و با این همه گفتیم این دلیل
منحی بدی یا قطع بود پنجم او را هیچ فرزند نبود و اگر انداز جماع نومید گشته بود و اگر ستاره سعد متصل بدی بدین دلیل فرزند
بدی و لذت جماع یابد و هر دو بدی و اگر زنب صاحب فرزندان باشد نیز بدی بدی در دانستن آنکه فرزند است و یکی فرزند بود
یا نه نگر اندر طالع تا پنجم اندرین میان کوکب سعد است یا بدانداز آن ستاره فرزند آید خاصه آن ستاره در خداوند پنجم بود
یا خداوند سهم الولد بود یا مشتری و اگر اندر میان کوکب نحس بود فرزند نبود و اگر آن دلیل که فرزند بدی اندر برج خویش بود
فرزند توام بدی بدان کوکب که بدی طالع نزدیک تر بدی آن فرزند بیشتر آید و فرو تر بطبع و کوکب آن ستاره که فرزند آید
حکم کن بهر زر و مادر که و سعد و نحس و از پس و پیش ترتیب کوکب بدی و اگر خواهی طالع آن مولود بدانی بنگر آن کوکب بخانه
خویش ظاهر است یا نه اگر ناظر بود طالع آن برج بود بدی همچنین چند کوکب بود و آن کوکب دلیل فرزند بود دلیل کند که فرزند
باید و همچنین نیز آن کوکب جایگاه مسقط النطفه بود ماه بود برج بود در عدد فرزندان در دو نوع کوید اگر اتصال

در عدد فرزندان

منتشر بایست پنجم تا بطالع بر قوای برج جزئیات هر فرزند و دیگران که اند نظر کن از بیت پنجم تا چند نگر تا نظر ندید فاما و کبر فرزندی
حساب کن و اگر کوکب در برج خود بیند او را هر فرزند تا کسی و هر کوکب که در برج مذبح بیند و اگر در برج ماده بیند نظر کن با
کوکبها ناظر ندید در بیت پنجم هر کوکب که از برج منحل منحی بیند یا ناظر منحی و رابط محترق بیند سقط اند و منوان دانست فرزند هفتم
خواهد بود آنکه بر طرف شده است یا خواهد شد بنا بر تدبیر و تعالیت بدید بیت پنجم آنکه کوکب که در برج آتش نهد دیگر قدرت پس فرزند اول
است و همچنین هر نوع دانست مرتبت یا ماده و همچنین توان دانست فرزند اولی است یا ماده هر کوکب که در نظر مقدم است بر بیت پنجم
آن شاهد فرزند اول است اگر در برج مرتبت مذبح باشد اگر در برج ماده است ماده باشد و مرد از دوم و سیم تا سیم فرزند دانست فرزند
طرف روی است بدیدن کشیم و هر کوکب از برج کوکب که دلیل فرزند بکوکب که دلیل فرزند بکند و مدلل خانه نظر از سر تا پا شد بنگر و سعادت
باشد و بر عکس عکس باشد اگر نظر کوکب خانه داشته باشد بجهت مادر اگر در خانه پدر بجهت پدر والله اعلم
در نگریستن بدانکه
بار تمام شود یا نه چنین معلوم شد فرزند یا بار است بنگر بصاحب پنجم اگر راجع بود و نه محترق و نه اندر هبوط و نه منحنی و نه از نظر
و نه از قمار نه دلیل کند بدانکه آن بار تمام شود و بسلامت بزاید و اگر منحنی باشد نظر با کوکب یا راجع یا محترق یا اندر هبوط بهاء دلیل
دهد که بر تباهی حمل و فرزند و قمر را و صاحب اند سائل نیز شرکت ده اندر این باب و از این نیز حکم کن چنانکه از صاحب پنجم گفتم
و اگر از این هر دو دلیلان یکی سلامت باشد و یکی فاسد و تباه باشد دلیل کند بر صلاح و سلامت فرزند و اگر هر دو دلیل مساوی باشد و یکی نیکو دلیل
کند بر تباهی حال حمل و فرزند یا بقاء قمر یا صاحب طالع بکوکب ساقط غیر مقبول دلیل کند بر فرو هل و اگر آنکه یاد کردیم همه سعود باشد
دلیل کند بر تمامی حمل و فرزند قول موصلا و روی گفته اگر قمر ممکن نباشد و مقارن بریخ باشد و متصل دلیل بر افتادن فرزند و تباه
نیز بود و همچنین بنگر بزایچه و هر اندر جایگاه بدی خاصه اندر عمر تباهی دلیل کند بر تباهی فرزند اندر شکم مادر قول اکابر
حکما گفته اند بنگر شانی شرف و بنگر بخی اندر و بنگر بزایچه و اگر بخی اندر و بنگر بزایچه خود اندر نظر از عمران بزاید یا
بجهت او انگاه بمیرد و اگر بجای بریخ نقل باشد فرزند شکم مادر بیرون نیامده بمیرد در نگریستن فرزند است یا یکی اگر
سایل پرسد از زندگانی آن است اندر شکم یا یکی نگر بطالع اگر برج خود بیند یا اندر و برج کوکب بیند یا خانه بیند و یا
کوکب سعود اندر و بدی دلیل کند فرزند اندر شکم مادر است و اگر هر دو این بدی بریخ و اگر نیز بدی باشد برج یا کوکب نهد هم بر دو قمر
به پنجم و صاحب پنجم اگر اندر برج محبوب بدی بود و اگر جز این بدی یکی اندر نگریستن آنکه فرزند چند است بنگر بخانه
پنجم و صاحب پنجم و قمر و صاحب ساعت هر کدام را از ازل و ابد نزدیک تر باشی با نظر کوکب سعود دلیل است اگر انصراف از مقارن
بدی بنگر تا هر بدی و اگر انصراف استدیس بود سه باشد و اگر از تربیع بدی چهار باشد و اگر تثلیث بدی سه باشد و اگر تسدیس باشد
و اگر از مقابله بدی هفت باشد و قول علی بن محمد ربیع که عدد بنگر بدلیل هر رجل و انسی زن واحد گردد و اگر در دلیل موجود
کشتن فرزند است یا میان آب باشد و تا چند بجهت هر روز بدی باشد بنگر دلیل طالع یا صاحب طالع یا قمر یا صاحب ساعت
کدام است هر دو بنگر بکار فرزند بنگر از انصراف دیگر باید فرزند چگونه منصرف است از مقابله و مقارن و تربیع و تثلیث و تسدیس چنانکه
اولا طالع و الاولاد یکی که در بدیه بر سد آن وقت بدی با اجتماع صاحب طالع پنجم اندر طالع پنجم بدی آن وقت بدی هر وقت صاحب
آن وقت بدی از این جزئیات شهادت و دلالت است هفتم هر کدام قوت و شهادت غالب تر حکم از قوی علی بن محمد رنگ صاحب طالع جنین و اندر دوم
است چنین آن فرزند بدی اندر شکم مادر بدی هفت هر وقت صاحب ثانی نیز متصل شود یا صاحب طالع دلیل کند در آن باب آن زن اندر
وقت باشد و همچنین اگر دلیل چنین صاحب ثانی نیز صاحب طالع اتصال کند یا بریخ اندر ساعت بزاید در نگریستن چاک
شدن فرزند بشکم مادر است یا نه سائل پرسد از میان مرض و میان فرزند حال منجم هست از نگاه عدد از حرف و شمس بنگر بصاحب طالع و قمر
اگر اندر بدی بود و مقبول باشد صاحب پنجم اندر طالع بدی و مقبول باشد و بیاید اگر دلیل اتصال باشد از سعود یا از نحوست یا از تربیع متفقه القوی و یا از متفقه
المطالع یا از متفقه الطریقه یکی که نظر کنند از تثلیث و تسدیس و تربیع و یا مقابله طبع دلیل کند بر موالات و الفت و مودت و صحابت
میان هر دو فرزند و اگر صاحب طالع پنجم اندر طالع بدی و مقبول باشد و نحوس یا میان او حرف دلیل اتصال عداوت بدی و یا از یکدیگر بر قطع
باشند و یا باتصال انصراف و تباهی زیادت شود این همه دلیل کند بر عداوت و مخالفت و مکاشفت میان هر دو فرزند و اگر یا باتصال موافق
سعد شناع افتد سعادت و حرص افزاید اگر نحس شناع افتد از سعادت کم کند تخلط اندر میان آید و انصراف آنکه بر کدام دلیل و مقبول
بدی آنکس را تخلیط اعتقاد دارد و شود و اگر یا باتصال مخالفت و عداوت نحس شناع افتد تباهی زیادت شود و اگر سعد شناع افتد
متوسط میان این دو را صلح کند در نگریستن حال رسول بر سالت چگونه آید اگر بر سد از رسول بجای فرستد چگونه باشد
باز سول از کجا بیاید چگونه آید بنگر بقمر و پنجم و صاحب پنجم این همه دلیل است بر رسول اگر ماه با پنجم از صاحب طالع منصرف شود و صاحب
سابع متصل شود یا از سابع بدی دلیل کند که این رسول از بخانه فرستد و اگر رسول ختم دار نیز از جایی آید اگر قمر یا صاحب پنجم از هفتم تو
شود یا صاحب طالع متصل شود یا بطالع آید دلیل کند که رسول بیاید و اگر از سلطان یا صاحب ختم دار از انصراف صاحب و صاحب اسما
شمس کسی را بدانکه قمر یا صاحب پنجم را بهر کدام دلیل و مقبول باشد سخن رسول کجا بدیه فرستد بر بدی و بهر کدام دلیل و مقبول نبود سخن رسول
آنجا نه رواج بدی و اما چگونگی گذاردن رسالت از انصراف نگر و از تربیع و مقابله و تسدیس و تثلیث و سعود سخن و از
جایگاه نیک و بد جز این را تامل نگر است همه سخنها بنگر دلیل رسول بهر کدام کوکب که نظر سعودت دارد بجانبی که کوکب دارد ترا بدید
و عنایت کند و بهر کدام کوکب که نظر عداوت بجانب اتفاق مخالفت و دور کند و اگر نظر سعد دارد خیر و سعادت و نیکوئی بدی و اگر
نظر نحس بود شر و تباهی و بلا آورد و اگر دلیل رسول اندر هبوط یا راجع یا اندر وبال بنحوس باشد رسول جانب بد و بد خوی و بد
اگر اندر شرف بدی اندر حظ خود بود و صفت و حیله رسول از دلیل و از آن بریخ دلیل اندر دست آن حکم
کن چنانکه اندر باب بند دیها یاد کنیم از اثر شرع اگر بر سند این رسول کار تمام کند یا نه اگر دلیل رسول اندر وقت بدی مقبول و سعود
بدی کار تمام کند بنیکوئی و اگر ناظر نحس تربیع یا مقابله بدی کار تمام کند بجد و شر و اگر نظر سعودت بدی بنیکوئی و اگر دلیل رسول
قطع باشد یا منحوس یا غیر مقبول آن کار تمام نتواند کردن نا امید باشد کرد خاصه نظر تربیع بدی بد بدنامی و تهمت باز آید و اگر نظر سعودت باشد

بهتر بدی و اگر دلیل راجع بدی رسول از راه باز آید و اگر دلیل رسالت پرسی از آنکه طالع مسئول عنه متصل شود یا کوکب که انصال اگر الا کوکب باشد
یا بجایگاه بد باشد یا هبوط و یا محترق شود دلیل رسول یا راجع رسول را حالی یا عاجز باز خود یا تباه یا بیمار و اگر آن کوکب سعود بدی و منقول
سعادت پیش آید و اگر آن کوکب از دلیل رسول منصرف شود بدلیل مسئول عنه انصال کند از آن رسول سود آید البرج السادس
الطالع و فیه احوال المرضی در دانستن دلیل بیماری و تا چند چیز بر سد از بیماری طالع و صاحب طالع و قمر دلیل است بر بیماری
و ششم و صاحب ششم و آن کوکب که از دلیل منصرف شود بدلیل مسئول عنه انصال کند از آن رسول سود آید البرج السادس
و صاحب خانه قمر مقابل اندر صاحب طالع آید همه دلیل عاقبت است هر کدام قوت شهادت بنحوس دلیل است بر عاقبت بیماری و اگر
صاحب ششم و سهم الشفا دلیل است بر طبیب و علم و آنچه از نفقات بیماران بر بیماران و صدقه و دست بریخ نحوست از دوم و از
صاحب دوم و سهم الشفا و علاج کنند و از نفع و اسما و صاحب ششم کنند و از آن کوکب که عطارد از منفعت و قوت و آنچه علاج کند
بعیز و روات معالجت از آن کوکب نگرند و صاحب طالع و معرفت متصل است و معرفت سبب بیماری از هفتم نگرند و صاحب ششم
در معرفت حال بیماری و دریافتن و بطلیموس و همچنین دلیل است بر طبیب و سقط اسما دلیل است بر بیماری
بریخ هفتم دلیل است بر بیماری و چهارم دلیل است بر دارو و عاقبت کار بیمار اگر ابتدای بیماری یا وقت سوال بخانه نحوس اندر طالع بدی دلیل کند که
دست طبیب نیاید کار بدی و آنچه علاج کند بیماری زیادت شود و ضعف کمتر بود و اگر سعد اندر طالع بدی طبیب بسیار دست بدی و آنچه بکند موافق
و سعد اگر کند و امید بهتر و منفعت بدی و اگر نحس اندر وسط اسما بدی دلیل کند بر تباهی حال بیمار و سخت بیماری و این بیماری خونی دارنده
بدی و همه آن کند که بیماری زیادت شود و اگر سعد بدی دلیل کند بر آنکه بیماری چیز آن نه کند و سبب بلغم باشد و بیماری پیش بدی و این بیماری
را زیادت نکند و بود و بی عاقبت باشد و اگر نحس اند هفتم بدی از آن بیماری بیماری دیگر تولد کند و دلیل کند بر زیادتی بیماری و تباهی
حال و اگر سعد بدی دلیل کند بر آنکه بیماری بی معالجت بود و سبک بدی و چیز بخشد در بیماری زیادت کند و اگر نحس اندر دوم و چهارم بدی هیچ
دارو منافع نباشد و همه زیان کند و هیچ غذا و آب بنوشیدن دارو نشاید دادن و اگر سعد بدی بر هر چه بدید بهر اندر دارو و غذا همه سود
منفعت کند و همچنین که از این باب گفتیم از باب اول تا آخر و از خداوند آن بر چهار از سوال و نحوس و از اتصال و انصراف
فیکا کیم بر کجا سعود بدی دلیل و اقبال بدی و هر کجا نحس بدی دلیل بر تباهی است صاحب هر کدام بریخ اسعد بدی یا نحس از آنکه حکم
حکم کن در نگریستن آنکه علت مرض بدی یا بر جان یا بر هر چه بدی آنکه طالع قمر دلیل تن است و صاحب طالع و شمس صاحب بریخ
قمر دلیل روح است ما شاء الله گوید که طالع و قمر نحس بدی یا نحوس یا ناظر بدی علت بر تن بدی و اگر صاحب طالع یا شمس یا صاحب بریخ قمر نحوس
بدی علت بر جان باشد و اگر هر دو نحوس بدی یا ناظر بدی علت بر تن و جان بدی و اگر سعدان خود اتصال کند بیماری بر تن باشد و اگر سعدان خالی باشد نحوس
باشد بیماری بر روح در معرفت آنکه علت بر ظاهر است یا بر باطن اگر صاحب ساعت اندر بریخ بدی یا اندر هفتم علت اندر باطن اندر

بیماری و متوسط باشد و کوکبی که اسد در وی حکم می‌کند و قمر در آن صاحب سادس نقلاء داشته و از برج سادس و از برج ساعی کوکب اگر اسد در آن باشد و متصل شود از برج
صاحب سادس و مدبر است اگر آن کوکب مغرب منفرد بود دلیل کند بر دوام علت و اگر آن کوکب مشترک منفرد بود دلیل کند بر نقل علت
نقل کردن و مدت روز کاش از وقت انصراف بعد دهر و چرا سال یا ماه یا روز بیشتر یا اندازه برج منقلب و بدبود وفات یا
وقت و مایل دلیل اما بدانکه انصراف قمر به بیماری دلالت قوت مرض و صواب تر بدانکه اگر دلیل بیماری عطارد بود دلیل کند بر گرانی زبان اندر
بیماری و اگر زحل بود دلیل کند بر لغوه و فالج و تشنج و غشی و جذام بر اندازه طبع برج و کوکب و اگر مشتری بود دلیل کند بر کم و اگر دلیل
بیماری آتشی دلیل کند بر تب و زیادت و اگر دلیل بیماری آب باشد دلیل کند بر علاج معده و همچنین دلیل بیماری صفت کوکب چنانکه از قمر گفتم و اگر دلیل
جاری اندر آخر برج باشد و بطیء دلیل کند بر گرفتن و اگر دلیل بهره باشد و کف قدم پای باشد فرو تر این اندامها اگر صاحب طالع قمر
یا دلیل دلیل کند بر ضعف و برج اندر وقت بیماری و دانستن آنکه بیماری بهتر شود یا نه بنگر بصاحب طالع
و بقمر و کدام اندر وقت بیماری طالع و دلیل است اگر دلیل آن طالع بهتر بود و صاحب هشتم ناظر بود و اندر تحت الشعاع نبود دلیل
بهتر شدن از بیماری اگر سعود منقلب شود دلیل بود بهتر شدن و اگر از سعود راجع باشد بیماری دراز کشد و لیکن بهتر گردد
و اگر قمر اندر تحت الارض باشد یعنی اندر هشتم و منقلب بکوکب اندر تحت الارض باشد و منحوس باشد دلیل کند بر هلاک و اگر قمر صاحب طالع متصل باشد
هلاک کند و اگر قمر فوق الارض باشد و بکوکب متصل شود اندر تحت الارض و اگر صاحب طالع اندر تحت الارض و قمر بکوکب متصل شود اندر هشتم
زایل النور و العدد بود دلیل بهتر شدن بود و اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل شود و قمر فاسد بود یا نبود و اگر قمر یا کوکب که بر وی نظر کند
بود اگر شرط بهتر شدن دلیل هلاک باشد و اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل شود و قمر فاسد بود یا نبود و اگر قمر یا کوکب که بر وی نظر کند
طالع بصاحب هشتم دلیل سخت بیماری و تباه باشد و اگر مقبول بیماری دراز کشد و آخر بهتر شود و اگر صاحب طالع بصاحب ثامن
متصل شود از نظر سعود بصاحب طالع اندر وقت دلیل بود و قمر صاحب ثامن بدرجه طالع رسد دلیل کند بر بیماری و اگر کوکب نحوس بصاحب
طالع اتصال ثامن بگیرد کند و صاحب طالع شرط بود و صاحب ثامن اندر وقت بیرون و اگر صاحب ثامن در طالع بود و صاحب طالع
یا قمر منحوس باشد بیرون و بود طالع اندر هفتم و منحوس باشد دلیل کند بر بیماری دراز کشد و اگر قمر مقبول بود و صاحب طالع
بصاحب ثامن متصل باشد دلیل کند بر سخت قابل التدبیر نیز منحوس باشد دلیل کند بر بیماری پس اگر آنکه بهتر شود یا صاحب ثانی اندر
اوتاد باشد اگر صاحب ثانی در فوق الارض باشد و بصاحب ثامن متصل شود اندر چهارم یا خانه هشتم دلیل کند بر هلاک و صاحب ثانی
و صاحب طالع ناظر بود و کوکب میان ایشان کمتر از دوازده درجه بود بدین هلاک شود و صاحب ثامن اندر وقت دلیل کند بر هلاک
طالع اندر احتراق رفته باشد و میان او و میان شمس کمتر از دوازده درجه بود بدین هلاک شود و همچنین اگر محترق شود و غیر مقبول
بود اگر کوکب که بر وی تدبیر بود بشمس یعنی غلبه و احتراق آب باشد و قمر یا وی باشد و دلیل است بر دلیل کند بر هلاک
رفتگان اگر کوکب مدبر بود بر ازان بیماری بیماران دیگر افتد و اگر مدبر ثابت باشد بر بیماری ثابت کند اگر قمر از کوکب مشرق منفرد باشد

دریابد بیماری شدت بود چیزی مکروه باشد و بوست تن خراشیده باشد کوشش چیب جگر مکروه مشترک باشد و لغو بدین زهره و دک
مریخ راست چشم راست قلب بود و خوف زوال بود و شمس راست دماغ نیز چپ بود و مثانه و بی زهره است زبان مرده و
استخوان مرده و واسطه عطارد راست چشم و مغز و شمس استخوان قمر راست سوده و باریک و بعاملی کنند و نیک است عمر بیماری
آب راست و اگر علت مرده باشد بر چیزی مریخ نامیده و بقمر رسد دلیل کند بر صلاح مرده و اگر علت از مرض چون جذام
زهره چهل و بقمر باید کوکب سر دلیل کند بر علاج معده و همچنین دلیل بیماری صفت کوکب چنانکه از قمر گفتم و اگر دلیل
جاری اندر آخر برج باشد و بطیء دلیل کند بر گرفتن و اگر دلیل بهره باشد و کف قدم پای باشد فرو تر این اندامها اگر صاحب طالع قمر
یا دلیل دلیل کند بر ضعف و برج اندر وقت بیماری و دانستن آنکه بیماری بهتر شود یا نه بنگر بصاحب طالع
و بقمر و کدام اندر وقت بیماری طالع و دلیل است اگر دلیل آن طالع بهتر بود و صاحب هشتم ناظر بود و اندر تحت الشعاع نبود دلیل
بهتر شدن از بیماری اگر سعود منقلب شود دلیل بود بهتر شدن و اگر از سعود راجع باشد بیماری دراز کشد و لیکن بهتر گردد
و اگر قمر اندر تحت الارض باشد یعنی اندر هشتم و منقلب بکوکب اندر تحت الارض باشد و منحوس باشد دلیل کند بر هلاک و اگر قمر صاحب طالع متصل باشد
هلاک کند و اگر قمر فوق الارض باشد و بکوکب متصل شود اندر تحت الارض و اگر صاحب طالع اندر تحت الارض و قمر بکوکب متصل شود اندر هشتم
زایل النور و العدد بود دلیل بهتر شدن بود و اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل شود و قمر فاسد بود یا نبود و اگر قمر یا کوکب که بر وی نظر کند
بود اگر شرط بهتر شدن دلیل هلاک باشد و اگر صاحب طالع بخداوند هشتم متصل شود و قمر فاسد بود یا نبود و اگر قمر یا کوکب که بر وی نظر کند
طالع بصاحب هشتم دلیل سخت بیماری و تباه باشد و اگر مقبول بیماری دراز کشد و آخر بهتر شود و اگر صاحب طالع بصاحب ثامن
متصل شود از نظر سعود بصاحب طالع اندر وقت دلیل بود و قمر صاحب ثامن بدرجه طالع رسد دلیل کند بر بیماری و اگر کوکب نحوس بصاحب
طالع اتصال ثامن بگیرد کند و صاحب طالع شرط بود و صاحب ثامن اندر وقت بیرون و اگر صاحب ثامن در طالع بود و صاحب طالع
یا قمر منحوس باشد بیرون و بود طالع اندر هفتم و منحوس باشد دلیل کند بر بیماری دراز کشد و اگر قمر مقبول بود و صاحب طالع
بصاحب ثامن متصل باشد دلیل کند بر سخت قابل التدبیر نیز منحوس باشد دلیل کند بر بیماری پس اگر آنکه بهتر شود یا صاحب ثانی اندر
اوتاد باشد اگر صاحب ثانی در فوق الارض باشد و بصاحب ثامن متصل شود اندر چهارم یا خانه هشتم دلیل کند بر هلاک و صاحب ثانی
و صاحب طالع ناظر بود و کوکب میان ایشان کمتر از دوازده درجه بود بدین هلاک شود و صاحب ثامن اندر وقت دلیل کند بر هلاک
طالع اندر احتراق رفته باشد و میان او و میان شمس کمتر از دوازده درجه بود بدین هلاک شود و همچنین اگر محترق شود و غیر مقبول
بود اگر کوکب که بر وی تدبیر بود بشمس یعنی غلبه و احتراق آب باشد و قمر یا وی باشد و دلیل است بر دلیل کند بر هلاک
رفتگان اگر کوکب مدبر بود بر ازان بیماری بیماران دیگر افتد و اگر مدبر ثابت باشد بر بیماری ثابت کند اگر قمر از کوکب مشرق منفرد باشد

بیماری شود و اگر آن کوکب مغرب منفرد باشد بیماری دیر بینید و اگر کوکب مشترک متصل شود دلیل بهتر شدن و اگر کوکب مغرب متصل
شود دلیل بود از بیماری و اندر باب بهتر شدن آن صاحب طالع سودان نظر بود و بناه تر آن بود که نظر ناظر بود و اندر وی دلیل
زود هلاک بود و بناه تر آن بود که نظر ناظر از برج و مقابله بود و اگر صاحب طالع اندر سادس بود و صاحب سادس اندر طالع باشد بیماری دراز
کشد تا آنگاه که کوکب از آن برج بیرون آید و همچنین اگر صاحب طالع صاحب سادس متصل شود یا صاحب سادس بصاحب طالع متصل باشد
و اگر صاحب طالع اندر جرم باشد یا اندر هشتم یا اندر هشتم بنگر بقمر که دلیل کند قمر از صلاح وقت آن باشد و اگر خطی اسیر باشد بنگر بهر برج
دوم و نگر دلیل مرگ باشد تاخیر کند بیماری بهتر شود و هلاک شود اگر طالع اندر هشتم و باشد و بیماری قوی تر است بر بیماری
ارسیم و نهم زیرا این برج دلیل کند بر خلاف بیماری و برج پنجم و یازدهم دلیل کند بر ثبات بیماری و سختی اندر وی و اگر خانه یا قمر قوی تر است بر بیماری
خانه سیم و نهم زیرا که صاحب خانه و صاحب طالع همچنین نحس کند صاحب هشتم کند اگر نحس باشد و خداوند هشتم اگر بدبود بخداوند دوم
دهد بدین آنکه هر هلاک نقص شود بیماری و همچنین انتقال قمر صاحب جرم یکدیگر اگر نحس باشد هشتم باشد و اگر اندر مقدار و قمر
شمس تدبیر کند دلیل هلاک باشد و همچنین اگر نحس باشد هشتم باشد و نیز اندر وقت یا اندر تربیع نحس دلیل هلاک باشد و اگر قمر
بقمر ناظر بود و قمر بیماری یکی بود یا ناظر باشد و صاحب طالع نیز سعود بود و طالع ناظر بود دلیل هلاک باشد و اگر صاحب بیت قمر بیماری
بیماری اندر اهلبیت خویش منزل صاحب باشد بود و بهتر آن باشد صاحب طالع صاحب بیت خویش یا ناظر بود و بهتر آن که صاحب طالع سودان نظر
بود از بیماری فوق و از نحس نظر باشد بود الا نیز بود اندر تحت الارض علامت بهتر است اگر نحس اندر وقت و بدتر آنست که در تحت الارض باشد و دلالت
هلاک باشد اگر نحس از طالع باشد و صاحب طالع باحتراق رفته باشد و قمر مجنون باشد و قمر منحوس باشد دلیل هلاک است اگر دلیل قمر بدبود بیمار و اگر احتراق
رفته باشد و نحس ناظر باشد صاحب طالع دلیل مرگ باشد و قول حکما و بعد کوکب اگر صاحب سادس و صاحب طالع برج سادس و قمر اندر
برج بیماری منقلب باشد و اندر اوتاد قطب باشد و نحس ناظر باشد دلیل بهتر شدن بیکبوی باشد و اگر جز این باشد و دلیل مرگ باشد و قول بطلمیوس گوید
اگر قمر و صاحب طالع از طالع یا اوتاد قطب باشد تا باعاقبت کار باشد بنگر باز بنگر باز تا دار و در نحس قوی تر باشد و قمر قطب بطلمیوس گوید
دلیل هلاک باشد و اگر سعود قوی تر باشد اندر اوتاد و قمر و صاحب سادس قطب باشد دلیل سلامت باشد و اگر قمر و طالع از آن برج باشد بیماری
اندر آن اندام باشد و نحس اندر آن برج باشد و اندر اوتاد آن برج دلیل سختی و هلاکی باشد و اگر سعود و صاحب نظر کند دلیل عافیت باشد و وقت
آنکه باشد و اگر سعود باشد بر سد اندر برج آن اندام بیماری است حکیم جالینوس گوید نیز دیدم بیماری و اندر وقت چیزی رسد بود و قمر بود که ناظر
بود کشتن مغربی است آن بیماری علاج نکرد و اندر تربیع نحس بهتر شد قول دیگر نحس صاحب طالع اندر هبوط بود
یا نحس یا محترق بیماری هلاک باشد و اگر اندر تحت الارض جمع شود بیمار و اگر نحس باشد و قمر منحوس باشد و اندر هبوط بود
مولود و معلوم باشد بنگر اندر کار بیماری طالع مولود و دانسته باشد و طالع بیماری اگر بدبود از بیماران جاب باشد و در اصل حمل
آنجا بود و یا زحل باشد ناظر بود دلیل سختی بیماری بود و اگر بر آنجا باشد بر آن برج دلیل این بود و یا زهره بود یا ناظر بود
امروز دلیل سختی حرارت بود و اگر آنجا باشد نحس باشد و اگر اصل آنجا باشد و کوام و زیاد برج یا ناظر بود بهم الاکبر و اگر قمر بر آنجا باشد و خانه قمر در اصل

آنجا

آنجا نحس بود و امروز باشد و آنجا سعود بود دلیل عافیت و سلامتی و اگر قمر باید از علت اندر شمس طالع اصل بود بر برج چهارم باشد و اندر اصل
نحس اندر بیماری آنجا باشد بود و دلیل سختی بیماری بود و اگر نحس مقارنه یا ناظر باشد اندر ابتدا علت دلیل کند بر هلاک و چیزی سعود ناظر بود دلیل عافیت
است و اگر قمر منقلب باشد بر برج اصل بود و بر کوکب نیز اگر کار روان صاحب مثلث چهارم است یا بود ناظر باشد و اندر اصل دلالت
این کوکب نیز با قمر بود دلیل کند و شمس و قمر نیز بنگر بیماری هلاک باشد اندر حکم چند ماه داشته بود یا ماه و دلالت اندر وقت و دلالت تا روز بیماری
روز یا هر جمع کن مولود بود و ماه هر شانزده روز بگیر در نیافتن روز یا فروز است نیز یا بر یا کن آنچه کوکب مولود هفت ماه را هر ساعت
بر روز در نیافتن روز یا فروز از برای یا بر یا کن آنچه کوکب مولود هفت ماه را هر ساعت مکن و مولود نه ماه را نود روز بگیر اگر
چیزی باشد از آن بیماری اندر بود بر بیماری و اگر هیچ چیز نباشد آن بیماری هلاک شود دیگر بنگر چند ساعت باشد شمس و قمر را بر جهان مکن عدد
روز تا آن وقت دلالت تا بدو بر بیماری اندر باشد و بین بر جهان اگر هیچ چیز نباشد ام مرگ باشد و اگر چیزی باشد بر هلاک بیماری شمس و قمر
قمر بر هیچ از آن وقت دلالت آن روز بیماری هزار روز باشد تا بیشتر بود بر جهان بر هیچ چیز بگذرند یعنی خانه نیکو آنچه چیزی باشد
و اگر ناظر شود بر هیچ از قول علی بن محمد ابی شریف مصنف این کتاب گوید بنگر بقمر اگر منفرد شود اندر ابتدا بر ناظر از آنکه مسعود بود بیماری آن کوکب
بر سبب آنکه اندر ام اندر وقت علت کوکب مسعود بیمار بر شود و اگر بدان نحس شعاع افکند یا بخار بیماری باشد اگر بازگردد و از آن جای
باز نگردد و اگر بازگردد آن کوکب قمر از منفرد شود نحس رسد یا شعاع افکند علت بیمار زیاد شود و اگر منفرد قمر رسد و اتصال کند
چند درجه بدرسد باشد از علت تا کسی و بیمار بهتر شود و اگر بخلاف اتصال کند علت زیاده شود و اگر نیز این صاحب طالع یا صاحب سادس
اتصال کند امید بهتر شدن باشد و اگر یکی از نیز صاحب سادس یا اتصال کند بدان وقت امید راحت قوی تر شدن
بود و اگر دلیل بیماری اندر سادس باشد دلیل کند بر سختی بیماری از علت علت تا بدانکه خانه دوازدهم دلیل مرگ است و بهتر شدن بیمار اگر صاحب
طالع یا صاحب سادس یا قمر بکوکب اتصال کند آن کوکب اندر خانه دوازدهم باشد اگر سعود باشد از آن بیماری راحت یابد و اگر نحس باشد و منفرد کند
طالع یا صاحب سادس یا قمر بکوکب اتصال کند و اگر نحس باشد و اگر جز این باشد بر برج بیند و اگر طالع یا صاحب طالع و دلیل تا
و اگر کوکب نحس باشد و اندر دوازدهم مراجع باشد بر هلاک کند و عافیت و راحت و اگر جز این باشد بر برج بیند و اگر طالع یا صاحب طالع و دلیل تا
باشد و اندر یک برج باشد دلیل سختی و دوام بیماری و سختی گرفتن بیماری و اگر مخالف باشد بیماری زود گشته و اگر صاحب طالع
طالع متصل شود بر فوق الارض باشد و اندر برج مشرقی و صاحب طالع اندر سطح سماء و فوق بود و تا خارج بود قبول کند آن بیماران بیماری راحت
باید و عافیت و اگر جز این باشد بر بیم هلاکی باشد و الله اعلم

در معرفت وقت بهتر شدن و مرگ بیمار و اگر دلالت مرگ هر وقت قمر با صاحب
طالع مقارنه کند یا صاحب هشتم بنحس دلیل منحوس کند به تربیع یا مقابله یا بمقارنه دلیل هلاکی باشد و اگر دلالت احتراق باشد هر وقت قمر بدرجه احتراق
رسد آن وقت دلیل مرگ بود بنگر با این طالع و قمر و با بین نحس قاطع باحتراق یا دلیل مرگ آن درجه تا با بین راجع کن بعدد اندر جهان
بیماری یا ماه بود باندازه برج منقلب و محدب و ثابت باندازه سرعت سیر و بطء قابل التدبیر دلیل مرگ آن دلیل از حمل کوکب باشد هر وقت که صاحب
ثانی بدرجه طالع رسد یا صاحب طالع یا قمر بدرجه بیت موت رسد آن وقت باشد بهتر شدن الا وقت بهتر شدن آن است که صاحب
طالع قوی باشد و مسعود بخانه شرف یا بر اسد خویش برسد یا شعاع دلیل کند و مغرب دلیل مشرق باشد از صاحب سادس و چیزی مستقیم کند صاحب ثانی
و قمر قطع باشد دلیل عافیت باشد و یا سعود باشد بدرجه طالع رسد و اندر درجه بدرجه دلیل برسند آن وقت دلیل بهتر شدن باشد از بیماری
و نگر سیتن حال اجزا و اوقات که معلوم شد بنگر بقمر و قمر نحس رسد یا بحد آن بیماری باشد و نحس بود و بیماری زیاده شود و از

وقتی که شعاع سعد یا بحال سعادتی و عافیت و راحت بسیکی بدید آید قول حکما بنگر یا ابتدا علت یا بوقت سؤال قرعه کنی که در چه
بود زیادتی کن بنگر یا بشعاع کی مریخ سیم مرکز هلاک باشد و اگر بعد سعد عافیت و راحت بسیار بود سالم صغیر آن کوکب
بخندان روغانیه باشد و یا بکار کاه و جهل در جبین زیاده کس هر کجا سرد بشعاع یا بحس حکم کن قرعه بکوکب بحس مهر نشت
قرعه بان کوکب بحصار کنند بفران یا تربیع یا مقابله دلیل شدت و مرگ باشد قرعه در چه بجهل در جبین زیاده سعد یا بحس یا بکوکب یا از این
در چه بحیلی افتوح کنند یا سعد کند پس از آنکه قرعه تربیع و مقابله بود دلیل انفصال علت باشد و زوال بیماری و راحت و عافیت آن
شاء الله تعالی آید بدانکه قرعه دلیل بیش است و سؤال دلیل غایت و راحت و فرق در تربیع سؤال مستقبل باشد قرعه قرعه باشد و قرعه باشد
قوه بیماری قوی بر دفع علت کند و بیماری اگر قرعه افتد ابتدا بیماری سعود باشد و زوال سؤال یا از کوکب مقبول دلیل کند بر
آسانی بحران اما اگر قرعه صاحب طالع افتد ابتدا علت اندر برج منقلب باشد یا از جنوب و سعود باشد و زوال سؤال یا از کوکب مقبول دلیل کند بر
مقبول دلیل کند بر بسیار بحران اما چون در طبیعت مختلف و مختلف چیزی روز بحران باشد بنگر قرعه کدام کوکب اتصال کند با صاحب طالع اگر
بکوکب سعد اتصال کند بحران بجید و آسان باشد و اگر بکوکب نحس اتصال کند علت و بیماری زیاده شود و بحران جید و تمام نباشد و اگر کنند منقوص
و اگر بکوکب نحس اتصال کند هر کدام قوی تر باشد در حکم کن و اگر اندر آن برج قرعه باشد اگر اتصال در برج باشد بحران بزودی
برج منقوص باشد و اگر اتصال بشمس باشد بحران از چیزی باشد که نحس طالعات کند و قوی ترین اتصال بمقارنه باشد بطول و عرض بنگر بموضع
قرعه روز اول و روز سیم و روز پنجم و روز هفتم و روز نهم و روز چهاردهم و روز بیست و یکم و روز بیست و هفتم و روز سی و
چهارم و روز بیست و ششم چیزی بدین روز شعاع افکند یکوکب سعود اگر بحران جید باشد و راحت و منفعت باشد و بکوکب نحس باشد
و چیزی شعاع یا بکوکب نحس بحران ناجید باشد و دشوار و سخت و شدت زیاده شود بیماری بنگر یا ابتدا علت یا بوقت سؤال
در چه موضع قرعه باشد که و یا چهل در چه بر دیم سیم روز چیزی شعت در چه زیاده کنی بر روز پنجم رسد اندر تدلیس اسیر باشد و آن
نوه در چه زیاده کند بر روز هفتم رسد اندر تربیع اسیر و چیزی صعود بیست در چه زیاده کنی اندر تثلیث اسیر باشد و چیزی صعود
بیست و در چه زیاده کنی بر روز هجدهم رسد اندر مقابله جاری خوش اما اول علت بوقت سؤال و چیزی حرارت بجهل در چه زیاده
کنی بر روز هفتم اندر تثلیث ایمن و چیزی بدیت هفتاد در چه زیاده کنی بر روز بیست یکم اندر تربیع ایمن و چیزی سعود در چه
زیاده کنی بر روز بیست و چهارم اندر تدلیس اسیر باشد و چیزی سعود در چه زیاده کنی بر روز بیست و ششم رسد بر بدان
جایگاه ماه علت ابتدا و اسؤال سائل این موضعها را یاد کردم نیک یاد دار هر کاه قرعه بدین موضع بکوکب نحس رسد
بیماری را خطر و آفت و بیم و دشواری باشد خاصه اگر بدین موضع صفت کوفی یا بدیه احراق و صدمت و خطر باشد و چیزی سعود قرعه
افکند بهتر باشد و چیزی بدین مواضع قرعه سعود باشد راحت و سلامت و تندرستی و بحران باشد و چیزی نحس بحران قرعه باشد متصل
اگر آن وقت بحران روز باشد زیان نکند خاصه تر ابتدا علت بروز باشد اگر بریع باشد و وقت بحران باشد و وقت بحران قرعه باشد متصل
خاصه تر علت بشب باشد اگر در هر و اگر ابتدا علت بروز باشد و چیزی بدین و مریخ بدین مواضع سخن بیشتر کند تا تمام و خون
رفتن بسیار یا مرگ فجاه و چیزی سعود شعاع افکند بهتر باشد و اگر ابتدا علت بشب باشد و چیزی بدین مواضع با سخن بیشتر کند
از بوت و قشع و یا بیخ بدین ماند و چیزی سعود نوا افکند میدانست باشد و چیزی سعود سخن در چیزی بدین مواضع بقمر باشد یا

طالع و حاضر قرار و وقت اجل نیز چنین دانند از صاحب هشتم تا صاحب طالع و ناحیت و شهر و چنین دانند از صاحب طالع و صاحب سابع
نیک بیماران باید لا اگر برج صعود بر دم باشد و صاحب طالع با وفا و نیکست از دمال بیشتر آید و اگر بود آنچه صاحب طالع برج
اندر برج آتش و صاحب طالع بود سخن کسا باشد و اگر آن برج بر صعود بیماری بود عارضه و مکروه و نیکست از بیماری پیش آید این
انکاه بود صاحب این برج اندر برج بهایم بود صاحب طالع بود سخن کسا باشد الا بیماران اندیشی دو میان کرنشود از آن بود صاحب این
سه چیز بود طبیعت مخالف آن برج بود صاحب طالع بود سخن کسا انکاه دلیل بیماری کند

در معرفت آنکه انکس بیمار است یا نه اگر بدانکه بیمار است یا نه و این معلوم شد بنگر قمر بدیا باید یافتن طالع نگر دیا صاحب طالع یا بقمر کرم
از آن برج بود یا بیماری بدیا طالع ناظر برج و دلیل است اگر دلیل اندر شش برج ماه صاحب آن منحی باشد یا بکدام موضع بنگر صاحب
طالع بکدام برج است و اندر آن سؤال نه بیماری برج و اگر جز این بیماری و اگر مسئول عنه منسوب باشد یا بقمر باشد یا اندر هبوط باشد
یا اندر وبال باشد اگر آن سؤال نه بیماری برج و اگر جز این بیماری و اگر مسئول عنه منسوب باشد یا بقمر چیزی بر دارد یا باید یافتن نیک
بدان برج و مسئول عنه منسوب است آن برج که طالع کی و خانه بیماری بدی از در حکم کن صاحب بر دارد کردم

در معرفت آنکه خال یا علامت بکدام اندام است اگر بر دیده علامت یا خال یافتن اندر چه بدن است یا بکدام موضع بنگر صاحب
طالع بکدام برج است خانه آن برج است بنگر کدام اندام است از آن برج بکوی که بدان اندام خال است یا علامت بنگر اندر برج که شش اگر
اندر دو کوکب باشد یا بنا که برج هشتم بکدام اندام منسوب است بدان اندام علامت باشد اگر برج صاحب طالع اندر آن برج باشد بوجه اول
علامت باول آن بود و اگر بوجه دوم بود علامت بر میانه اندام باشد و اگر بوجه سیم باشد علامت آخر آن اندام بود اگر صاحب سابع اندر وقوف
الا حرض باشد علامت سوء رایت باشد و اگر نکت الا حرض باشد علامت سوء رایت بود و چیزی که تو تفحص کنی بر تو معلوم شود علامت باطل
یا جراحت الله اعلم

در نگریستن احوال نکاح و مجرد بدیه تمام است اگر بیماری سؤال کند و بنده طالب مرگ تمام شود
یا نه بنگر طالع و قمر اندر سابع با صاحب سابع تصل باشد و صاحب سابع اندر طالع باشد و اگر بود و اگر میان آن نوع نفرت کنند
رد کنند یا جمع کنند از برج یا اندر تمام است و اگر اتصال بود بر یا نیابی و اگر بعداوت بدیه شوار و سخت و نقب بر آید و سنگ سیم بنگر
و صاحب سابع نظر بدیه و بنظر الا طالع دلیل کیر و اگر از در حکم کن و چنانکه صفت کردم از اتصال صاحب طالع با صاحب سابع و اگر
بر سال نظر اندر یا نیابی کردن سابع و حرارت دلیل کیر و اگر از در حکم کن چنانکه از بندگان کفتم و آن تن صفت بنده بنگر صاحب سابع و
عطارد اگر صاحب سابع و عطارد یا نظر صاحب سابع باشد و بنده با صاحب سابع و عطارد بود عطارد اندر دو شهادت بود اعتماد این دلیل کیر
بر آنکه بنده هندو بود و اگر برج یا مریخ را اندر شهادت باشد این حال دلیل کند بر بنده ترکی یا از جنس ترکان و اگر مشتری باشد
بنده از جنس عراقیان و اگر شمس باشد بنده از اقلیم شام باشد و موضع عراق و ترکان باشد و اگر زهره باشد و اگر چیزی یا مریخ باشد و اگر قمر باشد بنگر
مزاج بکدام دارد و از در حکم کن و اگر دلیل بنده در مراغم خویش باشد بنده خانه زاد بود و اگر اندر برج غریب باشد بنده غریب باشد و اگر
دلیل بنده سعود باشد یا اندر شرف این بنده مبارک بود و معروف باشد اندر بنده که بدولت رسد و اگر اندر هبوط باشد یا نحس این
بنده مجهول باشد و موضع بی نام و اگر دلیل بنده اندر وقت و بدو دلیل خداوند از وقت دلیل باشد خداوند بنده زیرست بنده و اگر هر
اندر وقت باشد بنده با خواجه برابر کند و اگر هر دو زایل باشند زیرست یکدیگر باشند اگر دلیل بنده اندر هفتم باشد و اگر دلیل بنده بتربیع یا مقابله دلیل خداوند باشد
این بنده با خداوند خویش خصومت کند و بجنگ اگر دلیل او بنده اندر هفتم باشد و اگر دلیل بنده بشش متصل باشد با صاحب دوم آن باشد
یا زدهم یا بدان که بر هر جایگاه باشد این بنده دوستکان باید بر مال خداوند خویش اما اگر اندر برج هشتم کوکب سعود باشد دلیل کند بر

نافرمانی بنده اگر دلیل بنده با صاحب هفتم یا صاحب هفتم بر دلیل بنده نظر باشد یا متصل باشد یا اندر برج هفتم یا با صاحب هفتم اندر سادس یا بدانیم که دلیل کند بر آنکه
بلاء از ما حاجیم بر رجع کردن باشد اگر دلیل بنده با صاحب هفتم یا صاحب هفتم بر دلیل منحی باشد یا اندر این بکار و غفلت باشد یا اگر زیاد و اگر مشتری سعود باشد یا اندر این بنده و اصلح باشد
و اگر بر رجع منحی باشد و دلیل بنده و کوکب زیاد باشد و اگر آفتاب سعود بود یا بعد کسب باشد یا کار فرا اگر کند و اگر آفتاب نحس باشد اگر کرد کوش و
بنده و دیگر دارای نیکو کار بنده و شغول و نیکو خود و نیکو طبع و فرمان بردار باشد و اگر بعطارد منحی باشد و اگر بعطارد سعود باشد و زیبه
و مرغ خداوند ذات و حرفت باشد و اگر بقمر منحی باشد اگر زیان باشد و اگر سعود باشد و نیک باشد یا بد کلید باشد

بنده اگر سر
که از اندر یا نه بنگر طالع و صاحب طالع و قمر که این دلیل بنده بر آن صاحب طالع است یا بر آن کس یا بر آن کوکب منحی و دیگر هیچ کوکب متصل نباشد دلیل
کند بر این بنده آزاد کنند و آزاد باشد و اگر چه این باشد آزاد نباشد و اگر دلیل طالع از صاحب طالع است یا آفتاب متصرف شود یا بکوکب دیگر
متصل شود این بنده از دست خداوند بیرون آید بدست خداوند دیگر افتد اگر دلیل طالع با دلیل خداوند متصل باشد یا بکوکب میان آن نور
نقل کنند یا بر یا دیگر کنند این بنده بر کنار از دست خداوند بیرون شود و از بند که نرهد و اگر دلیل بنده بصاحب طالع است یا با ماه یا با آفتاب یا
بکوکب اندر وسط اسما باشد یا مقبول باشد یا سعود باشد یا اتصال بود بر این بنده از خداوند شاد بیند و نیکو بود و خداوند بر وی رحم و
مهربان باشد و میانه یکدیگر الفت و موافقت باشد و اگر غیر مقبول باشد یا نحس باشد یا اتصال از علت باشد بر میان آن این بنده از خداوند باشد هر سه
بنده از تن در بیند و خداوند بر وی مهربان و بد کننده باشد و اگر دلیل بنده از دلایل خداوند مقبول باشد و دلیل خداوند از دلیل بنده
غیر مقبول باشد از خداوند نقل و منع شود و بنده بخداوند خویش متصل باشد و از آن باید با صاحب او اندر وقت باشد و اگر
منصرف باشد آزاد باید اگر هیچ کوکب متصل نشود

اگر مرد بر سد بنده خویش را آزاد کنم یا نه طالع با صاحب طالع دلیل خداوند
است بر سادس و صاحب دلیل بنده و اگر دلیل بنده از دلیل خداوند منصرف باشد هیچ کوکب متصل نشود این بنده از خداوندش آزاد باید و اگر
جز این بنده آزاد نباید این بنده را بیچون یا بر قول است هم بدان صفت حکم کن اگر دلیل است هم بدان صفت آزاد باید یا نه آزاد باید یا آزادی
دهد کند و اگر دلیل بنده قطب یا از اجرام این بنده ضعیف باشد یا معیوب کرده باشد اندر سادس بود یا دلیل بنده ماه باشد این بنده در وقت آزاد کنند
خدمت تا اگر دلیل بنده اندر عقد باشد این بنده فرو خته نشود تا از قید زایل نشود و اگر اندر برج منقلب باشد بنده منقلب باشد
معلق بکار باشد و اگر اندر برج ثابت باشد بنده فرو خته نشود این بنده ناصح باشد خداوند خویش را بدانه قوت برج و اگر برج سادس ذو جسدین
باشد نیز و عطارد اگر اندر شهادت باشد بنده کان بسیار باشد الله اعلم

در صفت آنکه این بنده از دست خداوند آزاد شود یا نه
اگر بر سد بنده از دست خداوند بر وی آزاد شود یا نه چون اصل باشد بر بدست چند رسم طالع و صاحب قمر دلیل بنده است نیز اسباب سیاه است
و وسط اسما و صاحب و آفتاب دلیل خداوند و یازدهم و صاحب دلیل خداوند دوم است و دوازدهم و صاحب دلیل خداوند سیم است تا نخستین
طالع خانه دوم خانه سیم خداوند آن این که از بیش یکدیگر باشند هر کوکب که اتصال کند از این خداوند بخداوند دیگر برسد و اگر برسد و اگر صاحب طالع
طالع از وسط اسما یا از آفتاب بنصرت شود و صاحب یازدهم اتصال کند از این خداوند بخداوند دیگر برسد و اگر اسباب سیاه باشد
اندر عقد باشد یا بکوکب ساقط شود از دست این خداوند بیرون نیاید و بکوکب متصل شود اندر نهم و سیم دلیل کند بر بیرون آمدن
از دست این خداوند و اگر صاحب این برجها متصل شود نیز بیرون آمدن بر و اگر صاحب طالع نحس باشد از برج بتربیع یا مقابله یا یا
یا زدهم اخراق بر این بنده پس از آنکه این خداوند بیرون آید بر دست خداوند دیگر و اگر صاحب طالع با صاحب هفتم و صاحب
حادث متصل شود از ملک این خداوند بیرون آید بخداوند دیگر رسد و اگر صاحب یازدهم منصرف باشد یا صاحب طالع یازدهم متصل

شود از مدت خداوند دوم بیرون آید بجهت اندیشه سیم رسد و بنگر که قمر با صاحب طالع اندر برج است بجهتی که با اتصال کند بود و هر اتصالی که خداوند باشد
بهر اتصال که موجود باشد از آنجا موافقت باشد و هر اتصالی که مخالفت باشد از آنجا عداوت باشد تا هر کجا که اتفاق بود بقول سعادت باشد و آنجا که مخالفت
باشد و منقطع و هر کجا که قبول نبود و منحوس باشد آنجا نیز تباهی و منقطع باشد

در معرفت آنکه مرد بنده فروخته شود یا نه

و خداوند اول دلیل خداوند است و ساده و صاحب سعادت دلیل بنده است آن خداوند که دوم است و صاحب دوم و خداوند دوم از این قمر
سیم خداوند طالع یا از خداوند طالع منصرف باشد و صاحب دوم متصل باشد برج دوم باشد این بنده فروخته شود بخداوند دیگر رسد و اگر بر از قمر
صاحب دوم یا از برج دوم منصرف شود و بدایت صاحب سیم متصل شود از دست آن خداوند بیرون آید بخداوند سیم رسد و اگر بجمیع کوکب اتصال
نبود و اصرار و اتصال صاحب طالع بود یا اندر وقت بود فعال اسیر باشد از دست این خداوند بیرون نشود و این بنده لاجاری بنشود و نظر
موقت دلیل نکوی و سعادت و موافقت شمس دلیل سوء قبول بود یا نحوست یا برج و مقابله دلیل عداوت و تباهی و نیاز باشد یا نحوست طالع بنشود
خداوند دلیل بنده هر کدام دلیل منحوس باشد تباهی آن بنده

در معرفت آنکه بنده بر سر هر اختر خداوند باشد و چند بود

هر اختر خداوند بنده و چند خداوند باشد بنگر که خداوند طالع با قمر کدام برج است و اندر آن برج از چند کوکب متصرف است بود هر کوکب خداوند
بود هر آنچه بنگر که بجز کوکب متصل شود با اتصال خداوند که متصل آن بلا که خانه نهم و خداوند نهم دلیل خداوند آن گذشته اند و سطات و
خداوند شمس آن خداوند نیست یا نوست و یا دوم و خداوند شمس آن خداوند بود بعد از آن خداوند باشد و اگر خداوند طالع با قمر از خداوند
نهم از خانه منصرف باشد یعنی خداوند گذشته بود یکی از تدبیر منصرف خداوند بود و اگر برج خرجیدن بود شمس خداوند گذشته بود
اگر بر تربیع بود خداوند بود و اگر تثلیث بود سه بود و اگر خرجیدن باشد شش بود و همچنین حکم با اتصال صاحب بیاید دوم و بخداوند
و بخداوند بیاید و اگر با خداوند بیاید چند بنده بود و چند بنده دیگر خداوند بود یا بقارنه یا تربیع یا تثلیث یا خرجیدن و خداوند شمس بنگر که خداوند
صاحب شمس بود همچنین آن بنده بود دلیل کند و اگر اتصال صاحب خرجیدن بود یا بقارنه یا تربیع یا مقابله یا تدبیر یا تثلیث و چنانکه خداوند
کند حکم کن چند بنده باشد

در معرفت آنکه بنده پرسد از دست این خداوند بهتر است یا دست دیگر اگر بنده پرسد

این خداوند با دوم بهتر یا این جاری اول و سیم بهتر است یا مرد دوم از خداوند بهتر است یا خداوند دیگر یا جاری دیگر یا مرد دیگر
بنگر صاحب طالع از اندر این برج است مقبول است یا مقبول بود یا نظر خداوند بود یا از نظر خداوند بود یا این جاری که خداوند باشد
و آن مرد از خداوند صحبت و مدت بیاری و اگر صاحب برج مقبول است یا مسعود بود یا خداوند دیگر یا جاری دیگر یا مرد دیگر و هر موافقت تر و
بهتر باشد یا باز بنگر اگر قمر بدان کوکب متصرف باشد مقبول است خداوند اول یا جاری اول یا مرد اول بهتر باشد و اگر بدان کوکب مقبول نباشد
از قمر بیت مدت خداوند دوم یا جاری دوم یا مرد دوم بهتر باشد و نیکوتر و اگر این دلیل بنگر بقمر و صاحب طالع اگر از اندر آن
برج است مقبول است آن خداوند یا جاری اول یا مرد اول بهتر باشد و اگر اندر برج دوم مقبول است یا مسعود و نگر بهتر باشد و همچنین حکم کن
با اتصال قمر یا صاحب طالع با قمر اگر اول خداوند یا جاری اول یا مرد اول با اتصال دوم خداوند دوم را و جاری دیگر یا هر کدام اتصال موافق
تر و مقبول تر و مسعود تر آن جاری و آن خداوند بهتر باشد و همچنین حکم کن هر کدام موافقت نمی از اندر دیگر اندر موافقت
نمی نیز بخواه و آنگاه و همچنین حکم کن اندر هر کدام که اندر دوم باشد یا یکی از خداوند از منزل بنده از اسرای و از سرای و

الظن

و بعد از آن ستاره شناس و ثنا و نیکویی باید و اگر قمر منحوس شود یا بعد از بعضی ساعات یا بهام یا هفتم یا چهارم و برج بود نظر باشد و برج نیز اندر خانه باشد
این موقوف بعد از ساعت باید بنده یا مرده و اگر قمر از چهارم یا وسط آسمان اندر نهم صاعد و برج و مشتری بر نظر باشد از تثلیث و یا
تربیع دلیل خلاص باشد و اگر قمر خالی اسیر باشد از طبیعت آن برج نگر که قمر اندر دست و اگر قمر اندر حمل یا میزان باشد دلیل کند بر
خلاص یافتن از حبس سرعت سیر خداوند آن این برج و اندر حبس غمناک باشد و یا رنگ آن اسب سیاه و اگر اندر ثور باشد از حبس باز
باز داشته باشند و مال آن ستانند و آنگاه رها یابد و اگر اندر جوزا باشد اگر سر و غلام باشد خلاص یابد و اندر حبس بود و همه جهان
حبس و جهنم قمر اندر آن برج بود رهایی نیابد بجهت پرواز آید سخت دیر باشد و تباه تر آن باشد و اندر خانها مشتری باشد و مشتری
با قمر نظر باشد و اگر خانها عطارد دلیل کند بر خیر و شر اندر حبس از جهت سرعت انتقال حال و اگر قمر اندر سرطان باشد دیر باشد اندر
حبس بود اما موافق تر و دلیل دیر تر و بقا باشد و اگر اندر اسد باشد دیر باشد از جهت مردی که و شیر افتاده باشد و اگر شمس قمر
ناظر باشد مرد زندگی حبس کند و اگر قمر سنبله باشد و مشتری دیر خلاص و بخلاص او اثر نبود و اگر اندر عقرب باشد دیر باشد و
لا آخر خلاص یابد و جهان جهان ثابت دلیل کند بر دیر حبس و صدای رهگذار و تباه تر خانها منزل باشد و اگر قمر اندر قوس باشد دلیل
کند بر دراز حبس و دیر ماندن و اگر اندر جدی باشد دلیل کند بر دیر ماندن زیرا این خانه منزل است دلیل کند بر دیری
و غم و شدت و یاری طلبی دشمنان بر دیر ماندن زیرا این خانه و مال قمر است اندر دلوی باشد اندر حبس دلیل کند بر دیری
و بیماری تباه بود و تباه تر بود و اگر اندر حوت باشد دلیل بر دراز بودن از جهت مردی که در حبس افتاده باشد و سبب وثاق از صاحب بیت قمر
و از موضع توان دانستن و از حال نظر و اتصال و از جایگاه و از زنده خانه آن فلک

در معرفت آنکه بیمار سحر است یا نه

اگر بیرنده بیمار سحر است یا نه بنگر خانه دوم و سیم و ششم و هشتم و دوازدهم اگر بگیرند این بیرنده در این موضع باشد و بخانه
متصل باشد عامه عطارد یا ذنب منسوب عنه سحر باشد و اگر نیز بنگر بنگر صاحب ساعت اگر اندر این مواضع باشد و بخانه
متصل باشد یا ذنب یا از آخر عقرب و اگر صاحب ساعت چنین نیز بنگر صاحب سهم السعاد از قمر دلیل کند چنانکه از
دیگر آن یاد کردم

در معرفت آنکه سحر دفین است یا ناگوار یا مستقر بنگر خانه چهارم از طالع اگر زحل اندر وسط
باشد یا مقابله باشد آن سحر دفین باشد یا تربیع یا مقابله بود نظر باشد و حرز اندوه باشد یا طعام یا شراب اندر داده باشند
و اگر زهره مشتری اندر چهارم باشد یا از تربیع و مقابله نظر باشد بحر کامه یا بادام یا روغن مالیده باشد و اگر شمس عطارد و ثنا
کرده باشند مقول محمد بن علی الشریف مصنف این کتاب گوید بنگر صاحب طالع و قمر و صاحب ساعت هر کدام از آن دو قمر
تر باشند و بدایا طالع ناظر بود یا نظر این سایل سحر باشد و آن کوکب دلیل طالع را نحوس کند دلیل کند سحر است اگر آن کوکب لفد برج
منقلب باشد سحر برق و رعد کرده باشند و اگر در برج خرجیدن باشد طعام و شراب باشد و هم برق و مالیده باشند
اگر برج ثابت باشد زیر زمین پنهان کرده باشند و اگر دلیل بر حمل متصل شود یا آن سحر در زمین پنهان کرده باشند و اگر برج نیز دلیل کند

که جایگاه نیز دلیل کند و اگر برج نیز منحوس باشد یا ناظر اندر سر او طعام داده باشند و اگر بسته منحوس باشد یا ناظر آن سحر و فسون و طلسم و جایگاه کرده باشند
و اگر بعطارد و منحوس باشد و بعقد و طلسم افسون کرده باشند و اندر برج باشد بنگر که آن برج بکدام جایگاه و موضع منسوب است بدان جایگاه
کن اگر خداوند تابانی است سحر کرده است یا نه بنگر صاحب آن برج که کوکب منحوس است دلیل کند اگر اندر دست اگر اندر برج نیز نگر بنگر و اگر
در برج ماه بهشت کرده باشد یا قول یکی بنگر اندر هفتم آن کس باشد که سحر کرده است از آن کوکب نحوس دلیل کند سحر است و خداوند خانه نیز دلیل کند
است و اگر ابره دلیلها اقسم دلیل کند سحر از اندر دوازدهم باشد و دلیل کند سحر است و صاحب برج اگر خداوند طالع بر برج باشد یا مشتری یا کوکب
باشد و یا اندر وقت قوی باشد سحر باشد و اگر کرده باشند و مکان کرده باشد و اگر اقسم آنگاه راست آید اگر نیز دلیل از جهت سحر بود باشد

در معرفت آنکه سحر بهتر شود یا نه بنگر که صاحب طالع اتصال کند بعد و صاحب مقبول با هم السعاد باشد و سودان طالع
با صاحب طالع ناظر باشد بهتر شود و اگر چنین باشد و هر دو شود فوق یکی بود محمد شریف مصنف این کتاب گوید دلیل بیمار فوق منصرف
عنه القمر باشد پس دلیل سحر نیز باشد و واجب کند اگر منصرف عنه القمر زحل عطارد یا مریخ یا ذنب باشد سحر است و اگر مشتری باشد سحر
بود و اگر زهره منصرف باشد سحر نیکو باشد و اگر از آن منصرف باشد فسون و تعویذ و طلسم بود بصفت حیلت اگر از صاحب
برج قمر است یا از صاحب برج صاحب طالع یا از صاحب برج قمر از دو منصرف است هر کدام از طالع یا صاحب طالع بقمر یا تربیع یا
مقابله یا مقارنه ناظر باشد از آن نحوست دلیل است هر کجا که کوکب منصرف عنه القمر آنجا باشد سحر است و اگر برج آبی
یا آتشی یا خاکی یا باد باشد بطلان موضع منسوب است چنانکه اندر خانه چهارم باشد و اندر صفت خانه و اندر صفت جایگاه سحر است

دو یاد کردیم بهم الجهر الشاهد اهل الطالع و فیها هم السایل

و نگر که متن کاذب و سود کن بر آید یا نه اگر بر سر دانند و شود
طالع و صاحب طالع و قمر و آن کوکب قمر از دو منصرف است دلیل باشد یا از هفتم و صاحب هفتم و آن کوکب قمر و منصرف است دلیل
منسوب عنه سحر است دلیل مردی و نیز دلیل کند اگر دلیل باشد از هفتم یا صاحب هفتم یا با هم منسوب عنه باشد منقطع باشد
آن تربیع برابر باشد یا ذنب و طلب اگر اتصال از سوت باشد یا بهالی و نیز برابر باشد اگر اتصال از عداوت باشد یا سوار و یکی و نیز برابر
و اگر مقارنه قمر و صاحب طالع باشد باشد برابر و اگر قمر صاحب هفتم باشد یا تربیع و سوار باشد یا تربیع و اگر اتصال میان این قبول
افتد نیز زیرا سخن یکدیگر باشند و استدلال باشند و اگر قبول نبود و سخن یکدیگر نشنوند و هر کدام آن سخن دیگر بیرون روند و اگر میان
ایشان اتصال نبود بنگر که کدام میان ایشان بود نظر کنند باید نظر کنند از دلیل که بر دیر ماندن کار بدست متوسطان و اگر اتصال
نبود باید انور نبود بنگر اتصال طبیعی از منقطع المطالع یا از منقطع القوی یا از منقطع الطریق از این بر جهت دلیل کند بر دلیل
مقبول تر باشد و مسعود بود از دو زمین و اهل دلیل منسوب است دلیل کند بر نیک خوبی و هر دلیل که منحوس باشد
یا غیر مقبول باشد دلیل کند بر تباهی و بدخویی و اگر آن کس و دلیل که اندر وقت بدی و در خوب باشد و همچنین حکم کن
هر دلیلی از دلیل و قطع و ابطال بود ضعیف تر و ناکارتر باشد بنگر که قابل اندر برابر اگر منحوس باشد یا کوکب نحوس آن قطع یا
سبب از سببها باشد و اتصال ملک باشد باز حجت و تباه کند و بر باید و همچنین اگر قابل التدبیر محترق باشد برج باشد دلیل تباهی حجت
و دانستن بر باید و تباهی از قبل که باشد اگر این نحس کننده و حاجت تباه کننده دلیل سایل مشغول عنه باشد
تباهی هم از جهت ایشان و اگر صاحب دوم باشد از قبل سایل باشد و اگر صاحب هفتم باشد از قبل مشغول عنه باشد یا صاحب دوم

و بعد

وهشتم دلیل کاین است و بیان کند و فرق تا هر از قبل کاین بر یا از قبل جهات و اگر صاحب سیم باشد تا هر از قبل اقرب سایل باشد و اگر صاحب نهم باشد از
قبل سفر یا از دین یا از قبل و قرابت مسئول عنه باشد و اگر بحثی کننده صاحب چهارم باشد تا هر از قبل حادثه و فساد از قبل پدران باشد از جهت سایل
اگر صاحب عطارد باشد تا هر از قبل سلطان باشد یا از قبل معاملت یا از قبل پدران مسئول عنه و اگر اندر نجم باشد صاحب عاشر باشد
عشر باشد تا هر از قبل فرزندان باشد و اگر صاحب سادس باشد و فرق از قبل علت و بیماری و غیب باشد یا از قبل بنده و مسئول عنه یا از قبل
اصل سایل از اصل بیش تباه شده باشد یا از قبل صاحب دخل و نقص باشد از قبل مسئول عنه و مفتکو باشد از قبل عیب و بیماری باشد
یا از قبل یا حسب باشد یعنی مسئول و اگر بحثی فاعل انفعال باشد یا از انفعال تا هر از قبل سلطان و متسوطان باشد و اگر بحثی کننده
کوکب جامع انفعال باشد و تا هر از قبل سایل که بحث کند آن کار بود یا از کسی آن کار باشد و در نیابد و اگر بحثی کننده در
برج نر باشد سایل برج نر کوکب مردم باشد و اگر کوکب ماده باشد یا برج مؤنث باشد

در معرفت آنکه از جه دیان کدام
را نکاح زود تر باید چون آن که دلیل کند بر برادران تزویج اگر در برج جوزا باشد دلیل کند بر آنکه این سایل از برج
ماکسی دیگر باشد که جز آنکه اندر وسم و فطاطوس باشد و بنگر بدلیل سایل و مسئول عنه هر کدام اندر وتد باشد زود تر کند لا بد آنکه
برج سایل دلیل آن نباشد یا آن مرکه سایل باشد است بتزویج یا کوکب اسکار و برج هشتم و صاحب هشتم دلیل نباشد طلاق کند و یا مرد
بجا مانده یا کسی اندر اعتراض کرده باشد و برج هشتم و صاحب هشتم دلیل مرد و یکی است اگر بگذرد مستقبل چیز خداوند طالع را اتصال
صاحب طالع بر سایل تزویج کند و اگر بحثی کننده صاحب طالع باشد اتصال بکوکبی پس آنکه صاحب سایع بکوکب اتصال کند دلیل
کند که سایل وقت تزویج کرده از مسئول عنه و اگر صاحب هشتم اندر وتد باشد یا بکوکب برج دوم متصل شود یا بکوکب دیگر پس آنکه
صاحب طالع اتصال کند مسئول عنه وقت تزویج کند لا بد آنکه اگر سایل مرد باشد صاحب طالع و شمس و کوکب منصرف عنه القمر
دلیل مرد است و صاحب هشتم و کوکب متصل القمر منه و قمر دلیل زن است لا اگر سایل زن باشد طالع و کوکب منصرف عنه القمر
منه و قمر دلیل زن است و صاحب هشتم و کوکب متصل القمر و شمس دلیل مرد است لا سایل انکاح باشد شمس است و صاحب و عاشر
اندر وتد است در حال سایع است و صاحب طالع و منظر و نجاح باشد برج و مستقبل ام است و صاحب هشتم و مسئول عنه زن را نکاح
است با صاحب و نکاح حال طالع است و صاحب نکاح مستقبل هم است و صاحب هشتم همچنین دلیل ایشان انصاف صاحب طالع موجب
و از اتصال ایشان با صاحب و مستقبل ان برج و صاحب آن برج که دلیل اندر نصر است دلیل ان نکاح باشد اندر حال ایشان نکاح باشد
و دیگر اگر در سؤال کند بر چند زن باشد بنگر تا برج تا قمر چند ماه باشد چند زن باشد و اگر زن سؤال کند که چند
شوی کنم بنگر تا از نه و تا شش چند برج نر است چند ان شوی کند و اگر دلیل از اتصال حکم کند و اگر زن سؤال کند که بنگر که خداوند
طالع اندر آن برج هست بگو که کوکب اتصال کند چنانکه با نه و اتصال تثلیث یا تسدیس یا تربیع یا مقابله است یا دلیل طالع
را دلیل نکاح اتصال باشد چنانکه از نه و یا کردم حکم کند چند چند ماه باشد چند زن باشد و اگر زن سؤال کند که چند
شوی کنم بنگر تا از نه و تا شش چند برج نر است چند ان شوی کند و اگر دلیل از اتصال حکم کند و اگر در برج ثابت باشد یا بعض
از دو دلیل یا یکی بر برج ثابت طالع یا صاحب آن یا بعض باشد و یا متصل طالع و صاحب آن اقرار اندر برج ثابت
باشد دلیل کند که دو شیوه باشد و یا کیزه از هم عیبها آنچه دلیل تا هر دو شیوه کند اگر اندر برج منقلب یا ذو جسدین باشد دلیل

کند

باب هشتم حکم راندن از برج طالع حال عمر سایل

بدانکه قمر دلیل است بر عمر جان خداوند خانه و هیولی بر تن و عمر سایل بر برج خداوند طالع و قمر را جمع اتصال
بدانکه قمر دلیل است بر عمر کند و هیولی بر تن و عمر سایل بر برج خداوند طالع و آن کوکب که از او منصرف باشد دلیل بر نوشتن نامه و آن
ستاره که قمر بدو پیوندد و خداوند هفتم دلیل نکند بر نامه بدو نوشته باشند و جایگاه قمر و عطارد دلیل بر نیک و بد نامه اگر نیک حال
ستاره که قمر بدو پیوندد و خداوند هفتم دلیل نکند بر نامه بدو نوشته باشند و جایگاه قمر و عطارد دلیل بر نیک و بد نامه اگر نیک حال
بود معنی آن نیکوی و خیر باشد و اگر بد حال باشد بخلاف این و نیکو که تا در کدام خانه باشد از آن جنس دلیل کند چنانکه دهم از جهت سلطان
و ششم از بندگان و بیماری و همچنین بر کشتی قمر از ستارگان دلیل کند از آن جنس باشد و چون قمر بر نظر اختر طالع باشد معنی طالع خبر دهد
و بر نظر و تسدیس بخلاف این هر وقت چون قمر بعطارد پیوندد یا دلیل واجب کند از نامه یا مهر باشد یا باب نهم از برج دوم مال اتصال
فقط خداوند طالع و قمر طالع یا بحال اندر دوم و پیوستن بعطارد دلیل صاحب یافتن مال اگر بر نظر اختر باشد یا با او خواهد بود و بنگر
و نگه باید کرد تا دلیل اندر کدام خانه باشد از آن جنس باشد چنانکه اندر نهم باشد اگر خبر باید پیوستن او بر بازرگان همچنین نگه باید داشت
چه اگر پیوستن بصاحب خداوند برج و خداوند زوج باشد و بنده زن و نان و خادم و حاجت و جواهر باشد و بر این قیاس بهم سعادت
بضرورت نگاه باید داشتن که خیر هر چه تمام تر دارد و اگر از جهت پادشاه طلب دارد باید دید اتصال خداوند طالع بخداوند وسط
سماء جای شمس و مشتری چه ان موجب دلیل کند و در همه اتصالها قبول نگاه باید کرد تا بازرگان تجاره از بهر تجاره دلیل از جای عطارد بیرون
باید آوردن از قوت ذاتی و عزت و جای جایگاه او و قمر همچنین چون صاحب بود سماء خود فرا بیند و سیر تمام کند منفعت بسیار باید از آن
باب نهم اربع یضیحت اگر از تو نصیحت بر سد بوسط اما حال نگه کن اگر سعد اندر وسط باشد خداوند اتصال بسعدان دارد صحت
راست است و مراد بود و اگر بخلاف این بود و قطع کوید و طلب یاد نی و فساد کند و در فرع و سیر حال عطارد و باید دید و اتصال
قمر تا کدام ستاره است اگر سعد بود بهار احراق و حجت و نظر نیک خبر خوب بود و درست و اگر بخلاف این بود بصواب خداوند طالع
تحت اتصال بود آن جنبه نیک ماند و بر همه کس ظاهر شود طالع و قمر اندر برج مجمع الطلوع دلیل بود از خبر دروغ است اندر ساعت
وقت مسئله نگه کن اگر بمدد جهار زایل بود چنانکه سیم و ششم و نهم و دوازدهم خبر دروغ بود و همچنین اگر خداوند ساعت در
برج سعد بود خبر راست بود و در برج نحس خبر دروغ بود و خواهران و برادران و خواهران اندر برج سیم خداوند زوج و مثلثه
خانه سیم نگه باید کردن و اتصال آن بیکدیگر و از علم باب یازدهم از برج چهارم پدر برج چهارم و خداوند و شمس و ارباب
مثلثات برج چهارم و شمس دلیل حال پدران بود چنین دلیل و باید قمر حال دلیل بود بر سعادت و فرود و نظر آفتاب بر عطارد
بد نیک بود و اگر کوکب نگرند بقدر تیغ ضعف و دور و سیر آمد و مریخ دلیل هلاک مال پدران بود و خداوند خدمت دلیل
تن و سیر بد بود یا دهم و خداوند و دلیل و مرکب هشتم خانه است و او بر دیگر احوال چون عمل و طلب مرد نند چنانکه از
بدانکه حکم راندن از برج طالع حال عمر سایل

برج سعد بود خبر راست بود و در برج نحس خبر دروغ بود و همچنین اگر خداوند ساعت در
خانه سیم نگه باید کردن و اتصال آن بیکدیگر و از علم باب یازدهم از برج چهارم پدر برج چهارم و خداوند و شمس و ارباب
مثلثات برج چهارم و شمس دلیل حال پدران بود چنین دلیل و باید قمر حال دلیل بود بر سعادت و فرود و نظر آفتاب بر عطارد
بد نیک بود و اگر کوکب نگرند بقدر تیغ ضعف و دور و سیر آمد و مریخ دلیل هلاک مال پدران بود و خداوند خدمت دلیل
تن و سیر بد بود یا دهم و خداوند و دلیل و مرکب هشتم خانه است و او بر دیگر احوال چون عمل و طلب مرد نند چنانکه از
بدانکه حکم راندن از برج طالع حال عمر سایل

بر خداوند ضمیر کوهم بر ان قیاس باید کفتن ملک و عقار طالع و خداوند و دلیل خرید است و هفتم و خداوند و دلیل و فروشند

چهارم و خداوند و دلیل آن چیز که مرد فروشند و دهم بهار آن اگر خداوند عشر با خداوند طالع و هفتم مکر یا قبل و جمع دلیل بر تمام شدن برج حاصل اگر
ماقبول بود و بر نظر اختر باشد منفعت یابد و خرم بود خداوند چهارم چیزی منحوس بود دلیل کند آن عقار بیرون است و اگر راجع بود یا منحوس
در هبوط همچنین فروشند بهم عقار آنکه کوکب اگر سعود بود تسلیل بود بر آبادانی و منحوس بر ویرانی و الله اعلم باب دوازدهم از برج نجم طلب فرزند
پیوستن خداوند طالع و قمر بخداوند خانه پنجم و پیوستن خداوند پنجم و خداوند طالع یا در صدر او بود بر فرزند دلیل است بر بود فرزند و نظر عطارد یا
طالع همچنین اگر مستر اندر وتد بود بر فرزند و بدر و عزیزی دیر اگر برج پنجم و خداوند پنجم و خداوند عشر و قمر اندر چهار برج باشند
دلیل بود بر پسر و اگر دو بر جهار ماده باشند دلیل کند بر دختر و هر وقت چون کوکبان بیشتر در جهار برج باشند دلیل بود بر پسر و اگر جهار برج
ماده باشند و خبر دلیل تولد و تعزیت ستارگان همچنین آتش و اگر از آبستنی پرسند چون خداوند طالع و قمر اندر برج باشند یا ستاره و هندو که
اندر وتد بود یا خداوند طالع بکوکب پیوندد مقبول یا قابل تدبیر قمر ستاره بود سعود دلیل بود بر آبستنی و همچنین گفته اند چون خداوند
پنجم اندر طالع بود یا وسط یا خاصه خداوند خانه قمر اندر وتد بود بر آبستنی دست بر و همچنین گفته اند چون خداوند پنجم اندر طالع بود یا وسط
سماء خاصه خداوند خانه قمر اندر وتد بود بر آبستنی دست بود اگر خداوند پنجم منحوس بود یا راجع یا محترق فرزند بیفتد و مردان تمام کند سعود
خداوند پنجم دلیل سعود است و قمر انسان را و آن کوکب که خداوند پنجم قمر بدو پیوندد معنی آن پیغام بود و چون خداوند طالع و قمر بخداوند
هفتم پیوسته یابی حکم کن که بقصد رسید انسان را و خداوند هفتم دلیل بود بر بازگشتن رسول یا بر رسیدن و چون خداوند طالع و قمر بخداوند
و قمر دلیل بیاید رسیدن و خداوند سوم و آن کوکب که قمر از و منصرف بود دلیل کند بر علت و بیماری و عاقبت کار از جهار و خداوند
رنج و خشم و بزرگی و معالجت کردن از بهر خداوند و خداوند و فقه از دوم و خداوند و هم معاش و هم کار و هشتم و خداوند
بر سبب مرگ از هفتم و خداوند و دلیلها که کن و بر حسب موافقت و مزاجها سعود و نحوس حکم کن و الله اعلم علت و خاصیت
آن است خداوند خانه بیماری باشد یعنی آن تحت الارض باشد بیماری پنهان بود اندر باطن تن و اگر فوق الارض بود بیماری ظاهر بود
چیز طالع منحوس بود دلیل بر تباهی تن و اگر خداوند منحوس باشد علت اندر نفس نگه کن اگر منحوس از جهت خلل بود از مزاج بود و اگر
از جهت مریخ اگر مرا اگر خداوند بیماری که علت اندر کدام اندام است چنانکه اندر مدخل گفته ایم و هر برجی که دلیل بود بر سر و بر بن شش برج منحوس
و هم بر ان قیاس اندر دوازده خانه چنانکه حمل دلیل بود بر سر و بر بن شش برج منحوس
دلیل کند علت اندر اعضای خصوصی اگر خداوند طالع و قمر اندر وتد باشند و منحوس و خداوند خانه هشتم و بخت شعاع دلیل
کند بر بود و اگر قمر بکوکب پیوندد سعود دلیل کند بر زود بر شدن پیوستن خداوند طالع و هشتم دلیل بود بر تباهی نگه کن اندر قمر
که هر وقت چون منحوس سعد بیفزاید بدان که آن بیمار را که ابتدا بیماری بر وی شده بود بیشتر سعود و نحوس بر تباهی نگه کن اندر قمر
بوده اگر بنده بر سر احوال او چون او را بفروشند چگونه بدانند کن اندر خداوند طالع و خداوند و هفتم تا کدام قوی تر است هم اگر خداوند

طالع

طالع قوی تر باشد که او را بدار بهتر بود و اگر خداوند هفتم قوی حال تر بود او را که خرد بهتر بود باز گشته قمر و عطارد و عادت ایشان از سعود و نحوس بر جهات منقلب دلیل
بود بر سعود خلاص یافتن بهتر بود و اگر چنین بود فلان را پس و عدد اتصال کند مقبول دلیل کند خلاص باید از سعود امید خداوند طالع منحوس و عطارد بود
ناظر سعود خلاص یابد باب چهارم از برج هفتم ترتیب طالع و خداوند و قمر و آن ستاره قمر از و بر گرفته دلیل بر سعد است هفتم و خداوند
و آن ستاره که قمر بدو پیوندد دلیل کن اگر از بهر مرد و سر و آفتاب انبار باید کردن از بهر مرد و از بهر زن پس نگه کن اندر اتصال و عطارد بر
بر ان کوه واجب کند اگر بنظر اختر باشد یا قبول و مدت زود تمام شود یا موافقت و حرمت و اگر بخلاف این بود حکم بر یا کوکب باید کردن و هر وقت
شمس بر طالع زایل مرد را بیشتر رسد و اگر زهره بر طالع زایل مرد را افزون رسد اگر قمر منحوس باشد دلیل کند بر نیامدن کار اگر برج نحس باشد و
اگر زهره مرد و تیر و اگر ماده باشد و هر وقت اندر هفتم ستاره باشد یا نظر هفتم صفت زن از ان دلیل باید گفتن و اگر خداوند طالع و برج
و خداوند عشر و اتصال قمر خداوند صورت که باید دانستن و هر وقت چون اندر طالع بود و شمس دوم اندر هفتم آن بجایگاه تمام بود اگر بنظر طالع
و خداوند و قمر دلیل خداوند ساعت هفتم و خداوند و دلیل که بحث کند و گفته اند شمس و سماء دلیل کن و گفته اند شمس و وسط دلیل خداوند
طالع و هفتم بود و متصل باشد اگر دو اتفاق طالع باشد یا در اتفاق دشمن باشد یا در اتفاق خداوند قمر اندر هفتم است که قمر و خداوند
مشرق از شهر رفته بود و اگر در بهار غروب بود پیوستن خداوند طالع و قمر بخداوند وسط سماء شمس باخداوند خانه قمر دلیل کند
بر کجا باز باید دید از دوم و دهم و قمر و خداوند خانه شمس که اگر نهادت نقل بود بیشتر بود آن دزد بحیلت کرده اند
در کردن و پنهانی باب پنجم از برج هشتم بهای کاهرده و غضب کرده اند و اگر مشتری بود قصد کرده باشد و ابتدا و بر سبیل بود و اگر
نه بود همچنین لیکن بطریق باز و خشم و اگر آفتاب بود از خداوند و نسب بود و اگر عطارد بود از جهت قرب و نزدیک فرزند و مانند بود
اگر نحس سهم سعادت نظر دارد از سیل این دیگر چیز اندیشه است و اگر بنظر سعود بود این سعادت نداشته است نگه کن اندر خداوند طالع و خداوند
وسط سماء یا دوم و هفتم از اتصال موت دلیل کند باز باید و اگر این دلیلها گفتم اتصال بخداوند طالع کند خبر باز آورند اگر نیز از
نظر اختر بر طالع کند دلیل بود همچنین باز آورند اگر نیز از بنظر اختر طالع کند دلیل بود بر باز یافتن آنچه دزدیده باشند بر که خداوند طالع
و هفتم بیکدیگر اتصال دارند نظر باشد بر دزد و همچنین اگر خداوند طالع بستاره پیوندد و در وسط سماء چیز خداوند سابع تحت شعاع بود و خداوند
طالع با او گرد دزد بیکدیگر و چون آن کوکب دلیل بود بر دزد و اعلم برج بود کوکب بر او در میانه برج بر نا و در آخر برج و نگه کن تا دلیل کدام
ستاره است و اندر کدام برج و مغرب و شرق اگر دلیل سال از دو بود خصم طالع و خداوند و آن کوکب قمر از و منصرف بود دلیل
سال آن و هفتم و خداوند و آن ستاره که اندر او بود دلیل آن حال و قمر اندر سنه خویش دلیل طاوس و حکم کن نگه کن اندر حال این دلیلها
یاد کردم از نیکی و بد و صفت و اتصال بر ان جمله واجب کند بر معرفت غلبه و عاقبت کار و صلاح و فساد و انبار هم
این دلیلها گفتم و معنی انبار و همچنین و خداوند دلیل حکم نگاه باید کرد تا بنه و عاقبت کار از تدبیر الله تعالی نحو نقص و از بهر
منفوت سعود از وسط سماء کما یکی اگر معلوم کرد ابتدا مسئله که است طالع بر حکم کدام کس واجب کند بدانکه طالع آنکس بر او رسان
مهتر بود و سایع دلیل آنکه مهتر بود و الله اعلم باب پنجم از برج هشتم میراث نگه کن اندر برج هشتم و خداوند و اگر دلیل
طالع و خداوند هشتم اتصال یافتن بر حکم از آنکه اغیار اتصال یابد اگر بنظر اختر باشد و اگر از نظر اختر بود بر برج و مصیبت و وصیت

اگر بیخ اندر قدر بیست مربع بیخ هزده باشد و اگر طالع ثابت باشد و خداوند وسط و قمر اندر بیخ ثابت باشد یا مانده باشد نزدیکتر از بیخ نهم از بیخ سفر طالع خداوند
دلیل بلا بیکه دلیل و بیخ نهم و خداوند وسط از بهر سفر و نهم سعادت و خداوند عشق خداوند بیخ سیم از بهر راه و بیخ هفتم و خداوند وسط و هم
و خداوند عشق از بهر آن زنان که در قصد آنجا دارد و بیخ دوم و خداوند وسط و خداوند عشق از بهر جهات و وندان و از بهر عاقبت
کار این و از بیخ نگاه کن طالع دلیل این مشتری بود و دوم ماه سیم و قوت و چهارم چهار پایان که با او بود پنجم جای و قتی اندر او شد و دشمن
هفتم سخن و تیر و ششم آنچه اندر صحبت او بود نهم آب و فراخی و تنگی زندگانی اندر او دهم عمل یازدهم حاجت و سود دوازدهم حاجت و دفع و قوت
دلیلها سخت بدلیلها ناتمام نهم پیوند و واجب کند از بهر عمل سفر و دست خرید هر زه نتواند کرد سخت و اگر دلیلها طالع بدلیلها
سفر پیوند از بهر نهوت نگرند متبع اگر نهم عزیز بعد اندر سیم از نهم بدلیل کند در صحبت و صحابت اسباب بماند و قرنگه کن اگر خانه
سیر بیخ اندر مغرب و شکر دان هر دو و انصراف از عمل بعوض تنهائی و از مشتری از بهر بیخ نهمی بر پیدا کن سیم جهت یاد کسان هر دو
انداخته و بجهت زنان از انتظار و از بهر علم و تجارت همچنین اندر انصاف نگاه کن و بر بیخ موجب حکم زمان هر وقت چون دلیل و بیخ او و طالع و
خداوند عشق اعلی بدین وقت بود و نهار بیخ و خداوند اگر مختلف باشد حکم زمان نگاه کن تهاد بیشتر دار و غائب نگه کن اندر خداوند طالع
و جایگاه کس اگر اندر طالع بود یا کسی از بیخ بود و حرکت بیخ و دلیل کند بر امل خداوند طالع اندر صایع یا وقتها دلیل کند
حرب بر دو و نظر اندر آید و اگر اندر نهم و سیم بود اندر او باز و قمر آید اگر قطب دلیل صاحب و بیر و مدد و در آن خانه خداوند طالع نحوس
بود اگر جایب جنوب دلیل چیزی برادر و پدر و فرزند و خانه این نگاه کن خداوند خانه خداوند طالع و اتصال قمر دلیل بود بر
آمدن غایب و چیزی عطارد و منصرف یا بی دلیل غایب و متصل بخداوند طالع یا انصراف زمین و پیوستن بدان دلیل کند بر نامه آمدن خواب
نهم و میزان و خداوند نهم و آن ستارگان در نهم طالع و دوم و چهارم بیشتر دلیل خواب بود اگر خداوند نهم مسعود بود و در جایگاه نیک
خوب دلیل خیر و ملوک و اگر منحوس بود بیم و ترس و کشتن و بباید دید تا در خانه کدام ستاره است بر آن مزاج و طبع دلیل کند بر آنکه
مریخ خیر یکتن و آشوب و بر جهان همچنین چنانکه بیخ آبی باز کند و اگر ستاره در نهم بود همچنین چنانکه مشتری بغیر از و عالمان
و زنان و اگر زهره و بر این قیاس نگاه دار و دلیل بعد یا بعد آب سفر قدیم از بیخ دهم مادر بیخ دهم خداوند وسط و از باب بلندیات
دهم و قمر دلیل بود بر جای مادران چون خداوند مثلثه قمر مسعود باشد باب و بصلاح و پیوستن خداوند دهم بدوم دلیل بود بر
خداوند خیر و قمر مادر دوم بنجم او بود و سم بر این قیاس از بهر بدان نفع حکم باید نمای و سلطان نگه کن اندر خانه طالع و
قمر و خداوند وسط و آن کوکب اندر وسط کما بود و آفتاب حکم بر چگونگی آنچه باید کرد بر آن بدان که پیوستن قمر و خداوند طالع
بیکدیگر خاصه با قبول دلیل بود بر یافتن مراد و پیوستن قمر بخداوند وسط کما خاصه رفتند همچنین و بطلیموس حکم بر خداوندان طالع و
سماند و بیند سعدان اندر کیفیت و حال ایشان و مزاحمت اندر آن خانها چگونه است و اتصال و نقل و جمع دیگر که کند اندر آن
بخداوند خانه باید یا نه یا صورت نگرد و مستقیم سیر باشد دلیل کند بر یافتن حل و مراد و خلوت بهم نهم مادر چه کس یا مشتری
کدام قوت بود بر که و از طالع بیکس و جایگاه او بدان چه کس و مشتری یا نجار سد اندر وقت مراد باید خصوص صاحب مزاج آن
خانه بود چه خداوند طالع و قمر متصل بکند بشمس یا خداوند وسط یا بحل رسد و اگر هیچ اتصال نظر نبود تمام نشد صحیح مزاج
اندر طالع و خداوند وسط و متصل بکند بشمس یا خداوند وسط یا بحل رسد و اگر هیچ اتصال نظر نبود تمام نشد قصد خداوند کند که بر
جایگاه سود و کسی از طالع و اتصال قمر چه خداوند طالع جایگاه هر قوت یا بد و متصل بخداوند وسط کما و زود سود و میان و دلیل
بود و اندر آید هر چه ستر سلطان و با منفوت بنا یا بد سیم از بیخ یازدهم سعادت و امید نگه کن اندر خداوند طالع و ماه

مشتری و خداوند یازدهم و اتصال یکدیگر یا بسعد اندر وسط کما خاصه از قدر و مقبول دلیل کند بیافتن امید و حرص نگه کن اندر خانه یازدهم
و نهم و سیم اگر با خداوندان طالع نظر دارند از هر حکم زمان هر چه ستر صفا و اگر به نظر و شمس بود بر هر چه جایگاه و جای ستارگان و سه زه و بانیان
این و دلیلها کن و همچنین اندر موافقت خداوندان طالع نظر دارند از هر حکم زمان هر چه ستر وسط کما و قمر نگه کن یا بنا نزد سیم از بیخ دوازدهم
دشمنان و طالع و خداوند و اگر با باب خداوندان و دوازدهم و خداوند و یا باب دلیلها نگه کن هر کدام هر وقت طالع بر بیخ اول بهتر هر دو اگر
با هم موافقت و اتصال بود صلح و سازگاری و یافت پیوستن خداوندان طالع بخداوندان طالع و نهم بر نظر بخانه دلیل جا بر شقاوت و بدی خداوند طالع
و دوازدهم و سیم و چهارم بر نظر بخانه دلیل جا بر زنان و دشمنان و جهاد باب بخانه زنان بر هر کدام کفتم از بیخ حکم بر دوازدهم
خداوند و بنا بدیکر دن بر بیخ قیاس احتیاط کند والله اعلم باب الدوم دانستن نیک و بد و کشتن جاهت استاد و مختصر ابو الحسن علی المنجم طالع
رشح که هست استخراج خیر و غیر آن خاص فصل هر از آنکه دست بعینه اندر آن کتاب نیافتم و انیت دانسته با دا خواجه را چه خداوند دلیل کند
و دلیل جایگاه جاهت بدست آورد کار آسان بود چنین این دلیل بدست آورد باید دید اگر از این دو دلیل یکی اندر جایگاه جاهت بود خداوند دلیل کند
جاهت اندر طالع بود یا مقارنه بود یکی را از این دو دلیل دلیل کند جاهت مراد اگر دو دلیل یکی اندر جایگاه جاهت بود
بر شعیعین ان را اگر یکی از این دو دلیل بخداوند طالع بود و احتیاط بنشان اندر جایگاه جاهت و یا بوسه دار بستاره اندر جایگاه جاهت
و یا خداوند جاهت بخداوند طالع بود و یا بستاره اندر طالع بود و ستاره با اندر طالع حظ بود جاهت مراد کرد و اگر دو جاهت
هیچ چیز نبود و دلیلان قطع بود و یکی از میان ستاره بود و نور یکی نقل کند از یکی جاهت مراد کرد و اگر دو کس اگر از این چیز یا کرد یا کردم
کنند مراد کرد و اگر نقل بود جاهت مراد کرد و اگر دو کس نیکوکار مراد کرد و اگر نقل دلیل از آن تن کسی جاهت مراد کرد و اگر اندر
یکی مراد کرد و اگر هیچ ستاره نقل نکند بود هیچ دلیل یا باز اگر نگاه باید کرد تا ستاره هست کوید هر چه جمع کند اگر دلیلها و دلیلان
جمع اتصال بود اگر بر یکی کوید تا دلیل کند جاهت مراد کرد و دست و در آن جمع آن ستاره که بود هر چه دلیل را جمع کند بر آن کوید یا مراد کرد و اگر
و نخست ستاره خداوند نخوار اگر یکی از این دو دلیل بخداوند طالع بود و یا حظ بود و اندر جایگاه جاهت یا مراد کرد و اگر دو کس بر آن کوید یا مراد کرد
جاهت بود و یا خداوند جاهت بخداوند طالع بود و یا بستاره که اندر طالع بود و ستاره با اندر طالع حظ بود جاهت مراد کرد و اگر دو
از این چیز یا باید کرد هم هیچ نبود و دلیلان ساقط بود و یکی از این ستاره که بود هر چه هیچ یکی دلیل کند جاهت مراد کرد و اگر
هر دلیل بود کنند بستاره اندر هبوط بود تباه کرد و اگر از این هر چه یکی دلیل کند جاهت مراد کرد و اگر
از آن دلیل بخداوند بود از تربیع و یا از قابله خداوند خانه نحس بود خداوند مثلثه دلیل کند جاهت مراد کرد و اگر یکی
که خداوند آن کار نکرده بود اگر بس اگر از آن بود مثلثه برقه مثل کرد و اعتماد بر خداوند خانه یازدهم کن و در خانه یازدهم و بدیه
اگر خداوند یازدهم اندر طالع بود مقبول یا بسعد همنشین و آن خداوند طالع بود و یا خداوند طالع اندر طالع بود و یا اندر قدر
و مقبول بود دلیل کند جاهت مراد کرد و اگر دو کس بود دلیل جاهت باشد بود و یا خداوند طالع بود و یا اندر قدر
با داخوجه چه چیز دانسته باشد جاهت مراد کرد باید دانستن که کدام وقت و تا چند جایگاه مراد کرد و بس بلا که کار تمام کرد و بس
تمام و یا ماهها یا ماه یا بر قدر طبیعت جاهت هر چیز یا نیست باید که ماه یا روز کار تمام کرد و بود که زن باید که تمام کرد و بکه با ماهها
حدیث و آنچه بر خداوند و بود اب الهاما تمام کرد و هر چه در وقت شده و آنچه بدین نامیس چیز خواهند و بدانند نگاه کنند بر جاهت هر چه دلیل
اگر هر چه بدیع راستا بود جاهت اندر آن زن و اگر دو و اگر از میان ثابت و بقا بود بدانند چند است هر دو جرم روز کنند و یا

ماهی یا سیکی چه طبیعت علوت و دو مشتری و بدانکه بر چه ماه ثابت دلیل کند بر سال و بر چهار چه جمید بر ماه و بر چهار منقلب روز و اگر هر
دلیل اندر آن بیع بود که در طالع است تا دهم مدت جاهت روز بود و اگر اندر آن بیع بود که در هفتم است تا هم مدت ماه بود و همچنین از طالع تا چهارم
و اگر اندر آن بیع که از چهارم است تا هفتم مدت سال بود و اگر اندر آن وقت منقلبه ستاره مور و دو اندر طالع بود چه جایگاه جاهت
که در اندر آن روز که دلیل یا هر چه دلیل در بقا یا بود شاید بود و اما جاهت نود و تر از آن که در آن سال است که در دو اگر دو هر ماه
که ماه از یکی دلیل بر دو بعد بدان دیگر پیوند و هر که که اندر آن وقت که دلیل کند جاهت و اگر دو باک بود کوشش آن باید دید تا که ماه باز جاهت
خویش آید از بهر آنکه در دلیل ماه بر آن فلک و پیوند کردن نشان بتارگان و دلیلان و جایگاه جاهت دلیل کند بر دو اگر نه باشد کتاب خویش

آنچه	دلالت بر جاهت و جاهت	صورتها	علتها و بیماریها	اندام	گروه مردم و صنعتها
حمل	ملک طبع و مردانه و کشاده و خوش	جوهر و خوش و تند و تازه و بزرگ	علوی و خوش و مرد و خلاف	سر و مغز و جایگاه زندگانی	صید و فراز و سفر
ثور	کهنه و سرد و سست و جاهل	گوش و بلا از سر کرایه	زهر و آب و آلات	وارث است و شش	و صنعت و کار و زر و زن
جوزا	هر دو انسان و کاهل و خوب و طبع	تیز و سست و سیاه چشم و دراز	خوف و عمل پیر و زن و	گردن و نافه و مهره	نیم و فرزند و دلیل
سرطان	حرمت و تعلق و خیانت و بابت	ذکوره و سطبر	بار و غیره		و بدیه و کار و کوشش
اسد	اسماء و معتبر و خوش	راست کردن و بد و خوب و طبع	ضعیف و بیماری و نزله	درد چشم و عصب	حلی و شکار و نقاش
سنبله	کامل و متلون و سبک سار و باب	معتدل و میانه و قد بدان و باریک	ساق و زانو و عاد و زانو		و کار نقاش
میزان	کن و بر و زن و حافظ	موی و زنان و ان احوال	تزاوی و طاعون و فرس و موی	سینه و زنان و	گوش و طلاء و حسیا
عقرب	باهیبت و خشم و بد و بزرگ	پهن و سر و سینه و قد و زنان	و نقطه بارش و کرا و اندر	پهلو	و غیره
قوس	خوش و خوب و است و دانا و	چهار و دار و موی و مکلوس باشد	ضعف و قدر و خوش و در و مود	مو و دل و جنب	صید و کار و
جدی	اندر و بسیار و سبک و بد و است	موی خوب و بهر و کرد و کال	و مو و اسر و فلکی		گذر و دار
دلو	سخن و معتدل و اسد و شعر و کامل	خوب و سفید و سفید و تن و کنم	میانه علت و مو و اسر	شکم و ناف و	دبیر و شکوار
حوت	مدبل و دارد	کوتاه و کوه و خوب و بهم	رفتن و ولاغر	رو و کاه	و نزد و کفاه
	دایه و خشم الود و شنده و بد و سم	خوب و بد و باند و کر آید	میانه علت و ملاغر و	زیر شکم ارباف	بدیر و بد و دلیل و باک
	و مغرور و خوب کار خوب	سرب و دار و سطبر و باریک	ضعیف اندام		و منفعت و کنار و نفر
قوس	موج بر جهان باران و کینه خوب	خوب و چاره و مو و سار	خوب و تنگ و خوب و کر و	عیب و غایه	علاج کردن و موی
	پوش و بهر و نه و باک و کار و	باریک اندام بود	کار باران و کر و کر و	و مکانه	و حادو و
	درو و کوه و متلون و بد اندیش و سیاه	الغر و بد و باشد صحت و خوب	و کر و کر و کر و کر	سانها	کار آب و اندک
	اندوه و خشم و تنگ	و فراخ و کره و کر و کر و شکم	و کر و کر و کر و کر		بهر و کر و دیگر
	خوش خوب و کینه و طبع و کیل و ماک	میانه بالا و بهن و سر و تنگ و سینه		زانو	صیاد و صید
	کاهل و بسیار اندیشه	و سیاه و خشم و خوش و تنه			
	خوش خوب و صبح و متلون و عاجب	خوب تن و بهن و سر و تنگ و پای		ساق	مرغ و پس و عابد مرده
	و فراموش کار و نادان	و سیاه و چشم و بکس			بازگردن
				قدم	عبادت و طاعت و کار
					بندگی کردن

دیگر بیان کار خصومت و دعوی و آشتی دلایل آن است خصومت اگر بر سبب از خصومت و دعوی طالع و صاحب طالع و قمر و کوکب عاشر اندر طالع دلیل سائل است
و آن کوکب که قمر از وی منصرف است و نهم صاحب هفتم و آن کوکب که قمر بوی متصل است و کوکب که اندر هفتم بود دلیل مشغول عنه است و سط
اسما و صاحب و کوکب که در طالع و سط اسما بود دلیل حاکم و قاضی و امیر است و چهارم صاحب چهارم و کوکب که در وی است و صاحب چهارم
دلیل عاقبت کار خصومت است و صاحب برج دلیل سائل عاقبت نیست و صاحب برج دلیل مشغول عنه دلیل عاقبت مشغول عنه است
و هر کوکب که در میان او و مشغول عنه است آن دلیل آن چیزی که خصومت از بهر وی است و قمر جاری خصومت است اگر قمر مشغول
بدو و سعود بنظر موافق با جزاهای جیدا ایشان بود همه نیکوی بخیر شود و نیکی باشند و اگر غیر مقبول بود و منحوس بود و بنظر
مخالف بود همه تباه و معکوس بود و برج دوم و صاحب و کوکب که در دوم بود موافق باشد سائل و کواکب سائل باشند و برج هشتم و
صاحب آن اندر هشتم ماخذ الارض ملازم کواکب مشغول عنه بود از دلیل سائل و مشغول عنه هر کدام سفلی تر بود اغاز کننده تر
خصومت خداوند آن دلیل بود و آن دلیل که در اغاز کننده خصومت بود بنگر که از کدام کوکب منصرف است هشتم آن خصومت
از طبع و کوکب هر آن کوکب و آن خانه و از طبع جایگاه و از فلک بدانی مثلا اغاز کننده خصومت دلیل سائل بود و منصرف بود از
زحل داخل اندر خانه برادران بود و خداوند آن خانه هشتم گفتیم خصومت از سبب بندگان است یا برادران بجای ایشان است و آشتی
سبب خصومت بجنبی حکم از برج خاکی و آبی از جهت آب و زمین و مانند در از دوازده خانه فلک کن تا حکم درست آید و ترا اعلم
در معرفت حال خصومت بدانکه و صد اگر طالع یا آن برج که دلیل در وی است برج ثابت بود یا قمر در برج ثابت بود خصومت قائم و
ثابت و دراز کشنده که بر روزگار دراز کشد و اگر دلیل سائل در برج ثابت بود و از وی در برابر جهت سائل بود و اگر دلیل مشغول عنه بود
از جهت مشغول عنه بود و اگر در برج منقلب بود یا طالع یا دلیل آن خصومت زود گسسته شود و زود آشوب شود و چند کرت بجنبش شود
هر بار آن میده شود باز برانگیزد و اگر در برج ذو جسدین بود از حال بحال بگردد و خصومت هر بار که زده شود یا یکبار کرده بود یا
دوم بار بود و اگر با اول برج بود بجنبش بار بود و اگر با آخر برج بود یکبار بود یا اول و دوم بار بود و همچنین حکم کن که از برج
ثابت صفت کردم نسب که بدی بر وی در وی و اگر سعد ناظر بدی از حال بحال بگردد و نیکو بود همه حاجات و خیر بود و اگر نحس ناظر باشد
بد و تباه بود و اگر اتصال از موقت بدی بصلح و آشتی بدی میان ایشان و اگر اتصال از عداوت بدی میان ایشان خصومت و عداوت
بدی و همه ایشان دلیل که نحس ناظر بود یا نحس طالع سائل بدی یا مشغول عنه آتشی خصومت بر باطل کنند و فاحش بود و بدی تباه و مکر و همه بدی
آیدش و همه دلیل که سعد باشد یا سعد ناظر طالع یک بود آتشی خصومت و طالب ترقی نیکوی بود و داد دهنده و نیکو و همه بدی
آیدش و اگر یکدیگر دلیل نحوس و تباه بجز قمر یا در دلیل و در دلیل سائل و اگر قمر با نحوس که از خصومت باز ماند از ترک و بیمار و مکر و همه
و اگر سعد اتصال کند آن مکر و همه کم کند و اگر بجنبش شاخ افکند بزید و آن سعد و نحس که بود و صاحب کدام برج است تیز و
ساعت و مکر و همه از جوهر آن کوکب و آن خانه بزید و اینست آن با جزاهای و همیان و حکم بدی از آنکه بدانستم در معرفت آنکه

ظفر کرد بر او بر خصومت اگر صاحب طالع در وقت سایل مقهور و مغلوب باشد و مسئول بر او اگر دلیل سایل متصل باشد بدلیل مسئول علیه صورت خصومت آغاز کنند و اگر
دلیل مسئول علیه بود آغاز کنند مسئول علیه بود و هر دلیلی که اندر تحت آنکس قوت بود و دلیل مکرم که مقبول باشد مسعود بود و شریف تر قوت
کار تر و اندر هندو تر و تحس پذیرنده تر بود و هر دلیلی که نامقبول باشد بنحوس یا ساقط بود بدنیا و عبد مطلق و مبشر و محنت باشند و هر دلیل
و یا عیب کوب و محنت یا نابود رفته بود و هر کوکب که در صاعد سما ساقط بود یا بفلک اسفل بود اقتدر بود و هر دلیلی که در مراجع خوبی بود و قوت بود و
و از عیب و هاکبر قوت صد اندر هزار دلیل اثبات از قوت بود و هر دلیلی که در زاید عدد و ملاقی بود در قوت تر بود از آن دلیل که اگر
میان این دو دلیل اتصال از موت بود میان این دو دلیل و اگر اتصال از آنکه افتد و اگر اتصال از آنکه افتد بود بیان آنکه عداوت و خصومت بود و وقت
را بود و قوت بود از آن دلیل یکی راجع بود دلیل یکی راجع بود و دلیل کند بر ضعف و تباهی و دفع آنکس دلیل قوت است و اگر صاحب وسط اسما بدلیل سایل باید دلیل
مسئول علیه ناظر بود از موت سلطان یار کی آنکس که از دلیل ناظر بود و اگر نظر عداوت کند مر آنکس جوید و عداوت ظلم کند و اگر نظر کرد
صاحب وسط اسما راجع بود بدلیل کند مر سلطان جور و ظلم نهاد بخصومت تیز رسته شود و اگر پس از آنکه این دلیل بیکدیگر نظر کرد کند کوکب
وسط اسما و صاحب یکی از این دو دلیل اتصال کند یا نقل انور بود راجع انوی خصومت بر وی شفی باشد بسلطان رود و اگر صاحب وسط اسما بود
کننده هر دلیل بود یا یکی از سلطان جور و نصفت بیند و اگر نحس کننده بود آن بهتر کرد و بدیگر بیم باشد و اگر صاحب وسط اسما بدلیل متصل
یا در خانه دلیل بود و دلیل کند قوت اسمیکی بدان دلیل منسوب است و اگر صاحب وسط اسما متصل باشد سلطان را بر او
خواهد و اگر اینچنین صاحب اسم مسئول فریاد خواهد از سلطان و اگر صاحب وسط اسما صاحب طالع متصل شد بدلیل یار یار کند و اگر صاحب
اسم مسئول عنه یار یار کند و هر دلیلی که صاحب وسط اسما متصل بود یا ناظر باشد آنکس بدلیل منسوب است و اگر صاحب وسط اسما
را اتصال نباشد و کوکب عزیز وسط اسما و اتصال کند بدیگر اسما این خصم با موکل و شریک باشد و اگر نظر عداوت بود اسما
و اگر نظر موت بود صلح و اگر حمل صاحب وسط اسما باشد یا اندر وسط اسما بود حاکم کسی کند و اگر نحس بر حمل ناظر باشد یا
سلطان یا حاکم یا تباه و بدنام بود و اگر مریخ اندر وسط اسما بود یا صاحب اسما و بود حاکم شتابنده و بیکدیگر بود اگر مشتری بود معاد باشد
و نیکو طبع و اگر زهره بود نام و آهسته و نیکو خو و بدین و خوش شناس بود و دور نگرنده بود و اگر با آفتاب بود و مسافت بود و اگر
مریخ وسط اسما و خود جدید بود یکی حاکم گسسته شد بدیگر افتد و اگر صاحب ثانی دوم باشد صاحب وسط اسما بدیم بدی یا صاحب دوم
ناظر بود این حاکم با سایل طلع کند و اگر آنکه گفتم هشتم بود یا دوم هشتم بود با مسئول علیه طلع کند و اگر مقبول بود ماه اگر بود و اگر
غیر مقبول بود نباید والله اعلم

در معرفت آنکه میان آن صلح افتد یا نه اگر دلیل خصم دلیل سایل هر دو مشترک باصاحب جهاد باشند
دلیل کند میان آن صلح افتد و اگر هر دو اندر تحت اشعاع بود اندر خانه جهاد دلیل کند بر دوام خصومت میان آن و هیچ گونه
گسسته نشد و اگر مریخ و دلیل اتصال صورت و نقل بود میان آن صلح بود و اگر کیوان بود میان هر دلیل نقل جمع باز کند صلح میان آن
از قبل متوسط باشد و تیز اگر آن کوکب خداوند کدام برج است طلع و کوکب آن کوکب بدان برج و دان خانه که اندر میان در آید و صلح افتد
بیع آن و اگر این کوکب ناقل باصاحب از دلیل مسئول علیه متصل شود و بدلیل سایل صلح جوینده بود و این متوسط از آن و قید بر آن
خواسته بود و اگر از دلیل مسئول علیه منصرف شد بدلیل مسئول متصل شد اتفاق صلح از آن و قید بر آن مال در دو دلیل قران
کند صلح میان آن از جهت سلطان بود بر این و بر آن و دیگر جا بهاد الله والله اعلم

در معرفت آنکه عاصره کار شاه چیزی بود اگر صاحب

باید

باید حمل بر آنکس بود برسد و اگر بحکم صاحب طالع یا ناظر بود بحکم شاه باید کند بر امدن و نشستن بر آن و اگر طالع میان آنکس بود یکی در ۱۲ و یکی در ۲ محصول آن در دوم
وقت صلح باشد اندر نگرند و نحس میان آن کوکب رسیده باشد و اگر صاحب طالع در تاخیر بود یا ۱۲ دلیل هم و قرب باشد در اتصال آن کوکب و هم منحوس
بود با جوزهر بود یا تحت الشعاع بود یا صاحب طالع محترق بود یا بجایگاه بد بود یا دلیل کند بر ضعف جاه آن شهر و یا در آن شهر و اگر خداوند ۷ در طالع بود یا در
دهم دلیل هم باز اندر آمدن شهر نگرند و اگر نگرند در اوتاد دوم خاصه در طالع و نحس در آید بدان شهر و اگر نحس خلل باشد اسیران مشغول آن خون
بگیرند و اگر مریخ بود صاحب و اگر مریخ صاحب اثم بود کشتن و خون بگیرند بشتران اسیر گرفتن بود اگر هر دو باشد اسیر گیرند و خون بریزند والله اعلم

در معرفت آنکه نحس عنده کدام است بر اهل محمد شریف ۱۲ این کتاب که بود در حوالی زحال شهر بود و نحس بدان شهر رسد یا طالع دلیل
آن شهر است و مایل او تو نزدیک آن شهر است و ساقط قدر دلیل و ستاره دو ساقط شهر است پس جدا باد اینها طالع ۲ است و نحس و سعد وسط
اسما دلیل جنوب آن شهر است و ۷ دلیل غرب و ۴ هم دلیل شمال آن شهر است و آن جایگاه از خانه ها طالع نظر دارند بدان شهر است و هم
قطع بود ۹ و ۱۲ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۰ و ۱۱

در بیت صید چهارپایان بسیار باید خاصه بیع که اگر مریخ موافق آفتاب بود و مطالع بود ناظر بود کوکب کامل در بیت ناظر بود صید از جانب بدرو
توان دانستن که از کدام جنس باشد آخر بیاید چون دم اندر صید کمانه زیاد کردم اگر مریخ ۷ آید بدرو نه یا قمر ناظر بود صید از بهایم
آید یا ماهیان باشد صاحب طالع و قمر اندر وقت صید باشد و اندر مایل اوند میانه تر باشد و اگر قطع مریخ با وی شود نیز بدکار
صید صعب و فرایند که تعلق وقوت صاحب طالع نگرد صاحب طالع را ناقص و باطل کن تا صید با وی شود و این باشد که حصول صید از برای
در معرفت آنکه باز سر بیاید اگر سر بیاید که سگ سایل از طالع و صاحب طالع و از قمر و از منزل و عنایة القمر و مسئول عنه الله اعلم
صاحب و از صاحب تصل العزو و اجرا بدو میان ایشان بود صعود کرد از وسط آسمان و از صاحب تکرار و از موضع قمر نیز بدکار و عاقبت کار بهار ۳
بدکار و صاحب جنس دم و مریخ بدو اندر بود سر بیاید بسیار بیاید سایل و مسئول عنه و بعد اگر میان ایشان اتصال قبول
ارسال و الفت و موافقت بود بسیار بیاید اگر اتصال متصل بود از جهت الفت میان ایشان بسیار بود لیکن گاه باشد که بدرو شرکت کنند
تعصب کنند و اگر قبول نبود مخاصمت و منازعت باشد یکدیگر بسوختن و شمار تر بود و اگر اتصال نبود بلکه کوکب نا قل یا جامع یا در انوار
از وی حکم کن از نظر و سعد و اتصال و قبول و قبول چنانکه بکوچه جای بدکردم هر دلیل که واقع بود اغاز بسوختن و اغاز نیک و
بدرا در بیاید و بدکردم دلیل که در وقت قمر بود و اندر وقت بود شرف بدرو با قبول و سعود با مستقیم یا صاعد بود با تصاعد صاحب
آن دلیل قوی تر و مدت کار تیز و بی صعوبت و امانت بود و دست و قوت تر بود و بر دلیل که ناظر بود زبان بود موی و ضعیف
قطع بود راست کار نیز بود و بدکار و اگر مقبول بود کار تا تمام بود و بخشش نیز و اگر مخوس بود صاحب خیانت بود اگر در وی زنا
حلال کنند بود اگر نحس طالع بدرو سایل خاص بود اگر اندر هفتم مسئول و سایل خاص بدرو اگر نحس اندر چهارم بود و قوت آن نحس
و اندر بود و اگر صاحب چهارم منحوس بود و قوت بکاهد و نیز بود و اگر سعود بود و امانت از یکدیگر خوش و خوب بود
و اگر نحس اندر وسط آسمان بود از یکدیگر بگلبه باشند و خصومت اندر میان و وقت بکاهد و اگر صاحب زبان و آخر کار زبان و لیکن بود
دلیل اندر و بسیار باشد اتصال و وسط آسمان بتوان دانستن و از کوکب صدر و بدانند اگر صاحب وسط آسمان با آن کوکب اندر و بدرو
بدرو سود شان بسیار باشد و اگر شمال با وسط آسمان بسود و اندر و اتصال اندر زبان باشد و اگر جنوب و صاحب بود و مردمان ایشان
بود اندر زبان اندر زبان و اندر سود اندر باشند و اگر جنوب با وسط آسمان باشد همیشه بزبان اندر کنند و اگر ماه در وقت زایل باشد دلیل
کند بر زیادت مال و سود کردن اندر بازرگانی و اگر ناقص بود اندر سود و مسیر دلیل کند بر نقصان مال و میان اندر بازرگانی و حکم
ماه قوی تر است از بابت تیز بدو اگر حکم ماه روز بود و آید از آن چیز که از جهاز نیست و مجنس خداوند جرم و خداوند هشتم دلیل
سایل و مسئول کن چیز سریع بسیار باشد بازرگانی و سود و بازبود بسیار باشد خاصه آن سود صاحب چهارم بود سود زیاد
بود چنانکه بعزیزان باشد و عاقبت کار شان بصلاح باشد و اگر سعود نیز ناظر بود مال زیادت تر از آن کرد و اگر کوکب
ناظر بود بجا بهای بدرو مال از راست دلیل ان بیع نحس اندر دست باشد از فوق نحس و نیز بیع وسط آسمان با صاحب او یا کوکب عاقب
اندر و علو باشد ان بیع اندر کار بزرگ باشند بلطف اگر کوکب سفلی بود بجا با خرج مشغول باشند مگر اندر شرف باشند اگر کوکب
علو اندر بیع سفلی بود یا کوکب سفلی در بیع علو حکم میخوانند اگر وسط آسمان بیع است بدرو اندر و کوکب سفلی باشد اندر

کار

کار بازرگانی کنند و اگر در وسط آسمان مرتفع منقلب بدرو اندر بازرگانی کونه کونه گردان باشند و اگر بیع با ثابت بدرو از اول تا آخر بر یک گونه باشد و اگر
طالع با قمر در بیع منقلب بود آن هم بازرگان ایشان بقا نبود و اگر اندر بیع بحث باشند بسیار از ایشان باشد و متفقت بدرو و صحبت دل
با انس تفقد بدرو و ملازمت بکار خود بسیار شود و اگر در بیع ثابت باشد بسیار از ایشان باقی و پایدار بود خاصه اگر اسد بدرو پس دلیل بر ثبات
نیکو و ستایش از جهت آنکه خانه آفتاب است و وسط آسمان است و اگر در وسط آسمان بیع خوب بود صحبت و دوام پایدار بود خاصه
و سعود و نحوس و سعود و مضی بدرو و اگر منقلب بود و سعود اندر و صحبت دل کم پایدار بود بعزاز که ایشان مرتفع باشد والله اعلم
در معرفت آنکه هر دو کس که میروند آنکس که بخانه بیاید باید که اگر نزدیک برادر و اندر جستجو و اگر نزدیک پدر بود اندر جستجو و اگر
نزدیک فرزند و اندر جستجو و اگر نزدیک زن باشد اندر جستجو و اگر نزدیک کسی بود و اندر جستجو و اگر
بود و اگر دلیل بود بماند نزدیک خانه بود بجوار و بود و اگر سقط بود از خانه دور شده بدرو و بجای دیگر بدرو و اگر صاحب طالع اندر قمر
بود صاحب جسم اندر مایل اوند یا سقاط بود و طالع خواهد آمدن باید جهت طالع نظر بود پس از آنکه سایل نزد آنکس جهت آید و اگر
صاحب طالع نظر بود یا مایل و صاحب ثانی و قمر بود ناظر یکدیگر باشند سایل نزد یکدیگر رود و آنکس بود که آنجا باید و اگر دلیل قطع بود
یا مایل بیکدیگر ناظر باشند یکدیگر را اندر راه دریابند و اگر ناظر یکدیگر نباشند هر چه دلیل یکدیگر را نیابند و نه بینند اگر بر سر آنکس
بروم چگونه حال آنجا باشد و از قمر منقلب بدرو یا نه اگر خداوند طالع اندر آن بیع است مقبول بود یا موافق طبع خویش یا صاحب هفتم قبول
و سعود بود نزد آنکس و بر اقبال و از قمر منقلب و نیکو تر باید عید بدرو و شاد شود و اگر جز این بدرو بقول کنند و مقصود حاصل شود و بدیدار
و ثانی و ثالث والله اعلم البرج الثامن الثانی و ثمانین السایل در معرفت آنکه بر سر اسایه اگر بر سر اسایه نیز بکجا خداوند و مقصود حاصل شود و بدیدار
هر کرام قمر باشند و طالع ناظر باشند و دلیل است و دلیل است اگر دلیل بخداوند و هفتم متصل بدرو این بر اسایه بجهد و طلب بیابد و اگر صاحب
متصل بدرو بدلیل طالع تمام بیابد و بیخ و وقت و شاد باشد و اگر اتصال موجود باشد تا نیز آسان شود و بهتر بود بخوش یافته شود و اگر اتصال
از تربیع و مقابله بود بیابد و بیخ و وقت خاصه مقبول بود با اتصال نیز بهتر بود و اگر صاحب هشتم نحس بدرو باشد و اندر وقت بود باخداوند
طالع بتربیع و مقابله بود اندر جستن بر اسایه و بعقوبت رسد و اگر بدین نحس خداوند طالع نزدیک باشد و بجز اتفاق و در خرج و بسیار و بسیار
یافتن و بهتر آنکه بود خداوند طالع اندر وقت بود و خداوند ساقط و نیز بهتر آنکه بود اصحابان که کوکب اتصال از بود بدرو
باز بنگر اگر خداوند چهارم با آن ستاره اندر بیوت بدرو بخداوند طالع بخداوند و هم بیت که ایشان را یافته شود و اگر خداوند
طالع با ماه بیوسته بدرو خداوند چهارم بدست در بیخ بیابد و اگر خداوند طالع بمقابله بدرو با خداوند چهارم سایل مال خویش نفقه
کند اندر عمارت اگر میان ایشان اتصال بود نیکو تر و اگر در کند یا جمع یا قبل از وی حکم کن بر یافتن مراد بدست متوسط طالع والله اعلم
در معرفت آنکه غایب باشد زنده است یا مرده اگر پرسد فلان که غایب است زنده است یا مرده و این حکم نیز بر حاضران توان کرد
بنگر بخداوند طالع اگر در ۸ یا چهارم اندر بیوت باشد و جایگاه اگر مخوس بود با ناظر باشد یا خراب خاصه منحوس اگر اندر
نور نحس بود با اتصال اگر کوکب خواهد مردن اگر ماه متصل بدرو باشد بصاحب موت باید دانستن کوکب اندر بیت الموت بدرو این مرده است و اگر
این ماه با صاحب خداوند چهارم متصل بدرو یا آن ستاره اندر چهارم بود منحوس باشد این مرده و بزیر زمین مدفون شده بدرو بدان جایگاه

در احکام خسوف و کسوف و نوادر نجوم و غیره مشتمل بر هفت فصل

در احکام کسوف و بدرو که مشتمل بر مقدمه و پنج نکته
مقدمه محتاج میشویم بمعرفت فاعل و قابل و کیفیت و کمیت مکان و زمان از مفهوم زمان الا فاعل کوکب بدرو که در طالع و وسط کوکب و نیز
بدرو استوا بر طالع بدرو یا ثانیه جزو مذکور در درجه طلوع او اتفاق افتد یا با آن درجه در دایره نصف النهار رسد و اثر قوت زیاده
از اثر علو بدرو و اثر علو زیاده از اثر سفلی بدرو و اثر مقیم قوی تر بدرو از اثر سریع و فاعل امید خواهند و اگر مدبر مکرر بدرو از قوت
بدرو مقدم دارند و دیگر بر اثر یک او سازند و کیفیت فعل از مزاج مدبر دانند چنانچه بتفصیل احکام مدبرات مذکور است بدرو اما
قابل این معرفت مدلولات برج کسوف و خسوف بدرو و برج مدبر و طالع سایر یک حضور صاحب کرد یک مثلثه باشند و آن صورت صورت
جنوبی که بکر از نوابت مدبر شده بدرو شرط آنکه جزو موافق طلوع با قمر کوکب بدرو چنانچه مبین شود و اما کیفیت بوجه که مبین شود
چه بهر حالت وضع اثر بر آن مترتب میشود اما کمیت کسوف و خسوف و اثار مرتبه بران مذکور شده اما مکان و نیز مذکور شده اما زمان و معظم آثار و
مفصلا مذکور خواهد بدرو اول انظر باید دید که کسوف در چه برج شده اثر بر آن بجواهر منسوبات آن برج و مدبر برج بدرو پس اگر در برج
بدرو معظم تاثیر بر آن بدرو و اگر در برج دو قوایم اربعه بدرو در کوه سفند و کاو و امثال آن بدرو و اگر در برج آبی بدرو اثر در صیادان
آبی بدرو و قیاس تا بر این یک اول کسوف در برج الا در برج حمل دلیل است بر ضایع شدن طلا و نقره و جمع شدن آن بخزانی و تلف شدن
بیت دوم زحل بر جزو کسوف دلیل است بر اصلاح احوال ملوک و مصالحی ایشان با اعدا و ترک جنگ و جدل ع ۱ زحل بر جزو
دلیل است بر اشتداد عداوت و حروب و فتنه المشتری نظر پس بموضع کسوف بهر نظر که بدرو دلیل است بر عزت ملوک و فرح و سرور
نظر با عدا ع ۳ مریخ دلیل است بر قوت جاه امرا و جلد اصلح و نکر و اطاعت ایشان ملوک را ع ۱ مریخ دلیل است بر بخشیدن
خونها و مخالف عوام با دشاهان نزاع و فرق طرق و معیشتها ع ۵ دلیل است بر زنان و اطفال و صلاح حال منسوبات زنان از
مؤنث زنان بدرو ع ۲ دلیل است بر بجا کتاب و ارباب قلم و ضیق احوال ایشان بسبب عشق و خیانت کسوف در برج ۱ دلیل
آفت شتر و گوسفند و کاو و گاه بدرو و احراق حیوانات و اثمار و خراب مواضع بسیار و قلت عمارت و بسیار اندوه و حزن
در عالم ع ۱ زحل بر جزو دلیل است بر بسیار سرما و برف و یخ بستن و بسیار شدن زرها و خوف جاه اگر اندر و بر اعین
ع ۱ زحل دلیل است بر میوه از شدت سرما و خشکی و خرابی اراضی و قلت زرع و فرا و کرده در شکم و غیره و آفت شتر و گاو ۱
مشتری بجز دلیل است بر وسعت و فراخی مباح خلایق و سلامت حبوب و ارزانی گندم و عیش و عشرت و توانگری و قلت و دوری
و صلاح حال گاو و شیر و ارتفاع فواکه ع ۱ مشتری بجز دلیل است بر اضطراب خلایق در امر معیشت و قلت زرع و باور

س و مریخ دلیل آخر خوف معاد و خوف جای سیاهیان و قلت حرب و بسیار عشق از غلبه حرارت ع ل مریخ دلیل است بر قلت جاری و فراخی
و مرض و تضییع دواب و بسیاری مرض و موت در ملوک و منسوبات مریخ و سیاهیان ه ه دلیلست بر خوف و سلامت فواکه بهاری و سلامت
عالیه و بهم رسیدن خلایق اسباب خانه را ه ه دلیلست بر فساد حرث و کمی غلات و موت کوسفند و استرداد ملوک در طلب خراج مردم
کنه کار کسوف در برج جوزا دلیل کدورت هوا و حبس بادهای عفص و میل مردم بمرگ و پدید آمدن وبا بدین خصوصا که عطارد
منحوس باشد که در این وقت هلاک اطفال بود س زحل بخود دلیلست بر دولت هوا و قلت حرارت تابستان و پدید آمدن اوجاع سلسله از
غلبه صفرا و سودا و برودت و یبوست و زیادتی تکرر و حیله و تذویر و از بسیاری مشایخ بسیار خوب است ع ل زحل بخود دلیلست بر
کثرت تخیلات و وسواس و حدوث امراض حاره مزمنه و بادهای تیره سیاه و ظلم بدرویشان و موت مشایخ و عجایز س و مشتری بخود
دلیل است بر کمی امراض و صحت ابدان و صفا و اعتدال هوا و بسیاری خیرات و ورع و صلاح و راست گوئی و عمارات مساجد و
معابد ع ل مشتری بخود دلیلست بر قلت امانت و باد و موت و قطع ارحام و پیر خرف و ظهور مذاهب مخالف از الحاد و زندقه و مکر و حیله
بندگان بصباحت و ضعف جای علما و قوت جهال و مردم احمق س و مریخ بخود دلیلست بر امراض مهول و اوجاع صفراوی و ظهور
سایم و زبانه کشیدن آتشها ع ل مریخ بخود دلیلست بر طاعون و بسیار امراض ردیه که از مادهٔ خونی بهم رسیده باشد و مرگ مفاجات
و ریختن خونها و کدورت هوا و خشکی چشمها و دودخانها و علوها و ظهور خارجی و دزدان و سوختن در مواضع
بسیار از زمین ه ه دلیل مرگ زنان و بسیاری از دزدان و کثرت حزن و اندوه و تنگی معیشت و درویشی و بسیاری نزاع
و جدال میان زنان و مردان و بسیاری طلاق و بدی حال اطفال و کودکان و بریختن قوم از کتاب و عمال و تردد
ملوک در طلب امور و ابتلا و ادب شدن خلایق و خواری و اختلاف و منازعات و خصومات در خلایق کسوف در برج سرطان
دلیلست بر بسیاری باران متوالی و آفت غلات آبی مثل برنج و برنج و امثال آن س و زحل بخود دلیلست بر سردی و خوبی هوا
و خوبی حال فلاحین و حدوث عمارات جدید ع ل زحل بخود دلیلست بر قلت باران و نقصان آبها و خشکی زرع و توسط
حال خلایق مایل به تنگی و عسرت و کدورت س و مشتری بخود دلیلست بر سلامت و صحت و قوت و امن و خوبی حال
و عیش خلایق خصوصا ثبات و قلت آبها و خوبی غلات و آمدن باران بوقت و بلند قدر امرا و علما و حاشی عمارات و
خیرات و انصاف خلایق ع ل مشتری بخود دلیلست بر آفت علما و مزرعات و اضطراب اهل عراق س و مریخ بخود
دلیلست بر نقص آدمیان و اوجاع بسیار و حمیات از بلغم و سعال و فتنه عظیم و جمع و خوف در زمین مصر و آنچه از غلبه و بدی
ارجاف

ارجاف معرب ع ل مریخ بخود دلیلست بر آنکه آنچه مذکور شده بدی و واقع بدی ه ه فی فواکه و ضایع شدن بویها و کمی حال نیکو و
تنگی احوال عالم و باران بوقت و ضیق و فقر و خلایق ه ه دلیلست بر نکاء غلات و حبوب که جنگ و طلب خراج اندر اضافت
و اگر عطارد محرق باشد حرق اطفال و قلت آب و نظام در خلایق و فنا غله آبی مثل برنج و نیکو و فنا خانهای حرارتی کسوف
در برج اسد دلیلست بر خارج ملوک و عظما و پدید آمدن و باد و حوش موذیه و رسیدن بلا و مفرت بر بنی ترکستان و روم و
و فتنه در جانب مشرق و بسیار ظلم و جور در عالم س و زحل بخود دلیل بزرگ شدن سافل و تضییع اشراف و قوت یافتن بزرگان و
تسلط ایشان بصاحبان و تباهی هوا و پدید آمدن اوجاع حاره و کمی حرارت تابستان و اعتدال برودت زمستان و سلامتی جنوب
جهة اقلیم اول ع ل زحل بخود دلیلست بر خروج خوارج و علو حال اسافل و بدی رعایا و ملوک س و مشتری بخود دلیل
بر قوت حال صلحا و اهل دیانت و قضاة و سادات و صدور و عزت و قضه و برطرف شدن شر بسیار و ظلم و میل ملوک بصلح
ع ل مشتری بخود دلیل است بر بسیاری قطع حاج و ارزانی جواهر و ذهب و فضه و بسیاری امراض و اوجاع ضعیف و کم مفرت
س و مریخ بخود دلیل است بر صلاح حال لشکر و بتعیت و انقیاد ایشان بملوک و بسیاری مصالح ملوک و قوت ملوک روم
و رغبت ترک بتاخت و غارت و ظفر یافتن ایشان و بسیار فساد در زمین خصوصا ترکستان ع ل مریخ بخود دلیلست بر استعانت
لشکر و امرا بملوک و رسیدن مشقت با ایشان و فتنه در زمین روم و ریختن خونها و بسیاری دزدی و قطاع الطریق و اشتداد
حرارت و کمی آبها و ضایع شدن آبی و حرب و فتنه در بلدان منسوب بمریخ باشد ه ه میل ملوک بصلح باشد و کمی فرح زنان و ملوک
و بسیاری وبا و مرض در زمان عامه با اندوه و بدی معیشت و احتیاج خلایق ه ه دلیلست بر اندوه و خوف کتاب بعضی ان
ترجمه ناموجود میل ایشان باد و خیرات و پاکیزگی کسوف در برج سنبله دلیلست بر کشتی زنان بغیر خوف و دزدان لشکر و
سوختن مزرعات و بی رغبتی گندم و جو و رسیدن بمردم حزن و سخت و قطع نمودن و قلت سرما و بسیاری فقر و مسکنت س و زحل
بخود دلیلست بر بسیاری علف و خار و نباتات عفص و اهلیلج از بلوط و غیره و فنا دختران و آبادانی تهتها و تردد ملوک
بحرب ع ل زحل بخود دلیلست بر برف و مزرعات و انگور و غیره باد وجود ارزانی و بسیاری نزله و ملخ س و مشتری بخود دلیل
سلامت غلات و خوبی زرع و بسیاری علف و عمارات ع ل مشتری بخود دلیلست بر آفت علف و نباتات عفص و کمی عمارات
و نباتات و برطرف شدن خیر و برکت از عالم س و مریخ بخود دلیلست بر فسق و فجور و زنا و بیحیایی زنان و بهتان و عقبات

فتنه معرب بنی هند و احراق زرع و علت در مشایخ و ظهور ظلم و جور و مکر در عالم ع ل بسیار آفت ه ه دلیل بر کدورت و
بهم خوردن بیش مردم بدی و محیط در مصر و ضیق احوال ایشان و آفت زرع ه ه در سال از هر ماه ارخاء عطارد کوشیدن رحمت و استقامت
و احراق و خرابی کسوف در برج میزان دلیل مرگ و وبا و مرض در بلاد میزان و طاعون در خلایق و فنا و هلاک بعض ملوک اسلامیه و مفرت
و فنا حال اشراف و ثبات س و زحل بخود دلیلست بر اطاعت عبید ملوک را و تفویض نمودن امور ملوک امر عبید را و عزت لشکر
و ارتفاع مراتب مردم سفله و حبس بادهای سرد مهلک زرع و تجار ه ه ل دلیل بر بی بعض ملوک بدی و منازعه باطرف خصاه و فتنه
و فنا بدی میان خلایق و غلبه عبید بر ملوک و ظلم و جور بدی در زمین و حدوث بادهای مظلم س و مشتری بخود دلیل ظاهر بر عدل و انصاف و حق
و صحت ابدان و قلت خرابی و کثرت عمارت و صفای هوا و کثرت نکاح و توالد و تناسل ع ل مشتری دلیل بسیاری شر و زنا و بی عفافی و بی حیایی
و قطع و قلت مرحمت و شفقت و تنگی معیشت خلایق و عسر حال ملوک س و مریخ بخود دلیل کمی رفتار سکان اقلیم بعد و تعظیم
شدت و کدورت میان ایشان و ملوک و غلبه ملوک با ایشان و بسیاری عزت لشکر و اعوان و بلند شدن فتنه و دین از اختلاط لشکر
و رعیت آشوب بهم رسد ع ل مریخ دلیل تنگی و ماء و کرانی و بخیر خصوصا در زنان و بسیاری دزدی باشد ه ه دلیل اشتداد باشد ملوک
و دین سای باشد و کمی ارتفاع و انتفاع ملوک بعد و قلت سرور و بسیاری غم و اندوه از اقارب و احباب و فتنه که بملوک مکروه رسد
و اندوهناک شوند ه ه فی تجارات و قلت امانت و دیانت و اندوه ارباب قلم انحطاط و حبس و ادبار این ملک سکینی باشد
بر حکام و اهل دیوان کسوف در برج عقرب دلیل مرگ حیوانات آبی و کمی کنان در آب و کثرت غرق و ضیق حال خرابی عرب و قلت حشرات
س و زحل بخود دلیل شدت سرما و کثرت امطار و فراخی در بلاد و حبس مردم و مصالح اهل دریا و سلامت ایشان و بسیاری محنت
مردم دریا باشد ع ل زحل دلیل ظلم و میل مردم بحج و خیرات و فراخی در زمین و صلاح و تقوی مردم بادیه و امن و استقامت در عالم ع ل
مشتری دلیل قلت باران و خشکی هوا و بادیه و نقصان تجارت دریا و خرابی مواضع بسیار و تنگی و مسکنت اهل مکه و مدینه
و سایر جانب س و مریخ بخود دلیل عزت عرب و ظفر او بر طرفین خصم و بسیاری غزوات و نفع در تجارات ایشان ع ل مریخ
دلیل قتال و سفک دما و میل جای سلاطین بزن و بچه عامه و شدت ایذا عامه و ظلم و مشقات ه ه دلیل تسلط جمعی بدی بر عرب
و بلا از دست ایشان رود و گیاه سوخته شود و چهارپایان ایشان آنچه عمارت ماند بمرند و حزن و اندوه ایشان ه ه غرق

تجار

تجار و مال و سلاح صاحب و کرانی غله خصوصا گندم در بادیها و کثرت امراض در اهل بادیه کسوف در برج قوس دلیل نفاق دواب
و امراض خصوصا در آدمی و ضایع شدن ذهب و حدوث بلا و فتنه در زمین اصفهان و ارمنیه و خراسان س و مریخ زحل بخود دلیل
خوبی حال مسافران و پرهاران و رواج بازار دواب و لشکر شدن رعیت و تسلط و تجاوز ایشان بر رعیت ع ل دلیل شور و فتنه
و غوغا و ضایع شدن امرا از حرب و مجادله و رسیدن صعوبت بدی س و مشتری بخود دلیل عدل ملوک و نیکی بر رعایا و انصاف
رعایا بدادن خراج و خیرات و امر معروف و نهی منکر و حصول مقاصد خلایق و عزت و مفرت و قطع ملوک بر اعدا ع ل مشتری
دلیل عزت ملوک و رعایا و نهایت کار ایشان بشر و فتنه انجامیدن و دست دادن خصمی و اندوه ایشان س و مریخ بخود
دلیل خوبی حال لشکر بدی با وجود معاملی و کثرت اعدا و غلبه اعدا بر ایشان و ملوک بهند آنچه فرح افزاید ع ل مریخ دلیل ظاهر
حوادث بر ملوک ه ه و خوف اندوه و نکبات ملوک و اندوه اهل صلاح ه ه دلیل ترس ملوک بدی بر نفس ایشان و قلت
سرور ایشان و اشتداد احوال خلایق و فاقه و فقر ایشان ه ه دلیل کثرت گریختن بندگان و کودکان و قلت و علو و کثرت مکر و
حیله و اندوه و فنا حال رعایا و دواوین و کتاب کسوف در برج جدی دلیل فنا دبران و قلت گیاه و خشکی سال و ضایع
شدن مراعی و موت مشایخ و شدت و بلاد فارس و خرابی مواضع بسیار و پنهان ختی اموال و تجارتها و ضیق معیشت عامه
س و زحل بخود دلیل آبادانی کشت و زراعت و عمارت و روئیدن گیاه و کثرت مراعی و خوبی حال مواشی و قلت حال فلاحین ع ل بخود دلیل موت بزان و
دلیل کثرت برکت و سلاح و فرح و خیرات و فراخی در معاش و تعمیر مساجد و خانقاه و مباحات حسنه ع ل دلیل بسیاری خراج و اختلاط و انفرکشیدن
خصوصا در زمین فارس و مدینه که اهل عراق و کثرت وبا و کمی عدد و نقص عهود و استقامت ایشان و ظلم س و مریخ بخود دلیلست بر ازدیاد لشکر و
خوبی حال امرا و صلاح حال ایشان و ارتفاع قدر ایشان و صلاح حال عوام و استغنا از غنایم ع ل مریخ دلیل خروج خوارج بر ملوک و دعوی ملک از
بزان و آنچه زاید مرده بود آفت بهایم و قحط و قلت باران کسوف در برج دلو دلیل حدوث و جمع شدن از دموی مرغان و کثرت امراض مزمنه و طاعون
و در کره و حصبه آبادی و کثرت بادهای مختلف و مکر و حیله و تکدر هوا و امکان باران و نم و برق و رعد و صاعقه و سرما و درک و ظهور آیات سماوی در عالم
ع ل زحل دلیل جنون و سوء ضعف عقل و ظهور آیات سماویه و موت و قحط و تنگی و فقر و فاقه و امراض از دمار و آنچه بدین ماند س و مشتری
بخود دلیل قلت باران و صفای هوا و خوبی میوه و ظهور صلاح و خیرات و امن و عدل در عالم ع ل مشتری دلیل خلاف مذکور است س و

مریخ دلیل حبس بادهای سموم و خرابی شهرها و رها از جانب اعدا و حسن انتفاع عامه لشکر و امراء ع ولہ دلیل موت در عالم و جنگ و جدل در جهتی
و اعتبار یافتن بعض ملوک شرق و شر انگیزی در روم و ترک و ضیق معیشت و ظهور جوع و خوف و سرفه در خلایق ه و باد موت زنان خصوصا در
کوهها و کثرت نفاق بندگان و جور و خوف ه دلیل باد اطفال و کدورت هوا و هبوب بادها و عفن و مرض و مقاء از موش و ملخ کوتاه بیع موت
دلیل کثرت بارانها و مخرب حدود و باد حاجیان و اهل صلاح و غلبه سفلگان بر علماء اشراف و ظهور امور قبیحه در عالم و انکار علما یکدیگر و سیل بحر و
دلیل معش و فجور و عشق میانه بیع و بسیار باد و برف و بارانهای مخرب و بسیار علف و گیاه و عمارت نمودن فلاحین زمینها را ع ولہ نقل لیل کثرت
امراض در عالم و کرانی و تعیرات و مکر عمالات و فساد مزرعها و آب و فساد میوه و سردی حیثها و نیک حال مردم سفله س و تشتر بحر و دلیل حمد و شکر و
خیرات و بسیار صلاح و ورع و عفت و خوف ملوک و اغنیا با رباب حاجت و عدل ملوک و صحت ابدان و امراض در عراق ع ولہ بشتر دلیل کثرت
ریا و نفاق و شرور در عالم و فتنه و ازدواج در ارض روم و عرب و بیرون شدن مال بسیار از اهل روم و عرب و صعوبت خوف و جوع و جور و شر و ملالت
و ظلم س و مریخ بجز و دلیل اعتدال هوا خصوصا در صیف و بسیار بیماریها و استیلاء بیماری در زنان و اهل ضیاعت و کمتر اهل ضیاعت و جهل و قلت اهل علم
و دواب ع ولہ مریخ دلیل حروب و سختی خونها و بسیار امراض و امراض قابله و آفات زرع و مکر میوه و دلیل نقصان فواکه و هلاک مردم روم و قتال
مدار ملوک رسد ه دلیل کثرت حزن و اندوه خلایق و تنگ نفس و حسرت آدمیان ه دلیل قلت آدمیان ادب و غرق و خطا و غرق مزرعات بسیار
بدست از صبیان و جنین نکته در احکام کسوف نیرین در منازل از قول ابو معشر چون کسوف نیرین در ثلثین بود دلیل بر بسیار حرارت لیکن کمتر خوف
بود در بطن بهم طاعون و فوت از سموم و باد و باران و امراض موری و غلبه حرارت و حر و بسیار حال مرگ بتجار و امراض منه بود در مقعد مرغان بسیار شود
و مرگ بسیار بود و منه بیمار بسیار بود خاصه در شکم ضلع بسیار غلات و فراخی طعم و کثرت بیمار و سطرفه بسیار مرگ بها جبهه و نیزه فتنه و قتل
بسیار بود خاصه قتال دادن لشکر و شر بسیار حال ه و عوا فتنه و لشکر و دشمن کثیر بسیار بها ماک و عفر آب و باد بسیار بها در زبانها باردیه بسیار بها اکلیل برود
و باران بسیار بها و ابرهای مختلف بود قلب و سوله و نعام قتل و فتنه بسیار بها در شهرها که بعدی منازل متعلق اند طعام بسیار بها سعله و فلیه باران و برف
بسیار بها در سعود بلع آفت و زر او حکام و باد و بسیار بها سعود سعود بمردمان نماهیت و خوش سعد اجنبه هوام و حشرات الارض بسیار باشند ع
مقتم بهم طاعون و تاخت و غارت و جلا و اوطان بود نوح در مردم عناد شدن و خوار سعد بطن حوت خیرات سفها و شر بسیار شفا نکته کامله در اوزار باطات
و انتظار کواکب غافله شوند و کیفیات کواکب در نظر داشته باشند نکته دوم طالع وسط کسوف و حالت صواحب بیع طالع و اگر طالع وسط کسوف حمل
بود مریخ ناظر بود س یا دلیل خوف حال امراء و عظما بود با بفرت و ظلم و انقیاد اعدا ع ولہ دلیل خرابی بسالان و استداد حکام بطلب
شدن منافع زمین و اگر صاعد بود دلیل ظهور آیات سماوی و عجایب بادهای عظیم و بارانهای مخرب و شدت کار و زراعت و حکام و جدل در ادبان و تخاصم بسیار
کفر انگیز و اگر با طالع بود دلیل امتداد انزاع مردم بسیار و جلاء اوطان خلایق و فتنه در زمین هند و خشکی و زلزله در نواحی صعب و کثرت غم و قلت باران و اگر
طالع بیع موت بود و مشتری ناظر بود یات دلیل مبارک سال و فراخی معاش و بسیار خیر و صلاح و عزت اهل دین و میل ملوک بعدل و امر معروف و نهی منکر
و ندال اهل ظلم و خوف و حال عامه خلایق ع ولہ دلیل بود بعد آنچه گذشت عتی دلیل انتقال قمر از ملتی بملتی و ظهور نکد خلایق در باب دیانت و مذهب مقابله
و بسیار جدل و خصومات و شهوت راندن و جور و فجور و فاقه و حاجت ع دلیل امراض در اطفال ابدان و خرز مزرعات و آب اگر مشتری ناظر بود دلیل کثرت ربا
و قلت خیرات و کثرت جور حکام و ارزانی بتعیرات و تضییع اشراف و وقوع وبا و موت در خلایق و تنگ معاش و استداد فجور و فاقه و خرابی مواضع
بسیار از منسوبات بیع موت بود در دلالات کسوف دیشب و دوازده کانه از طالع اما در طالع اول دلیل ملت با بدان خلایق و بسیار وبا و
امراض در خلایق منسوبه بیع آلا در آلا دلیل قلت اموال و تنگ معاش و بسیار غضب خصوصا در حکام و دزدی در عالم آلا در آلا دلیل بسیار
خامس دلیل عسر ولادت و موت کوسفند و اطفال و مفرت خلایق از نکاح و اولاد و مبتلا شدن فرج بیع و قلت تولد و تناسل مادر ساس دلیل
عوام بلاد بر بلاد بود و طاعون و بسیار امراض مزمنه و میل زنان بزنا و فسق و فجور خصوصا منفعلات آن و بسیار ناخیدن زنان اولاد مرده و خرابی بهمها
و بسیار عالی تنها و ظهور خلایق ردیه آلا در سابع دلیل فنا نکاحها قلت تولد و تناسل و نقص فرج بسبب تزویج و صدور مفرت و قتال و معاونه
و خیانت بر کابیکدیگر و اگر ابی حالات بود بیع و صاحب هفتم واقع شهادا در تامی دلیل موت و طاعون خصوصا در ملوک و عظما و اشراف آلا در
تاسع دلیل موت عزیزان و اندوه مسافران و تلف شدن مال عزیزان و قطع طرق و اضطراب آلا در عاشر دلیل آفت عظیم بر ملوک و مملکت ه و ظفر اعدا

دلیل مبارک سال بود و ازدیاد در ماهیت و سرور در خلایق و خوف حال زنان ع ولہ دلیل تنگ حال عوام و بسیار بخل و دروغ و بد حال زنان
و کم شدن ارزاق عطیات و کرانی نعمه دلیل کثرت زنا و فجور زنان با مردان و ظلم تجار و اهل بازار و عذر مادران و انقاض عمی نمودن محتسبان و بسیار فقر و
مسکنت قه دلیل کدورت هوا و امراض حاره و یرقان و باد خرابه و اشتداد حرارت ضعیف و اگر شرط بود دلیل قلت خیرات و امر معروف و نهی منکر
خلایق با رباب قطع و عتوق خلایق و کم عیش و مرض زنان و مردان اکثر از منازل و ذکر بود اگر صاعد بود دلیل قلت حرارت صیف و هبوب بادهای شمال
و بسیار فواکه بود اگر با طالع بود دلیل قلت آب و عطیات و بسیار صنایعت و مطلوب و عزیز بود و اگر در بیع عقرب بود مریخ ناظر بود س یا دلیل بسیار
فسق و فجور و خیانت و دزدی و زیادتی حرارت الارض و بسیار موت بسموم و قوت لشکر و بلند قدر رمضان و اهل بادیه ع ولہ مریخ دلیل حروب و فتنه
در جانب قبله و بسیار امراض با سلامتی ابدان و متعب شدن لشکر و حصول بیزی در زمین عرب و قلت باران و غرق شدن کشتی و زیادت و مضرت
و بلاء عظیم عامه خلایق ع دلیل کسب و مخالفت عامه ملوک خصمان و خروج و فتنه و طلب ملک یکدیگر نفس خصمان ع دلیل وبا و طاعون و آب و حصبه
و قروح فنجی اگر شرط بود دلیل وبا بود در زمین عرب و تنگی و حاجت و مسکنت اگر صاعد بود دلیل افراط حرارت صیف و هلاک بسیار و حدت و
حرارت در اماکن گیره و برق و صاعقه و رعد و فراخی معیشت اهل بادیه و بسیار سرور و رعنی اگر با طالع بود دلیل بارانهای مفسد و بسیار بهمان
و سرما و قطع راهها و تردد دزدان و زیادتی بیخبران اگر طالع بیع قوس بود و مشتری ناظر بود س یا دلیل قوت حال امرا عظما و کثرت فروع
و صلاح و عدل ملوک و انصاف رعیت و خوف ملوک و سرور و امن و ظفر و ستم دران سال بود ع ولہ دلیل بسیار زنا و فجور و قلت
امانت و قطع ارحام و مخالفت میان اقارب و ظهور فاقه و مسکنت و حاجت در خلایق و منازعه و مجادله میان علما و وزرا و سال بد پر فتنه
و اثر مایل حفظ عتی دلیل مکر و مغدر و فتنه و خیانت میان صلحا و ملوک و صدور فساد در دیه و خروج صاحب دعوت بر نفس خصمانی دلیل
وبا و انصراف از حال بحال مثل صرع و ام الصبیان و بیهوشی و موت دواب و غلا و بد حال حجاج و زایران و متولیان و حاکمان موضع متبرکه و
قلت حرم و صدقه و اگر شرط بود دلیل زوال ملک اقلیم و دست از ملک و مرض سید دران ملک را و اضطراب حال لشکر و اهل مکان نهب و غارت
شدن بسیار و اگر صاعد بود دلیل اعتدال هوا و خوف صیف و قلت باران و صحت ابدان و سلامتی تجار و فراخی معاش و برکت کسب و غایت
و اگر با طالع بود دلیل اراده تغییرات و تنزل عظما نزد ملوک و اشتداد عامه با دیان و ظهور جور و ستم و مکر و خدیعه و فساد امور مکر و مهلکه اگر طالع بیع جدی
بود و زحل ناظر بود س یا دلیل ارتفاع اوباش و رنود و مردم سفله و استیلاء ملوک بر بنده کان و قهر نمودن با ایشان و ابادان زمینها و خوف
حال عامه ع ولہ خرابی کاریزها و چشمها و استداد سرما و نقصان حرارت صیف و احتراق کیاها و مرگ بزان و تنگ در کار خلایق و قلت عمارت
عتل دلیل کثرت بخش عبید و اولاد و جلاء اوطان خلایق و معطل شدن زراعت و صدور خشکی و زلزله منکره قل دلیل ضایع شدن بندگان
و موت اند و باد در بلاد جنوب و مردن خلق بسیار از مشایخ و نقص عمر و اگر شرط بود دلیل هلاک آزاد و مردم بحرانی و فاقه و مسکنت در کرد

بلاد

بلاد و مرض گوسفندان و قلت گیاه و نقص ربع مزروعات و تنگ احوال عامه و اگر صاعد بود دلیل ظلمت هوا و ابرهای در پی و باران و نقصان مزروعات
و مردن دواب بر دوت و اگر با طالع بود دلیل خرابی اغلات بسیار از زمین مثل فروزه و مرض فالج و بسیار باران و سرما بر ملک و بلاد و آفت آدمی را از جهات
متعدده و اگر طالع بیع دلو بود و مشتری ناظر بود س یا دلیل باران و ظلمت هوا و مطلق نفع و قلت موت مشایخ و خوف حال اگر اراده ع ولہ دلیل جوع در ناس و
قحط و قلت آب و کدورت هوا و جنگ بادهای عفص و کثرت و عاس و جنون و فساد میوه و قلت برکت زمین عتل دلیل اضطراب خلایق و وقوع
وبا در عالم و عذر بندگان بصاحبان و تبدل حال فرمایکان و مردم سفله از نیک و بد و بد عکس قل دلیل خرابی عمارات و استخفاف بادیان و استداد حکام بطلب
خراج و وقوع فنا و تیز و سنوات بلوا و شر بسیار از جهات اگر شرط بود دلیل قلت هم و اندوه و غم و بیماری مشایخ و ملوک نعمه و قلت باران و خشکی کیاه در طرف
شدن منافع زمین و اگر صاعد بود دلیل ظهور آیات سماوی و عجایب بادهای عظیم و بارانهای مخرب و شدت کار و زراعت و حکام و جدل در ادبان و تخاصم بسیار
کفر انگیز و اگر با طالع بود دلیل امتداد انزاع مردم بسیار و جلاء اوطان خلایق و فتنه در زمین هند و خشکی و زلزله در نواحی صعب و کثرت غم و قلت باران و اگر
طالع بیع موت بود و مشتری ناظر بود یات دلیل مبارک سال و فراخی معاش و بسیار خیر و صلاح و عزت اهل دین و میل ملوک بعدل و امر معروف و نهی منکر
و ندال اهل ظلم و خوف و حال عامه خلایق ع ولہ دلیل بود بعد آنچه گذشت عتی دلیل انتقال قمر از ملتی بملتی و ظهور نکد خلایق در باب دیانت و مذهب مقابله
و بسیار جدل و خصومات و شهوت راندن و جور و فجور و فاقه و حاجت قح دلیل امراض در اطفال ابدان و خرز مزروعات و آب اگر مشتری ناظر بود دلیل کثرت ربا
و قلت خیرات و کثرت جور حکام و ارزانی بتعیرات و تضییع اشراف و وقوع وبا و موت در خلایق و تنگ معاش و استداد فجور و فاقه و خرابی مواضع
بسیار از منسوبات بیع موت بود در دلالات کسوف دیشب و دوازده کانه از طالع اما در طالع اول دلیل ملت با بدان خلایق و بسیار وبا و
امراض در خلایق منسوبه بیع آلا در آلا دلیل قلت اموال و تنگ معاش و بسیار غضب خصوصا در حکام و دزدی در عالم آلا در آلا دلیل بسیار
عقوبت و عقوق خلایق و قطع ارحام و حرز اقوام و بسیار زنی و خیانت و قطع طرق و میل رغبت خلایق بکذب و مکر و ظلم و عذر آلا در
رابع دلیل قلت ضیاع و عقار و خرابی بناها و کم عمارات و انهدام مواضع اگر از زلزله و آفات سماوی و تخریب ابا از اولاد و مدد عواقب امور آلا در
خامس دلیل عسر ولادت و موت کوسفند و اطفال و مفرت خلایق از نکاح و اولاد و مبتلا شدن فرج بیع و قلت تولد و تناسل مادر ساس دلیل
عوام بلاد بر بلاد بود و طاعون و بسیار امراض مزمنه و میل زنان بزنا و فسق و فجور خصوصا منفعلات آن و بسیار ناخیدن زنان اولاد مرده و خرابی بهمها
و بسیار عالی تنها و ظهور خلایق ردیه آلا در سابع دلیل فنا نکاحها قلت تولد و تناسل و نقص فرج بسبب تزویج و صدور مفرت و قتال و معاونه
و خیانت بر کابیکدیگر و اگر ابی حالات بود بیع و صاحب هفتم واقع شهادا در تامی دلیل موت و طاعون خصوصا در ملوک و عظما و اشراف آلا در
تاسع دلیل موت عزیزان و اندوه مسافران و تلف شدن مال عزیزان و قطع طرق و اضطراب آلا در عاشر دلیل آفت عظیم بر ملوک و مملکت ه و ظفر اعدا

بخاندان ملک و بسیاری خوف و موت آن ملک و مدت اثر آن کسوف مگر آنکه سعد در وسط السما باشد یا ناظر بوسط السما باشد و اگر نظر نحس باشد جمع
کند چنانچه در علتش بیان کنیم لا و حادث عشر دلیل بر کاذب خلایق و بدی عاقبت ایشان و ناامیدی و کثرت خوف و قلت معیشت و نحس سعادت مدبر آن
باشد که هم اثر جانحوس باشد یا در صورت زایچه قطع باشد لا در ثانی عشر ظفر اعدا با قلیم برج کسوف باشد و مغلوب شدن و کشته شدن و حرکت و مزاید
غلبه و امور ثانیه مهلکه بمنسوبات برج و موجب بیع است نکته چهارم در احکام مدبرات کسوف گوییم اگر زحل مدبر باشد دلیل مفرت خلایق از کثرت ظلم و تنظر و خوف
منسوبات زحل متوقع شوند و الم رشته و خیانت و فرا پیدا پدید آید و بدرستی هوا و سرما و تاریکی و بیم از امراض دیه و فتنه در کوه یا به و آسیب در زراع و ماها اهل
صحرا و قلعه داران و ظاهر شدن افعال زحل خصوصا که زحل بدحال باشد بشرکت سعود و اگر مشتری مدبر باشد مفرت کمتر رسد و خلایق در کسب معیشت کوشند
و کثرت امر معروف و نهی منکر و رواج دار الشریعه و منازعات شرعیه در میان مردم بدار القضا و منازعه و مجادله میان علما و فقها و مناقشه در دین و نوبه
فساق و اندوه معارف و اغنیا و آسیب رفتن و اواباس و حبس بادها و اگر مریخ مدبر باشد قتلها و خصومتها افتد و دزدان و مفسدان غلبه کنند و شر
انگیزند و حرب قایم گردد و بیماریهای دموی پدید آید و بهار محرقه و ظهور توالی نجوم و انتشار و شکی و انتقال حمل و حبس بادها و سموم و آفت حیوانات و منازعات
شدن خلایق از آنکه اگر زهره مدبر باشد فتنه و شر کم شود و زنان خیره که و سلیطگی نمایند و میل شوند بمردم و بعیش و عشرت مشغول شوند و فسق و فجور
و طلب شهوت و نساء کاران رواج و بیع و شرا برده و عطریات و ملبوسات و اگر عطارد مدبر باشد دلیل تغیر هوا و کثرت اراجیف و دروغ و نوشتن
خطوط فورانه و بادهای مضطرب و دزد و مکر و حیله و ظهور مفسدان و منافقان و بسیار تهمت و خیانتها و بسیار کذب و بخس چیزها و انصاف
خلایق نکته پنجم استیلاء منسوبات مدبر باشد نکته ششم اگر سعد مدبر باشد منع شر و آفت کند و اگر نحس مدبر باشد اسوب تشویش بالا گیرد و انواع شر و
خرابی و جرب و گرانی و ظلم و تنگی و شدت پدید آید و اگر یکی سعد باشد و یکی نحس ظلم و عدل و امن و آشوب و تنگی و فراخی و خیر و شر باهم آمیخته باشد و در
امور روزگار اضطراب پدید آید و حالهای مردم دیگرگون شود فصل دوم در احکام خسوف از جهت بیان در وسط خسوف اگر سیاه باشد و تیره دلیل ظلم
بسیار و بدی عفص و هوا در خلایق و نمودار شدن اشیاء هولناک در هوا و امراض باشد و موت دواب و مواشی و وقوع جوع سخت و قحط و خوف
و فزع و مکاره شدید و اگر سیاه مایل بسبزی باشد دلیل خشک شدن مزروعات و غلات و کیاهها و درم کشیده شدن زمین و بیم زلزله و تنگی احوال
و اگر سیاه بسرخی مایل باشد دلیل مرگ بسیار و جنگ و فتنه و ریختن و اوجاع قاتله و طاعون و ریح و حصبه و آبله و در تنگی و اگر سیاه بزردی مایل باشد
دلیل حدوث حمیات و اوجاع جگر و یرقان و حرارت و تغیر در اوضاع و زدودن مزروعات و عاهات در غوفت و مرگ مواشی و اگر سیاه خاکی رنگ
باشد دلیل قحط و موت دواب باشد و اگر استدبت رنگ باشد دلیل فساد و فجور و جلاد او طاعون و گرسنگی و کودکان و عبید باشد نکته اگر در وسط خسوف عرض گیرد
ان دقیقه باشد سیاه تیره باشد و اگر از ده یا زیاده باشد و به ط دقیقه رسیده باشد سیاه سبز مایل باشد و اگر زیاده از سه درجه باشد و به ا دقیقه
رسیده باشد سرخ مایل باشد و اگر اسس گذشته باشد و به م دقیقه رسیده باشد سیاه مایل بزردی باشد و اگر از جمله گذشته باشد و به ه دقیقه رسیده باشد

خاک رنگ باشد و اگر از پنجاه گذشته باشد و به ا در جه رسیده باشد اسهب بود فصل سیم در انتقالات قمر بعد از خسوف مدبر نظر که باشد تقدیر
نظر و لوازم آن از نظر و بیت و حدود و جا امتزاج باید کرد دلیل اوجاع و امراض مهلک و موت شیخ و عجایز و شدت برد و قوت حشرات الارض
و تسلط اشراف و کثرت وسواس و خوف بیمون و صرع و خفقان و ادعایی عقل و کهانت باشد و دروغ و خیانت بمشتری دلیل فرح و خوشحالی خلایق و سرما و حرص
و محافظت مواصلت میان خوش صورتان و بسیار اموال اغنیا و متمولان و حکام ضعفا و کمین و کثرت جرات و تقدمات و سلامتی ایمان و سعت خلق
و ظهور علم و حلم و جزوع و بسیار میل مردم بچ و زیارات مواضع متبرکه بمریخ دلیل حرب و ریختن خونها و شدت حرارت صیف و کثرت موت فجاه و
بسیار زدن و امراض فسق و ضیاع و بدنفسی و حدوث رعد و برق و صاعقه و سوخت و تاخت و تالان بزهره دلیل فراخی و کاروبار خلایق و فزع و سرور
و فراخی معیشت و سلامتی و صلاح و صحت ابدان و قلت مرض و خوبی حال حیوانات بدی بعطارد و بنظر سعد باشد عطارد خوشحالی بدی دلیل وزیدن
بادها معتدل و بسیار سلامتی بدی بسلامت طعام و صبیان و ظهور علم و ادب و خوبی مزروعات و صلاح حال صلحا و فقرا و مسکین و اگر منحوس باشد یا در محل غروب و بنحس
ضد احکام مذکور فصل چهارم در دلالات خسوف در بروج آن در حمل دلیل تباهی و تغافل ملوک و حکام بدی از منافع و مصالح رعیت و پدید آمدن شر و خوف
عظیم از اعدا و ملوک بر رعیت و مکر و فتار و زراعت بدست حکام و ملوک و ضایع شدن ذهب و فضه و قطع طرق و جمع شدن مزارعان و تجاران از حکام
و هلاک گوسفندان و مواشی و حوادث عظما و ظهور غوغاء سفله بر عظما و افتادن ارباب عمارات از مرتبه آن در ثور دلیل انقطاع باران و نقصان آبها
و فزع و سرد شدن و گیاه و قلت منافع زمین بلکه بطرف شدن آن و نساء کاران از طبع و کسی بازار عطر و آفت کامدان و شتران و فقر و حاجت
و تنگی معیشت آن در جوزا دلیل کدورت هوا و عفونت بادها و کثرت عنبار مظلم و حدوث بخارات هوا و قوت کارکامدان و صناعات
و مرگ گوسفندان و کثرت شهوات بدوفی دراض و استداد در محاسبات آن در سرطان دلیل کثرت ابر و قلت باران و آب و احتراق نباتات و خوف خلایق
و تبعه بیق افتادن سفرها و مانند آنه مهر گوید انحق قمر در سرطان بطور رسیدن شبلان دلیل فساد بسیار بعطا آب پس اگر قمر با جذاوند طالع باشد
آن فساد از بسیار آب بعطا و اگر ناقص باشد آن فساد از کمی آب و باران آن در اسد دلیل رسیدن رعیت عظیم بدی بورزا از بدنفسی و عدوی عمارات اهل و عداوت
ملوک با ایشان و افتادن از بلندیها و غل اگر سعد ناظر بدی باز بدان بمرتبه رسند و الا باشد آن در سنبله طبلیت بر مرض و بسیار خلایق و قلت سرور
حیوانات و ضیق حال تجار و بی ادبی مردم و فساد نکاحها و استغنا مردم از صحبت زنان و کثرت عشق و بسیار شر و فتنه و جنون آن در میزان دلیل
قلت سرور زنان از مردان و خوبی نفع تجار از کیل و وزن و کثرت بخشی زنان از شوهران و بسیار طلاق و وقوع فراق و جور حکام بر رعایا و حکم کردن
بغیر انصاف و حق و جفا قاضیان در جزا ناحق آن در عقرب دلیل تنگی و قحط باشد بر ما خصوصا بادیه عرب و احراق گیاه و موج خصوصا جمع عیدی و اذن و
غلبه عدو و بسیار از غزا و قلت منافع دریا باشد آن در قوس دلیل موت چهارپایان و در آدمیان و غدر در حق یکدیگر و حدوث طلاق و ردیه

وبا و قیمتی معادن آن در جدی دلیل خرابی زمینها و قلت عمارات و خشکی چراگاه و مراعی و قلت ربع و زرع و مرگ بزان و کثرت قطاع الطریق و جلا
منهل از اوطان آن در دلو دلیل کثرت وبا و امراض و موت در رطوبت هوا و شدت ظلم و فساد و مخالفت و خون ریختن در زمین خراسان و جانب
مشرق آن در حوت دلیل بر آنکه خلایق با دیانت و بر طرف شدن اخلاق حمیده و مکارم حسنه در میان قوم و میل بمنهیات بفسق و فجور و رواج منکرات
و محیات و رغبت بجرایم و ارتکاب محرمات و منهیات غیر مایلیه و کثرت بقر و شرارت و فتنه و موت خلق گیرد در نواحی عراق و امساک خلایق عمارات و
زراعات را و خرابی مواضع و کثرت اهل حاجت و فقر و مسکنت نکته لازمه مخفی نماند که دلالات خسوف که در بیوت دوازده گانه مذکور شده بعینه
دلالات کسوف باشد در بیوت دوازده گانه فصل پنجم در دانستن قدر اثر کسوف و خسوف و معظم تاثیرات ایشان از علت ابتدا تا انتها و اقدر
گرفتن گویند در کسوف بهر عتر یکی و هر دقیقه را کسری و در خسوف هر یک علت را یکی و هر دقیقه را یکی و زیر کنند
معظم تاثیر چیزی چیزی در جات مطالع موضوع کسوف یا خسوف را از درجات مطالع طالع کم کنند و باقی را علت موجه آرند و بدوازده نسبت دهند
همان نسبت از مدت تاثیر معظم تاثیر بدی

ع	ف	ا	ب
۱۳۵	۱	۳۴	ه
۱	۳	۴	ح
۳	۱۶	۱	۱۴

ط	س	ا	ب
۱۵	۳	۳۰۵	۱۹
۱۸	۵	۲۹	۲
۳	۴	۷	۳۱

۴	۱۰	۱
۲	۵	۸
۹		ع

کتابخانه

۱۵	۳		
۱۸	۵	۲۹	۲۰
۳۰	۴	۷	۳۱

۴	۱۰	۱
۲	۵	۸
۹		۶

۲۵م

خط نوشتم تا بماند یادگار خط بماند من نمانم یادگار

۱۲۸۵

کسی اما در جهان پر ز شور عاقبت صاحب سر بردن بگور

محمد نوشتم

۷۲

ط	س	ا	ب
۱۵	۳۰	۳۵	۲۹
۱۸	۵	۲۹	۲۰
۳۰	۴	۷	۳۱

۳۵۱

ع	ف	ا	س
	۲۱	۳۹	۳۰
۳۰	۵۱	۲۹	۵۱
۴۱		۷	۴۲